

آفرینیه‌های مهجور
علامه حبیبی

گردآوری، تدوین و مقدم
از

هارون خیل

آکادمی علوم ج.ا.

تاب ۱۳۶۷



نام کتاب : آفریده‌های مهم و عالی‌جیبی
گردآوری، تدوین و مقدمه‌ها : م. هارون خیل
مهمتم : شغله خیل
خطاطی پشتی‌ها : نصیر هنرینتون
مکاتب : اکادمی علوم افغانستان
محل طبع : مطبعه دولتی
تیراژ : ۲۰۰۰ جلد
سال : ۱۳۶۷ ه.ش.



فهرست مندرجات

صفحه	عنوان
۱	نظر استاد مدقق و ژر فنگر اکادمیسین پوهاوند عبدالشکور رشاد در باره این کتاب
۳	نظر کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی در باره این کتاب
۷	سروده محمد عثمان نژند (دعلامه حبیبی روح ته دالی)
۱۰	سخنانی در باره این مجموعه
۱۳	زندگینامه علامه حبیبی
۱۴	الف: شهرت و زادگاه
۱۵	ب: تعلیم و تحصیل
۱۸	ج: وظایف رسمی
۲۰	د: اشتراک در مجامع بین‌المللی
	(الف)

صفحه	عنوان
۶۸	ب: ادبیات و زبان شناسی
۸۲	ج: فرهنگ نویسی و کتاب شناسی
۸۸	زیر نویس ها
۹۵	مقالات اجتماعی و انتقادی
	۱- مشا بهت های فکری مردم قدیم و
۹۷	آثار آن در طبقات اجتماعی آریایی
۱۰۷	۲- تفسیر نا شناخته از قرآن عظیم
	۳- وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان
۱۲۹	در عصر ظهور اسلام
۱۳۹	۴- نمونه ای از اشتباهات مستشرقین
۱۴۷	مقالات تاریخی و ادبی
	۵- رتیبیلان زابلی ،
۱۴۹	آیا شکل صحیح کلمه رتیبیل است یا زنبیل ؟
	۶- تاریخچه نسخه های خطی افغانستان
۱۵۹	و احیای متون آن
۱۷۵	۷- مولود جا جر می و ترجمه احیاء العلوم بزبان فارسی
۱۸۶	۸- آیا نام مولف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود ؟
۱۹۴	۹- استند راك بر مقاله مولف مقامات حمیدی
۱۹۹	۱۰- خصایص و ارزش های شعر فارسی غالب دهلوی
	۱۱- يك كتاب نا شناخته نشر کهن فارسی
۲۲۰	(بحر المعانی وصفوالامانی)

(ج)

صفحه	عنوان
۲۳	ه: آفرینش های علامه حبیبی
۲۵	۱- آثار طبع شده
۲۵	الف: ادبیات و زبان شناسی
۲۹	ب: تاریخ و جغرافیای تاریخی
	ج: تصحیحات ، مقالات ، حواشی ، تراجم تعلیقات و
۳۴	ترتیبها
۳۸	د: علمی و اجتماعی
۳۹	۲- آثار غیر مطبوع
	بخش عکسها
۴۱	نسب و خانوادۀ علامه حبیبی
۴۲	۱- مولوی حبیب الله (محقق کندهاری)
۴۶	۲- مولوی عبدالرؤف کاکړي
۴۹	۳- مولوی عبدالواسع
۵۱	۴- مولوی عبدالرب
	علامه حبیبی بمتابۀ بانی و تکامل
۵۳	دهندۀ مراکز فرهنگی کشور
	مبارزات سیاسی و وطنخواهانه استاد
۵۶	علامه حبیبی
۵۹	علامه حبیبی بحیث استاد و رهنمای دانشمندان افغانی
	تحلیل و ارزیابی شخصیت علمی-
۶۲	تحقیقی علامه حبیبی
۶۲	الف: تاریخ

(ب)

۱۲- يك كتاب گم شده قديم نثر فارسي پيدا شد

ترجمه فارسي السواد الاعظم و رفع اشتباهات

وارده در باره اين كتاب

۱۳- رسا ثل اعتقادات فرق اسلامي و ماخذكهن آن ۲۴۹

۱۴- طبقات محمودشاهي و مجمع النواذر فيض الله بنياني

(دو نسخه نا در پا رسي) ۲۶۵

۱۵- قصص الانبياء بوشنجي نابي؟

(از نسخ نا يا ب فارسي) ۲۷۹

يا سخنامه هاي انتقاد ۲۸۹

۱۶- نامه اي از كابل در باره تاريخ گرديزي ۲۹۱

۱۷- در پسا سخ انتقاد بر « فضائل بلخ » ۳۰۳

مقالات جغرافياي تاريخي ۳۱۵

۱۸- تصحيح يك نام تاريخي ۳۱۷

۱۹- شاه بهار بيهقي ۳۲۷

• • •

نظر استاد سدقق و ژرفنگر - اکادميسين پوهاند عبدالشكور شاد در باره اين كتاب

به رياست مركز علوم اجتماعي اكاديمي علوم افغانستان !
مقالات استاد بزرگ شاد روان علامه حبيبي كه به صورت پراگنده
در نشریه های کشور و یا بیرون آن نشر گردید ، شمار آن به
چندین صد میرسد ، گرد آور ی این مقالات شتی کوششی است
نهایت به جا ، و طبع آن در مجموعه های مستقل اقدامی است به سود
پژوهندگان .

غرض فراهم آوری امکانات مزید استفاد ه از فیوضات علم ی استاد
بزرگوار اینك محمد هارو نمتخلص به «خپل» پیش از دیگران بدین
عمل دست یازید ، عمرش دراز و همتش مستزاد باد .

كتاب حاضر كه « گزیده هایی از آفریده های استاد علامه حبيبي »
نام دارد ، نه تنها مجموعه بیست و پنج مقاله استاد بزرگوار است
كه در نشریه های موقوتة كشنو رها ی همسایه به چاپ رسید ، بلکه
در نخستین بخش مجموعه شناسنامه گستردۀ علامه حبيبي و
دودمان سترگ علمی وی بكمال درایت و غایت تعمق در ظرف
هشتاد و چند برگ نگارش یافته است .

چاپ و نشر این مجموعه با مقدمات مستوفی فایض بدانشمندان
 که در زبان، ادب و تاریخ این خطه پژوهش و قلم فرسایی میکنند،
 ما خذ بس مهم و کار آمدی را به دست میدهد، من تاکید میکنم باید
 اکادمی علوم افغانستان که یگانه ضامن حفظ موارث ما است از ذوق،
 درایت، صلاحیت و همت این جوان پرکار و با سلیقه استفادۀ اعظمی
 نمود، وی را تشویق کنند تا این سلسله را جاری نگهدارد، مقاله
 های پراکنده استاد بزرگوار را در مجلدات جداگانه گردآوری نماید
 و اکادمی علوم افغانستان به سهم خویش متن و با به طبع و نشر
 آن پژوهندگان منت نهند، این پیشنهاد من اگر پذیرش می یابد،
 پس در نام مجموعه عبارت گزیده هایی «حشو است و عوض آن جلد
 نخست نگاشته اید تا پژوهندگان به چاپ و نشر جلد های دیگر
 منتظر و امیدوار باشند و کارکنان اکادمی علوم با دامت این سلسله
 محتاج و مجبور. (*)

والسلام رشاد

۱۵ جو زای ۱۳۶۶

(*) مدون این مجموعه را در تکمیل این دستور عالمانه و قمر
 بخشی استاد سخن-رشاد، هیچگونه تردیدی وجود نداشته است، اما
 مسولان امور، علی العجالة طبع این کتاب را تحت عنوان «آفریده
 های مهجور علامه حبیبی» تصویب نمودند و چاپ متبانی آثار از این
 دست استاد حبیبی را به آینده موکول کردند.

نظر کا زید اکادمی ساینسین و معاهد اعظم ساینستان درباره این کتاب

نگرشی بر (مجموعه مقالات مهجور) مرحوم حبیبی، گردآورده
 هارون خیل:

مجموعه مقالات مهجور استاد مرحوم پوهاند عبدالحی حبیبی در
 واقع گنجینه گرانبها و ذیقیمت علمی است که در نشرات کشور همسایه
 ما ایران از قبیل مجله آینده، مجله وحید، مجله هنر و مردم، مجله
 ارمان، مجله یغما، مجله رهنمای کتاب و غیره طبع شده و بدون
 هیچگونه دغدغه و تشویش باید آنرا موقرترین و معتبرترین
 ما خذ ومدارک در عرصه پژوهش های علمی، به حساب آورد.

مفیدیت و ثمربخشی غیر قابل انکار این مجموعه از چند جهت
 میتواند مطرح بحث قرارگیرد:

نخست اینکه این آفرینش های عالمانه و مدققانه علامه حبیبی در

حدود سه ، چهار دهه قبل در نشرات علمی - تحقیقی ایران ، به چاپ رسیده و دسترس به آن تا اندازه زیادی دشوار و حتی غیر ممکن است . زیرا جز تعداد انگشت شماری از نویسندگان و محققان افغانی از طبع اینگونه مقالات علمی - تحقیقی در نشریه های موقوت کشور همسایه ، اطلاعی ندارند و از طرف دیگر بنابراین ، و تشتت کامل ، از استفادۀ و استفادۀ پژوهشگران کشور بدور مانده است .

دو دیگر اینکه این کتاب به علاوه گردآوری و تدوین مقالات مهجور و مکتوم ، حاوی مقدمه نهاییست ممتنع و دقیق در خصوص جهات گوناگون شخصیت و زندگی دانشمند و پژوهنده نستوه کشور پوهاند عبدالحی حبیبی هست که خود به خود ما خدار زشمنند و قابل تامل درباره حبیبی شناسایی ، شمرده می شود .

سه دیگر ، این کتاب ممتنع علاوه بر دیباچه مسبو ط و همه جانبه دربرگیرنده (زده) مقاله هست که در چهار قسمت (مقالات اجتماعی و انتقادی ، مقالات تاریخی و ادبی ، پاسخنای انتقاد یارد انتقاد و مقالات جغرافیای تاریخی) جمع آوری و تدوین گردیده است .

در قسمت اول این مقالات چنانکه از نامش پیداست ، موضوعات عام اجتماعی و انتقادی ، گنجانیده شده است . مقاله اول معرف ساختار فکری و معنوی مردم قدیم و طبقات اجتماعی آریانا است این مقاله علاوه توضیح طبقات جامعه آریایی در حقیقت نمایانگر سیستم طبقاتی جوامع که حایز فورماسیون اجتماعی - اقتصادی همانند میهن ما در آن زمان بوده ، نیز میباشد .

در مقاله دوم می این قسمت تفسیر نایاب و ناشناخته قرآن عظیم الشان که کشف تازه بی در زمینه علوم اسلامی بشمار میرود ، معرفی و توضیح گردیده است . مقاله سوم این قسمت سیمای وضع فرهنگی و فکری مردم افغانستان را در عصر ظهور اسلام تصویر میکند .

مقاله چهارم به بررسی نقادانه نوشته های مستشرقان در موضوع -

عادت تاریخی ، ادبی ، جغرافیای تاریخی و غیره کشور اختصاص یافته است که اشتباهات آنرا را بگونه مستدل بر ملا ساخته است .

در قسمت دوم این مقالات یعنی «مقالات تاریخی و ادبی» از کاوش و تحلیل عمیق درباره ترتیبان و وزن بیان گرفته تا تاریخچه نسخ خطی افغانستان ، شناسایی کتب کلاسیک و نایاب زبان فارسی ، رفع مغالطه ها و اشتباهات درباره مولفان کتابهای کهن تاریخی ، ادبی و غیره ، بررسی جوانب مختلف اختصاصات و ارزشهای شعر فارسی میرزا غالب دهلوی و سایر موضوعات گنجانیده شده است که خوانندگان و مطالعه آن هادستیابی به نکات خیلی جالب و بکر را برای متتبعان و خاصه پردازان عام از خارجی و داخلی ، میسر میگرداند .

در بخش مربوط به پاسخنای انتقاد یارد انتقاد دو مقاله نهایی از رزنده و گرانبها ، جا داده شده است .

این دو مقاله در واقع پاسخ به انتقاد یا نقدیست که دو تن از دانشمندان و محققان ایرانی بر کتابهای «تاریخ گردیزی» و «فضایل بلخ» استاد حبیبی که در ایران به طبع رسیده ، نگاشته اند .

با مطالعه این دو مقاله نه تنها حذاقت ، جزالت ، چیرگی و استادی غیر قابل انکار علامه عبدالحی حبیبی را در امر تحقیق و نگارش میتوان دریافت بلکه فحوای مفاد آن میتود لوژی نقد و رد نقد یا پاسخ بانقد آثار علمی - تحقیقی را به نویسندگان ، می آموزاند .

در بخش مربوط به «مقالات جغرافیای تاریخی» دو مقاله عالمانه و استادانه در مورد جغرافیای تاریخی افغانستان گنجانیده شده است .

در مقاله اولی این قسمت نام تاریخی «بنی باینجور» که در برخی کتابها و متون تاریخی بشکل نادرست ضبط گردیده ، توأم با

تشریح و تاویل پس منظر تاریخی و فیلو لوژیک آن مورد بررسی قرار گرفته است .

هكذا « شا بهار بیہقی » نیز عنوان مقاله آخری این قسمت است کہ استدلال و مدارك واقعا معقول و منطقی را دربارہٴ محلو چگونگی شا بہار کہ در چاپ اول و دوم تاریخ بیہقی قدری خبط آمیز بیان گردیدہ ، بدست میدہد .

با در نظر داشت آنچه گفتہ آمدیم ، طبع و نشر این مجموعہ علمی را از طرف اکادمی علوم يك گام مفید و ثمر بخش در جہت غنای فرهنگی کشور تلقی مینماییم .

کاندید اکادمیسین محمد اعظم سیستانی رئیس مرکز علوم اجتماعی

اکادمی علوم .

۱۳۶۶۳۲۸

محمد عثمان نژاد ،

دعلا مہ حبیبی روح تہ الی

دیر مغلقہ او پیچلی دی جهان

چی خلقت تہ یی حیران دی انسانان

ابتدا او انتہا یی دہ عجیبہ

کلہ وړك شی لہ سپری نہ پکی خان

دبشر لہ طبیعت سرہ جگرہ دہ

مخینوی یی کپی دتند ر او توفان

خوک بشر تہ سر چینہ شی دخیرونو

هر ضرردبل گئی ، د خان نقصان

خوک دخان او خوک دنورو مینہ وال دی

د هر چابیلہ غو بنتنہ ، بیل پیمان

دجا شغل د نری و یجا پرل دی

خوک پا خہ دتمدن دی معماران

هڅوم مقابلي نه بي وپنښفكرونه
ده وياړ نه دافغان دهر افغان
زيات تر يو سلو پنځلسويي آثار دي
هر اثر يې دى دسرو لعلو نوگان
عبدالحي نوم به ژوندى وى خو چي ژوندوى
علامه دى حبيبي دخپل زمان
د شهرت غز يې نړى كې دى خپور شوى
نوميالى وى تل تر تله جاودان
دغه وياړ يې كورنى ته مختص ندى
افتخار دى دهمه افغانستان
نوى نسل ته به هرڅوك يوشمې پرېردى
حبيبي پرېنمو د خانگړى ارغمان
دى كتاب كې يې آثار دى تدوين شوى
پكې شته دهر اثر نوم او عنوان
نژند دغه شعر اهدا كړ دى كتاب ته
چي څرگند يې ارادت شى بى پايان

دژوندون قافله درو مى لارى لارى
څوك په هسكه څوك په پټه كى روان
دا هدا فو او غو بنستو نو توپيرونو
دى ټاكلې دانسان شوكت او شان
دچا سترگي ما دياتو دى نيولى
چا معنا كى دى سپين كړى تور چشمان
فلسفى شوى په سوز و نوترينه سازى
دمغزونو د فكلرو نو له جولان
هيچ مړ ندى چي يې نوم په بنوياد پيړى
سرخ چي نوم يې تل د بنورى پر زبان
يو له هغو نوميا ليو حبيبي دى
چي عالم او معلم و سخندان
ذكر او فكر يې دپوهى و هڅپنه
هم په زړه كى يې رڼا وه د عرفان
په عملى او ټولنيزو موضوعاتو
هو مړه پوهو چي ستايلى يې دى ډېر گران
په تاريخ او تاريخى جغرافيا كى
ووځلانده بنكللى لمر دى آسمان
د بنستو ژبى اډب يې را ژوندى كړ
په تاريخ كى يې دريځ كړ ورو بنان
به رښتيا چي دى د ژبى لوى استاد وو
ژبپوهنه كى يې ډير دى شاگردان
تعلقات او تصحيحات يې دى بى شميره
تكميلات به يې كړم څنگه در بيان
حواشى يې گټور ي دى ترپايه
ترتيبونه يې گلان دگلستان

سخنانی درباره این مجموعه

استاد مفتح علامه عبدالحی حبیبی، این بزرگمرد برازند میدان تاریخ، ادب و... یکی از نویسندگان و محققان توانا و پر مغز عصر ما بود، که آثار قیمتی و پر بهای او ستونهای نیرومند تاریخ و فرهنگ سرزمین باستانی ما را تشکیل میدهد.

تالیفات، تصانیف، تراجم و حتی کوچکترین مقالات این محقق نبیل و فطن، همواره از جانب دانش پژوهان افغانی و اجنبی، بمثابه موثقترین منابع علمی - تحقیقی، مورد استفاده قرار گرفته و میگردد.

علی الوصف، استاد فکور و عقیل علامه عبدالحی حبیبی در زندگی شخصت ساله فرهنگی خود علاوه بر تالیف و نوشتن کتابها و رسایل موجود، مقالات گرانبهای در وسایل نشراتی کشورهای ممالک همجوار به چاپ رسانیده است، که متأسفانه استاد حبیبی در زمان حیات خود، بنابر گرفتاریهای زاید الوصف علمی - پژوهشی قادر

به جمع آوری قاطبه آن نگردید. زیرا استاد علامه حبیبی، از یکسو در هر لحظه زندگی خود به خاطر ابداع و تخلیق آفرینشهای جدید و تازه تر، فکر میکرد و از جانب دیگر دستان بیدادگر او را برای نیل باین مامل، اجازه نداد.

از همین جهت بود که این وظیفه خطیر حسب پرنسیپ معمول در جهان (در کشورهای متمدن دنیا مرسوم و متداول شده است که نوشتههای متشتم بزرگواران علم و فرهنگ را جمع آوری کرده و به شکل کتابها چاپ مینمایند). به عهده ما جوانان گذاشته شد، تا با اهتمام درین راه نیک و خیرخواهانه، آثار نایاب و متروک در زوایای تاریک را، در معرض استفاده کلیه رهروان دانش و پژوهش قرار داده و با روشن ساختن دیدگان اینانی وطن، خدمتی در اعتلای جنبش فکری و ثقافتی کشور، انجام دهیم.

من جهت بسر رسانیدن چنین رسالتی از مدتها قبل آمادگی داشتم، ولی نسبت برخی مشکلات به تحقق و عملی نمودن این اصل سترگ و وادافین نمیشدم.

اینک امروز که کواکب فضل و دانش در کشور محبوب ما افغانستان پیش از پیش نور افشانی میکند و زمینههای هرچه وسیعتری برای طبع و انتشار آثار علمی - تحقیقی جوانان دانشور میهن فراهم شده است، مجدداً دست باین اقدام متمتع زدم و حدود (۲۵)* مقاله گرانبها را از میان نشریههای علمی - پژوهشی ایران چون یغما، وحید، رهنمای کتاب، ارمغان سخن و آینده،

* از زمره این بیست و پنج مقاله چار مقاله آن در مجموعه پی موسوم به «پنج مقاله» که بعد از تهیه و تدوین این اثر به حلیه طبع آراسته شده، منتشر گردیده است و دو مقاله دیگر آن بنابر عدم موجودیت اقساط لا یتجزای آن از چاپ بازماند که در نتیجه این مجموعه را باید مجموعه محتوی (زده) مقاله خواند.

زندگینامه علامه حبیبی

برای معرفی و شناسایی شرح حال کامل شاد روان علامه عبدالحی حبیبی سه مدرک قوی وارزنده در دست است که هر سه آن شکل اتوبیوگرافی دارد .

(Autobiography)

استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی نخستین زندگینامه اشرا بنابر تقاضای هیئت تحریر مجله وزین علمی - تحقیقی یغما ، به رشته تحریر در آورده است . (۱)

دومین شرح حال استاد فاضل علامه عبدالحی حبیبی بر اساس خواست و استدعای استاد فقید عبدالرواف بینوا ، نگاشته شده بود ، ناآنها در کتاب «اوسنی لیکوال» (نویسنده گان کنونی) ، بدست نشر سپارد . (۲) و سمرانجام سو مین شرح زندگانی فرزانه مرد پر مجد ، مرحوم عبدالحی حبیبی بموجب اصرار و پافشاری گردانندگان مجله ادبی ژوندون (نشریه اتحادیه نویسندگان افغانستان) ، انتشار یافته است . (۳)

گردآوری کردم و رساله ای مبسوط مشتمل بر شرح حال ، زادگاه نسب و خانواده ، مبارزات سیاسی ، وطنخواهانه و غیره موضوعات را بر آن افزودم تا باشد که شخصیت بین المللی سرآمد گستره علم و خرد ما در مجامع علمی - فرهنگی جهان بوجه احسن و بهتر شناخته آید .

بهر حال کار من علی رغم سهولت آن در ظاهر ، با دشواری های زیادی توأم بود ، چه نخست از همه می بایست کلکسیونهای مجلات مورد نظر را درو میکردم و از میان آن برخی مقالات مطلوب را استنساخ مینمودم و بعد از تصنیف و دسته بندی ، آماده چاپ میساختم .

معینا ، نبودن کلکسیونهای کامل مجله های مذکور در کتابخانه های کابل کار مرا تا حدودی دچار اشکال مینمود .

باوصف این ، عشق آتشین به بو یایی و شگوفایی فرهنگ گرانمایه کشور و احترام عمیق به شخصیت استاد علامه عبدالحی حبیبی ، در وجودم همه پرابلم ها برطرف ساخت

در آخر از رهنمایی های عالمانه استاد جلیل القدر و عالی مقام اکادمیسین پوهاند عبدالشکو رشاد ، در ترتیب این مجموعه اظهار سپاس و امتنان مینمایم .

اینک با استفادۀ از هر سه ماخذ نکات در خور تا مل زندگی این شخصیت بلند عرضه و رادمرد را با هم تلفیق نمود و ضمن فصول و ابواب جداگانه مورد بررسی و امعان نظر قرار میدهم ، تا باشد که جوانان دانش پژوه و علم پرور افغان و کلیه مشعلداران دانش و فرهنگ جهان با مرور کردن خطوط زندگانی این نستوه مرد هژیر و فطن ، درس عبرت گرفته و در راه عروج و اعتلای فرهنگ انسانی قدم گذارند ، زیرا در واقعیت امر مطالعه همین سرگذشت های مبارزان و بزرگان نامدار فرهنگی است که نهاد انسانرا از چنگال شوم غل و غش رهایی بخشید ، ضمیر و وجدان ، فکر و روان او را مشحون از عشق به آدمیزاد و شوون علیا او میسازد .

الف: شهرت و زادگاه

علامه عبدالحی بن ملا عبدالحق آخوندزاده بن مولوی عبدالرحیم بن علامه مولوی حبیب الله مشهور به محقق کند هاری بن ملا فیض الله بن ملا بابر ، بروز پنجشنبه مورخ ۱۷ ربیع الثانی سال (۱۳۲۸) هجری قمری ، مطابق برج ثور سال (۱۲۸۹) هجری شمسی و یا ماه می (۱۹۱۰) مسیحی در محله بامیزا پی شهر کند هار چشم به جهان گشود . در سنین کودکی از سایه مهر و عطوفت پدری محروم گردید ، اما علیرغم این تلخ کامی و وسع و یاری مقاومت با حوادث ناگوار زمان را از دست نداد و با متانت و مناعت کم نظیر شاهرای علم را در پیش گرفت .

در خصوص ارتباط و وابستگی اتنو گرافیک استاد علامه عبدالحی حبیبی باید گفت که وی متعلق به قبیله کاکری پشتون بوده است . ولی مباهات و کارنامه های سترگ فرهنگی وی تنها متعلق به قوم کاکری و ملیت پشتون نبود بلکه مایه افتخار و سر بلند ی قاطبه انسانان دانشجو و فرهنگ دوست جهان اعم از داخلی و خارجی یا

افغان و غیره افغان میباشد . زیرا هدف و مایل بزرگ مبارزات علمی و پژوهشی استاد علامه عبدالحی حبیبی صرفاً خدمت به فرهنگ بشری و غنا بخشی آن بود و بس .
معذک ، باید خاطر نشان ساخت که قبیله کاکری یکی از عشایر منور و با فرهنگ پشتونهاست که شاعران بزرگ و بلند آواز زبان پشتو چون شمس الدین کاکری پیر محمد کاکر ، زرغونه و ... وابسته باین قبیله مذهب و عرفانی است .

منسوبین این عشیره در اول وهله در قسمت های باختری کوه سلیمان موسوم به کاکریستان ، بسر میبردند . اما اکنون ساحه بود و باش آنان نسبت به گذشته پهنا ی بیشتری کسب نمود و برخی مناطق بلوچستان کندهار ، هرات لغمان ، پشاور و حتی حیدرآباد هندوستان را نیز احتوا میکند . (۴)

به خاطر انصراف از حاشیه نویسی و جلوگیری از طفره روی ، باید نکته ی دیگری را نیز خاطر نشان ساخت و آن اینکه اضافه کلمه حبیبی بر نام استاد علامه عبدالحی بموجب نسبت او به علامه مولوی حبیب الله (محقق کندهاری) صورت گرفته است ، که در صفحات بعدی گفتار مختصری در خصوص وی ، ارائه خواهیم کرد .

ب: تعلیم و تحصیل

در آوانیکه استاد حبیبی پا به عرصه وجود گذاشت ، جنبش روشنفکری در افغانستان تازه جوانه میزد و راه شکوفایی می پیمود .

استاد حبیبی در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی شامل مکتب ابتدا یی شالما ر کند هار گردید و بعد از انقضای موفقانه دورۀ شش ساله مکتب ، در سال ۱۳۰۴ ه . ش فارغ گردید .

استاد حبیبی خواندن مکتب را به خاطر حصول دانش کافی نشمرده ، از این رو در راه فراگیری فضل و حکمت تلاشهای پیگیر و خستگی

ناپذیر را آغاز نمود .

نخست از همه پای تلمیذی از زادگاه دانشمند و سخنران ، مبارز وفدا کار خود مرحوم مولوی عبدالموسع شهید ، نشست و مبادیات صرف و نحو عربی ، علوم ریاضی و هیئت ، اصول وقواعد فقه ، اساسات و مفردات عروض و قافیه ، فصاحت و بلاغت را از وی بیاموخت .

سپس به شاگردی استقامت دلفیه و صاحب نظر دیگر علامه مولوی ابوالوفا کند هاری ، که در مدرسه نظامیه دکن هند جنوبی کرسی استادی فقه و الهیات داشت و درین روزگار در مسجد خانوادگی آنان ، اقامت داشت ، زانو زد .

استاد علامه عبدالحی حبیبی ازین مرد خبیر و بصیر ، داننا و رشید بعلاوه فراگیری علوم اسلامی ، مسایل مربوط به ادبیات و نویسندگی رانیز فرا گرفت و از محضر او استفادۀ فراوان کرد .

استاد حبیبی بعد از ختم دروس متداول و مروج در مساجد و مدارس حومه کند هار ، شروع به آموختن مضامین و مطالب جدید التدریس نصاب مکاتب کابل از قبیل حساب ، جغرافیا ، علوم طبیعی و ... نمود .

علاوۀ کوشش و تتبع در کلکسیون های سراج الاخبار افغانستان (منتشره کابل) و جبل المتین (از انتشارات کلکته) ، نوشته ها و تالیفات علامه محمود طرزی و دواوین شاعر رفیع و چیره دست فارسی چون حافظ شیرازی ، سعدی ، مولانا جلال الدین بلخی و غیره ، از مشغولیت های مهم استاد حبیبی بود .

مطالعه و بررسی نشرات دست داشته افغانی عطش علمی - تحقیقی استاد را سیراب نمیساخت . از همین جهت مجدداً سعی و تلاش میورزید تا جراید و مجلات دیگری نظیر کاوه ، ایرانشهر ، ارغمان ، الهلال ، صورا سرافیل و غیره رانیز بدست آورد .

استاد حبیبی با مطالعه مقالات پر محتوا ی دانشمندان متفکر و اهل

نظر ایرانی (سید حسن تقی زاده ، علامه میرزا محمد قزوینی ، سید کاظم ایرانشهر ، سید محمد علی جمال زاده و ...) (۵) ، مصری (جرجی زیدان ...) و هندی مانند شبلی نعمانی ، سلیمان ندوی و دیگران نه تنها اندوخته های فضل و حکمت خود را میافزود ، بلکه جریانات روشنفکری و استقلال طلبی کشور های مذکور را نیز پیگیری مینمود .

استاد عقیل و فرهمند ما علامه عبدالحی حبیبی را در آن زمان اعتقاد بر آن بود که برای روشن ساختن زوایای تاریک تاریخ و فرهنگ کشور باید السنه زیادی آموخت . بنابراین ملحوظ بود که در کنار مطالعات و تتبعات فراوان به آموختن زبانهای عربی ، اردو ، انگلیسی و تا حدودی سنسکریت ، همت گذاشت و مرحله به مرحله جهت تکمیل دانش و بینش خود قدم میگذاشت .

او با تقبل رنج ها و زحمات طاقت فرسا از یکسو می آموخت و از جانب دیگر به منظور عرضه نمودن دست آورد های علمی - پژوهشی خویش ، از لذات و حلاوت های زندگی کنار میجست تا باشد که دیده های انسان این مرز و بوم در نهایت امر کافه بشریت را ، در تار و پود فرهنگ شان ، درخشش و بصارت مرچه بیشتر ببخشد .

چنین بود ایدال مجاهدات و مبارزات فرهنگی سخن سنج نکته پرداز ما - استاد علامه عبدالحی حبیبی که نماد قلب رووف و پیر عطوفت ، مظهر نهاد ساز و سرپایان این محقق نامی و بلند مقام است .

بر مبنای این ویژگیها شامخ و معلا ی انسانیت که وقعت و منزلت این نویسنده روشنگر ، با عرفان و صوفی گرایی مباحث نیز گره میخورد و او را بانسان صاحب دل و هیومانیست بز رنگ مبدل میسازد .

ج: وظایف رسمی

استاد حبیبی بعد از اتمام پیروزمندانه مکتب ابتدایی شالمار کند -
هار در سال (۱۳۰۴) ه. ش بممر (۱۵) سالگی در یکی از مکاتب شمهری
کند هار به صفت آموزگار مقرر گردید و مدت دوسال به خاطر
تربیت انبای وطن ایفای وظیفه نمود. در سال (۱۳۰۶) ه. ش بنا بر
برنیاز شدید مطبوعات بسمت معاونیت جرید هفتگی طلوع افغان تعیین
گردید و مدت چار سال باین وظیفه ادا می داد. در سنه (۱۳۱۰)
ه. ش به مدیریت مسوول این جرید ه ارتقا یافت.

استاد عبدالحی حبیبی طی وظیفه ده ساله ژورنالستیک خود بعلاوه
تنظیم امور این نشریه ، به نگاشتن و ترجمه آثار ارزشنا و
گرا نبهای علمی - ادبی ، مبادرت ورزید . (۶)

چنانکه قبلا هم تذکار دادم ، ضرورت باستفاضه از شخصیت
علمی و تحقیقی استاد علامه عبدالحی حبیبی پای او را از معلمی
به جهان مطبوعات کشانید . ولی اینبار لزوم آن بود
آمد تا استاد جهت ادای خدمات هر چه بهتر و بیشتر فرهنگی ،
مستط الراس آبا بی خویش را تر ک گفته و رهسپار پایتخت کشور
(کابل) گردد .

در سال (۱۳۱۹) ه. ش بحیث رئیس پشتو تولنه (اکادیمی پشتو
افغانستان) ، کسب تقرر کرد و در عین زمان وظیفه معاونیت
ریاست مستقل مطبوعات رانی زبیش میبرد .

در سال (۱۳۲۰) ه. ش به وظیفه مشاوریت وزارت معارف
(آموزش و پرورش) توظیف گردید و مدت سه سال درین
پست باقیماند .

علامه حبیبی در سنه (۱۳۲۳) ه. ش با قدم نهایت بزرگ و والای
فرهنگی یعنی تاسیس نخستین پوهنخ (دانشکده) ادبیات در

چو کات پوهنتون (دانشگاه) کابل ، دست یازید و شخصا تدریس تاریخ
ادبیات پشتو را بعهده گرفت .

معروض ، استاد علامه حبیبی امور مربوط به ریاست اکادیمی
پشتو (پشتو تولنه) رانی زب با صداقت و خلاقیت و جر بزه
زاید الوصف انجام می داد .

در سال (۱۳۲۵) ه. ش بحیث رئیس معارف ولایت کند هار
ماموریت یافت . او این وظیفه را با حفظ کرسی استاد ی تاریخ ادبیات
در پوهنخ ادبیات پوهنتون کابل ، تا سال (۱۳۲۶) ه. ش ادا می
داد . در سال (۱۳۲۶) ه. ش از مشاغل علمی و فرهنگی برکنار
شد و به عنوان وکیل التجار افغانی ، در چمن تعیین گردید .

بعد از انقضای این وظیفه یکساله دوباره به کشور عودت
نمود . در سال (۱۳۲۷) ه. ش به مثابه نماینده منتخب مردم
کند هار در دوره هفتم شورای ملی (پارلمان افغانستان) ، برگزیده
شد و تا سال (۱۳۳۰) ه. ش وظیفه خطیر رسالت مردم را در پارلمان
بوجه احسن و نیکو ، انجام داد .

در جریان سال (۱۳۳۰) ه. ش به موجب مبارزات آزادی طلبانه و
وطن خواهانه اش ، بترك جبری کشور ، محکوم گردید و مدت ده
سال در فراق از وطن ، در دیار بیگانگان ، بسر برد . (۷)

در سال (۱۳۴۱) ه. ش بعد از سپری نمودن دوران حزن انگیز و
پر مرارت تبعید ، بوطن بازگشت و کارهای علمی - تحقیقی را از سر
گرفت تا اینکه در اثر تبععات و کاوشهای گرانمایه خویش در سال
(۱۳۴۴) ه. ش عالیترین رتبه علمی پوهنتون کابل (پوهاند) را بدست
آورد .

در سال (۱۳۴۵) ه. ش مقام ریاست انجمن تاریخ افغانستان با
تفویض گردید تا با استفاده از مطالعات عمیق تاریخی خود مدنیت
های پر عظمت و جوانب گوناگون تاریخ دیرین سال کشور ما را به

کلیه جهانیان هویدا سازد .

در سال (۱۳۵۱) هـ ، ش بحیث مشاور فرهنگی صدراعظم برگزیده شد .

در سالیان آخر زندگی بحیث مشاور وزارت اطلاعات و کلتور (وزارت فرهنگ) و سپس بعنوان رایزن کمیته دولتی کلتور جمهوری دموکراتیک افغانستان ، ایفای وظیفه مینمود و در جریان این ماموریت بتاریخ ۲۰ ثور سال ۱۳۶۳ هـ ، ش چشم از جهان پوشید و با بدیت پیوست .

د: اشتراک در مجامع بین المللی

پژوهشهای علمی و مبتکرانه استاد علامه عبدالحی حبیبی بزودی شهرت او را از محدوده کشور عزیز ما ، افغانستان ، خارج ساخت .

استناد و ژرف بینی در تحقیق ، سلاست و روانی در انشا و ملاحظه گفتار برخی از مشخصات استناد حقا ذق علامه حبیبی بود که مبتنی بر آن کلیه دانشمندان و فرهنگیان را شیفته خود ساخته بود .

تالیفات ، رساله ها و مقالاتش همواره در کشور های خار جی به حلیه طبع آراسته میشد و چیره دست ترین نویسندگان دنیا از آن استفاد ه می نمودند ، چنانکه نویسنده و محقق شمیر شوروی

(مینور سکی) در تجدید نظر بر حواشی و تعلیقات کتاب «حدود العالم من المشرق الی المغرب» از تحقیقات ژرف و مستند استاد حبیبی ، استفاد ه شایان و اعظمی نمود .

بنابراین ، استاد علامه عبدالحی حبیبی در داخل و خارج کشور ، یگانه متکا و منبع حلال پرابلمهای علمی به حساب میرفت و از همین جهت تصاد فی نبود که بر اشتراک او در گرد همایی ها و مجامع علمی - تحقیقی بین المللی ، تاکید فراوان صورت میگرفت و از وی بمنزله شخصیت صاحب نظر ، استفاد ه و استمشاره میشد .

در سطور زیرین از اجتماعات بین المللی تذکر به عمل می آورم که استاد علامه عبدالحی حبیبی به عنوان عضوی یارئیس در آن شرکت

نموده است :

۱- مراسم بیست و پنجمین سال بنیانگذاری پوهنتون .

(دانشگاه) تاشکند در سال (۱۳۲۵) هـ . ش .

۲- هیئت کلتوری افغانی در دهلی سال (۱۳۲۶) هـ . ش .

۳- اورینتال کنفرانس (Oriental conference)

منعقد ه لاهور ، سال (۱۳۳۶) هـ . ش .

۴- اجتماع یاد بود خواه عبدالله انصاری در کابل ، سال

(۱۳۴۱) هـ . ش .

۵- مجلس یاد بود و گرامیداشت مولانا عبدالرحمن جامی منعقد ه

دوشنبه تاجکستان ، سال (۱۳۴۳) هـ . ش .

۶- کنفرانس ایرانشناسی در تهران ، سال (۱۳۴۵) هـ . ش .

۷- سیمینار ترجمه در کابل ، سال (۱۳۴۵) هـ . ش .

۸- کنفرانس وسیع نسخ خطی منعقد ه کابل ، سال (۱۳۴۶) هـ . ش .

۹- کنفرانس کوشانیان شناسی در دوشنبه تاجکستان ، سال

(۱۳۴۷) هـ . ش .

۱۰- سمپوزیم هنر عهد تیموریان در سمرقند از بکستان ، سال

(۱۳۴۸) هـ . ش .

۱۱- گردهم آیی بز رگدا شمت خواه رشید الدین فضل الله وزیر

منعقد ه تهران و تبریز ، سال (۱۳۴۸) هـ . ش .

۱۲- سیمینار کوشانیان در کابل ، (۱۳۴۹) هـ . ش .

۱۳- مجلس هزار ه شیخ طوسی در پوهنتون مشهد ، سال (۱۳۴۹)

هـ . ش .

۱۴- کنفرانس هزار ه ابوریحان البیرونی در دهلی (۱۹۷۱) م مطابق

به (۱۳۵۰) هـ . ش .

۱۵- سیمینار فتح پور سیکری (اگر ه هندوستان) ، سال ۱۳۵۱

هـ . ش .

۱۶- گردهم آیی فسیح و بزرگ به مناسبت تجلیل هزار ه البیرونی

- ۳- کنفرانس تجلیل از شخصیت علمی و فرهنگی کشور ، ابن سینا در کابل ، سال (۱۳۵۹) ه. ش .
- ۳۱- جلسه بزرگداشت میافقیر الله جلال آبادی در کابل ، (۱۴۵۹) ه. ش .
- ۳۲- کنفرانس یونسکو منعقدۀ بلگراد در سال (۱۳۵۹) ه. ش .
- ۳۳- گردهم آیی بزرگ و مخصوص تاریخ تمدن آسیای میانه در دوشنبه تا جکستان شوروی در سال (۱۳۶۱) ه. ش .
- ۳۴- مجمع بزرگ و وسیع کوشانیان در کابل ، سال (۱۳۶۱) ه. ش (۸) .

استاد علامه عبدالحی حبیبی به علاوه اشتراک در اجتماعات و گردهم آیی های علمی - تحقیقی بین المللی ، در تعداد کثیری از سیمینارها و کنفرانس های چون سیمینار سوم خوشحال خان ختک (کابل ، سال ۱۳۵۸) ، سیمینار (۲۰۰) مین سالمرگ میافقیرالله جلال آبادی (کابل ، سال ۱۳۵۹) ، سیمینار ادبیات انقلابی (کابل ، سال ۱۳۶۲) ، سیمینار دزرغو نی یاد (کابل ، سال ۱۳۶۲) و تعداد زیاد محافل فرهنگی دیگر که در سطح ملی تدویر یافته بود ، نیز شرکت جسته است .

و: آفرینش های علامه حبیبی

استاد علامه عبدالحی حبیبی ، این نویسنده مدقق و توانای افغان در زندگی پنجاه و اند ساله علمی - تحقیقی شان آثار و آفرینش های خیلی گرانمایه از خود به میراث گذاشت که علو روح و ژرفنای فکر این پژوهنده حزیم در آن به خوبی ملموس و هویداست .

تالیفات و تصانیف استاد بزرگ علامه عبدالحی حبیبی که خدمت سترگ و ارزنده در شکوفایی و غنای فرهنگی اصیل و باستانی میهن ما ، انجام داده یکی از تمها و مسایل در خور مذاقه برای متتبعان و خامه بدستان دای خلی و خار جی ، بشمار میرود تا در آن .

- در کابل (۱۳۵۲) ه. ش .
- ۱۷- مراسم یادبود مولوی جلال الدین بلخی در کابل ، سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۱۸- محفل گرامیداشت بایزیدروشان در کابل ، سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۱۹- جلسه بزرگداشت و تجلیل از شخصیت امیر خسرو در کابل سال (۱۹۷۵) م مطابق به ماه حوت سال (۱۳۵۳) ه. ش .
- ۲۰- مراسم تجلیل از شخصیت فرهنگی ابو نصر فارابی در کابل سال (۱۹۷۵) مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۱- کنفرانس یونسکو در بارۀ السنه و ادبیات کشور های آسیای میانه در تهران سال (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۲- کنفرانس هزارۀ دقیقی بلخی در کابل ، (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۳- مراسم تجلیل و گرامیداشت امیر خسرو در دهلی ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۴- سیمینار تحقیقات بین المللی پشتو در کابل ، سال (۱۹۷۵) م مطابق به (۱۳۵۴) ه. ش .
- ۲۵- گردهم آیی هزار مین سالگرد تولد خواجه عبدالله انصاری در کابل ، سال (۱۳۵۵) ه. ش .
- ۲۶- مراسم تجلیل از شخصیت نخبه و برگزیده افغان - سید جمال الدین افغانی در کابل ، (۱۳۵۵) ه. ش .
- ۲۷- سیمینار آثار چاپ شده پشتو در دوقرن آخر در کابل ، (۱۳۵۶) ه. ش .
- ۲۸- مجلس بزرگداشت نهمصدمین سال تولد سنایی غزنوی در کابل ، سال (۱۳۵۶) ه. ش .
- ۲۹- محفل تحقیقات در باره کوشانیان در کابل ، سال (۱۳۵۷) ه. ش .

**PUBLISHED WORKS
A: LITERATURE AND
PHILOLOGY:**

- 1— DEITOR-IN-CHIEF-
SHIP of Talu-i-Afghan
Periodical. (In persian
and Pashtu Languages)
for ten years.
- 2— Edotor-in-Chiefship
of Kabul Magazine (in Pa-
shthu Language), publish-
ed by Pushtu Academy, for
three years.
- 3— Afghan and Afghan
hood, (Pashtu pamphlet)
Kandahar, 1317 HS.
- 4— 10,000 word Persian-
Pashtu Dictionary: with
detailed preface on Pashtu
philology, named "Spets-
ali Pashtu Kandahar, 1318
HS. (with co-operation of
Lal Mohammad Kakar).
- 5— Publication of two
volumes self-teaching Bo-
ok, Kandahar, 1314 HS,
with cooperation of some
other writers.
- 6— Milli Pasarlay (Nat-
ional spring), Pashtu verse,
Kandahar, 1317 HS.
- 7— Invention of Pashtu
terms, Kandahar, 1317 HS.

۱- آثار طبع شده

الف: ادبیات و زبان‌شناسی:

- ۱- نشر واداره ده ساله جریده هفتگی طلوع افغان به زبان فارسی، و پشتو .
- ۲- نشر و ریاست سه ساله مجله کابل به زبان پشتو از اکادمی پشتو .
- ۳- رساله افغانی و افغانیت به زبان پشتو طبع قندهار ۱۳۱۷ ه. ش .
- ۴- ده هزار لغت فارسی به پشتو با مقدمه مفصل در فیلا لوی به نام «سپیکلی پشتو» طبع قندهار ۱۳۱۸ ه. ش .
- (به مدد لعل محمد کاکر).
- ۵- نشر دو جلد خودآموز پشتو طبع قندهار ۱۳۱۴ ه. ش . (بمدد جمعی از نویسندگان)
- ۶- ملی پسر لی (منظوم پشتو) طبع قندهار ۱۳۱۷ ه. ش .
- ۷- وضع اصطلاحات پشتو طبع قندهار ۱۳۱۷ ه. ش .

به تحقیق و کاوش پرداخته و با استفاده از دست آورد های علمی این فرهنگ ژرفنگر، در جهت اعتلای فرهنگ بشری قدم بردارد زیرا در تاریخ معاصر کشور ما کمتر کسی وجود خواهد داشت که از لحاظ کمیت و دقت، آثار و تالیفات علمی را به پای استاد اعظم و علامه حبیبی، ارقام و تخلیق نموده باشد و این امر کاملاً مسلم و غیر قابل انکار است که ضرورت به محاجه و استناد ندارد.

درین شکی نیست که هر پدید هدر میسر پویایی و غنا مندی قرار دارد و با گذشت زمان نکات تازه بر آن افزود میگردد ...

اما آفرینش های علمی - تحقیقی استاد کبیر علامه حبیبی شالوده و سنگ بنای محکم است که فرهنگ کشور ما بر آن تکیه دارد و تا زمانه های زیادی پاسخگوی اقتضای عصر خواهد بود.

باجرات میتوان گفت که دانشمندان و قلمزنان منصفانعم از خود و بیگانه درین قضاوت با من هم فکر و متفق الرای خواهند بود.

اینک در سطور و صفحات آتسی بیلو گرافی (نوشته، سروده، تالیف ترجمه، تصحیح، مقابله، تحشیه، تعلیق، تدوین، ترتیب و ...) علامه حبیبی را با تفکیک و دسته بندی موضوع و ترجمه آن به زبان انگلیسی، تقدیم خوانندگان محترم مینمایم، تا باشد که مستشرقان و کلیه فرهنگیان علاقمند به تاریخ و فرهنگ افغان - نستنان، از آن استفاده نمایند.

16— Research on PATA KHAZANA (Unknown Treasury) and its Persian translation, Kabul, 1324 HS.

17— Research on Tarjuman-Ul-Balagha A Book of Radviani (in Persian), Kabul 1330, HS.

18— Khalilnama (Persian Mathnawi), Peshawar, 1334 HS.

19— The Poet of Hirm-and, Haroon Khan Afghan (in Persian). Karachi, 1338 HS.

20— 2000-years-old Afghan Language or Mother of Dari Language (analysis of Baghlan inscription), Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

21—A Glance to Jami's Salaman and Absal (versified Story), Kabul, 1343 HS.

22— Poet of thought, Maulana Jalaluddin Balkhi, (An Essay), Kabul, 1353 HS.

23— Pashtu in the Light of History and word, an Article, published in Waz-

۱۶- تحقیقات راجع به پته‌خزانه و ترجمه فارسی آن ، طبع کابل ۱۳۲۴ ه . ش .

۱۷- تحقیقات راجع به تر جمان البلاغه را دو یانی (فارسی) طبع کابل ۱۳۳۰ ه . ش .

۱۸- خلیلی نامه (مثنوی- فارسی) ، طبع پشاور ۱۳۳۴ ه . ش .

۱۹ - شاعر هیرمند هارون خان افغان (فارسی) ، طبع کراچی ۱۳۳۸ ه . ش .

۲۰ - زبان دوهزار ساله افغانستان یا مادر زبان دری (تحلیل کتیبه بغلان) ، طبع انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۳ ه . ش .

۲۱ - نگاهی به سلمان و ابسال جامی ، کابل ۱۳۴۳ ه . ش .

۲۲- شاعر اندیشه (مولا نا جلال الدین بلخی) طبع کابل در مجموعه مقالات مجلس مولانا ۱۳۵۳ ه . ش .

۲۳ - پښتو د تاریخ او لغت په رڼا کی ، په وږمه کی طبع شو کابل

(Pashtu Pamphlet)

8— A short History of styles of Pashtu poem, Kandahar, 1319 HS. (in Persian)

9— A concise history of Pashtu Literature, Kandahar, 13311 HS, (in Persian).

10— Paigham-i-Shaheed (Massage of Martyr), Persian Mathnawi, Kabul, 1314 HS.

11— Ghazna (Persian Mathnawi), Kabul, 1315 HS.

12— Pashtoon Poets, first volume, first edition in Kabul 1320 HS, second edition in Peshawar, 1951.

13— Sardar Meherdil Khan Mashreqi A Poet From Kandahar (Persian), Kabul 1314 HS.

14— Poetical works of Temorshah Afghan (in Persian), Kabul, 1313 HS.

15— Pashtu translation of french Darmesteter's "Pashtu Research", with the cooperation of Reshtia and Benawa. Kabul, 1325 HS.

(رساله پښتو)

۸- تاریخچه سبکهای شعر پښتو (فارسی) طبع قندهار ۱۳۱۱ ه . ش .

۹- تاریخچه ادبیات پښتو (فارسی) طبع کابل ۱۳۱۹ ه . ش .

۱۰- پیغام شهید (مثنوی فارسی) طبع کابل ۱۳۱۴ ه . ش .

۱۱- غزنه (مثنوی فارسی) طبع کابل ۱۳۱۵ ه . ش .

۱۲- پښتانه شعرا (شعرا ی افغان) جلد اول به زبان پښتو ، طبع کابل ۱۳۲۰ ه . ش . طبع دوم پېښور ۱۹۵۱ م .

۱۳- سردار مهردل خان مشرقی شاعر قندهاری (فارسی) طبع کابل ۱۳۱۲ ه . ش .

۱۴- اشعار و دیوان تیمورشاه افغان (فارسی) ، طبع کابل ۱۳۱۳ ه . ش .

۱۵- «پښتو څیړنې» ترجمه پښتو از دار مستتر فرانسوی به کمک رشتیا و بنوا ، طبع کابل ۱۳۲۵ ه . ش .

His Dynasty (Persian), published by Academy of sciences, Kabul, 1361 HS.

31— Pir Roshan (A pamphlet on His Biography 'Literary works and ideas), printed in the introduction of Pashtu Khair-ul-Baian, Kabul, 1353 HS.

32— A selection from "Hadiqa" of Hakim Sanie (A critical text), Kabul, 1356, HS.

33— Dari Texts, Kabul University press, Kabul, 1357 HS.

34— Bibliography of Alberuni, (Pashtu) Kabul, 1352 HS.

35— Ode in the History of Pashtu literature, Kabul 1357 HS.

B: HISTORY AND GEO-HISTORY:

36— A History of Pashtu Literature (Pashtu), First volume from pre-Islamic period, published by faculty of Letters, first edition in Kabul, 1325 HS, second edition in Peshawar 1330 HS, third edition in Kabul, 1353 HS.

37— A History of Pashtu Literature, Second Vol.

زبان دری، طبع اکادمی علوم افغانستان کابل ۱۳۶۱ ه. ش.

۳۱- پیر رو بنان (یک رساله پشتو در احوال و آثار و افکار وی) طبع در مقدمه خیر البیان پشتو، کابل جدی ۱۳۵۳ ه. ش.

۳۲- انتخابی از حدیقه حکیم سنایی (متن انتقادی) طبع کابل ۱۳۵۶ ه. ش.

۳۳- متون دری طبع پوهنتون کابل، ۱۳۵۷ ه. ش.

۳۴- دالبیرونی کتابنمود (پشتو) طبع کابل ۱۳۵۲ ه. ش.

۳۵- دپښتو ادب په تاریخ کی قصیده، دکابل طبع ۱۳۵۷ ه. ش.

ب: تاریخ و جغرافیای تاریخی.

۳۶- تاریخ ادبیات پشتو جلد

اول دوره قبل از اسلام به زبان پشتو، طبع کابل ۱۳۲۵ از فاکولته ادبیات، طبع دوم ۱۳۳۰ ه. ش. پشاور، طبع سوم کابل ۱۳۵۳ ه. ش.

۳۷- تاریخ ادبیات پشتو جلد دوم، از ابتدای اسلام تا سال هزارم

hema Magazine, Kabul, 1341 HS.

24— Position of Pashtu Language and Literature in the civilization of the peoples of central Asia (Pashtu and English), Kabul, 1356 HS.

25— Melodies of Heav- en and theological songs (in Pashtu), Published by Academy of sciences, Kab- ul, 1361 HS.

26— The Aspects of Life in the Present Pashtu poem, published by Aca- demy of Sciences of Afgha- nistan, Kabul, 1360 HS.

27— The Art of Afghan- istan in 20th century, (in Pashtu) Honar Magazin Kabul, 1360 HS.

28— A glance at Pashtu Literature, Kabul, 1357 HS. (translation from Arabic by Samandar)

29— Critical Look to pa- shtu Prose, published by Academy of sciences of Af- ghanistan, Kabul, 1360 HS.

30— Amir Koror and

۱۳۴۷ ه. ش.

۲۴ - د پښتو ژبی او ادب موقف دمرکزی ایشیاد خلکو په تمدنونوکی (پښتو، انگلیسی)، د کابل چاپ ۱۳۵۶ ه. ش.

۲۵ - آسمانی نغمی او لاهوتی سرودونه (پښتو) د علومو اکادمی طبع، کابل ۱۳۶۱ ه. ش.

۲۶ - په اوسنی پښتو شعرکی د ژوند خپی، د علومو اکادمی چاپ کابل ۱۳۶۰ ه. ش.

۲۷ - په شلمه پیړی کی د افغانستان هنر (پشتو) به فرمایش اکادمی علوم در سنه ۱۳۵۸ ه. ش نوشته شده، طبع در مجله هنر کابل ۱۳۶۰ ه. ش.

۲۸ - نظری بر ادبیات پشتو (ترجمه از عربی توسط سمندر)، طبع کابل ۱۳۵۷ ه. ش.

۲۹ - پښتو نثر ته کره کتنی د علومو اکادمی چاپ، کابل ۱۳۶۰ ه. ش.

۳۰- امیر کرور و دو د مان او (به)

of Kandahar (Persian),
Kabul 1314 HS.

45— Monarchy of mult-
an lodi family (Urdu)
Lahore, 1949.

46— A History of Afg-
hanistan after Islam, Per-
sian) first volume, Kabul,
1345 HS.
second edition Kabul,
1367 HS.

47— Pashtu and Looya-
ks of Ghazna, A New Re-
search on Ghazna Histo-
ry and History of Pashtu
literature (Persian) pub-
lished by Asociation of
History, Kabul 1342 HS.

48— The Lost Books of
Ghaznawid History (Pers-
ian), partially published,
Karachi, 1337, HS.

49— The Historical Re-
lations of sindh with Af-
ghanistan, (Persian)
Karachi, 1337 HS.

50— The Guide of Af-
ghanistan History in
(persian) Arabic and
Urdu Books, Kabul, 1348
HS.

51— A Brief History of
Pashtu Literature, (Arab-
ic) Cairo, 1357, HS.

قند هاری (فارسی) طبع کابل

۱۳۱۴ ه. ش.
۴۵— ملتان کالودی شا هی
خاندان به زبان اردو، طبع لاهور
۱۳۴۹ ه. ش.

۴۶— افغانستان بعد از اسلام
(تاریخ به زبان فارسی) جلد اول
طبع کابل ۱۳۴۵ ه. ش. طبع دوم
طبع کابل ۱۳۵۷ ه. ش.

۴۷— پشتمو و لویگان غز نه یک
تحقیق جدید در تاریخ غز نه و تاریخ
ادبیات پشتمو طبع انجمن تاریخ
کابل ۱۳۴۲ ه. ش.، به زبان فارسی

۴۸— کتا بهای گم شده تاریخ
غزنویان (یک حصه آن نشر شده)
طبع کراچی ۱۳۳۸ ه. ش.، فارسی.

۴۹— روابط ادبی سند با افغا-
نستان، طبع کراچی ۱۳۳۷ ه. ش.
فارسی.

۵۰— رهنمای تاریخ افغانستان در
کتب فارسی و عربی وارد و طبع
کابل ۱۳۴۸ ه. ش.

۵۱— تاریخچه مختصر ادبیات
پشتمو به عربی، طبع قاهره ۱۳۵۷
ه. ش.

from Begining of Islam
to first millenium of HS
(Pashtu), Kabul, 1342 HS.

38— Majma-Ul-Gharaiab
and Mazar-i-Alavee in
Balkh, (Persian), summ-
ary of which has been
published.

39— The History of Afg-
hanistan in the period of
Indian Temurid (persian)
published by Association
of History, Kabul 1342.

40— Afghan Unknown
Historians (Pashtu), First
edition in Kabul annual,
1333HS, second editon, 1359
HS.

41— The Renowned fi-
gures of Abdalis before
Ahmad Shah (Pashtu pa-
mphlet), Kabul, 1319
HS.

42— Zaranj and its
Historical circumstances
(Persian), Kabul, 1364
HS.

43— Constitutional Mo-
vement in Afghanistan,
Kabul, 1364 HS.

44— Biography and wo-
rks of Mawlawi Habibull-
ah known as Researcher

هجری (پشتمو) طبع کابل ۱۳۴۲
ه. ش.

۳۸— مجمع الغرایب و مزار علوی
در بلخ (فارسی) تلخیص آن طبع
شده.

۳۹— تاریخ افغانستان در عصر
تیموریان هند (فارسی) طبع
انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۲ ه. ش.

۴۰— مورخان گمنام افغان
(پشتمو)، طبع سالنامه کابل
۱۳۳۳ ه. ش.
نوموز کی مورخین د کابل
طبع ۱۳۵۹ ه. ش.

۴۱— مشاهیر ابدالیان پیش از
احمد شاه (رساله پشتمو) طبع
کابل، ۱۳۱۹ ه. ش.

۴۲— زرنج و احوال تاریخی آن
(فارسی)، طبع کابل ۱۳۲۴ ه. ش.

۴۳— جنبش مشروطیت در افغا-
نستان (فارسی)، طبع کابل
۱۳۶۴ هجری شمسی.

۴۴— محقق قند هاری شرح
احوال و آثار مولوی حبیب الله

Epoch and Its Derivatives Including The History of Herat Art. Its Manuscripts and Remaining (About 2600) works Persian), Tehran, 1355 HS.

62— A Brief History of Afghanistan (Translated in Pashtu by Benawa). Kabul, 1356 HS.

63— A Concise History of Afghanistan Political Awareness, Serially Published in (Azad Afghanistan), Peshawar, January 1952. Correspond to 1329 HS.

64— Indicate of Chronology by Riddles in the Ancient Poem of Dari, Published by Academy of Sciences, Kabul, 1360 HS.

65— Research on the Death of Sanaie, Published in yaghma Magazine, 352—353 Issues, Tehran, 1356 HS.

66— The Names of Some Gods of Koshan Epoch and their Effects on the Literature and Languages of Afghanistan, prepared for International Seminar of Kushanid (1357 HS), Printed in the Kushanid Research (Persian), Kabul, 1359 HS.

عات آن دشمتمل بر تاریخ هنر هرات و مخطوطات و آثار باقیه آن در حدود ۲۶۰۰ اثر، طبع تهران ۱۳۵۵ هـ. ش. (فارسی).

۶۲— دافغانستان ن لنه تاریخ د بینوا پښتو ترجمه (طبع کابل ۱۳۵۶ هـ. ش).

۶۳— تاریخچه بیداری سیاسی در افغانستان، طبع مسلسل در «آزاد افغانستان». پشاور، بعد از جدی ۱۳۲۹ هـ. ش. (جنوری ۱۹۵۲).

۶۴— تاریخ گوئی به تعمیمه در اشعار قدیم دری، چاپ اکادمی علوم در کابل ۱۳۶۰ هـ. ش.

۶۵— تحقیق بروفات سنایی طبع یغما، تهران شماره ۳۵۲—۳۵۳ دیماه ۱۳۵۶ هـ. ش.

۶۶— نامهای برخی از ایزدان عصر کوشانی و اثرهای باقیمانده آن در ادب و السنه افغانستان، برای سیمینار بین المللی کوشانیان (کابل، عترت ۱۳۵۷ هـ. ش) نوشته شده (فارسی) در تحقیقات کوشانی کابل ۱۳۵۹ هـ. ش.

52— The concise History of Afghanistan, two volumes, Kabul, 1347 HS.

53— The History of Pashtu Literature for Junior classes of Faculty of Letters, 1348 HS.

54— The History of Pashtu Literature for senior classes of Faculty of Letters, 1347.

55— Seven Ancient Inscriptions, Kabul, 1350 HS.

56— A short History of calligraphy in Afghanistan, Kabul 1350 HS.

57— Zaheraddin Mohammad Babur (His biography and personality), Kabul, 1353 HS.

58— Chronology of Afghanistan, (Pashtu) Kabul, 1353 HS.

59— The origine of Afghan Khalajian (Removal of misunderstanding about them, Tehran, 1349 HS.

60— The Primary Sources of Book Binding Art in Timurid Epoch, (English) Published Within Book Titled (The Art of Book-Binding in the Central Asia, London, 1979 UNESCO).

61— The Art of Timurid

۵۲— تاریخ مختصر افغانستان در دو جلد، طبع کابل ۱۳۴۷ هـ. ش.

۵۳— تاریخ ادبیات پښتو صنف سوم فاکولته ۱۳۴۷ هـ. ش.

۵۴— تاریخ ادبیات پښتو صنف چارم فاکولته ۱۳۴۷ هـ. ش.

۵۵— هفت کتیبه قدیم، طبع کابل ۱۳۵۰ هـ. ش.

۵۶— تاریخچه خط در افغانستان، طبع کابل ۱۳۵۰ هـ. ش.

۵۷— ظهیر الدین محمد بابا (زندگانی و شخصیت او)، طبع کابل ۱۳۵۳ هـ. ش.

۵۸— پینین لیک (کرو نولو جی افغانستان) پښتو، طبع کابل ۱۳۵۳ هـ. ش.

۵۹— اصل خلیجیان افغانسی (رفع اشتباه درباره ایشان) طبع تهران ۱۳۴۹ هـ. ش.

۶۰— منابع اولی تاریخ هنر کتاب سازی در عصر تیموریان (طبع یونسکو) انگلیسی در کتاب «هنر کتابسازی در آسیای مرکزی»، لندن ۱۹۷۹ یونسکو.

۶۱— هنر عصر تیموریان و متفرق.

an Khatak Collected Works, With a Detailed Preface, Kandahar, 1317 HS (Pashtu).

74— Correction, Comparison and Annotation and Detailed Interoduction of Ahmad Shah Durani's Poetical Works, (Pashtu), Kabul 1320 HS.

75— Correction, Commentary and Persian Translation of Pashtu Poets' Biography (Pata Khazana), First Edition in Kabul, 1354 HS.

With New Preface and Pictorial Text.

76— Correction, Comparison and Perfection With Annotation and Commentary of Menhaj Saraj Juzjani's *Tabaqat-i-Naseri* (Naserid's Classes), First Edition in

Koeta and Lahore (1949-1954), Second Edition With Increasing Marginal Notes Commentaries and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1343 HS.

77— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of *Tabaqat-i-Sofia*, with Vocabulary and Lists, Published by Association of History, Kabul, 1342 HS.

78— Correction, Compa-

افغان از روی نسخ متعدد خطی به زبان پشتو با مقدمه مفصل، طبع قند هار ۱۳۱۷ ه. ش (پشتو) ۷۴- تصحیح و مقابله و تحشیه با مقدمه مفصل دیوان احمد شاه درانی (پشتو)، طبع کابل ۱۳۲۰ ه. ش.

۷۵- تصحیح و تعلیق و ترجمه فارسی تذکره شعرا ی پشتو پته خزانه (گنج پنهان)، طبع کابل ۱۳۲۲ ه. ش طبع دوم تهران ۱۳۴۰ ه. ش، طبع سوم با مقدمه جدید و متن عکسی در کابل ۱۳۵۴ ه. ش.

۷۶- تصحیح و مقابله و تکمیل با تحشیه و تعلیق طبقات ناصر ی منهاج سرا ج جوز جانی در دو جلد طبع اول سنگی ۱۹۴۹ - ۱۹۵۴ در کویت و لاهور. طبع دوم حروفی با اضافه حواشی و تعلیقات و فهراس در کابل از طرف انجمن تاریخ در سال ۱۳۴۳ ه. ش.

۷۷- تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق با فرهنگ و فهراس طبقات صوفیه امالی شیخ الاسلام عبدالله هروی متوفی ۴۸۱ ه. ق طبع انجمن تاریخ کابل ۱۳۴۲ ه. ش.

۷۸- تصحیح و مقابله و تحشیه

67— Religions of Kushanid Epoch (English, Ordered by UNESCO, Prepared for Album of Kushanid, 1359 HS.

68— Babur in Afghanistan (English) Translated in French, Published by UNESCO (Babarnama), France, 1980.

69— Historical Geography of Afghanistan (Partially Published), (Persian).

70— The Crown of Kabul Shah in Kaaba, Kabul, 1348 HS.

71— Madrasa-i-Shahe Mashha de Ghurjestan and Salar Jalil's Tomb in Kamesan of Balkh, Published in Magazine of Honer Wa Mardom, 173 Issue, Tehran, 1355 HS.

CORRECTIONS, COMPARISONS, ANNOTATIONS, TRANSLATIONS, COMMENTARIES AND ARRANGEMENTS

72— Correction, Comparison and Anotation of Abdul Qadir Khatak's Poetical Works With a preface, Kandahar, 1317 HS.

73— Correction, Comparison and Annotation of Khaushal Kh.

۶۷- ادیان عصر کوشا نسی انگلیسی به فرمایش یونسکو در ۱۳۵۹ ه. ش برای البوم کوشانی نوشته شد.

۶۸- بابر در افغانستان به زبان انگلیسی، که در ترجمه فرانسوی بابر نامه طبع یونسکو در فرانسه طبع شد ۱۹۸۰ م.

۶۹- جغرافیا ی تاریخی افغانستان (چند حصه آن طبع شده)، فارسی.

۷۰- تاج کابلشاه در کعبه، طبع کابل ۱۳۴۸.

۷۱- مدرسه شاهمشهد غرjestan و بنا ی مرقد سالا ر جلیل در کمیشان بلخ، طبع مجله هنر و مردم، تهران شماره ۱۷۳ حوت ۱۳۵۵ ه. ش.

ج: تصحیحات، مقابلات، حواشی، تراجم، تعلیقات و ترتیبها.

دیوان اشعار عبدالقادر ختک با مقدمه طبع قند هار ۱۳۱۷ ه. ش.

۷۳- تصحیح و مقابله و تحشیه کلیات خوشحال خان ختک شاعر

or Mahmuds Shairani,
Published by Association
of Urdu Progress, Delhi,
1942.

85— Commentaries on
an etymological grammar
of Pashtu, Kabul, 1356 HS.

86— Interoduction, An-
notation and Commetaries
of Khushal Khan's
SwATNAMA (Pashtu),
Kabul, 1358 HS.

87— Annotation, Com-
mentary and Persian Tran-
slation of Avicenna Bal-
khi's Biography on the
Occasion of First Millen-
ium of the Birth of Avce-
nna Balkhi, Kabul, 1359
HS.

88— Biography of Mia
Faqerullah Jalal Abadi,
Published in the introduc-
tion of His Selected Wor-
ks, Kabul, 1359 H.S.

89— Pashtu Translation
of the Biography of Av-
icenna Balkhi, Kabul
1359 HS.

90— Pashtu Translation
of the Biography of Mia
Faqerulah Jalal Abadi,
Kabul, 1359 HS.

91— Arrangement and
Preface of Mehreddil Kh-
an Mashreqi's.
(Explanation of Djetic-
hes of Mathnawi),

تر قی اردو (دهلی - ہند) ۱۹۴۲ م.

۸۵- تعلیقات بر تاریخ تلفظ و
صرف پشتو، طبع کابل ۱۳۵۶
ھ. ش.

۸۶- سوا تنامہ خوشحال خان
با مقدمہ و حواشی و تعلیقات
(پشتو)، طبع کابل ۱۳۵۸ ھ. ش.

۸۷- زندگی نامہ ابن سینا
ترجمہ دری با تحشیہ و تعلیق بہ
مناسبت تجلیل سال ہزارم تولد
او، طبع کابل ۱۳۵۹ ھ. ش.

۸۸- شناخت نامہ میافقیرا للہ
جلال آبادی، در مقدمہ گزیدہ می
از مکتوبات وی، طبع کابل
۱۳۵۹ ھ. ش.

۸۹- ترجمہ پشتو زندگی نامہ
(دبو علی سینا بلخی ژوند لیک)
طبع کابل ۱۳۵۹ ھ. ش.

۹۰- دمیا فقیر اللہ پیژند لیک د
لوپ کتاب پښتو ترجمہ (زلمی
ھیواد مل)، دکابل چاپ ۱۳۵۹
ھ. ش.

۹۱- «شرح بیتین مثنوی» از
مہر دل خان مشرقی (ترتیب و مقدمہ)
طبع کابل ۱۳۵۲ ھ. ش.

risson and Annotation of
Nawaie Maarik, With
New Commentraies and In-
dexes (Persian)

Karachi, 1337 HS.

79— Correction and Ar-
rangement of Sed Medan
(Hundred Are a) of Khaja
Abdullah Ansari Heravi,
Published by Ministry of
Press, Kabul, 1342.

80— Correction, Compa-
rison, Marginal Notes and
Commentary of Zaen-Ul-
Akhbar-i-Gardezi, Tehran,
1347 HS.

81— Correction, Comp-
arison and Commentary of
The Book of Balkh Virt-
ues, Published in Tehran,
1349.

82— Correction, Comp-
arison and Commentary of
Sawad-i-Azam, (Grand
Transcript), Tehran, 1348.

83— Correction and Com-
mentry of 'Rawza-Ul-
Faregain' Compiled by
Abo Raja Momal Son of
Masror Shashi Marwi
Deceased in 517 H.Q. Pub-
ed by Tehran University,
1359 (Perssin).

84— Ferdawsi and Shah-
nama Interoduction, Cor-
rection and Persian Tran-
slation of 'Four Articles
on Ferdawsi and Shah na-
ma' Compiled by Profess-

باتعلیقات و فہارس تازہ نوا ی
معارک طبع کراچی ۱۳۳۷ ھ. ش.
(فارسی).

۷۹- تصحیح و ترتیب صد میدان
خواجہ عبداللہ انصاری ہروی
طبع وزارت مطبوعات کابل
۱۳۴۲.

۸۰- تصحیح و مقابلہ و تحشیہ و
تعلیق زین الاخبار گردیزی طبع
تہران ۱۳۴۷ ھ. ش.

۸۱- تصحیح و مقابلہ و تعلیق
کتاب فضایل بلخ طبع تہران
۱۳۴۹.

۸۲- تصحیح و مقابلہ و تعلیق
کتاب سواد اعظم طبع تہران
۱۳۴۸.

۸۳- تصحیح و تعلیق روضۃ
الفریقین تالیف ابورجا مومل ابن
مسرور شاشی مروی متوفی ۵۱۷
ھ. ق. (فارسی). طبع دانشگاه
تہران ۱۳۵۹.

۸۴- فردوسی و شاہنامہ ترجمہ
فارسی (فردوسی پرچارمقالی)
تالیف پرو فیسر شیرانی با مقدمہ
و تحشیہ از اصل اردو طبع انجمن

97— Parentage and Birth Place of Sayed Jamaluddin Afhani, (Persian) Kabul, 1355 HS.

98— Selfness and Ecstasy in the Thought of Iqbal, Adab Magazine, 25th Year, Third Issue, Kabul, 1356 HS.

99— Mental and Political Personality of Amir Ali Sher Nawaie. Kabul, 1360 HS.

100— Fifty Articles of Habibi Published by Academy of Sciences of Afghanistan, Kabul, 1362 HS.

101— Character and Personality of Sheikh-Ul-Islam Abdullah Ansari, Kabul, 1341 HS.

102— Manzil-Ul-saeifin Dar Daira-i-Vojood. Adab Magazine, Vol 24, 1st Issue, Kabul 1355 HS.

2— UNPUBLISHED WORKS.

103— Universal Literature (in Persian)

104— Ups and Downs of Afghanistan (persian Six-Distiches), 1308 HS.

105— Dard-i-Dil (Pain of Heart), Persian Mathnawi, 1316 HS.

106— Paiam-i-Asr (Message of Time), Persian Mathnawi, 1320 HS.

۹۷— نسب و زاد گاه سید جمال-الدین افغانی (فارسی)، طبع کابل ۱۳۵۵ ه. ش.

۹۸— خودی و بیخودی در اندیشه اقبال، طبع مجله ادب شماره ۳ سال ۲۵ قوس ۱۳۵۶ ه. ش.

۹۹— دامیر علی شیر فکری او سیاسی شخصیت، دکابل طبع ۱۳۶۰ ه. ش.

۱۰۰— پنجاه مقاله حبیبی، طبع اکادمی علوم، کابل ۱۳۶۲ ه. ش.

۱۰۱— دشینخ الا سلام عبدالله انصاری سیرت او شخصیت، دکابل چاپ ۱۳۴۱ ه. ش.

۱۰۲— منازل السائرین در دایرة وجود طبع کابل ۱۳۵۵ ه. ش. شماره ۱ جلد ۲۴ مجله ادب.

۲— آثار غیر مطبوع

۱۰۳— ادبیات جهانی (فارسی)

۱۰۴— مدو جزر افغانستان

(مسدس فارسی) ۱۳۰۸ ه. ش.

۱۰۵— درد دل (مثنوی فارسی)

۱۳۱۶ ه. ش.

۱۰۶— پیام عصر (مثنوی فارسی)

۱۳۲۰ ه. ش.

Kabul, 1352 HS.

92— Translation and Perfection of Alberooni's Bibliography, First Edition in Kabul, 1352 HS. Second Edition in Tehran, 1352 HS.

D: SCIENTIFIC AND SOCIAL

93— Jawanmardan wa Ayaran (Generous Youths), (Persian), Kabul, 1321 HS.

94— Pamphlet of 'Sar Reshtae Tariqat-i-Khajagan' of Jami, Kabul, 1343 HS.

95— Mysticism of Dari, Kabul University Press, 1343.

96— About Five Hundred Historical, Social, Political, and Literary Articles in the Periodicals and Magazines of Afghanistan, Peshawar, Karachi, Koeta, Lahore and Tehran Like Kabul, Aryana, Science, Wazhma, Zhwandoon, Pashtoon, Zhagh, Talu-i-Afghan, Yaghma, Lahore Oriental College Magazine and so Forth (In Persian and Pashtu Languages) That the Prepare of Their List is not Possible Now.

۹۲— کتابشنا سی البیرو نی ترجمه و تکمله (طبع کابل ۱۳۵۲ ه. ش. طبع تهران ۱۳۵۲ ه. ش.)

د: علمی و اجتماعی

۹۳— جوانمردان و عیاران (فارسی) طبع کابل ۱۳۲۱ ه. ش.

۹۴— رساله سر رشته طریقت خواجهگان از جامی، کابل ۱۳۴۳ ه. ش.

۹۵— تصوف دری، طبع پوهنتون کابل ۱۳۴۶ ه. ش.

۹۶— نوشتن مقالات متعدد تاریخی و اجتماعی و سیاسی و ادبی در حدود پنج صد مقاله به زبان فارسی و پشتو در جراید و مجلات افغانی و پشاور و کراچی و کوئته و لاهور و تهران از قبیل مجله کابل، آریانا، ساینس و زمانه، پبنتون بزغ، ژوندون، طلوع افغان، یغما، اورینتل کالج میگزین لاهور و غیره که ترتیب فهرست آن ها اکنون میسر نیست.

- 107— Lala-i-Kohsar (Tulip of Mountain) A Collection of Afghanistan Unknown Persian Poets' Works.
- 108— Collection of Social, Literary and Historical Memorandums and Versified and Prose Literary Works in Three Volumes (Persian and Pashtu).
- 109— The Political History of Afghanistan in Two Volumes (Persian).
- 110— Correction, Comparison, Annotation and Commentary of Muzakar Ahbab-i-Nesar-i-Bukhari (Persian)
- 111— Afghan in the History.
- 112— Preface, Commentary and Comparison of Jami's pamphlet on Rhythme, 1357 HS.
- 113— Gnostical Position of Jami in Connection of Philosophy and Gnosticism With Science.
- 114— The Message of Yaqub Laith (Prepared in Four Languages).
- 115— Correction, Comparison and Preface of Akbar Nama of Hamid Kesheri, (Persian) 1309 HS.

- ۱.۷ - لاله کهسار (مجموعه آثار شعرای گمنام فارسی زبان افغانستان) .
- ۱.۸ - نوشته های من به زبان فارسی و پشتو (مجموعه مقالات اجتماعی و یادداشت های تاریخی و آثار ادبی منشور و منظوم) در سه جلد .
- ۱.۹ - تاریخ سیاسی افغانستان در دو جلد (فارسی)
- ۱۱- تصحیح و مقابله و تحشیه و تعلیق مذکر احباب نثار بخاری به فارسی .
- ۱۱۱- افغان در تاریخ .
- ۱۱۲- رساله قافیه جا می با مقدمه و تعلیق و مقابله ۱۳۵۷ ه. ش .
- ۱۱۳- موقف عرفانی جا می در پیوستگاه فلسفه و عرفان با ساینس .
- ۱۱۴- پیام یعقوب لیث (فراهم آورد به چهار زبان)
- ۱۱۵- تصحیح و مقابله و مقدمه اکبر نامه حمید کشمیری (فارسی) ۱۳۰۹ ه. ش .

نسب و خانواده علاءه حبیبی

به منظور شناسایی هر چه بهتر استاد علامه حبیبی و بی
مناسبت نمی دانم تا سخن چند درباره نسب و دودمان بافضیلت این
ساحبدل شیوا بیان و ربط السان نیز، ارائه دارم، زیرا تیره و خانواده استاد
حبیبی از از منته پیشین کانون دانش و تعلیم، قلم و دفتر بود. از همین
جهت ضروری به نظر میرسد تا با رعایت ایجاز و اجمال چهره های
نخبه و دارو غه این عایله مهذب و با فرهنگ افغانستان را همراه با ذکر
کارنامه های شان، بنگارم.

با خوانش و بررسی تاریخچه این دودمان چنان استنباط میگردد که
چار شخصیت این خانواده از شهرت عظیم علمی و سیاسی بر خورداره بودند
و اینک در سطور آتی شرح حال آنانرا، نقل میکنم.

مولوی حبیب الله محقق (کندهاری)

علامه حبیب الله (پدر جد استاد حبیبی) بن ملا فیض الله بن ملا با بر در سال (۱۲۱۳) ه. ق در محله با میزا بی (۹) شهر کند هارتولد گردید. پدرش ملا فیض الله نیز یکی از طالبان دانش و دفتر بود و رساله بی را در منطق به زبان عربی نوشته بود. (۱۰) رساله فی التجوید و تحقیق التوبه ملا فیض الله همین اکتون در آرشیف ملی افغانستان موجود است.

اما علامه حبیب الله یکی از علمای نامور و مدقق عصر خود بود. در ایام شباب و عنفوان علوم و روح آن زمان چون تفسیر، احادیث فقه، صرف، نحو، و معالم البلاغه را از درسگاه خانواده خود آموخت. سپس به فراگیری علوم معقول پرداخت و مطالعات خویش را در رشته های ریاضی، استرا نومی و هندسه نیز ادامه داد.

بعد از پایان رسانیدن دروس حلقهات علمی و فرهنگی ماحول به سیاحت در ممالک خارجی مانند هندوستان و ایران، آغاز نمود و در دانشکده های آن کشورها از محضر دانشمندان و متفکران آن زمان بهره وافیه جست. متعاقباً به ممالک عربی سیرو سیاحت نمود و درین جهانگردی به مطالعه آفاق و انفس پرداخت (۱۱) و از اثر تحقیقات ممتع و ثمر بخش خود، سرانجام به استادی در علوم منقول و معقول رسید و با آثار و آفرینش های گرانبهای خود که در رشته های گونه گونه علوم مرقوم داشت، رنسانس مشا به ارو پارا در، کند هار، بنیاد نهاد.

علامه کند هاری نظیر صاحب نظران و دانشمندان بز رگ دوره رنسانس، علوم و فنون مرسوم عصر خود را بادی انتقادی می نگریست و پژوهندگان را به ترك تعصب و خود داری از تقاید محض

و کور کورا نه فدما، دعوت میگردو این خود روش تازه و بکر در آن عصر بشمار میرفت. (۱۲) زیرا بزرگترین علت عقب ماندگی کشورها عبارت از سنت پرستی و تغریق در ابحار بیکرانظنون و اوهام می باشد که علامه حبیب الله به خاطر منتفی ساختن این ایده های واهی مبارزات بی امان بخرچ داد.

علامه حبیب الله مشهور به حیو آخوند زاده مانند فیلسوف معروف انگلیسی (فرانسس بیکن) همواره در علوم از میتود تجربی، کار می گرفت و تیوری را با پرائیک معجون می ساخت. او همیشه در مجالس و محافل علمی معاصران شرکت می جست و شاگردان زیادی تربیه کرد.

در سطور زیرین از کتابها و رسایلی نام میبریم که توسط علامه حبیب الله یا محقق کندهاری، به زبانهای عربی، فارسی و پشتو نگاشته شده است:

۱- شوارق در علم حدیث به زبان عربی بر طرز مشا رقصا -
غانی با زیادت استیعا با احادین قولیه صحیحین .
۲- اقسام و مجاری و آفات غرور (فارسی) در مطالب عرفانی و اخلاقی .

۳- رساله تفکر به فارسی در اخلاق و عرفان و فواید تفکر .

۴- موعظها و خطا به ها به عربی و فارسی .

۵- رساله صبر و شکر در اخلاق. به فارسی .

۶- رساله نماز و اسرار آن از نظر منقول و معقول به فارسی .

۷- رساله محبت الهی در اخلاق و تصوف (به فارسی) .

۸- رساله تمییز مومن و کافر، تحقیقی است کلامی و دینی بزبان فارسی، در برخی از متفکران تنگ نظر .

۹- تواریخ و فیات مشاهیر اسلامی قرون ثلاثه (به فارسی) .

۱۰- شمع بارقه در شرح وحدت شهود و وجود. به فارسی که آنرا

تحقیقی گرانبهای اوست و با کمال بصارت و وسعت نظر در شش فصل ، تالیف شده است .

۱۱- چهل مسأله دینی (بسته فارسی) که در پاسخ به سوال های ملا محمد اعظم اندلی یکی از معاصران حبه آخند زاده ، نناشته شده است .

۱۲- احکام الملله فی احکام اهل قبله در عربی مشتمل بر فیصل - التفرقه امام غزالی با ایزادات و تحقیقات دیگر .

۱۳- مغتنم الحصول فی علم الاصول ، بزبان عربی دربر گیرنده مسایل و موضوعات مربوط به فلسفه تشریح و نظر انتقادی باصول و قواعد فقهی که از کتاب های معروف و گرانبهای اوست و مورد پسند زیاد علمای هندی ، قرار گرفته بود . زیرا با نظر صاحب اجتهادی ، تدوین شده بود .

۱۴ - نمودج العلوم .

۱۵ - رساله مغالطات .

۱۶ - ابانه الملله فی التوقف عن تکفیر اهل قبله ، بزبان عربی در چهار فصل که با مهارت و ممارست تراوانی ترتیب شده و هر مورد و هر مبحث آن تبحر و فساحت نظر مولف را در علوم فقه و عقاید نشان میدهد . بعد ها همین کتاب را به زبان فارسی نیز نوشته است .

۱۷ - مرآة الحق به زبان عربی مشتمل بر هفت فصل در ابحاث - قید الحیثیه در سال (۱۲۶۲) ه . ق .

۱۸ - وحدت وجود و شهود به زبان فارسی که در جواب به پرسش های ملا محمد اعظم اندلی (این شخص هنگام اقامت در امرتسر بنام ملا عبدالله امرتسری کتابهای زیادی نوشته است) ، برشته تحریر درآمده و از فحوا و مفاد آن حیظه و صلاحیت کامل مولف در فلسفه ، تصوف و اشراق نمایانست .

۱۹ - مسحقة القبول و القبلة فی تحقیق سمت القبلة ، بزبان فارسی

در شرح طرف و سمت قبله با دلایل علوم ریاضی و فقه .

۲۰- رساله موسیقی بزبان فارسی .

۲۱ - تنقیح التمهات الفلاسفه بزبان عربی .

۲۲ - حاشیه و تحقیق جدید بر زیج الخ بیگی ، بزبان فارسی که نسخه خطی آن در موزه کابل موجود است .

۲۳ - شرح نمط تاسع اشارات ابن سینا ، به عربی .

۲۴ - بسط البسایط شرحی بر برخی از مباحث منطق ، به عربی .

۲۵ - منتخب تحریر اقلیدس ، به زبان فارسی .

۲۶ - ترجمه تحریر اقلیدس ، به زبان فارسی .

۲۷ - ترجمه اکرئا و فروسیوس .

۲۸- مختصر کشف القناع

۲۹- ریاض المهند سین یاروضات المهند سین .

۳۰ - ترجمه و تشریح مقامات حریری .

۳۱- نقد التفات فسی تزییف الموضوعات در تشریح احادیث

موضوعه به فارسی که در (۲۹) باب درخواست سردار مهردل خان مشرقی نوشته شده است .

۳۲- ابجد التواریخ ، بزبان عربی در تاریخ اسلام حاوی (۵۰۰) صفحه ، سال تالیف ۱۲۵۲ ق .

۳۳- منهاج العابدین اثر منظوم در پشتو (ترجمه منهاج العابدین امام غزالی) ، محتوی مسایل اخلاقی و عرفانی که حایز (۷۰۰) بیت میباشد

و در سال (۱۲۳۶) ه . ق تالیف و تدوین شده است . (۱۳) و تا کنون دوبار طبع شده است . مرتبه اول در بمبی و دفعه دوم در پاکستان .

علی الوصف علامه حبیب الله رابادر نظر داشت دسترسی وید طولای او در علوم منقول و معقول از یکجانب و بذل مساعی بخاطر نوشتن آثار

علمی - تحقیقی از طرف دیگر ، میتوان بدان شمنند و فقیه متفکر ، صوفی و عارف بلند آوازه کندهار قاضی غلام محمد هوتک مشهور به

قاضی غلام هوتکی مولف کتاب ارشاد الحق و بسا آثار غیر مطلوب دیگر ، تشبه و مقایسه کرد .

ولی با کمال تأسف باید اظهار داشت که تعداد زیاد آثار علمی-تحقیقی جبوآخند زاده، بنا بر شرایط و اوضاع وخیم آن زمان (خانه جنگی ها و تهاجمات خارجی) یا در زوایای تاریک متروک شد و یا بکلی مفقود-الایثر گردید و محض چند اثریکه از تصاریف و تطاول زمان مصون مانده . در کتابخانه حیدرآباد دکن، پشاور، آرشیف ملی افغانستان و کتابخانه های شخصی شاد روان علامه حبیبی و اکاد میسین پوهاند عبدالشکور رشاد، موجود است .

این دانشمند خردمند و متبحر در سنه (۱۲۶۵) ه . ق در شهر کندهار وفات یافت . (متکی به نسخه خطی که نزد استاد فاضل و صاحب برای رشاد موجود است .)

۲- مولوی عبدالرؤف کاکړ

مولوی عبدالرؤف کاکړ پسر مولوی عبدالرحیم و نواده علامه حبیب الله و عم علامه عبدالحی حبیبی بود، که نزد استاد فاضل و صاحب برای، کندهار دیده بدنیا گشود .

مولوی عبدالرؤف کاکړ علوم اسلامی و ادبی چون فقه، تفسیر، احادیث، صرف، نحو و بلاغت... را از پدر با معرفت خود مولوی عبدالرحیم که معلم عبدالله جان ولیعهد امیر شیر علی خان بود، فرا گرفت .

مدتی در تبعید و نفی بلد بسر برد تا اینکه در سال (۱۳۰۰) ه . ق توسط قاضی القضاات مرحوم سعد الدین خان و مرحوم سردار عبدالقدوس اعتماد الدوله بدربار امیر عبدالرحمن خان راه یافت و به حیث ملا و مدرس خاندان شاهی تقرر یافت .

مولوی عبدالرؤف از رجال معروف و سرشناس افغانستان بشمار میرود، که همواره در خط مقدم روشنفکران قرار داشت .

معدلك، احاطه و صلاحیت او در علوم اسلامی و السنه عربی، فارسی و پشتو وی را در ردیف عالمان بزرگ آن عصر قرار میدهد .

امیر حبیب الله خان برمبنای همین فضیلت و دانش، او را به منزله استاد خود ارج و احترام میگذاشت و در مسایل مهم قضایی از وی استشاره مینمود و حتی قضایات و کارکنان قضایی کشور را بعد از موفقیت در امتحان او، بکار میگماشتند .

مع الوصف، مولوی عبدالرؤف کاکړ در شعر و شاعری نیز قریحه پسندیده داشت و در اشعار خاکی تخلص میکرد .

اینست الگوی از اشعار فارسی و عربی این شاعر شکر گفتار و روشن ضمیر :

ای سرور خلاق وای فخر کائنات! ای راز دار خالق وای شاه انبیا!
ما امتان دور فتاده ز در گهت داریم پیش خاک رهت عرض مدعا
شدمدت فراق تو بس دور و بس دراز آمد به دوره چارد هم صدر سالها
گردید ضعف عارض ارکان دین و دل

شیطان چون نفس در رگ و پی کرده است جا
دریک غزل دیگر چنین نوشته است :

خاک کند مشکبوسا حله مشکبوی تو
باد شود روح بخش گرد سرکوی تو
بست به زنجیر و تیغ بر جگرم زدریغ
طره هندوی تو غمزه جادوی تو

در مطلع یک قصیده نعتیه چنین نگاشته است :

مدح کلام خود کنم از نصبت مصطفی

ورنه کجا رسم که بحقش کنم و فسا
در جای دیگری ازادت خود را به دوستان فاضل، علی الخصوص
سید محمود کند هاری چنین تبیین میدهد :

السلام فی السلام
لغو از سلت من مکتوم نظم بدیع کالالی فی انتظام (۱۴)

(شصت و هفت) سالگی در سال ۱۳۳۲ هـ. ق و فات شدومر حوم
علامه محمود طرزی (پدر مطبوعات افغانستان)، در باره وفات او در
جریده سراج الاخبار، چنین نوشت:

«باتمام افسوس و کمال یاس وحسرت و باچشم اشکبار و قلم
ماتم بار جز کدورت ضیاع ابدی عالم علامه و فاضل کامل، فرزانه
فضایل همراه با عالمیجه عبدالروف خان صاحب را در ج صحایف غم و
اندوه مینمایم و» (۱۶)

۳- مولوی عبدالواسع

مولوی عبدالواسع از بزرگترین شخصیت های مبارز تاریخ معاصر
افغانستان، به حساب میرود. این دانشمند و خطیب دلیر مرد،
فرزند مولوی عبدالزوف کاکر و عمزاده علامه عبدالحی حبیبی
است، که در سنه (۱۲۹۰) هـ. ق در شهر کند هار، بدنیا آمده
است.

مولوی عبدالواسع، این قلمز نرو شنگر و صاحب دل در علوم اسلامی،
منطق، زبان و ادبیات پشتو، فارسی و عربی، حایز معلومات
وافی و شافی بود.

معهدا، او یکی از فعال ترین اعضای جنبش مشروطیت اول
بشمار می آید و از اثر مبارزات مشروطیت طلبی خود، باری در زمان حکمران
وایی امیر حبیب الله خان در زندان محبوس گردید، ولی خوشبختانه
بعد از انقضای چند وقت در پنجره زندان، امرزیده شد.

وی بعد از استرداد استقلال سیاسی کشور و به سر قدرت
رسیدن امان الله خان غازی به وظایف مهم و سترگ منصوب گردید و حین
ایفای این وظایف با اجرای امر بزرگی فایق گردید که عبارت از
تدوین نظامنامه ها (قوانین)، مطابق به شرع اسلامی است.

همه کارنامه های این دانشمندان می مظهر تابان شهیدت و

هكذا، مولوی عبدالروف کاکر را باید از بنیان گذاران و موسسان
ژورنالیزم افغانستان، به حساب آورد. زیرا او نه تنها جریده سراج-
الاخبار افغانستان را در سال (۱۳۲۳) هـ. ق مطابق به (۱۹۰۶) م
تاسیس نمود بلکه عملا در تحریر و تفسیر مطالب آن سهم گرفت.
نقش علمی وادبی او در زینت افزایی صحافت و ثقافت افغان-
نستان، سزاوار ستایش فروانست.

معهدا، فعالیت های فرهنگی مولوی (خاکی) را نمیتوان در چار-
چوب شاعری و ژورنالیزم تحدید کرد (۱۵) چه او در زندگی خود
همواره به کارهای علمی و تحقیقی منمک بود، که در نتیجه آنها -
لیقات و نوشته های زیادی از خود به جا گذاشت.
در زیر عناوین آثار مولوی عبدالروف کاکر متخلص به خاکی را،
بر می شمارم:

- ۱- کشکول در دو جلد که در آن اشعار پشتو، فارسی و عربی خرد
و پارچه های نفیس ادبی دیگر شاعران را گنجا نیده است.
- ۲- خردنامه امیری به زبان فارسی.
- ۳- تفسیر سوره حشر به زبان فارسی.
- ۴- سلا منامه عربی برای مزار شریف که یک بخش آن با مرامیر
عبدالرحمن خان بر دروازه مزار شریف نوشته شد.
- ۵- تفسیر آیات العهود به زبان فارسی.
- ۶- ردیک بخش ناسخ التواریح به زبان فارسی.
- ۷- رساله افغانستان به زبان فارسی.
- ۸- رساله مصافحه.

۹- عقد الاممی فی تتبع بداء الامالی، قصیده عربی در خصوص
عقاید و کلام.

۱۰- کلمات امیر البلاد فی الترغیب الی الجهاد.

۱۱- تفسیر سوره فاتحه و جزئیات آخر قرآن عظیم الشان.
این دانشمند، ادیب، شاعر و روزنامه نگار مدقق به عم

فداکاری او در راه خدمت به مردم و وطن میباشد که من به نسبت تضییق جا ، قادر به یادآوری آن نیستم .

معدنك ، باید تذکار داد که مولوی عبدالواسع ، این سخنران و فقیه روشن روان همواره در سرخط روشنفکران هم عصر خویش قرار داشت . نبرد و ستیز با سیاه کاری و ارتجاع ، مضمون واقعی زنده گی این دانشمند آزاد منش را تشکیل میداد و درست بنا بر این ملحوظ بود که در سال (۱۳۰۷) به دستور بچه سقا بدهن توپ بسته شد . (۱۷) .

مولوی عبدالواسع به علاوه رزم و بزم خود ، آثار گرانبهای درجهان علم و تحقیق ، بجا گذاشت که از گنجینه های ارزشناك فرهنگ کشور ما ، محسوب میگردد .

در سطور زیرین از مشهورترین آثار وی تذکر به عمل می آورم :

۱- تمسك القضا ت ، به زبان فارسی (متکی باصول و قواعده فقه حنفی) محتوی دو جلد ، که جلد نخست آن مشتمل بر حقوق و تعزیرات و جلد دوم آن دربرگیرنده عقوبات است و در سال (۱۹۲۰) م در کابل انتشار یافته است .

۲- حکمت اسلامی ، به زبان فارسی که در سال (۱۹۱۵) م تالیف شده است و تاکنون نسخه خطی آن در آرشیف ملی افغانستان باقی مانده و به زیور چاپ آراسته نشده است .

۳- حکومت اسلامی ، در باره اداره و تشکیلات حکومت از نظر اسلام که نسخه خطی آن در اغتشاش (۱۳۰۸) ه . ش از میان رفت . (۱۸)

۴- تفسیر سوره بقره و فاتحه به زبان های پشتو و فارسی (خطی) که ترجمه انگلیسی آن توسط مولوی عبدالوها ب کاموی ، عضو پشتو مر که صورت گرفته بود . (۱۳۰۰) ه . ش .

۵- یو ازنی کتاب پشتو و صرف و نحو زبان (گرامر) پشتو ، بزبان

-۵-

پشتو چاپ کابل . (به همکاری نویسندگان دیگر .)
۶- عنوان اساسی دینیا ته در مضمون تعلیمی فلاسفه اسلامی قرآنی طبع کابل ، (۱۳۰۰) ه . ش .

۷- رساله شناخت خدا مشتمل بر شرح معانی اسماء الحسنی چاپ کابل ، (۱۳۰۰) ه . ش .

۸- منظومه تعاون به زبان پشتو ، طبع کابل (۱۳۶۲) ه . ش .

۹- پښتو پښو په . (به همکاری اعضای پشتو مر که) .

۴- مولوی عبدالرب

مولوی عبدالرب نیز یکی از چهره های درخشان علمی خانواده علامه عبدالحی حبیبی ، بشمار می رود . این شخصیت قلمدست و عرفانی پسر مولوی عبدالروف کاکړ ، نواده علامه حبیب الله (محقق کندهاری) برادر مولوی عبدالواسع شهید و عمزاده استاد حبیبی بود که در سال (۱۲۹۴) ه . ق ، در کندهار زاده شد .

مولوی عبدالرب اساسات و مبانی علوم مروجه را در آموزشگاه خانواده فرهنگی خود ، فراگرفت و در اثر تلاش های دامنه دار علمی و تحقیقی خویش ، سرانجام توانست تا بدرجه استادی در علوم منقول و معقول (فقه ، حدیث ، تفسیر ، فلسفه ، منطق ، حکمت و...) نایل آید . در نتیجه مبارزات تجدید طلبانه و عضویت در مشروطیت اول ، زندانی گردید . ولی امیر حبیب الله او را بنا بر احترام به مقام علمی پدرش از زندان رها کرد و مورد عفو قرار داد . (۱۹) طی مدت بیست و یک سال حضور امیر حبیب الله ، ایفای وظیفه کرد و بعد به صفت آموزگار و مدرس در مکاتب و ادارات معلمین (دانش سرا) کابل ، کار کرد .

این مرد پژوهنده و مبارز در سال (۱۳۳۷) ه. ق چشم از جهان بست .
تالیفات او بشرح زیر نیست :

- ۱-سراج العقاید ، به زبان فارسی ، طبع کابل برای صنف پنجم .
- ۲-سراج الاحکام در فقه اسلامی ، به زبان فارسی ، چاپ کابل .
- ۳-دینیات مشتمل بر پنج فصل ، به زبان فارسی ، طبع کابل ، برای صنف اول الی چهارم ابتدایی .
- ۴-رساله اظاعت اولوالامر ، به فارسی ، چاپ کابل .
(این رساله ها بعد ها توسط مولوی صالح محمد به زبان پشتو ترجمه شده است .)
- ۵-سراج السیر در سیر نبوی (فارسی) ، طبع لاهور ، برای مکاتب متوسطه .
- ۶-مقدمه فلسفه اسلامیه . (خطی)
- ۷-سراج القضاة ، که نسخه خطی آن در آرشیف ملی افغانستان موجود است . (۲۰)

در آخر بحث پیرامون نسب و خانوادۀ علامه عبدالحی حبیبی ، باید گفت که عالمان و خاندانهای بدستان زیاد ، افتخار نسبت به این خانوادۀ را دارند که ذکر آن درین چند سطر محدود کار نیست دشوار و حتی محال .
لذا بیاد آوری همین چار شخصیت بزرگ و نامی این دودمان اکتفا میورزم و فقط یاد دهانی مینمایم که دکتر محمود حبیبی و مجترب دکترو صادق فطرت ناشناس نیز از جمله اشخاص فاضل و با تربیتی هستند که تاکنون در قید حیات اند و باین خانوادۀ علمی - فرهنگی افغانستان وابستگی دارند .

علامه حبیبی بمثابه بانی و تکامل دهندۀ هر اکز فرهنگ کشور

یکی از خدمات فراموش ناشدنی و درخور ستایش استاد علامه عبدالحی حبیبی در جهت اعتلا و شکوفایی معارف و ثقافت کشور ما ، عبارتست از بنیان گذاری و سهم شایسته در تکامل نهاد های فرهنگی افغانستان ، زیرا چنانکه در صفحات گذشته یاد آور شد ، استاد حبیبی بانسرو رهبری هفته نامه طلوع افغان (۱۳۰۶-۱۳۱۰ ه. ش) چرخش عظیمی در سبک و شیوه نگارش ادبی زورنا لیستگی ، به وجود آورد .
معهدا ، قریحه سرشار و مکننت کم نظیر استاد حبیبی در علوم ، شهرت فضل و حکمت او را در داخل و خارج کشور ، به مراتب افزایش بخشید و خاص بموجب همین درایت علمی و اخلاقی بود که استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی در اثر فرمان اولیای امور آنوقت ، به کابل خواسته شد و ریاست پشتو توله (آکادمی پشتو) و معاونیت ریاست مستقل مطبوعات با و موقوف گردید .
علیرغم آنکه پشتو توله بتاريخ اول ماه ثور (۱۳۱۶) ه. ش مطابق (۱۹۳۷) م در نتیجه ادغام و الحاق انجمن ادبی کابل و انجمن پشتو کند ها ر تاسیس گردید ، (۲۱) ولی لون و هیئت آکادمی پشتو در زمان ریاست استاد حبیبی ، بکلی دگرگون شد . چه از یکجانب امور رهبری آن از اشخاص سمبولیک و تشریفاتی به یک قلمزن متفکر و پر مغز سپرده شد و از سوی دیگر شعبات جدید در تشکیل آن اضافه گردید .

باین ترتیب پهنا و گسترش کانون بزرگ علمی - پژوهشی با داشتن شعبات چون تالیف و ترجمه ، قواعد و گرامر ، لغات ،

صحافت و تدریسات و نشر کتاب‌های سودمند نظیر «دپنتو ادبیاتو تاریخ». «پنبتا نه شعر ا.»، و برخی آثار در باره گرامر پشتو و کتب درسی پشتو (پنبتو کلی) را باید از مجاهدات پیکیر ودا منه دار استاد بزرگوار علامه حبیبی در احیا و تکامل فرهنگ اصیل و

دیرین سال زبان ملی ما (پشتو)، به حساب آورد. استاد حبیبی با اینگونه خدمات بشری خود، افقهای روشن و تابناک را به خاطر رشد و انکشاف زبان پشتو، باز نمود.

علاوتاً، استاد علامه عبدالحی حبیبی برای نخستین بار در سال ۱۳۲۳ ه. ش، پوهنځی (دانشکده) ادبیات را تاسیس نمود و جوانان و وطن را به تحصیل و کسب فضیلت در آن ترغیب و تحریص نمودند.

بدیهست که ایجاد چنین مرکز بزرگ تحصیلی و آموزشی نقش بسزایی در تربیه علمی جوانان افغان و در نهایت امر پیشرفت فرهنگ، کشور، ایفا نمود است که افتخار آن با استاد حبیبی، این دانشور روشن روان، تعلق میگیرد.

فرزندان آگاه و بیدار کشور هیچگاه، خدمت والای استاد حبیبی را به خاطر تهداب گذاری کار نوین عالی آموزش در افغانستان (دانشکده ادبیات و علوم انسانی) فراموش نخواهند کرد. از اینکه بگذریم، سهمگیری استاد عبدالحی حبیبی در روشن نمودن زوایای تاریخ افغانستان و قرار دادن آن در مسیر تابش و پویایی هر چه بهتر مسأله ایست قابل مکت و مداقه. زیرا انجمن تاریخ افغانستان در زمان ریاست استاد عبدالحی حبیبی، این مورخ ژرفنگر و کنجکاو، در خشش و رونق شگفت انگیزی داشت.

باوصف آنکه سهم مورخ دانشمند و پرتلاش احمد علی کهزاد و دکتر عبدالرحیم ضیایی (اولین و دومین رئیس انجمن تاریخ افغانستان) در نیرومندی نهضت تاریخ نگاری جدید افغانستان،

شاید توصیف والا و سپاس خیلی بزرگست، ولی ارتقای این جنبش به مدارج و مراحل عالی تکامل از حیث اصح، تعمق و دقت در موضوعات، مصادف با دوران استاد علامه عبدالحی حبیبی است. چه درست در همین وقت و زمانست که نشرات انجمن تاریخ افغان -

نستان رستاخیز عظیم علمی را آغاز کرد و از تاریخ و جغرافیای تاریخی گرفته تا معرفی مشاهیر و رجال معروف کشور، تحقیق در تاریخ زبان و فولکلور، شناسایی صنایع مستظرفه و مسکوکات، مسایل مربوط به عتیقه شناسی و کتابشناسی افغانستان با دقت تمام در صفحات آن به زیور طبع آراسته شد و منجبت المجموع شرایط و امکانات آن فراهم گردید تا متبعان و پژوهشگران جوان ما جهات گوناگون تاریخ و فرهنگ کشور را مورد مطالعه و کاوش قرار دهند.

همچنین، شرکت فعال و اساسی استاد علامه حبیبی در بنیاد نهادن اکادمی علوم افغانستان نیز مبرهن است. چه این مرجع بزرگ علمی - پژوهشی کشور در واقع بر مبنای پشتو ژولنه (اکادمی پشتو)، انجمن تاریخ افغانستان و آریانا دایرة المعارف، ایجاد شده که مساعی خستگی ناپذیر استاد فسیح بین و موشگاف علامه عبدالحی حبیبی را در آن مختصر اذکر، نمودم.

مبارزات سیاسی و وطن خواهانه استاد علامه حبیبی

همانگونه که قبلا ملاحظه نمودید ، استاد عبدالحی حبیبی در پرورشگاه دانش و سیاست ، پایه عرصه وجود گذاشت ، زیرا اسلاف و منسوبان خانوادۀ او دانشمندان و مبارزان معروف کشور بودند که خواهی نخواهی ، تأثیرات بزرگی بر شخصیت اجتماعی و فرهنگی استاد حبیبی ، بجا میگذاشت .

استاد حبیبی از دوران جوانی به مبارزات سیاسی و وطنخواهانه ، آشنا گردید ، ایدالهای مترقی و روشنفکری جنبش مشروطیت افغانستان در تار و پود وجودش جا گرفت و برای تحقق آن به مبارزه برخاست .

هكذا ، شکنج و تعذیب پیشوایان و راهبان مشروطه خواهی و بویژه به توپ بستن مبارزان قهرمان و سر سپرده افغان چون (مولوی عبدالواسع) توسط عمال و کاسه لیسان ارتجاع سیاه ، مبارزات آزادی خواهانه و ضد استعماری او را بیش از پیش ، نیرومند

ساخت .

درست به همین ملحوظ بود که استاد علامه عبدالحی حبیبی جهت ادامه و بهبود رسانیدن آرمانهای والا ی مشروطه خواهان ، در تاسیس حزب سیاسی جوانان بیدار (وینس زلمیان) ، فعلا لایحه سهم گرفت و بمناسبت دانشمندی داهی در رهبری و سمت دهی آن بذل مساعی کرد ، ولی بنا بر اقتضا آن زمان از پیوستن رسمی به آن سازمان ابا ورزید . چه زمان مداران وقت به موجب هراس از فهم و فراست سیاسی او افتراآت کاهلا واهی و مضحک ، باستاد حبیبی نسبت دادند . (۲۲)

معدك ، زمان نیکوکاری و خیراندیشی ، سعی و تلاش به خاطر اشاعه معارف و فرهنگ ، استاد علامه حبیبی را چون خورشید تابان ، مبرهن ساخت و چهره های مشووم آشوبگران سیاه دل یکبار دیگر ، افشا شد .

درین هنگام و این گرو دادار بود که انتخابات دور ه هفتم شورا ، آغاز شد . مردم رستگاردانش پرور کند هار ، استاد حبیبی را به حیث نماینده شایسته و فهم خود بشورا ، فرستاد .

استاد عبدالحی حبیبی باو کالت و نمایندگی در پارلمان همواره صدای خشم و اعتراض خویش را مبنی بر نابسامانی های سیاسی و اجتماعی آنوقت ، ابراز می داشت

ولی دریغ ! که دیری نگذشت و شورای وقت دستخوش غایله بزرگ گردید برخی اعضای فرومایه و دون صفت پارلمان ، بدربار پیوستند و پست های بلند اجراء نمودند ، عده بی دیگری اغلال و پنجره های سیاه زندان را بر فروختن عقیده و ایمان ترجیح داد و مبارزات و خواهانه شانرا ادامه دادند . مبارز نستوه و مورخ دانشمند میر غلام محمد غبار و شاد روان عبدالرحمن محمودی نیز از این دسته و کیلان بودند که بنا بر ایمان راسخ خویش در عقب پنجره های زندان ، افکنده شدند .

اسناد حبیبی نیز در زمرهٔ این‌کردان دلیر و شجاع مجبور به تبعید و ترك دیار گردید و مدت ده سال در پاکستان متوطن شد. (۲۳) فرمانروایان پاکستان در اول وهله از رفتن استاد حبیبی به آن کشور، ابراز پشتیبانی کردند. چه میخواستند از شخصیت علمی - تحقیقی او در جهت تامین منافع نامشروع خود استفاده نمایند. اما خوشبختانه که این مامول شوم‌شان جامه عمل نپوشید. (چنانکه اجمل ختک شاعر بلند آوازه پنتون‌خوان نیز شا همد عینی این ما جراسست حکمرانان پاکستان بزودی درك نمودند که نمیتوانند از وجود اودر مقابل جنبش استقلال طلبانه پشتون و بلوچ، بهره برداری سو نمایند. لذا وی را با کلمات ناسزا و مستهجن یاد کرد و با سماجت و وقاحت بی نظیر دست به بدنام ساختن این مبارز متفکر و دانشمند، زدند، ولی خوشا که کوچکترین اثری از خود بجا نگذاشت.

بهر صورت زمان گذشت و تحولات زیادی در داخل و خارج کشور (پاکستان) پدیدار گردید و زمینه آن فراهم شد تا استاد حبیبی از رنج فراتی و دوری وطن، نجات یافته، مجددا رهسپار میهن گردد و به زندگی علمی - پژوهشی خود ادامه دهد.

در سخنان آخر پیرامون مبارزات سیاسی و وطن‌خواهانه استاد علامه عبدالحی حبیبی، باید اظهار داشت که ختم تبعید و عودت دوباره به میهن، بخش مهم و اساسی زندگی این دانشمند (سیاست) راجسته بسته کاهش داد و در مقابل آن جوانب دیگر شخصیت این نویسنده و پژوهشگر متفکر را نیرو و غنای بیشتر بخشیده که حاصل آن آثار گرانمایست در باره فرهنگ و تاریخ کشور ما.

اما در خصوص مبارزات و وطن‌خواهانه استاد حبیبی باید گفت که اینگونه مجاهدات او تا آخرین لحظه حیات ادامه داشت. زیرا او تا رمق اختصار به خاطر اعتلا و شکوفایی کشور اندیشید و در آغوش وطن جان داد.

علامه حبیبی به حیث استاد ورهنمای دانشمندان افغانی

از آنجا یکه استاد علامه عبدالحی حبیبی موسس و تهاداب گذار نخستین فاکولته ادبیات کشور و اداره کننده موسسات علمی و فرهنگی چون اکادمی پشتو (پشتوئولنه) و انجمن تاریخ افغانستان، بود. بنابراین شاگردان فراوانی تربیه کرد و با دانشمندان صاحب نظری محسور گردید.

صمیمیت و پاکدلی، گشاده رویی و یکرویی، فروتنی و بی تکلفی، تزکیه نفس، شفقت و مهربانی، تنقیح اراده، تنفر از تعصب و تبعیض، اشمئزاز از حقد و حسد، مودت بی غل و غش، صفا و وفا بی پیرایگی سخن، کلام نغز، ملیح و ظریفانه، روحیه انتقاد پسندی (۲۴) و ... از جمله خصایص فطری و ذاتی استاد علامه عبدالحی حبیبی بود که باعث تجمع نویسندگان و محققان کشور در گرداگرد او میگردد.

استادان و محصلان پوهنتونی (دانشگاهی)، گردانندگان بنگاه های تحقیقی و فرهنگی و خانواده بدستان اهل رای، همواره با او آمد و شد میداشتند و وی را زیارت میکردند، از محضر این رایزن توانا و مغز متفکر، سود و بهره می اندوختند.

علیرغم آنکه ، استاد علامه حبیبی دقیقه بی از زندگی اشرا جـ...
مطالعه و پژوهش ، نگاشتن و حکامه سرایی ضایع نمیکرد (۲۵) ولی
با آنهم از دیدار دوستان و دادن مشوره های گوناگون با آنان ،
مضایقه نمیجست .

برخی از اندیشمندان و قلمزنان جهت حل و فصل مشکلات و دشواری
ها ، عده ای به منظور دریا فست ماخذ و مدارك ، بخشی به خاطر
بهره گیری هر چه بهتر از فراست و فضیلت علمی و جمعی
دیگری برای رهنمایی و استشاره در امر نگارش و تحقیق ، به
حضور این استاد بزرگوارونا می ، مراجعه میکردند .

خصایل سترگ و انسانی از یکسو و صلاحیت وسیع علمی - مسالکی از
جانب دیگر شهرت استاد حبیبی را با آفاق و نقاط خیلی ها دوراز
حدود و ثغور کشور ما ، بخش کرد و درست بنابر همین ملحوظ بود که
که استاد حبیبی در خارج از کشور نیز دوست داران و علاقمندان
زیادی داشت .

دانشمندان و محققان چیره دست خارجی همواره با استاد
روابط فرهنگی داشتند و از گنج فضل و حکمت این نویسنده نیک
سرسخت و پاک طینت ، بهره ها میجستند .

لہذا انفاقی نیست که بخشی از آثار استاد عبدالحی حبیبی در
خارج کشور طبع شده است و خامه بدستان سخن دان از رهنمودها
و مشوره های علمی استاد حبیبی ، باسپاس و قدر دانی بیکران یاد
آوری نموده اند .

از سخنان قبل الذکر باید چنین استنتاج کرد که در کشور
فرهنگ دوست و هنر پرور ماکثر کسی را میتوان یافت که به تالیف
و نگارش آثار در ادبیات و السنه (فارسی ، پشتو ، سنسکریت ،
اردو و ...) ، تاریخ ، جغرافیای تاریخی و کابشناسی ، اشتغال
داشته باشند و از فضیلت و رهنمایی های علمی استاد علامه عبدالحی حبیبی ،
استفاده نکرده باشند .

استاد حبیبی به فرهنگ و تاریخ میهن عزیز خود ، افغانستان عشق
فراوان داشت . مبارزه به خاطر یو یایی و غنا بخشی فرهنگ
باستانی کشور و پرورش جوانان آگاه و بیدار جامعه باین روحیه
عالی را و جبهه ایمانی و کمال مطلوب خود میدانست .

بنابراین میتوان ادعا کرد که اکثر نویسندگان و محققان کشور در
واقع نهالهای علمی - فرهنگی اند که توسط استاد حبیبی غرس شده
و اکنون چنان بارور و پرومند شده اند که مایه افتخار و مباهات
کلیه افغانانست .

معذک . استاد حبیبی جوانان روشن فکر و خامه بدست کشور را
با اندرزها و نصایح عالمانه شان از بیخ و خم روزگار ، مطلع میساخت ،
با آنها شیوه مقابله در برابر مصایب و ناگواری های زمان را
می آموخت و آیین و رموز کامگاری در زندگی را برایشان بازگو
میکرد .

استاد علامه حبیبی به خاطر منتفی ساختن اشتباهات و لغزش
های نویسندگان جوان ، از ظرافت و مهارت بی نظیری کار میگرفت
و با ذکر حکایت های جالب و شیرین صحت و سقم مسایل را تفهیم می
نمود .

کسانی را که در کارهای شان بطاآت و تعلل به ملاحظه میرسید ،
بتحريك و امیداشت و اشخاصی را که از حدود لازم و معین طغیان
مینمودند ، باعتدال و متانت توصیه مینمود .

بهر صورت ، دروس و هدایات استاد معظم علامه عبدالحی حبیبی
سر مشق کلیه نویسندگان و طالبان دانش به حساب میرفت و باین
منظور باید ارباب علم و فضل کشور را مرهون خدمات پیگیر و
خستگی ناپذیر علمی - فرهنگی استاد حبیبی ، دانست .

تحلیل و ارزیابی شخصیت علمی -

تحقیقی علامه حبیبی

اکنون که سخن چند در باره شرح حال، نسب و خانواده، مبارزات سیاسی و وطن خواهانه و خدمات از جمله استاد علامه عبدالحی حبیبی را در جهت پرورش و رهنمایی نویسنده گان کشور، ارائه داشتم، نو بت آن فرامیرسد تا شخصیت علمی - تحقیقی استاد حبیبی را از حیث میتود و - لوژی شاخه های متعدد علوم، مورد تعمق و بررسی قرار دهم.

برای نیل باین هدف، موضوع را ضمن سه عنوان علیحده پیگیری می نمایم.

الف - تاریخ

کشور عزیز ما افغانستان از از مننه بسیار پیشین زاد گاه و مهد مدنیت ها بوده است که این امر خود معلول و مولود جنبش بزرگت علمی و فرهنگی درین مرز و بوم میباشد.

طبیعی است که در ظهور، تکوین و تکامل این نهضت ها علاوه بر خلق های فرهنگ دوست و ترقی پرور جا معه، دانشمندان، فلاسفه و مورخان آن اعصار نیز سهم شایسته ایفا نموده اند.

نام های ابوعلی سینای بلخی، ابوریحان البیرونی، ناصر خسرو بلخی قباد یا نی، ابو الفضل بیهقی، عبدالحی ضحاک، گردیزی، امیر علی شیرنوا بی، بایزیدروشان محمد هوتک، خوشحال خان ختک،

-۶۲-

رحمان بابا، سید جمال الدین افغان و غیره فضیلت شپیر و نامدار این سر زمین تاسا لهای زیادی بمثابه چلچراغ مغناطیس و انجمن های علمی - ادبی باقی خواهند ماند.

علاوه بر این در تاریخ معاصر و نوین کشور مانیز نامهای مورخان دانشمندی چون فیض محمد کاتب، عبدالهادی داوی، محمود طرزی، میر غلام محمد غبار، احمد علی کهزاد، نجیب الله تورویانا، عثمان صدقی، عبدالروف بینوا، محمد صدیق طرزی و بسامورخان چیره دست دیگر ثبت است که هر کدام سهم ارزنده در احیاء و پویایی ارزشهای تاریخی کشور ایفا نموده اند.

اما استاد علامه عبدالحی حبیبی را باید سرآمد و طلایه کلیه آنها شمرد زیرا امروز تاریخ علمی نیست که برفق طرفداران مکاتب فکری قدیم، با آموختن مقدار سواد و مطالعه کتب تاریخی قدم (به زبان های عربی یا فارسی)، میتوان به تحلیل و تجزیه رویداد های تاریخی پرداخت و حتی در صورت داشتن ذوق سلیم بتالیف و تدوین آن دست یازید. (۲۶)

تاریخ نگاری منحیث علم کثیرالجوانب، حاوی میتود و لوژی به خصوص نیست که نباید آنرا منحصر و محدود به بررسی کتاب های پیشینیان، بویژه آثار کتبی آنان دانست. (۲۷).

هکذا، برای نگاشتن و تالیف تاریخهای به خصوص، چون تاریخ سیاسی و اجتماعی، تاریخ اقتصاد، تاریخ نظریات و افکار فلسفی، تاریخ زبان ها و ادبیات، تاریخ دیپلوماسی، تاریخ حقوق، تاریخ مذاهب و ادیان، تاریخ نژاد ها و سلاله ها، تاریخ طب، تاریخ نظامی، تاریخ علوم و... باید اصول و قواعد مربوط به این تاریخها را دقیقاً رعایت نمود و آنرا باروش تاریخ نویسی عمومی، مغالطه نکرد. (۲۸).

به همین ترتیب حصول معلومات کافی در مورد فلسفه تاریخ

(چگونگی و وقوع حوادث، پیشبینی عواقب و پیامدهای آن) از زمره اسالیب و نمط‌های مهم تاریخ‌نگاری است. (۲۹).

بهر حال رعایت دقیق و بلاانحراف ضوابط تاریخ‌نویسی (قبلا ایما می‌مختصری به آن نمودم) از یکجانب و خلاقیت کم‌نظیر در امر تاریخ‌نگاری از طرف دیگر، استاد عبدالحی حبیبی را در سرخط قاطبه مورخان افغان و پشتون قرار می‌دهد.

درست‌ترین قواعده منحصربه‌فرد استاد علامه عبدالحی حبیبی را در تالیف و نوشتن تاریخ، برمی‌شماریم:

۱- استاد عبدالحی حبیبی مورخ ژرف‌نگر و کارفهم‌کشور، اولین کسیست که برای اثبات و معرفی‌مدنیت‌های تاریخی خطه دیرین‌سال ما برکتیه‌ها، آثار عتیقه، شواهد و مدارک دریافت شده توسط تحقیقات اریکولویزی، تمسک می‌ورزید و آنرا همچو واقعیت‌های عینی و انکارناپذیر در برابر جهانیان نمایان می‌ساخت. (۳۰).

استاد حبیبی باستناد آثار کشف‌شده از طریق کاوشهای باستان‌شناسی در موهن‌جو دیرو، مندیک‌کندهار و... تاریخ چند هزار ساله سرزمین ما را ثابت ساخته است. (۳۱) و بدین وسیله نه تنها درست بودن ادعاهای واهی و غیرمستند برخی مورخان و سیاست‌مداران را که از سابقه تاریخی کشور ما چشم‌پوشی می‌کردند، ثابت ساخت.

۲- ممیزه دیگری که استاد علامه عبدالحی حبیبی را از مورخان دیگر تمایز می‌بخشد عبارتست از آنکه مشارالیه در تحقیقات و تبعات تاریخی خود همیشه از منابع فراوان، مستند و ثقه استفاده می‌نمود و موضوعات را در پر تو آثار نویسندگان مختلف، مورد تحلیل و تجزیه قرار می‌داد.

به عنوان مثال استاد حبیبی در نگاشتن «تاریخ افغانستان بعد از اسلام»، از (سه صدو دو) مدرک و منبع معتبر به زبان‌های متفاوت، استفاده نموده است. (۳۲).

۳- ترتیب اعلام تاریخی و جغرافیایی، کتابها مضامین و اصطلاحات در آخر کتابها، از محامد و مزایای غیر قابل تردید تالیف و نوشتن آثار تاریخی، است که استاد حبیبی آنرا وسیعاً مدنظر داشته است.

بی‌نیاز از دلیلیست که ترتیب اینگونه اعلام در پیدا نمودن و فهمیدن مسایل مورد نظر مساعدت قابل ملاحظه با مطالعه کننده کتاب مینماید.

۴- یکی از ابتکارات بزرگ و درخور تامل استاد علامه حبیبی در نگارش و تالیف آثار تاریخی عبارت از ترتیب جداگانه نقشه‌ها، و چارت‌های تاریخی-جغرافیایی است.

با احتمال قوی میتوان گفت که نویسندگان دیگر نیز درین موضوع با من متفق القول خواهند بود که به خاطر سپردن شجره‌های حکام و پادشاهان یکی از مسایل مهم و لی دشوار است که فراگیری آن بوسیله گرافها و چارت‌هایی از سهلترین روشها و شگرد پنداشته میشود.

۵- استاد حبیبی در ترتیب اینگونه جداگانه زحمات زیادی بر خود، همواره ساخته است که در نتیجه آن ساده‌ترین شیوه به خاطر سپردن سلاله‌های تاریخی را به وجود آورده است. (۳۳)

۵- استاد فاضل علامه حبیبی در زبان‌شناسی احاطه وسیع و ید طولی داشت که این امر تحقیقات و مطالعات تاریخی او را نسبت به سایر مورخان، اساس و بنیاد نیرومند داده بود.

روی این ملحوظست که اساسی اشخاص و اماکن تاریخی در نوشته‌های استاد معظم علامه حبیبی به صورت درست و صحیح، ضبط گردیده است.

دکتر باستانی پاریزی استادیان دانشگاه تهران در یکی از جلسات کنگره هزاره بیهقی منعقد دانشگاه (پوهنتون) مشهد، در

رابطه به اهمیت تبعا توپژوهی‌های استاد علامه حبیبی در باره تاریخ بیهقی، مخصوصا اماکن تاریخی چنین نوشته است:

«وقتی استاد عبدالحی حبیبی مقاله خود را خواند، متوجه شدیم که بسیار ی‌نا مهای خاص را افغان‌ها بهتر از ما میتوانند در تاریخ بیهقی بخوانند...» (۳۴)

در نتیجه کاوشهای علمی و مستدل استاد حبیبی بود که حسام راشدی، دانشمند پاکستانی پیشنهاد جالب و مورد پسند در مورد طبع کتاب بیهقی به شاملان کنگره پیشکش کرد و آن بدین شرح بود:

«بهترست تا یک هیئت مشترک، مشتمل بر دانشمندان ایرانی و پاکستانی و افغانی و هندی، در چاپ تاریخ بیهقی اقدام کنند.» (۳۵)
قالبه این سخنان مثبت و موید دسترسی کامل استاد معظم عبدالحی حبیبی در علم تاریخ نگاری هست.

۶- یکی از مشخصات فارقه استاد حبیبی در تاریخ نویسی آنست که موصوف بر خلاف پاره‌یی از نویسندگان و مورخان مداح که تمام زندگی تحقیقی خویش را وقف ضبط کردن و قایم‌ورخدا د های سلاطین و امرا نموده است، محور اصلی نوشته های تاریخی خود را توده های مردم قرار داده، فراز و نشیب مبارزات آنان را در دوره های مختلف تاریخ ترسیم و تصویر نموده است.

۷- مشخصه بارزیکه اسلوب تاریخ نویسی استاد حبیبی را از شیوه تاریخ نگاری مورخان دیگر، متمایز میسازد، درین امر نهفته است که استاد عبدالحی حبیبی هیچگاه مسائل و موضوعات تاریخی را به حیث واقعه نگار ساده، جمع آوری نکرد بلکه آنرا از زاویه های گوناگون، بادرک و تحلیل ژرف، تفسیر و تاویل نموده است. او همواره عوامل و انگیزه های وقوع رویدادها را توأم با عواقب و پیامدهای آن، مورد بررسی قرار داده است و چنین

است رسالت واقعی هر مورخ ژرفنگر و نبیل که در همه نوشته های تاریخی خویش، فرآورده های موضوعات و مسائل را دقیقاً مورد تحلیل و تجزیه قرار دهد.

همچنین، استاد حبیبی همواره در تحقیقات تاریخی خود اشتباهات و لغزشهای مورخان و محققان دیگر را تصحیح نموده است. چنانکه با نشر کتاب «جنبش مشروطیت در افغانستان» برای اولین بار اشتباه برخی تاریخ نویسان داخلی و خارجی را دایر بر بنیادگذاری جنبش مشروطیت در افغانستان توسط معلمان هندی (دکتر عبدالفنی، مولوی نجف علی و مولوی چراغ-علی)، تصحیح کرد.

استاد علامه حبیبی، به علاوه توضیح خدمات مخلصانه معلمان هندی (جان نثاران اسلام) در توسیع و اشاعه افکار جدید، ثابت نموده است که دکتر عبدالفنی هندی به هیچ وجه بانی و پیشوای جنبش مشروطیت در افغانستان نبوده، بلکه نهضت مشروطه خواهی از سالیان متممادی در افغانستان وجود داشت، زیرا حرکت فکری سید جمال الدین افغان از همین سرزمین به کشورهای هند، ایران، ترکیه عثمانی و ممالک عربی نفوذ کرده است.

به همین ترتیب، جنبش تجد دطلبی عصر امیر شیر علی خان و نشر جریده شمس النهار در کابل سی سال قبل از ورود دکتر عبدالفنی به افغانستان، ثبوت روشن و انکار ناپذیر این مدعاست. علاوه بر این، تاسیس انجمن سراج الاخبار افغانستان در سال (۱۳۲۲ ه. ق.) واضح میسازد که نهضت مشروطه خواهی در کشور ما پیشینه و سابقه طولانی دارد که هندی ها و ایرانیان بعدها، متوجه آن شده اند.

بقول میرقاسم خان لغمانی، یکی از مبارزان فداکار و سرسپردار مشروطیت اول، بعد از خروج دکتر عبدالفنی خان از افغانستان و اقامت او در انگلستان هنگامی مبنی بر جاسوس بودن وی، وجود داشت.

هر چند که این ادعا مستند و مستدل نیست، ولی دکتر عبدالغنی را به هیچ صورت نباید موسس جنبش مشروطیت در افغانستان دانست.

بـادبـیـات و زبـانـشـناسـی

بدون تردید سهم استاد علامه عبدالحی حبیبی در احیاء و اعتلای ادبیات فارسی به صورت اعم و ادبیا ت پشتو به صورت اخص، نهایت والا و بزرگست، چه استاد حبیبی اولین کسی بود که با استقرار آت جانفر سالی علمی - پژوهشی خود، قدمهای استوار و متینی در جهت غنا و پیشرفت ادب گرانمایه و پر بار پشتو، برداشت و برآی الثبات تاریخ کهن سال این زبان مهذب جستجو ها و تکاپو های دامنه دار نمود.

او در نتیجه کاوشهای خستگی ناپذیر و پیگیر خویش توانست تا فر هنگ بیش بها زبان پشتو را، بیش از پیش غنا و شکوهمندی، بخشد.

بهر ترتیب، درینجا از ذکر ارزش غیر قابل تقدیر آثار گرانمایه استاد علامه حبیبی، چون «تاریخچه شعر پشتو»، «پنستا نه شعرا»، «دینستو ادبیاتو تاریخ» و بویژه ترجمه، تصحیح، تعلیق و تحشیه پته خزان «گنج پنهان» که از شهرت بسزایی در داخل و خارج کشور برخوردار گردید (ایسن کتاب به نظر واقع بینان واجب زبان و ادبیات پشتو، کتاب مقدس و بنا بر یاوه سرایی های متعصبان و مخالفان این زبان، اثر مجعول پنداشته شد.) (۳۶)، صرف نظر میکنم، زیرا این موضوعات اکنون به چنان واقعیت خرابین و متقن میدل شده است که بحث و مشاجره در اطراف آن بکلی زاید و عاری از دلچسپی به نظر میرسد.

كذلك، استاد حبیبی در زبان و ادبیات پشتو اولین کسیست که تصحیح، تعلیق، تحشی، تکمله و ترتیب دوا وین شاعران بز رگ پشتو، نظیر خوشحال خان خٔك، احمد شاه بابا، تیمور شاه و بسا متون معتبر منثور اعم از فارسی و پشتو (۳۷) را با میتود جدید علمی، بنیاد نهاد.

روی این دلیلست که استاد حبیبی را چکاد و ذروه این عرصه دشوار و روانکاه ادبیا ت و تاریخ، نیز میدانیم.

ادب شناسی استاد علامه عبدالحی حبیبی صرفاً دربرگیرنده بخش نثر نبوده است، بلکه جهت شعری آن نیز تجلای خاصی داشته است.

درینجا نمونه های از اشعار این بزرگمرد گستره تاریخ و ادب سر زمین فرهنگ پرور و دیرین سالمان را نقل میکنم:

نغمه های گرم (۳۸)

بیر گشتم لیک اندر عشق برنایم هنوز
بر در این مصطبه هر شب همی آیم هنوز
دین و دنیا در ره عشقم اگر از دست رفت
بزم رندان را زسوز دل بر آرایم هنوز
مر حبا ای ساقی گلروی جامی ده که تا
بهر یاران نغمه های گرم بسرایم هنوز
بنجه دادم بارقیب سخت باز و همتی
دست من گیرید یاران، پای برجایم هنوز
بانوایی بینوایی گرم سازم محفلت
ریز گلگون می بساغر تانیا سایم هنوز

دست کو ته ، پای لنگ و لیک همت بین که من
 سربخا کدر گهش هر دم همی سایم هنوز
 دل زدستم میرو در جلوه حسن بتان
 بین این لیلی و شان، مجنون صحرایم هنوز
 عمرها شد با در میخا نه دارم الفتی
 تشنه یک جرعه جانسوز صهبایم هنوز

* * *

عدالت بود کار مرد مهین

کجا میتوان خوش بان ملک زیست
 که تلخی در آن اصل آزادگیست (۳۹)
 قلم قید و جان قید و فکر و عمل
 نه بینی درین بوم ویر جز خلل
 به چشم کسان فرو تر خطاست
 نبیند کسی ، نور حق در کجاست ؟
 بر احوال خود ، جان من ! خون گری
 چو داور بود دزد یغما گری
 درین عصر روشن ، همانا خطاست
 جهاندار و میلش بکزی زر است

عدالت بود کار مرد مهین
 ندارد بقا هیچ کشور جزین

(کابل ، جاده ولایت ، جو زا
 ۱۳۲۵ ش)

کهن آوری (نه نوآوری)

در خون تبیده دل ببر ، از تیر شست تست
 اما جگانه غمزه چشمان مست تست
 تفسیده بر زبا نه عشق است چون کباب
 خواها ن بوسه یی ز لب می پرست تست
 باشد مرا چو کعبه آمل و مینویسی
 آنجا که جلوه گاه بتان یا نشست تست
 خواهی بسوز و خواه دگرزند گیش بخش
 «امرو زدر قلمرو دل دست تست»
 ما را کنون زاهر من بد منش چه باک ؟
 دل درامان حوزه مشکوی بست تست
 بر عز و بر جلال دمی زند گی مبال !
 ایجان من ! هزار هنر در شکست تست
 بود و نبود ما بتردد گذشتنی است
 دل نیست در برم ، واگر هست ، هست تست

(کابل ، ۱ جوزا ی ۱۳۴۵)

به شاعر نو (*)

تو ای گوینده اسرار نهضت ! تو ای شاعر بما پیغام نو آر !
 الا ای طوطی بستان مشرق ! «مبادا خالیت شکر ز منقار»

(*) - مجله آریانا ، شماره دوازدهم ، جدی سال (۱۳۲۷).

کهن آئین آداب زبانست! / نباشد عصر مدح و هجو گفتن
زه اقبال، و زه نذر، و فکر رحمان** / زتر کان و عرب خوش نغمه چند

کنون ای مرد نیکو پی فرو هل! / یکی شعله فروز از مرکز دل
بگو الهام، ای نغمه پر داز! / حجازی راسرا، در لحن شیراز

نگر ای شاعر آتش ز بانم! / سرا در گوش او پیغام جنبش

بخواب زرف اندر، مشرقی زاد / زوانش کن زدام تیره آزاد

برا، برکن فضا از صوت دلکش / الا ای نغمه گوی رمز نهضت!

تو ای آتش نفس، آخر کجایی؟ / «مر! باتست، بسیار آشنا یی»

اگر آئی نگوئی باتو آید / بود دل را ز پیغام تو جنبش

برین خوابیدگان محشر فروار / روان را روشنی بخشای بسیار

زبزم ما، ببر این سرد مہری / بیاتا در میان گل بنو شمیم

فروز این انجمن را از دم خویش! / می گلرنگ خود، باهمدم خویش

بر افکن از رخ معنی نقابسی / ندانم همنوا! پایان منزل

گشا بر ماتو اسرار نهانی / کجا انجام دشت زندگانی؟

بین آخر تو این خوابیده مردم / براه اندازمارا شاعر نو!

جرس خاموش و مرد کاروان مست / حدی بسر ای کاین و قتر حیلست

(**) علامه اقبال شاعر بزرگ اردو و پارسی، و قاضی نذر الاسلام شاعر بزرگ بنگال و رحمان بابا شاعر بزرگ پشتو.

سرت گردم بیاخا موش منشین! / نشاط هروان از نغمه تو:

نوای جانفزا یت شور آر / به گشت زندگانی شعله کار د

زطنجه تا ختن قو میست غافل / یکی گیرد پسی این و یکی آن

زمام اختیار از دست داد / «همین مرده است اندر دست زنده»

نوایت زندگی و نهضت آر / ترا در عصر تو، ای شاعر نو!

بگو سرار رفعت، گر توان گفت / بیمبرنی، ولی رهبر توان گفت

کابل، چمن، ۱۰ میزان ۱۳۲۷

راخه چی خود عشق نغری ننگوو

زه د بنکلاپه انگاز و پسی خم (۴۰)

په سپین قندی تور و پیکو پسی خم / د مینتو بناری سوری می خوئسی
په چاودو زپ و نو او سیلو پسی خم / چاوی چی زپه کره خپله مینه هیره
چاچی هیر کری یم هغو پسی خم / دآشنا یی په لیوئتوب می قسم
لیونی نه یم چی پر دو پسی خم / دبل پیر زو دبل بسپا نه خه کریم
ستاپه جفا ناز و نخرو پسی خم / لیونی مینه سر له سره بیایی
یمه هو بنییار خولیو نو پسی خم

له هیواد ه لیری گر زم زما په زړه پوری ملگری!
دوطن بل خو ک خو نسته دلته یم یوازی لیبری
نه خواجه یاران خیلوان سته نه ددوی خوږی خبری

یو ه ته یی زما ملگری!
راسره یی له هیواد ه
هم هوری یی هم دلی یی
خدا ی دی تل ولره بناد ه

چی زه درو مم ، ته هم درو می چی زه ناستیم ، ناسته ته یی
په خفستا را سر ه خفلی چی بیده یم ته بیده ه یی
وفا دار ه ښکلی پیغل ه ته سپوږمی ، که پښتنه یی ؟

ستا و فاد پښتنو ده
دآسمان پیغلی نجلی !
په خوی ښکلی پښتنه یی
دغمجن مین شمی !

بیا له بڼه پور ته کیر ی بڼه زغو نه
ته واراغله د بلبلو بهیرو نه
بن زر غون سو ، غرز ر غون له پسر لی سو
ونوخان کړ آراسته په پسر لو نه
داد غرو نو په لمنو کی لاله دی؟
که پراته دی شهیدان سر ه کفتو نه

دختن کاروان پردی بید یا تیریری
«که راغلی دی د منکو کار وا نو نه ،
زلمو جو نو توری خنی خپری کړی
که پراته دی ، دلو نگو در مند و نه

مخ یی گر ز پیری ، له حرمة تا ته
هیواده ستا پا کی و رشو پسی خـم
یمه په یاد ودی دور خـی ژوندی
چی شپه شی بیادی اند یښنو پسی خـم
راڅه چی خو د عشق نغری ننگو و
زړه زه په بلوا نگار و پسی خـم
• • •

سپوږمی (*)

لوی استاد داشعر په ۱۳۱۴ کی دلاهور په یوه بن کښی د پردیسی
به حال کی ویلی دی .

د آسمان سپینی سپوږمیه ! مخدی رون ، تندی دی ورین دی
شاه و خواد ی پلوشی خـی په رڼا دی تور بن سپین دی
دویر جنو خواله گری راسه زړه می ډیر غمگین دی

رسه زما گرانی پی مخـی!
چی یو دم دزړه خواله کړ و
سره کښینو لاس تر غاړه
خوا په خوا سره پا له کړو

ښکلی پیغلی مه شر میږ ه پت دی ولی تر غره مخ کی؟
ته یی زما د زړه ملگری تل به نور ویر موږ رخ کی
په کو چینی هم ته زما وی ما به تاته تل اخ اخ کی
چه کوچنی و م ما بللی
ته «الاکو کو» سپوږمی !

(*) عبدالروف بینوا : اوسنی لیکوال ، لومړی ټوک ، کابل ۱۳۴۰
کال ، ۲۴۴-۲۴۵ مخو نه .

چی زاهد په میو لږ شونډه لنده کړه (۴۱)
په تیند کو کی یی جوړه عربده کړه
تند نه سو له په ماته درندانو

په ایندو، ایندو یی تشه میکه کړه
سا قی نه و هسی مست او غرق په میو
دارندی او می نوشی یی له مازده کړه

خلک وا یی د پردی تر شا اسرار دی
خه خونه وو چی یی پور ته دا پرده کړه
سیل دا و بنو یی له سترگورا ایله سو

شر منده یی هم آمو هم نر بد کړه
پس له دیره می دانیکلی شعرووی
هنگا مه دسا په شعر می توده کړه

په فتوا د درد مندا نو به تل پروی (۴۲)
که عاشق نه دغر بت په خاور خپوی
دلوری سیلاب به بیا په کی بیبری
که هرخوا و بو خو پ لی لکه خوړوی
په سپین زړه به سر بنندی د عشق لپاره
د غماز له خوا به تل په تور ککړوی

واین هم نمو نه های از دوبیتی های فارسی و پشتو استاد حبیبی:

دز راه سمر قند (۴۳)

چه قند میدهی دخست سمر قند
تو خود قندی ولی شیرین تر از قند

فرو هشتی دوزلف عنبرین را

مبادا دل فرو پیچی درین بند



چی د چا خته د عشق به او بونموی (۴۴)

تل ملگری به یی خوږ ، درد وماتم و ی
د میرو دارو د مینی خو ږوبو له

خکه خو ږیر دوی د عشق درد والم دی

هر ملت د مرگ له خو به راوینبیری

چی میرونه به ر بنتیا و ر ته ږغیبری

دمسیح په دود احیا کاندی، میرونه

په آوازی اولسو نه ژوندی کیبری

دز په درد چی خوک خار ج کاندی په درد

تو دوی به هر تهر که خه وی سرد

له تاو ده ږغه اثر لویبری په زړو کی

پاخوی وید ه کاروان صدا د مرد

رندان میل کاو خپلو میخانوته

مستی نشته په بنینه کی د فرنگ

سا قی پا خه جام د میوعنایت کړه

زازه می راوړه ترخه یاقو تی رنگ

تعداد اشعار و سروده های استاد حبیبی بسیار زیاد است و گردآوری

آن به تنها یی خود ، مستلزم تدوین مجموعه یی علیحد ه میباشد که با

کمال تأسف از حوصله این نبشته مختصر و موجز ، بکلی خارج است .

مدو جزر افغانستان (مسدس) ، پیغام شهید (مثنوی) ، غزله (مثنوی) درد دل (مثنوی) ، پیام عصر (مثنوی) و خلیلی نامه (مثنوی) ... از زمره چکامه ها ، اشعار و منظومات فارسیست که برخی آن طبع و پاره‌یی آن تاکنون اقبال چاپ نیافته است .

باو صف ذوق سرشار و قریحه عالی ، شعر و شاعری استاد علامه حبیبی را نمیتوان با آثار پرصلابت و با مهابت منثور وی ، به مقایسه گرفت و این صفت نه تنها در استاد علامه حبیبی ، بل در آفرینش های کلیه ادیبان و شاعران جهان به مشاهده میرسد که آنان علاوه بر شعر و چکامه سرایی ، به تحقیق و تتبع آثار علمی نیز سرگرم میباشند ، چه شعر متقاضی دنیای آزاد و فارغ از تقيیدات ، زمینه های گسترده تخیل و تفکر بوده ، حال آنکه نویسندگمی و پژوهش آنهاست که مانند استاد عبدالحی حبیبی ، مستوجب مطالعات ژرف و گسترده است که مسلماً استطاعت و یاری آن فقط در اشخاص معدود و انگشت شماری وجود دارد .

بنا به همین سبب است که در همچو اشخاص پله های شعر و نثر واجد اوزان مساوی نبود ، بلکه همواره یکی آن در برابر دیگری حایز رجحان و رفعت میباشد .

با ذکر این سخنان کوتاه ، از تفسیر و تبیین دنیای شعری استاد که دربر گیرنده معانی عمیق و مفاهیم زبده است ، صرف نظر باید کرد و با اغتنام از فرصت بیاد دهانی نظرات عالمانه استاد درباره شعر نو پرداخت .

استاد حبیبی در مورد شعر نو چنین نوشته است :

« شعر ما نباید تنها محدود به بحور و اوزان باشد ، بلکه شعر را باید بروفق خواسته های زمان ، اوصاف و ویژگیهای تازه ببخشیم ... » (۴۵)

۷۸

در جای دیگری راجع باین مسأله چنین نگاشته است :
وقضاوت بعضی ها مبنی بر اینکه شعر نو ، شعر نیست بی وزن و بی قافیه ، درست نیست . زیرا وقتی از شعر نو سخن میرانیم ، منظور ما تجمع اوصاف معنوی و لفظی در شعر است»

معذک ، رهنمود های استاد علامه عبدالحی حبیبی در خصوص تفکیک شعر از شعار و نظم از شعر به حدی علمی و خرد مندانانه است که به علاوه اصحاب نظران ادب و زبان پشتو ، شاعران و نویسندگان بر جسته زبان فارسی چون سعید نفیسی ، مجتبی مینوی ، پرویز تلخا نلری ، عباس زریاب احمد شاملو ، نادر نادر پور ، فریدون توللی ، منوچهر آتش ، احسان طبری ، رضا براهنی و غیره نیز در دفاع از آن قدربا افراشته اند ، چه استاد حبیبی فقط فحوا و مفاد ، ارزش اجتماعی و فکری را برای شعر کافی ندانسته ، بلکه جوانب هنری و ابداعی شعر را نیز بمثابه مختصه گسست ناپذیر شعر تلقی مینماید و شعر فاقد تخیل ، لطافت و احساسات عاظمی را نظم بی اثر ، مهملبوی پیرایه بیش نمیداند . (۴۶)

بدین روال ، شعر آزاد یا شعر نو باید افکار و معانی عمیق را با تخیل موشگافی ، درد های اندرونی و عواطف انسانی از بند رسته درهم آمیخته و آنرا در قالب الفاظ گیرا ، جذاب و دلکش ، طرح ریزی نماید والا شعر که به کمک و فشار علم عروض ، قافیه و غیره ساخته میشود هیچگاه شعر نه ، بلکه نظم و حتی در صورت فقدان برخی صفات شکلی شعاریان تهی بیش نخواهد .

با وصف این همه نکات ، بین هنر گرای و معنا گرای در شعر باید توازن منطقی وجود داشته باشد و در هیچ صورت نباید معنا را فدای لفاظی و الفاظ را قربان معنا نمود

در آخر بحث پیرامون آداب شناسی استاد حبیبی باید تصنیف دلچسپ او در باره ادب معدی (ادب ایکه محض به خاطر کسب پول و متاع بوده و محرک اصلی آن منافع مادی و شهرت کاذب

باشد) و روحی (ادب ایکه ناشی از ذوق احساس، جذبات و عواطف انسانی باشد و هیچگونه انگیزه کسب منفعت در آن منظور نظر نباشد) را نیز فرا موش نکرد.

هدف از تذکار حرفهای پر مغز، هوشمندانه و داهیهانه استاد سخن درین خصوص این بود که جوانان قلمدست ما باید با الهام از جزء دوم این تصنیف (ادب روحی) کارهای علمی - فرهنگی شانرا پیگیری نمایند و به گرایشهای در راه ادب معده ای اجازه ندهند.

سهمگیری استاد علامه عبدالحی حبیبی در گسترش، تنمیه و تکمله زبانشناسی سزاوار بحث و مذاقه فراوانست، چه استاد حبیبی با دسترس و حیطه همه جانبه دانش او، فارسی، پشتو، سنسکریت، فارس باستان، اردو، عربی و معلومات کافی در زبانهای فرنگی علی الخصوص انگلیسی، آثار ذیقیمتی درین عرصهها، به جا گذاشته است که گنجینه بزرگ و گرانبهای، فرهنگ اصیل و دیرین ما، محسوب میگردد.

استاد لال عاقلانه و استادانه علامه حبیبی در مبرهن ساختن ریشه کلمات آریز (۴۷)، پشتون (۴۸)، رتیلان زابلی (۴۹) و تصحیح نامهای تاریخی بنی با ینجور (۵۰)، افغان شال و صد ها کلمه دیگر، نمایانگر صلاحیت فسیح علمی او در زبانشناسی و ریشه شناسختی واژهها است که من نسبت تضییق مکان و زمان درین گفتار، از ذکر آن تحذیر مینمایم و فقط بیادآوری نظرات اندیشمندان استاد حبیبی در یکی دو مورد فلالوزیک، اکتفا میورزم.

استاد حبیبی در باره تخلیص زبان و جلوگیری کامل از تأثیرات السنه خارجی در آن، چنین نوشته است:

«بذل مساعی و تلاش به خاطر ناب کردن و خالص نمودن زبان، به مثابه اشتباهی پیموده مر - یضیست که هر قدر بخورد، مجددا

آنرا استغراغ مینماید. (۵۱)

معینا، در جهان زبانی وجود ندارد که تماماناب بوده و تحت تأثیر کلمات و اصطلاحات زبانهای اجنبی، قرار نگرفته باشد. در جای دیگری جهت مقابل این قضیه را بشرح زیر تبیین نموده است: «دخیل نمودن کلمات خود ساخته از جمله وسایلیست که زبانها را بانحطاط و ابتدال می کشاند، زیرا این عمل اساس علمی نداشته زبانهارا نامفهوم میسازد.»

بدینسان بی مناسبت نیست تا تصنیف منطقی و عالمانه استاد حبیبی را در خصوص موضعگیری مردمان در برابر کلمات خارجی جهت آگاهی خوانندگان باریک بین، ژرف اندیش و جستجوگر مسائل لیکسیکو لوزی و تیمو لوزی، مورد بحث و فحص قرار دهیم. استاد حبیبی مردم را ازین رهگذر بر سه کتگوری، تقسیم مینماید:

۱- فرنگی مابان: چنانکه از نام این دسته اشخاص پیداست، اینگونه اشخاص همواره در استعمال لغات و کلمات فرنگی تسامح و تساهل روا داشته و باستعمال بیدریغ آن می پردازند.

مقتدیان این صنف، احساس فرحت و سر بلندی مینمایند تا به جای تشناب، تایلیت، به جای سده یاقرن سنچری، بعوض نسل جنریشن و... استعمال نمایند و با این کاربرد افراطی و لگام گسیخته واژهها، مصطلحات و ترکیبهای اجنبی، در نهایت امر به اصطلاح خویشتن را «فرهنگیان چیز فهم» و «آدمیان متمدن» وانمود سازند.

۲- متعصبان: برای توضیح افکار این گروه نیز محتاج به ارا نه دلایل نیستیم، زیرا کافه مسائل را از نا مگذاری آن، میتوان استنباط کرد.

اینگونه اشخاص در جهت مقابل دسته اول قرار دارند. آنان تعصب و تصلب را به چنان حد افراطی رسانیده اند که علاقه ندارند از

لبان مبارك شان ، الفاظی را خارج سازند که لون خار جی و بیگا نه داشته باشد .

لذا تصاد فی نیست که طرفداران این دسته جنون عجیبی بوضع و تخلیق کلمات دارند و در برابر هر چیز نو وارد کلمه یی را میتراشند که اکثرا سخنریه آمیز ، مضحك و در خور استهزا ست .

۳- اعتدالیون : اعتدالیون همانند اسم و رسم شان ، کسانی اند که نه طرفدار تعصب و نه هم پیرو خط مشی فرنگی مابان در زبان اند . عقیده این مکتب زبان شناسختی بر آنست که زبان را موازی با ناموس تکامل و ارتقا و شرایط علمی آن پیش ببرند . (۵۲) کلمات خار جی دارای صبغه بین المللی را بدون تردید و دغدغه در زبان جا دهند و بعوض آن از وضع کلمات حق و ناحق ، جدا اجتناب ورزند و وضع برخی لغات و واژه های ضروری را از تصمیم و صوابدیده شخص به انجمن یا کمیته باصلاحیت علمی و مسلکی ، ارتقا بخشند .

بدین ترتیب ، چنانکه مشاهد نمودیم استاد علامه عبدالحی حبیبی راه منهای و ناصواب را در مورد خالص نمودن زبان ، بنحوشایسته از هم تفکیک و تفریق کرده و طالبان دانش را با قنای از آن دعوت نموده است .

ج: فرهنگ نویسی و کتاب شناسی

علیرغم آنکه استاد عبدالحی حبیبی جز «سپیشلی پنبنتو» فرهنگ یا قاموس دیگری در السنه پنبنتو فارسی و... تدوین یا تالیف ننموده است ، ولی با آنهم یکی از پیشگامان مدقق علم فرهنگ نگاری در کشور ، به حساب می آید ، چه تدوین و تالیف فرهنگ یا قاموس در کشور بر خلاف اکثر ممالک باختری وعده یی از کشور های آسیایی چون ایران ، هند و غیره سابقه و پیش زمینه طولانی ندارد و چنانکه از تتبعات کار شناسان مربوط بر می آید . اولین فرهنگ

معلوم بنام «ریاض المحبت» توسط نواب محبت خان بریخی در سال (۱۲۲۱) ، تالیف شده است . (۵۳)

باری ، سخن راندن دربار تقدیم استاد حبیبی در رشته قاموس نویسی تا حدودی منتج به استطراد میگردد ، لذا امر جیح پنداشته میشود تا راجع به دیباچه استاد حبیبی در کتاب «سپیشلی پنبنتو» ، سخنی چند ارائه دارم .

من چند ی قبل میخواستیم رساله یی تحت عنوان «اصول قواعد فرهنگ نویسی» ، برشته تحریر در آورم . بنا بمدارک و منابع کثیری اعم از فرنگی ، فارسی ، پنبنتو و غیره ، مراجعه نمودم و در نتیجه مطالعه عمیق و گسترده دریافتم که تردیف اصول و ضوابط فرهنگ نگاری در مقدمه دقیق و علمی «سپیشلی پنبنتو» (۵۴) ، آفریده استاد علامه حبیبی از درخشش کم نظیری در میان یاد داشت های سایر نویسندگان و محققان این عرصه پر زحمت ولی ارجمند و پر مایه ، برخوردار است .

باقضاوت منصفانه از یکجانب و تا ملی بر تاریخ نگاشتن مقاله از طرف دیگر ، میتوان ادعا کرد که استاد حبیبی مطالعات پس ژرف و وسیعی در علم قاموس نگارن داشت ، اما متاسفانه بنا بر مصروفیت های زیاد ادبی - تاریخی ، توفیق به تالیف و تدوین فرهنگ های مورد نیاز جامعه ، نیافت .

در واقعیت امر ، استاد حبیبی با نگاشتن مقدمه دقیق در قاموس «سپیشلی پنبنتو» ، اساسات و مبادی این علم را ، بی ریزی کرد و راه را برای نویسندگان و فرهنگ نویسان جوان کشور ، هموار ساخت تا آنان بنوبه خویش در باز آفرینی پدیده های تازه ، پویا و جویش ، عروج و غنابخشی این گستره پیگیرانه و مدبرانه ، همت گذارند .

ازین که بگذریم یکی از صفات والا و منحصر به فرد استاد علامه عبدالحی حبیبی عبارت از دسترسی و احاطه کامل او در علم کتاب شناسی است، زیرا چنانکه بارها تذکار داده ام استاد حبیبی در زندگی علمی خود جز مطالعه کتابها و نگاشتن آثار، سرگرمی دیگری نداشت.

بنابراین کسب معلومات گسترده در مورد کتب ادبی، فلالو ژیک، تاریخی، جغرافیای تاریخی، فلسفی و دینی... مربوط به خراسان قدیم، افغانستان کنونی، هند و فلات ایران را باید پیامد غیر قابل انفکاک مطالعات و تتبعات همه جانبه این نستوه مرد ژرف اندیش و فکور، به حساب آورد.

روی این ملحوظ بود که استاد حبیبی با محض دیدن نسخه های کهن خطی در مورد زمان کتابت و ارزش های ادبی، تاریخی، هنری و فرهنگی آن، ابراز نظر مینمود، چنانکه گردانندگان مجله علمی - تحقیقی کشور همسایه ایران (یغما) در شماره هشتم سال (۱۳۴۶) ه. ش. این نشریه وزین، به تایید از این گفتارم در آخر مقاله استاد معظم و مفخم علامه عبدالحی حبیبی پیرامون «تاریخچه نسخه های خطی افغانستان و احیای متون آن» چنین نوشته اند: «این مقاله مخزنی است عظیم از تحقیقات گرانبها متضمن نام و نشانی بسیاری از نسخه های خطی در ی و روش نگهبانی آن نسخه ها و طرز تصحیح و مقابله آنها در چاپ و پیشنها دات فرهنگی در مبادله کتاب در جوامع انسانی ارزش چنین تحقیقات و تتبعات و رنجها را اهل فن میتوانند، دریافت مجله یغما از استاد بزرگوار مشرق زمین عبدالحی حبیبی در ارسال چنین مقالاتی، امتنان و افتخار بسیار دارد و دربار همسایه سیمینا رکتاب در کابل، که ریاست آن با استاد بوده است مقالاتی انتشار خواهد داد.»

اعطای لقب «استاد بزرگوار مشرق زمین» به عبدالحی حبیبی از جانب استادان اهل نظرو صاحب رای ایرانی و اعتراف صادقانه تعداد کثیری از دانشمندان معروف و پذیرفته شده جهان، علمی - مخصوص خاور شناسان و افغان - نستان شناسان، مبنی بر علامه بودن استاد اجل عبدالحی حبیبی، هرگونه شک و تردید را در خصوص احاطه و صلاحیت کم نظیر او در امر تحقیق و نگارش آثار علمی، بکلی از میان بر میدارد و آنرا به امر کاملاً مسلم و غیر قابل سوال مبدل میسازد.

البته استاد علامه حبیبی در کتاب شناسی، زحمات واقعاتی فرساینده را متحمل شده است که مایه سرمشق و الهام برای کلیه نویسندگان و دانش پژوهان کشور دانسته میشود، چه همان طوری که خود نوشته است، پنجاه و اند سال قبل از امروز به خاطر دریافت آثار قدیمی سرزمین باستانی و مدینت خیز افغانها در یکی از قرای کنار دریای هلمند (دهکده آدم خان)، کوی به کوی، خانه به خانه، مسجد به مسجد میگشت تا اینکه بعد از تفحصات و تکاپوهای زیاد، توانست، چار و رقیق بد خط پشتو را در میان برگ های پارینه حجره ای از مساجد آن قریه بدست آورد.

چند سال بعد از دریافت این اوراق در نتیجه کاوشهای ژرف بینانه بیبلوگرافیک هویدا و مبرهن گردید که برگهای مذکور جز آثار مفقود نیست که از طرف سلیمان ماکو - دانشمند، نگارنده و مورخ بلند دست، بنام تذکره الاولیای پشتون در سال (۱۶۱۲) ه. ق. در ارغستان کندهار یا اراکوزایای تاریخی نگارش یافته و اثر مهمی در ادب، تاریخ و رجال شهبیر پشتونها، شمرده میشود. (۵۵)

درست با اتکالی همین اطلاعات عمیق و وسیع بود که استاد علامه عبدالحی حبیبی از زشناک ترین و معتبرترین متون فرهنگ کلاسیک

ما، نظیر طبقات ناصر ی قاضی منهاج السراج جوزجانی، طبقات الصوفیه و صد میدان اماله های شیخ الاسلام عبدالله انصاری، زین الاخبار گردیزی تألیف ابو سعید عبدالحی بن الضحاک گردیزی، السواد الاغظم تألیف ابو القا سم اسحق بن محمد سمرقندی، فضایل بلخ تألیف شیخ الاسلام صفی المله والددین ابوبکر عبدالله بن عمر بلخی، شرح بیتین مثنوی تألیف سردار مهر دل خان مشرقی، نوای معارک نوشته عطا محمد شکار پوری، رسائل سر رشته طریقت خواجگان و مختصر وافی بقواعد علم قوافی نوشته های مولا نا عبدالرحمن جامی هروی، حدیقه الحقیقه اثر حکیم سنایی غزنوی وروضه الفریقین اماله شیخ صالح ابوالرجا المومل بن مسرور... رابا میتودولوژی نوین از روی نسخ متعدد خطی، تصحیح، مقابله، تحشیه، تعلیق، تدوین و ترتیب کرد و مقدمه های عالمانه بر آن نوشت.

ازین رهگذر نیز باید، استناد علامه عبدالحی حبیبی را در مقایسه با سایر نویسندگان افغانی، پیشقدم و پیش آهنگ دانست. ناگفته پیداست که تصحیح، مقابله، تحشیه و تدوین متن های کلاسیک هر زبان باروش و میتود علمی کار یست نهایت دشوار و توان فرسا و هر که را درین زمینه بهره کافی بود، بدون دغدغه قلمزن و پژوهشگر یست عالی مقام و بلند مرتبت.

بهر صورت مطالعه و ارزیابی جوانب متعدد شخصیت علمی - تحقیقی استاد علامه عبدالحی حبیبی درین چند صفحه محدود، کاریست حقیقتا دشوار و مشکل، زیرا این نویسنده چیره دست و توانای گستره ادب، زبان و تاریخ... کشور ما آثار فراوانی در رشته های گوناگون علوم ادبی و تاریخی نگارش و تألیف نموده است که تحلیل هر یکی آن مستلزم تدویر سیمینار های ملی و بین المللی

بشمول دانشمندان اهل نظر داخلی و خار جی میباشد. لذا باتذکر این چند نکته، اکتفا نموده و بررسی صوت و جبروت جهات دیگر شخصیت ستر گ علامه عبدالحی حبیبی را به تدویر همچو اجتماعات بزرگ علمی - پژوهشی، موکول میدارم که با ایقان کامل در آینده خیلی نزدیک دایر خواهد شد.
نا مش جاوید و روانش شادباد!

محمد هارون «خپل»
کارته مامورین کابل
عقرب ۱۳۶۴

زیر نویس ها

- (۱) - «استاد عبدالحی حبیبی افغانستانی»، مجله یغما، شماره ششم، تهران، سال ۱۳۴۲، ص ۲۶۱.
- (۲) - عبدالروف بینوا: او سنی لیکوال، لومړی ټوک، کابل، ۱۳۴۶ کال، ۲۲۴ مخ.
- (۳) - عبدالحی حبیبی: «زندگینامه استاد عبدالحی حبیبی به قلم خودش»، مجله ژوندون، شماره سوم، کابل، سال ۱۳۶۱، ص ۹۸.
- (۴) - ابراهیم عطا یی: «کاکرا نویر اتنو گرا فیکمی جوړښت یوه کتنه»، دزرغونی یاد، دافغانستان دعلومو اکادیمی خپرونه، کابل، ۱۳۶۰ کال، ۶۰ مخ، جلات خان حکمتی: دپښتنو ټولنیز - اقتصادي جوړښت دثور تر انقلابه، دافغانستان دعلومو اکادیمی خپرونه.
- (۵) - این شخصیت های داهی و خردمند از زمره نخستین کسانی بودند که به خاطر مبارزات مشروطه طلبی و آزادی خواهی به کشورهای بیگانه تبعید شده بودند و در خارج از ایران (برلین) مجله علمی و بیدارکننده «کاوه» را منتشر میساختند.
- برای ازدیاد معلومات درین زمینه به مقاله زیرین مراجعه شود:
- سید محمد علی جمال زاده: «مشایعت با میرزا محمد قزوینی»، مجله رهنمای کتاب، شماره های سوم و چهارم، تهران، سال ۱۳۴۹ ه. ش، ص ۱۷۷.
- (۶) - بابا عبدالعزیز هنگام تفویض و طیفه مدیریت مسوول جریده طلوع افغان ضمن وداعیه یی، در حق استاد حبیبی چنین گفت: «برای اینکه طبع و نشر جریده به تعویق نه افتد، بنده از آقای عبدالحی خان معاون که یک جوان بصیر و هنر پرور میباشد و از مدتی در اداره طلوع افغان وظایف خود را با جدیت و حرارت ایفا

نموده و من از خدمات بی آرایش شان متشکرم، آنرا نشرو توزیع خواهد داد.... (جریده طلوع افغان، سال دهم، شماره بیست و سوم، نزده ثور سال ۱۳۱۰ ه. ش. ۰).

برای کسب معلومات وسیع و همه جانبه دایر بر درایت و حذاقت ژورنالیستی استاد حبیبی به مقاله محترم نور محمد سپیم تحت عنوان «به طلوع افغان کی دلوی استاد یو هاند عبدالحی حبیبی ژورنا - لیستیک استعداد او صلاحیت» در کتاب «داستاد یاد» نشر کرده مرکز زبان ها و ادبیات اکادمی علوم افغانستان، سال (۱۳۶۴)، مراجعه شود.

(۷) - «استاد عبدالحی حبیبی افغانستانی»، مجله یغما، شماره ششم، تهران، سال (۱۳۴۲)، ص ۲۶۳.

(۸) - عبدالحی حبیبی: زندگینامه استاد عبدالحی حبیبی به قلم خودش، مجله ژوندون، شماره سوم، کابل، سال ۱۳۶۱، ص ۹۲.

(۹) - محله با میزایی در قسمت وسطی جاده موسوم به شاه بازار بطرف شرقی آن، موقعیت دارد.

(۱۰) - عبدالحی حبیبی: «محقق قند هاری، چگونگی دانشمند افغانی کتب گرانبها را در علوم معقول و منقول نوشت»، مجله آریانا، شماره اول، سال ۱۳۴۵، ص ۲.

(۱۱) - محمدولی حلمی: دکندهارمشاهیر، دولتی مطبعه، کابل، ۱۳۴۹ کال، ۱۷۰ مخ.

(۱۲) - حبیبی: «همان مقاله»، ص ۴.

(۱۳) - حبیبی: «همان مقاله» صفحات ۵ و ۴.

(۱۴) - حلمی: اثر قبلی، ص ۲۵۸.

(۱۵) - عبدالحی حبیبی: «مولوی عبدالروف قند هاری عالم و صحافی و شاعر»، مجله آریانا، شماره دوم، کابل، سال (۱۳۴۵)، ص ۲.

صفحه دهم مجله آریانا ، شماره چهارم ، سال (۱۳۴۶) ه . ش . .
مراجعه شود .)

انجمن ادبی پشتو کند ها ردرسنه (۱۳۱۱) ه . ش . مطابق به
(۱۹۳۲) م . در شهر کند ها رتاسیس گردید . این انجمن مجله‌یی
راتحت عنوان «پشتو» به نشـرمیسپرد و درآن نویسندگان چیره
دست چون منشی محمد عثمان ، قیام الدین خادم ، عبدالخالق
واسعی ، محمد اعظم ایازی ، ملاعطا محمد آخوند ، حاجی عبدالغفور
خروقی ، مولوی صالح محمد خان ، عبدالحمی حبیبی ، محمدگل نوری
و... مضامین و مقالات می نوشتند .

باید یادآور شد که این انجمن علاوه بر نشر مجله «پشتو» ،
کتاب هایی نیز منتشر ساخت .

این انجمن تا سال (۱۳۱۴) ه . ش . در شهر کند ها ر فعالیت کرد
وبعد از آن بکابل منتقل گردید . (دپستو تو لنی تاریخچه ، د زلمی
هیواد مل په کو بنسبن د زیری د جریدی خپرونه ، دولتی مطبعه
کابل ، (۱۳۵۶) کال ، ۹ مخ .)

(۲۲) - ابراهیم عطایی : «فرزانه مردی چشم از جهان پوشید» ،
داستاد یاد ، از نشرات مرکز زبانها و ادبیات اکادمی علوم
افغانستان ، مطبعه دولتی ، کابل ، سال (۱۳۶۴) ، ص ۱۹ .

(۲۳) - عبدالروف بینوا : اوسنی لیکوال ، د مطبوعات مستقل
ریاست خپرونه ، دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳۴۶) کال ، ۲۲۶ مخ .

(۲۴) - روحیه انتقاد پذیر استناد علامه حبیبی بحدی قوی
بود که عدم درک وعدم تصحیح اشتباهات خود را توسط شاگردان
وجوانان نخواست ، مسأله یی اسف انگیز میخواند . همیشه
نویسندگان و محققان را بدید انتقادی در آثارش تشویق وترغیب
مینمودند و از کاستی های خود ، بدون کوچکترین عار ، یاد آوری
میکرد .

برای کسب معلومات درین باره به مقاله محترم سر محقق صدیق

(۱۶) - حبیبی : «مقاله قبلی» ، صفحه ۳ .

(۱۷) - عبدالحمی حبیبی : جنبش مشروطیت در افغانستان ، از
نشرات کمیته طبع و نشر ج . د . ا . ، سال (۱۳۶۳) ص ۳۷ .

(۱۸) - خلومی : همان اثر ، ص ۲۶۴ .

(۱۹) - خلومی : اثر قبلی ، ص ۲۶۳ .

(۲۰) - عبدالحمی حبیبی : جنبش مشروطیت در افغانستان ، از
نشرات کمیته طبع و نشر ج . د . ا . ، سال (۱۳۶۳) ص ۲۶ .

(۲۱) - انجمن ادبی کابل درسنه (۱۳۱۰) ه . ش . مطابق به ۱۹۳۱ م .
برای تمرکز بخشیدن امور تاریخی و ادبی در کابل ، تاسیس گردید که

مدیر آن محمد انور بسمل بود . این انجمن مجله ما هوار علمی ، اجتماعی
و تاریخی را بنام کابل نشر میکرد که شماره اول آن به نگارندگی و
مدیریت مسوول سرور گویا به تاریخ پانزدهم جوزای سال ۱۳۱۰
ه . ش . مطابق به پنجم جون (۱۹۳۱) م . ، از چاپ برآمد .

درین مجله میر غلام محمد غبار ، محمد کریم نزیبی ، قاری عبدالله ،
امین الله زمریالی ، عبدالرحمن پژواک ، احمد علی درانی ، یعقوب
حسن ، حافظ نور محمد ، احمد علی کهزاد ، غلام جیلانی اعظمی ، عبدالله
افغانی نویسنده ، عبدالحمی حبیبی ، سرور گویا ، محمد عثمان صدیقی ،
غلام جیلانی جلالی ، علی احمد نعیمی ، عبدالروف بینوا ، سید
قاسم رشتیا ، محمد قدیر تره کی ، شاه عبدالله بدخشی ، احمد الله
کریمی ، خلیل الله خلیلی ، غلام سرور جویا ، محمد صدیق طرزی ،
عبدالهادی داوی و دیگران مضامین تاریخی ، اجتماعی و ادبی را بزبان
های دری و پشتو می نوشتند .

انجمن ادبی کابل به منظور پیشبرد و ظایف و فعالیت های
علمی - تحقیقی خود لایحه یی مشتمل بر چارده ماده وضع کرده
بود که در شش ماده اول آن اهداف و مقاصد و در هشت ماده متباقی
آن عملکرد انجمن تنظیم شده بود (برای معلومات مزید به

روهی تحت عنوان «دپو هاندجیبی د ادب پیژندنې میتود ته یوه کتنه»، داستاد یاد، صص ۱۲۱-۱۳۱، مراجعه گردد.

(۲۵) - پشت کار و دلپستگی استاد اجل علامه حبیبی در امور تالیف و نگارش تا اندازه زیاد بود که بر غم تأکیدات طیبیان معالج، از مطالعه و نوشته دست نمیکشید و به قول استاد فاضل و گرانقدر اکادمیسین پوها نهد عبدالشکور رشاد، ده ساعت قبل از مرگ خود شعری را از زبان عربی به فارسی ترجمه کرد.

(۲۶) - تقریظ پوهاند میرحسین شاه بر کتاب «تاریخ خه‌ته وایی؟»، ترجمه محمد حسن کاکړ، از نشرات پوهنتون کابل، سال (۱۳۴۹)، ص ۱.

(۲۷) - محمد علی اسلامی ندوشن: تاریخ تمدن و فرهنگ ایران پیش از اسلام، از نشرات دانشگاه تهران، سال (۱۳۴۹)، ص ۱۲.

(۲۸) - ای. ژو کوف: میتود و لوزی تاریخ، ترجمه م. ا. نومیالی، از انتشارات اکادمی علوم افغانستان، کابل، سال (۱۳۶۳)، ص ۸۴.

(۲۹) - محمد حسن ساپی: دتاریخ په باره کنبی، دکابل پوهنتون خپرونه، (۱۳۳۹) کال ۲۷-۳۴ مخونه.

(۳۰) - تقریظ زلمی هیواد مل بر کتاب «نومور کی مور خین» نوشته عبدالحی حبیبی، از نشرات پوهنتون کابل، سال (۱۳۵۹)، ص ۷.

(۳۱) - عبدالحی حبیبی: تاریخ مختصر افغانستان، از نشرات موسسه طبع کتب، جلد اول، سال (۱۳۴۶)، صفحات ۳-۹.

(۳۲) - عبدالحی حبیبی: افغانستان بعد از اسلام، جلد اول، از نشرات انجمن تاریخ افغانستان، سال (۱۳۴۵)، صفحات ۱-۴۷ - ۱۰۵۸.

(۳۳) - عبدالحی حبیبی: تاریخ مختصر افغانستان، صفحات ۴، ۲۳، ۴۶، ۶۰، ۷۰، ۹۰.

(۳۴) - باستانی پاریزی: «هزاره بیستمی»، مجله یغما، شماره هفتم، سال بیست و سوم (۱۳۴۹)، تهران، صص ۴۱۴-۴۱۵.

(۳۶) - عبدالحی حبیبی: «دپتی خزانې په لاس کنبلی نسخه کی د خینوکلونو تصحیح»، د محمد هوتک یاد، دا. د. ج. د علومو اکادمی خپرونه، کابل، (۱۳۶۲) کال، ۲ مخ.

عبدالحی حبیبی: پته خزانې، د پښتو ټولنی خپرونه، دولتی مطبعه، کابل، (۱۳۲۳) کال ۱-۲ مخونه.

(۳۷) - عبدالحی حبیبی: د بوعلی سینا ژوند لیک، دافغانستان د علومو اکادمی خپرونه دولتی مطبعه، کابل، (۱۳۶۳) کال، ۳۶ مخ.

(۳۸) - عبدالحی حبیبی: «نغمه گرم»، مجله ژوندون، شماره اول، کابل، (۱۳۶۳)، ص ۴۹.

(۳۹) - حبیبی: همان ما خند، ص ۳۶.

(۴۰) - د بنگر و شرنگ (دمعاصر و شاعرانودشعر و نومجموعه)، دافغانستان د علومو اکادمی دزیر دجریدی خپرونه، دولتی مطبعه، کابل، (۱۳۶۰) کال، ۷ مخ.

(۴۱) - گل پاچا الفت: دبنکا رندوی پر قصیده مشاعر، دافغانستان د علومو اکادمی خپرونه، دولتی مطبعه، کابل، (۱۳۶۲)، کال، ۱۲-۱۴ مخونه.

(۴۲) - د بنگر و شرنگ (دمعاصر و شاعرانودشعر و نومجموعه) ۶ مخ.

(۴۳) - عبدالحی حبیبی: «د رراه سمر قند»، مجله یغما، شماره هفتم، تهران، سال (۱۳۴۹)، ص ۵۴.

(۴۴) - دطلوع افغان دجریدی خپرونه، کندهار، (۱۳۱۷) کال

مقالات اجتماعی و انتقادی

دحو ت د شملی نیتهی گنه ، ۲۰ مخ.

(۴۵) - عبدالحی حبیبی : دپښتو ادب نوی لاری ، دافغانستان د
دعلو مو اکادیمی خپرونه، دولتی مطبعه ، کابل ، (۱۳۶۳) کال ، ۳۶
مخ .

(۴۶) - عبدالحی حبیبی : د پښتو ادب په تاریخ کی قصیده ، دافغان-
نستان دعلو مو اکادیمی خپرونه، دولتی مطبعه ، کابل، (۱۳۵۷) کال
۱۵۶ مخ.

(۴۷) عبدالحی حبیبی : د پښتو ادبیاتو تاریخ ، لومړی ټوک ، د
ادبیاتو فا کولتی خپرونه ، کابل، (۱۳۲۵) کال ، ۲۲ مخ .

(۴۸) حبیبی : هماغه اثر ، ۲۶ مخ .

(۴۹) عبدالحی حبیبی : «رتبیلان زابلی ، آیا شکل صحیح کلمه
رتبیل است یا زنبیل ؟ » ، مجله یغما ، شماره ششم ، تهران ،
سال ۱۳۴۴ ، صفحات ۲۸۱ - ۲۸۲ .

(۵۰) عبدالحی حبیبی : « تصحیح یک نام تاریخی » ، مجله یغما ،
شماره هفتم ، تهران ، سال (۱۳۵۵) ، صفحات ۵.۴ - ۵.۵ .
(۵۱) - دپښتو ټولنی تاریخچه ، دزیری جریدی خپرونه ، (۱۳۵۶)
کال ، ۴۵ مخ .

(۵۲) - عبدالحی حبیبی : «وسایل و شرایط ترجمه و تاریخچه آن » ، از
انتشارات موسسه نشراتی فرانکلن ، کابل (۱۳۴۵) ، ص ۱۸ .
(۵۳) - بقول استاد سخن سنج و نکته دان اکادمیسین پوهاند
عبدالشکور رشاد .

(۵۴) عبدالحی حبیبی : سپیڅلی پښتو ، از نشرات جریده
طلوع افغان ، کندهار ، سال (۱۳۱۸) صفحات دل .

(۵۵) - عبدالحی حبیبی : آسمانی نغمی او لاهوتی سرودونه ، د
افغانستان دعلو مو اکادیمی خپرونه ، دولتی مطبعه ، کابل ،
(۱۳۶۱) کال ، ۸۲ - ۸۳ مخونه .

مشابهت های فکری مردم قدیم و آثار آن در طبقات اجتماعی آریایی*

هنگامیکه هیون تسنگ زایرچینی در حدود ۹۵۰ ه از قسمت های شرقی شمالی فلات ایران دیدن کرد ، درین سر زمین (مجاری رود سند) مردم را مانند هند بر چهار طبقه منقسم دید :

۱- برهمن : نگهبانان دین و کسانیکه دساتیر دینی را نیک مراعات کنند و با پاک و خلوص دینی میزیند .

۲- کشتریه : شاهان و طبقه حاکمه و لشکریان که بارحم و عطوفت زندگی کنند .

۳- ویسیه : بازرگانان و سوداگران ، که به مبادلات تجاری پردازند .

۴- سو دره : زارعان و کشاورزان که به امور کاشت و برز و شخم زمین پردازند . (۱)

این طبقات چهارگانه تا اوایل دوره اسلامی در زمین های شرقی فلات ایران ، که در دین و عنعنات آریایی قدیم بامردم هنداشترک داشتند موجود بودند (باستثنا ی طبقه چهارم که وظایف اجتماعی ایشان به طبقه سوم تعلق گرفته بود .)

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۵) ، شماره سوم ، تهران .

(۱) -سی -یو -کی ، کتاب دوم ۱۳۸ ترجمه بیل در انگلیسی طبع کلکته .

در وید های نخستین نمی بینیم .، بلکه اولین بار ذکر آن در بهید دهم
(PURUSHA)

و بخش نود که پورو شه

نا میده میشود ، چنین به نظر می آید :

«چون هیکل پورو شه (نفس جهانی) بخش گردید ، بر همین
از دهن ، وراجینا (کشته ریه) از بازو ، و و یسه از ران و سودرا از پای
او پدید آمد . » (۱)

قرار یکه از مضا مین وید های بعدی ظاهر است ، آر یائیا ن هندی
عقیده داشتند که چون دهن بر اعضا دیگر شرف دارد ، بنابراین
برهن طبقه شریف و کار او تعلیم و رهنما یست . اما طبقه کشته ریه که
از بازو پدید آمده ، و وظیفه حفاظت و بیکار واداره را دارند . و چون
ویس از ران پورو شه پیدا شده ، استحکام نظام تمدن و کشاورزی
وزمینداری بایشان موکولست . اما طبقه سودر که از پای بر آمده ،
همواره خدمتکار و چاکر باشند . (۲)

در بلخ : در تاریخ افسانوی کیانیان که مربوط به سرزمین
بخدی (بلخ) و شرق فلات ایرانست ، داستان سه پسر فریدون و بخش
کردن فریدون جهانرا برین سه فرزند ، معروف و مشهور است ، که
در روایات اسرائیلی و تو را نظیر آن سه پسر نوح : سام ، صام -
یافت اند . و روایت سه فرزند فریدون در خدای نامه ها و
شهنامه های قدیم وارد بود ، و فردوسی هم آنرا به نظم در آورد ،
که مختصر آن اینست :

بسوی فریدون نهاد ندروی	جوانان بینا دل و راهجوی
چو دیدند بر مایگان روی شاه	پیاده دوان بر گرفتند راه
برفتند و بر خاک دادند بوسی	فرو مانده از شور پیلان و کوس
وازن پس سه فرزند خود را بخواند	بتخت گرانمایگی بر نشاند

۱- هند ویدی ۲۱۷ .

۲- ریگو یدا ، جلد اول ، پورو شه سوخته .

-۹۹-

اما اساس این طبقه بندی اجتماعی ریشه های قدیمی در تاریخ دارد ،
که منبع آن کتاب قدیم آریاییان شرقی ویداست ، و نیز در کتاب
اوستا و عنعنات باستانی قبایل دیگر آریایی ، که به طرف غرب
خراسان بوده اند ، سراغهای قدیم این فکر دیده میشود .

اما در شرق : هنگامیکه قبایل آریایی از دامنه های هندو کش
و بخدی (باختر) به طرف شرق حرکت کرده و در سرزمین فسیح
هند متفرق شدند (در حدود چهار هزار سال ق.م) در آنجا مردم
سه فام قدیم هند (در او پدیدین رایافتند (۱) که ایشان را دسیو
یعنی دشمن و ناملمو سرپنداشتند ، و بقول ویدا :

«ماروت رب النوع باد ، بردسیو تاخت و ایشانرا به صیحه
رعد تبا ه ساخت ، مراتع و کشتهزارهای ایشانرا بدوستان سپید فام
خود بخشید » (۲) .

این مردم سیه فام که مقهوران با انواع آریایی گردیدند ، در
کتاب ویدا به صفات نجس و پلید و سیه چرده و بینی پچق یسا
گوسپند بینی یاد شده اند (۳) ، ولی محققان برین اند ، که فرق
طبقات و کاست که در سنسکریت ورنه (VARNA) یعنی رنگ
(Colour) گویند و در انگلیسی برای آن CASTE

را از ریشه پرتگالی کاستا به معنی نژاد و نسل گرفته اند . (۴) در بین
آریاییان قدیم در سرزمین بخدی نبود ، بلکه بعد از هجرت بطرف
شرق و برعظیم هند بوجود آمد . زیرا ما این فرق و امتیاز طبقاتی را

۱- تمدن ایرانیا ن خا وری از گیگر آلمانی ۶۴-۷۰ .

۲- ریگو یدا ۱۱۱ ر ۲۲ .

۳- هندویدی از بانور اگوزن ترجمه اردو طبع حیدرآباد دکن .

۲۲ .

۴- کیمیرج هستری اف اندیا ۹۲ .

-۹۸-

پس از این فریدون هر سه فرزند خود را چنین نام گذاری می نماید :

تو بی مهتر و سلم نام تو با
میان کز آغاز تیزی نمود
و راتو ر خوانیم شیر دلیر
دگر کهتر آن مرد باهنگ و جنگ
کنون ایرج اندر خورنا م اوی

اکنون فریدون جهانرا بین این سه برادر چنین بخش میکند : که نخستین را خاور خدای ، و دویمین را توران شه و سومین را ایران خدای میخوانند :

نهفته چو بیرون کشید از نهان
یکی روم و خاور ، دگر ترک و چین
نخستین به سلم اندرون بنگرید
به تخت کیان اندر آورد پای
دگر تو را داد توران زمین
بزرگان بدو گوهر افشاندند
وزان پس چونوبت به ایرج رسید
سرا ن را که بدوش و فرهنگ ورای
بموجب این داستان ، در متون پهلوی از سه پسر فریدون تور بزرگتر بود و توران شاه شد. و پسر دوم سلم خاور خدای ، جد طویف سر مست و فرمانده کشور روم بود . و سوم ایرج ، ایران خدای و دارای ایرانشهر شد و در یشتها يك حصه کتاب اوستا کلمه توره در مقابل ایرانی استعمال شده ، ولی این منافات را نباید اصلی شمرد . زیرا بطور واضح يك منافات تمدنیست میان يك نژاد شهرنشین که با پرورش حیوانات و زراعت مشغول بوده ، و میان توریه های

بادیه نشین که در صحرا ها مسکن داشتند . (۱)

باری داستان سه برادر فرزندان در دوره داستانی قبایل آریایی موجود بوده و دلالت دارد که این فکر قدیمست ، و علاوه بر مردم آریایی نژاد ، در قبایل سامی نیز در سه فرزند نوح علایم آن دیده میشود . ولی این تقسیم بصورت کاست نبود .

ژرژ دومزیل () استناد کلژ دو فرانس از محققان شرق شناس درین مورد شرحی مفید میدهد که مربوط به عصر زردشتی و تلخیص آن چنین است :

«اجتماع قدیم آریایی از سه پیکر روحانیون - جنگجویان و مولدین ثروت تشکیل می یافت ، و کاست های اساسی هند قدیم هم بر همان - نخبای جنگاور و کشاورزان دام پرور بودند . در فلات وسیع ایران که از مجاری دریای سند تا سواحل دجله افتاده بود ، نیز سه طبقه اجتماعی وجود داشت ، که هر یکی بیکی از فرزندان سه گانه زردشت منسوبست : فرزند ارشد روحانی ، و پسر دوم جنگجو و سوم شبان بوده است ، ولی در دوران رشد اجتماعی طبقه دیگری بر طبقات سه گانه افزوده شد ، که طبقه صنعتگران و بازرگان باشد . و بموجب اسناد دیگر در اسناد دیگر در عصر ساسانی نزدیک ظهور اسلام ، برخی از طبقات حذف و بجای آن طبقات دیگری آمده اند . مثلاً بقول ثعالبی در زمان اسلامی ، زارعین از طبقه سوم حذف و جای آنرا عمال دولت گرفته و جنگجویان به طبقه اول ارتقا یافته و روحانیون و پزشکان به طبقه دوم رفته اند .

در ناحیه وسیع اروپا ، که همین عناصر آریایی سکونت داشتند ، در بین مردم سکاویستها و سرمتیان نیز آثار طبقات سه گانه نمایانست . بدین معنی که هیرو دوت پدر تاریخ ، در ابتدای کتاب چهارم خود از عقاید

۱- مقاله مارکوارت در ایرانشهر برلن ۱-۷۷ سپتامبر ۱۹۲۲ به حواله یادگار زیران و بندهش ۲۱۱ .

سکاهها درباره پیدایش ایشان چنین گوید :
 «اولین مرد که در آن سرزمین که تا آن موقع غیر مسکون بود پدید آمد،
 تا رزیتائوس (Targitaos) بن زئوس است، که مادرش دختر
 رودبورستن (Borysthene) باشد، و او سه پسر داشت :
 استعمال، به این نسخه، نفیس، زیان های فراوان رسانید و اکنون
 در حالت پریشانی و فرسودگی افتاده است. که باید با کمال
 احتیاط از آن کارگرفت. زیرا که غذای شکستنی و ریختنی است و باید
 با وسایل فنی نگهداری و وقایه گردد.

- ۱- لیپو خائیس (Lipoxais)
 ۲- اریپو خائیس (Arpoxais)
 ۳- کولا خائیس (Kolaxais)

گویند که روزی از آسمان گاو آهنی با یوغ طلا و نبر طلا - با جام طلا
 بر زمین فرود آمد. پسر ارشد پیش دوید، تا ابزارها را تصاحب کند.
 ولی همینکه به آن رسید، طلا دست او را سوزانید، چون پسر دوم نیز
 بهمین سرنوشت گرفتار شد هر دو از این اشیای زرین صرف نظر کردند.
 اما پسر کوچک به گرفتن آن موفق گشت و برادران بزرگ او را به
 شاهی خویش پذیرفتند. در این کنایه شیرین از سه عامل سخن
 رفته است: گاو آهن و یوغ نمودار کشاورزی، و تبر نشانه سلاح جنگی
 سکایی، جام علامت تشریفات دینی و سکر مشروبات و سمبولی از دنیای
 اسرار و روحانیت است که روایت تا کنون هم در اخلاف سکاهای
 قفقاز باقیمانده، و سه خانواده بزرگی که قهرمانان حماسی آنها
 بدان منسوب اند: یکی دارای گله های بیشمار - دو دیگر جنگجو و
 رشید - و سه دیگر هوش و ذکاوت فراوان داشته است. (۱)

اینست افسانه سکاهها و سه فرزند نخستین، که سرزمین سکستان
 ۱- تاریخ تمدن ایران ۵۴ بعد طبع تهران ۱۳۳۹ ش و تمدن ایرانی ۴۷
 طبع تهران ۱۳۳۷ ش.

(سیستان) بنام ایشانست. و نظیر آن در اوستا به زردشت و سه فرزندش
 نسبت داده اند، که کوتاه چنین است:
 ۱- فرزند بزرگ: ایست و استره (Isat-Vastra)
 نخستین آتمره وان (Athraivan)

یعنی آتوربان فرد و سی، که موبدان و رئیس روحانیون بود بمعنی آتش
 بان و نگهبان آتش. (Urvatat-nara)
 ۲- اوروده نت نره (Vastrya)
 نخستین و استریه

یعنی بسو دی فرد و سی که رئیس و رهبر برزیکران و کشاورزان بود.
 ۳- هوره چیتره (Hvare-Chithra)

بمعنی خورشید چهره، نخستین زرتشت اشترا (Ratha-eshtra) یعنی
 نیساریان فردوسی که محرف کلمه رشتاریان خواهد بود و او رئیس
 زمین و جهان پهلووان بود *

بموجب این روایت کتب سنتی زردشت، سه فرزند وی در راس سه
 طبقه روحانیون - کشاورزان - جنگیان واقع بودند، که از آن يك
 طبقه دیگر اهل حرفه و پیشه و روان هوش (Huitsh) هم بر آن اضافه
 شده (۱)، که اهتوخوشی فردوسی باشد. و در پهلوئی هوش
 (Hutoxsh) بود. (۲)، و بالاخره با اصطلاح عهد ساسانیان این طبقات
 چهار گانه تا نشر اسلام چنین موجود بودند:

- ۱- آذروان: علمای دینی و روحانیان.
 ۲- آرتیشتاران: سپاهیان و جنگجویان.
 ۳- دبیران: دبیران و عمال حکومت و نویسندگان.
 ۴- و استریوشان: کشاورزان و برزیکران. و هوشخان: بازرگانان

* فروردین یشت، بند ۹۸.

(۱) - یسنا ۱۹ بند ۱۷.

۲- مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی ۴۰۸ و ایران نامه از ۳۸.

پیشه وران ورنجبران و خدمتگزاران. (۳)

آنچه از نامه تنسر حدود ۵۷۰ م بر می آید ، نیز بر همین و تیره است که ذکر شد . باری بافر قوا کوچکی که بین طبقه بندی و یدا و اوستا و روایات سکاها موجو داست . مردمان فلات ایران در حین پیدایش اسلام بر همین چهار طبقه اجتماعی منقسم بودند ، که طبقه چهارم در رژیم ملوک الطوائف ، همواره تولید کننده بود ، و بنابراین این بار اکثر مالیات و پرداختنی های اجتماعی ، بدوش کشاورزان و پیشه وران می افتاد .

اکنون به طبقه بندی اجتماعی در بین مردم حواشی شرقی خراسان و کوهساران افغان نظری اندازیم ، که در بین قبایل عظیم افغان که عدد ایشان به پانزده میلیون متجاوز است ، نیز عنعنه قدیم مانند سه فرزند زرد شست یاسه پسر تارژیتا ثوس سکاها موجود است . و این مردم در عنعنات خود بیک پدر که نام او کیس (۴) بود قایلند و گویند که این پدر هم سه فرزند داشت :

۱- غر غنبت (Ghar-Ghasht)

۲- بیتنی (Betanai)

۳- سره بن (Saraban)

این پدر و پسران با خانواده پشتون بر کسی غر (کوه سلیمان) سکونت داشتند و پدر همواره به مناجات و طلب خیر و سعادت

۳- کریستن اسمین در کتاب ساسانیان ۱۲۶ تر جمه اردو .

۴- کیس به فتح اول و سکون دوم و سوم از مصدر کسل پشتو به معنی دیدار و بصیرت که معنی بصیر و هوشمند باشد . و از این ریشه بسانامهای قبایل و اماکن برآمده . مانند کاسمی (قبیله و جایی در غور و کویته) و کسی غری یعنی کوه کیس (کوه سلیمان مابعد) و همین ریشه در کسی (مردمک) و گا و کتل (نام جشن قدیم) و غیره موجود است .

پسران خویش می پرداخت و دست بدعا برمی افراشت . تا اینکه نسیم مردانگی وزیدن گرفت ، و بر زبان فرزند اول غر غنبت بر خورد . بنابراین وی صاحب ربان و بیان و علم و تلقین و روحانیت گردید که تاکنون هم اکثر علماء و روحانیان افغان از این طایفه اند ، و قبایل بزرگ کاکر وادی ژوب و پشین (اطراف کویته) از اخلاف این تیره اند . و دانشمندان و صاحبان با ذوق و حال داشته اند .

درباره فرزند دیگر یعنی بیتنی رویا تیست که نسیم مردانگی بر بازوی او وزیده بود ، و قبایل غلجی و کرلانی و ملحقات آن منسوب باویند ، که در وادیهای زابلستان بین قندهار و غزنه و هم در وادیهای کوه سلیمان و سپین غر (کوه سپید) در جنوب پشاور سکونت دارند ، و منصب سپاهی گری و جنگجویی را حفظ کرده اند و از بین ایشان سپه سالاران و جنگاوران دلیر برآمده اند . مانند حاجی میر ویس خان غلجی و پسرش شاه محمود و سپه سالار سیدال خان ناصر و خوشال خان مرد شمشیر و قلم افغان .

اما درباره فرزند سوم یعنی سره بن گویند که نسیم مردانگی بدامن او بر خورده بود ، و او صاحب دامن و پرورش و اداره و حکمرانی گردید ، که قبایل ابدالی (هفتا لی قدیم) و درانی قرن دهم بعد از این تیره سره بن اند ، و از این زمان قدیم قبل الاسلام و بعد از آن تاکنون فرمانروا و حکمران و پرورنده و دارای دامن عطوفت و مروت اند ، که احمد شاه ابدالی (درانی) مؤسس سلطنت کنونی افغانستان و دودمانهای شاهی افغان از این سلسله اند .

این تریه یثن افغانی عینا شبیه است با آنچه در اوستا درباره سه فرزند حضرت زردشت - یادر کتاب هیرو دوت منباب سه طبقه سکاها میخوانیم و البته منبع اقدام آن درویدها موجود است .

تفسیر ناشناخته قرآن عظیم*

کتاب الله قرآن عظیم ، که مشعل هدایت و مشکاة انوار الهی و رهنمای دین و دنیا ی مسلمانان است ، نسخ خطی آن همواره مظهر جمال و کمال بوده و در طول ده قرن اخیر ، به انواع خطوط شرقی آنقدر استنساخ شده که اکنون هم نسخه های خطی آن به هزاران می رسد .

مسلمانان قرآن عظیم را به زبان های خود ترجمه و تفسیر و تشریح کردند ، و صفحات آن را نقاشی و تزئین نمودند ، پشتی و وقایع های آن به دست هنروران آنقدر زیبا و دلکش ساخته شد که می توان آن را از نمونه های بارز هنر تجلید شمرد .

خطاطان ، متن آیات شریفه را با خط های گوناگون آراستند ، و نسخ آن مظهر اکمل هنر خطاطی و نقاشی است .

من در مدت پنجاه سال اخیر ، چند هزار نسخه خطی بسیار نفیس منقوش و مذهب مجدول قرآن عظیم را دیده ام ، که هر یکی مظهر نفیس هنر های خطاطی و نقاشی و تذهیب و تشعیر و تجلید بر کاغذ های بسیار نفیس شمرده میشود ، و اگر مدعی شوم ، که یکی از کتاب هایی که در دنیا زیاد نوشته شده ، و مساعی فراوان هنروران خطاط ، مذهب مجلد نقاش ، بر نسخ خطی نفیس آن صرف گردیده ، همین کتاب شریف آسمانی است ، که اگر گاهی این نسخه های نفیس را از تمام کشورهای اسلامی و موزیم های دنیا فرا هم آورند ، بهترین نمایشگاه انواع خطوط و آرایش و پیرایش و کتاب سازی و نقاشی قاره آسیا و افریقا خواهد بود که عدد آن هم به هزاران خواهد رسید .

(*)- مجله یغما ، سال (۱۳۵۳) ، شماره های سوم و چهارم ، تهران .

در ختم این مبحث تاریخی با بدگفت : انسان هر قدر در اعماق افسانه های کهن و روایات اسلاف فرو میرود ، نزدیکی های معنوی و مشابیه های قوی را در سازمان های فکری و روحی ، بین مردم ، کشورهای آسیایی از مجاری دجله تا گنگانیک می بیند و تاریخ بسا گذشته های مشترکی را سراغ می دهد ، که این تابلو نمودار این مشترکات عنعنوی قدیم خواهد بود :

ویدا	زردشتی اوستا	قرآنی بلخی	سکاهای	افغانی
برهن	اندروان	مسلم	لیپو خانیس	فرشت
اروهن	مزرگ زردشت	پسر زید	پسر تارز	سکس
پوروشه	ایست و استره	-	روحانیان	اسل کاکر
(روحانیان)	(روحانیان)	-	-	روحانیان
کشریه	ارتیشاران	نور	ارپو خالیس	پشتی سریم
ازاروک	هوه چینه	پسر زید	پسر و س	اصل طلعی
پوروشه	فرزند زشت	-	جنگیان	لشکریان
جنگیان	جنگیان	-	-	-
ویشیه	واسترویشان	ایرج	کول خالیس	سوی سریم
ازران	اراره تیز	پسر زید	پسر کوه	کیر پشون
پوروشه	فرزند زشت	-	-	اصل اندالیان
کشاورزان	کشاورزان	-	حکمرانان	حکمرانان

در آرایش این نسخه های نفیس، هنر با عقیده همدوش گردیده و قوی ترین استعداد های هنر را با بدرقه عقیده و ایمان به کار انداخته است، که حقیقتاً هنر نیرومند و بسیار زیبا و دلگشا را بوجود آورده اند، و از خلال سطور این نسخ قرآنی عقیدت و ارادت هنرمند با زیبایی هایی که نمایش آن مقدر خاتمه خطاط و نقاش بود، با کمال و تمام می درخشند.

تمام این گونه نسخه های نفیس، تاکنون به موزیم ها و نمایشگاه ها نرسیده و در اکثر خانه های مسلمانان با عقیدت و اهتمام خاص نگهداری میشوند، و حاضر به فروش آن در مقابل زرنبوندند. آغاز ترجمه های آیات الهی به زبان دری، یکی از کارنامه های نیک اسلاف ما در خراسان و ماوراءالنهر است. ایشان بنا بر سوابق دینی، کلماتی را در زبان دری برسانند، و بنا برین چنین تفسیرها و ترجمه ها اگر بدست آید، بهترین منابع ادبی زبان دری، شمرده میشوند، و ارزش معنوی آن - و لونسخه خطی دارای خصایص جا بجا نباشد - در خور حفظ و قدردانی و استفاده و تحقیق است.

درین روزها، نسخه یی از یک ترجمه ناشناخته قرآن، برای یکی از کتابخانه های کابل هدیه گردیده که دارای ارزش های نهمی را در بیست و یکی از آثار برجسته زبان دری در عصر قبل از مغل شمرده خواهد شد، که چند نظیر دیگر آن در نسخ خطی کتابخانه های افغانستان باخصایص کهن لسانی و ادبی محفوظند، و هر یکی در خور امعان و تحقیق و معرفی است، و این نسخه نویافته تاکنون منحصر به فرد است.

این نسخه، خوب نگهداری نشده، و در طول چند قرن که نوشته شده، رطوبت و حرارت و دود و فرسودگی کاغذ و سوء

استعمال، به این نسخه نفیس، زیان های فراوان رسانیده و اکنون در حالت پریشانی و فرسودگی افتاده است. که باید با کمال احتیاط از آن کما گرفت. زیرا کاغذ آن شکستنی و ریختنی است و باید با وسایل فنی نگهداری و وقایه گردد.

این کتاب شریف دارای ۸۲۵ صفحه قطع ۲۹ × ۲۳ سانتی است که قسمت نوشته هر صفحه ۲۰ × ۱۴ سانتی باشد بین جدول شجر فی که متن آیات به خط جلی نسخ قدیم، و ترجمه تحت الفظی دری آن هم خط ریز نسخ قدیم متمایل به تعلیق است و متن عربی آیات با ترجمه در هر صفحه ۹ سطر است.

آیات کلام الله به مداد سیاه و ترجمه تحت السطور آن به شنجرف روشن نوشته شده، که از روی میزات خطی، میتوان آن را خط زمان قبل تیمور شمرد.

اعراب کلمات آیات بینات، به قلم بسیار ریز، همین علامات مستعمل کنونی خط عربیست، جز اینکه: علامت سکون یک دایره بسیار کوچک، و علامت تنوین مضموم دو پیش راست به این شکل است (وو).

علامات فارقه آیات و برخی از اشارات تجویدی را بازنگار نوشته و شکل فارقی آیات به جای دایره کوچک، که در رسم الخط کنونی قرآنی معمول است، شبیه به مربع شکسته گل آساست، که در بین آن پنج نقطه شجر فی واقع و رنگ داخل شکل زرد است. هر جایی که نام الله در متن قرآن آمده به خط قرمز است و بر حاشیه صفحات، اشارت قرمز رکوع (ع) و ربع و ثلث و نصف و غیره دارد.

در آغاز هر سوره به خط قرمز نام و عدد آیات آن به قلم متوسط بین خط سیاهی نوشته شده و هر صفحه حاشیه سپیدی دارد - که گاهی بر آن به مداد سیاه، به همان خط ترجمه دری تحت السطور، شرحی در باره شان نزول برخی آیات، با تفصیل کلمات و توضیح

برخی از مطالب مربوط همان آیات نوشته شده که در آخر این تفصیل حاشیوی اشارات (ه) یا (ه ز) و گاهی به حوا لت واضح (کشاف) و یا مخفف آن (ك) دیده میشود. این تشریحات حواشی گاهی به زبان دری و گاهی عربی و بعضی به انشاء مخلوط عربی و فارسی است، که خط سبک انشاء آن کاملاً شبیه به متن است، و بنا برین می توان گفت، که این نوشته های حواشی هم مربوط به متن و مولف اصلی این تفسیر شریف است، و دلیلی نیست که آن را ملحقات ما بعد و یا به خط شخصی دیگر غیر از متن بشماریم.

چنین به نظر می آید که این جلد دوم يك تفسیر دو جلدی است، که جلد اول آن تاکنون به دست نیا آمده، ولی این جلد دوم هم و قتی آسیب دیده، و اوراق آن از شیرازه برآمده و بعضی مفقود گردیده بود، تا که جامع دیگر این اوراق را فراهم آورد و به جای اوراق گم شده، بر کاغذی که شبیه به اصل قدیم است، از روی يك نسخه دیگر قدیم، با همان آداب و لوازم متن اصل (ولی خط جدید حدود ۱۲۰۰ ق) تکمیل نمود.

خصایص این تفسیر

صفحه اول قسمت باقیمانده جلد دوم این تفسیر از بین آیه ۷ سوره ۱۷ بنی اسرائیل «فاذا جاوعدا لاخره لیسوء و اوجهکم...» آغاز میشود که پاره ۱۵ قرآن باشد، و ازین برمی آید، که آغاز جلد دوم از ابتدا پاره پانزده قرآن «سبحن الذی اسرى...» بود، و باید يك ورق دارای شش و نیم آیت، از متن این جلد ضایع شده باشد.

از صفحه یکم قسمت باقیمانده این جلد تا صفحه ۵۶۷ همه به خط قدیم دارای میزانت کهن است که گاهی به سبب فرسودگی حواشی

آن آسیب دیده و خواندن آن دشوار است.

از صفحه ۵۶۹ تا ۶۲۳ ضایع گردیده و باز متن و ترجمه تحت السطور به خط نو تکمیل گردیده و معلوم است از يك نسخه دیگر نقل شده است.

از صفحه ۶۲۴ تا ۷۶۹ باز همان خط قدیم است، که آخرین صفحه تا آیه ۳. سوره النباء می رسد و بعد ازین تا آخر قرآن و سوره الناس (ص ۸۲۱) باز به خط نو استنساخ شده است.

به هر صورت تلفات این جلد در موارد فرسودگی های اوراق و نم رسیدگی ها و غیره، بسیار نیست و می توان آن را با سهولت خوانندو از آن سود برد.

اگر مانصف اول این تفسیر شریف را هم به همین حجم بشماریم، باید تخمین کنیم که تمام این کتاب، دارای دو جلد در حدود ۱۶۰۰ صفحه بوده است.

حواشی

تاکنون دلیلی ندارم که حواشی این کتاب را مال و ملك مترجم متن ندانم. زیرا سیاق و سباق کلام و سبک نگارش و تمام خصایص متن و حواشی مشترک است، از آغاز تا انجام این تفسیر پانزده پاره آخر قرآن چهار قسم حواشی با چهار علامه دارد:

۱- حواشی مختوم به اشاره (ه) که شاید حواله به تفسیر هروی باشد، زیرا نزد مولفان قدیم تفسیر هروی منسوب بود، به خواجه عبدالله انصاری هروی. (۱) چون این حواشی همه به زبان دری است، شاید از کشف الاسرار رهبیدی ۵۲۰ ق که امالی انصاری هم دارد اقتباس شده باشد، و این تفسیر به او منسوب است.

۲- گاهی به اشاره (ه ز) حواشی مشترک دارد، که همان هروی زاهدی باشد. تفسیر زاهدی تالیف ابو نصر احمد بن حسن

۱- ذیل کشف الظنون ۱ ر. ۲۱۰.

بن احمد سلیمانی در واجکی متوفای ۴۴۹ ق است که آن را در سنه ۵۱۹ = ۱۱۲۵ م در بخا رانوشته است .

چون تفسیر زاهدی از ما خذمولف بوده و در حاشیه ص ۴۴۹ نام آن را صریحا نوشته و مطلبی را از آن نقل کرده ، بنا بر این می توان گفت که رمز (ز) مخفف ، زاهد است . و لی رمز (ه) تا آخر کتاب بر حواشی تکرار می گردد، در حالی که حواله به (ه ز) فقط تا (ص ۵۲۱) دیده می شود ، و بعد از (ص ۵۴۸) فقط (ه) هست ولی (ز) نیست .

۳- چنانکه گفتیم برخی از حواشی تنها در آخر علامت (ز) دارد .

۴- بعد از (ص ۵۴۸) تا آغاز پاره عم در حواشی حواشی صریح به (کشاف) و گاهی مخفف آن (ك) و گاهی (ه کشاف) و (ه ك) دیده میشود که تما ماعربست ، و ازین برمی آید که مولف تفسیر ، علاوه بر تفاسیر هروی و زاهدی تفسیر الکشاف عن حقایق التنزیل تالیف جار الله محمود بن ز مخشری ۵۲۸ ق را هم در دست داشته و آنچه باشاره (ه کشاف) نوشته ما خود باشد از هروی و ز مخشری که مخفف آن هم (ه ك) است مثلا :

بر حاشیه (ص ۶۲۶) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۲) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۵) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۶۳۸) حواله به کشاف .

بر حاشیه (ص ۷۵۰) حواله به ك مخفف .

بر حاشیه (ص ۷۵۲) حواله به ه ، ك مخفف .

ناگفته نماند که برخی از حواشی درین نیز درین کتاب دیده می شود که هیچ علامتی ندارد ، که شاید اینگونه حواشی از طرف خود مترجم ، بدون حواله کتابی یا مفسری نوشته شده باشد ، ولی خط همه حواشی (جز اوراق نو) بهمان خط متن است و مطالب آنها

عالمانه و با انشاء پخته و متین متن مقارنت . چون نسخه حاضر ه سخت آسیب دیده ، برخی از حواشی کا هشی و برخی دارند که خواندن آن سهل نباشد .

حدس من در باره زمان تالیف

سیاق کلام و سبک گفتار و انشاء در این ترجمه و حواشی ، شبیه است به آثار منشور زبان دری قبیل مغل ، که عصر غوریان و سلاجقه و او اخر زمان غزنویان باشد . دلایلی که این مطلب را تایید نماید اینست :

۱- در حاشیه (ص ۴۴۹) گوید: در تفسیر زاهدی هریکی را رد کند ... و باید تفسیر ما ، بعد از تالیف زاهدی (۵۱۹ ق) تالیف شده باشد .

۲- اگر (ه) را رمزی مخفف از تفسیر هروی بشماریم ، این هم به سنه (۵۲۰ ق) تا لیف کشف الاسرار میبندد برمی گردد ، که ترجمه تفسیر ما نحن فیه ، یا الاقل حواشی آن باید بعد ازین سال باشد .

۳- تالیف کشاف ز مخشری نیز ۵۲۸ ق است که در حواشی تفسیر ما از آن اقتباسها موجود است . بنا بر این دلایل ، زمان تالیف این تفسیر (یا حواشی آنرا) در حدود (۵۵۰ ق) بوسیله یک عالم سنی ، برخاسته از سرزمین آسیای میانه و خراسان تخمین میکنیم ، که سیاق بیان و انشاء و نقل مطالب حواشی از روی تفسیر اهل سنت ، این مطلب را می رساند .

نگاهی بزبان و خصایص ادبی

ترجمه قرآن عظیم به زبان دری از عصر سامانیان و حدود (۳۵۶ ق) به فتوای علمای ماوراء النهر و خراسان ، به ترجمه دری تفسیر

جامع البیان طبری آغاز شد (۱) و از آن پس، چندین ترجمه بعمل آمد و تفسیرهای درسی تالیف شد که مولفان آن معلوم و نسخ خطی کامل آن موجود اند، ولی بسا از تفاسیر چنین اند که یک قسمت آن بدست آمده و نام مولف آن مشخص نیست و از آن جمله این تفسیر است.

در تفاسیر قرن ۴-۵ ه. مولفان کوشیده اند، که مطالب قرآنی را به زبان ساده نیا میخته درونی بنویسند، وحق المقدور کلمات خالص درسی را در مقابل عربی جستجو نمایند. ولی هر قدر که از آن زمان می گذرد و بدوره مغل و بعد از آن نزدیک می شویم (یعنی بعد از ۶۰۰ ق) این تمایل خالص نویسی درسی کمتر میگرد و چون مردم با کلمات کهنه آشنا نبی ندارند. بنا بر این علما و دانشمندان دین که مقصدی جز فهمایش مطالب قرآن به مردم نداشتند - از استعمال کلمات مهجور خالص درسی در گذشته اند، و همان کلمات مروج عربی را در تفسیر هانوشته اند. و گاهی هم کاتبان در آن تصرهای نادرست کردند، و حتی دانشمندانی مانند جامی هم نوشته های کهن را «بزبان متعارف روزگار» درآوردند. (۲)

مولف تفسیر ما، در حد وسط این دو جریان واقعست، که نه مانند ترجمه طبری و چند تفسیر قدیم دیگر، در استعمال کلمات قدیم درسی مصر است و نه بکلی از آن منصرف، و این مطلب از روی نمونه هایی که بعد از این نقل میشود بخوبی پدید می آید. در اینجا یک مثال داده می شود:

در آیت ۴۲ سوره زمر (ص ۴۷) ویرسل الاخری الی اجل مسمی چنین می نویسد: «و بفرستند با ردیگر سوی مهلتی نام برده» این

(۱) مقدمه ترجمه تفسیر طبری از ۶ طبع استاد حبیب یغمائی، تهران ۱۳۳۹ ش.

(۲) مقدمه نجات الانس

ترجمه در ترجمه تفسیر طبری چنین است: «و بفرستند دیگر را سوی هنگامی نام زده» (ج ۶ ص ۱۵۷۵).

درین ترجمه «اجل مسمی» در طبری به تعبیر خالص درسی «هنگامی نام زده» ترجمه شده ولی در تفسیر مانحن فیه اجل را به مهلت عربی تعبیر کرده است که کلمه مروج عربی در زبان دریست، و به جای مسمی دو تعبیر نام زده و نام برده، هر دو لطافتی دارد.

وجوه افتراق این تفسیر از تفاسیر دیگر

تا جایکه میسر بود، من این تفسیر را با تفاسیر قدیم درسی در دسترس است مقابله کردم، و نتایج مطالعات خود را در اینجا برای آن می آورم، تا روشن گردد، که این تفسیر یکی از تفاسیر شناخته شده قدیم نیست، و نیز در نقل نمونه ها و جوه افتراق آن از تفاسیر دیگر روشن میگردد:

ترجمه تفسیر طبری نیست:

زیرا ترجمه آیت اول سوره الجاثیه «هم تنزیل الکتاب من اللہ العزیز الحکیم» در ترجمه طبری چنین است: «حم حروف معجم است. فرو فرستاده آمد نامه از خدای عزوجل بی همتا با حکمت (۱۶۷۳۶) همین ترجمه در تفسیر ما: «سوگند بحکم و ملک من، فرو فرستادن این کتاب قرآن از خدای عزوجل استوار و درست گفتار در کتاب خود» (ص ۶۷۵)

تفسیر دانشناخته زمر ۴ مشهور هم نیست:

ترجمه آیات نخستین سوره مدثر، در قرآن خطی شماره ۴ مشهور رضوی که غالباً از قرن ۴ هجریست و هنوز شناخته نشده چنین است: یا ایها المدثر قم فاندنر... «یاسر بجا ده اندر کشیده! برخیز، بیم کن. و خداوند خویش را بزرگوار و جا مه ترا پا ک دار، و از پلیدی کنار گیر، و منت منه بسیار، و خداوند خویش را شکیبیا باش، چون

درد مند در صور ، آنروز روزی باشد دشخوار . »

(سوره مدثر آیه ۹ تا ۶۰۹) در تفسیر ما این آیات بینات چنین ترجمه شده :

«ای جا مه در سر کشیده! برخیز بیم کن قوم خود را، و خداوند خود به بزرگی یاد کن ، و جا مه را کو تاه دار، و به قولی دلرا پاکدار ازگناه به توبه ، و از بت پرستی ببر، یعنی امت را فرمای ، و عطا مده برانک بسیار باز طلبی ، و در طاعت خداوند خود صبر کن بر رنج کافران ، چون دمیده شود در صور، آن روز روزی باشد دشوار (ص ۷۵۳)

اگر ما ترجمه تفسیر شریف نمبر ۴ مشهد را از قرن چهارم بدانیم ، تفسیر ما باید یک قرن بعد تالیف شده باشد ، و علامت حدث انشاء آن نسبت باین تفسیر، در عبارات فوق ظاهراست مثلا :

مدثر = سر بجامه در کشیده (کهن)

جامه در کشیده (نو)

کبر = بزرگ دار (کهن) بیزرگی یاد کن (نو)

طهر = پاک دار (کهن) کو تاه دار (نو)

رجز = پلیدی (کهن) بت پرستی (نو)

ناهجر = کناره گیر (کهن) ببر (نو)

فاصبر = شکیبایا ش (کهن) صبر کن (نو)

نقر = درد مند در صور (کهن) دمیده شود در صور (نو)

عسیر = دشخوار (کهن) دشوار (نو)

مثال دیگر :

ولقد کذب الذین من قبلهم فکیف کان نکیر (سوره ملک آیه ۱۸ ترجمه قرآن نمبر ۴ مشهد) : «و بدروغ داشتند آن کس ها که از پیش ایشان بودند چگو نه بود عذاب من» (ص ۵۹۵).

ترجمه از تفسیر ما : «و بدرستی که منکر شدند آنانک پیش از ایشان بودند چگو نه بود عقوبت من .»

تفسیر سوره آبادی هم نیست :

آیه «وعجبوا ان جا ثم مندمنهم وقال الکافرون هذا ساحر کذاب» (سوره ص آیه ۴) ترجمه سوره آبادی : «شگفتی کردند کافران ، که که آمد به ایشان بیم کننده ای هم از ایشان ، یعنی محمد علیه السلام ، و گفتند کافران ، که این محمد جا دو است ، نه ما دروغزن» (ص ۳۷۱ خطی) ترجمه تفسیر ما : «و شگفت داشتند که بیا پیغامبری بیم کننده از ایشان و گفتند ناگرویدگان : این جادویست دروغ .» (ص ۴۴۱)

تفسیر ابو بکر عتیق بن محمد سوره آبادی هروی در حدود (۴۷۰) تالیف شده ، که علامات قدمت در عبارات آن نسبت به تفسیر ما نمایان است ، ولی در ترجمه تفسیر ما « و گفتند ناگرویدگان» به جای « و گفتند کافران» دلالت دارد بر اینکه مولف تفسیر ما ، ماخذ قدیم را در نظر داشته و گاهی کلمات خالص دری قدیم هم در آن راه یافته باشد. مثلا : ترجمه کنندگان تفسیر طبری عموما کلمات کافروهو من را عینا در ترجمه فارسی آورده ، و لی گاهی ترجمه و منین را «گرویدگان» هم آورده اند، چون

ترجمه «دون المومنین» — «از بیرون گروه یاران» (۱) در یک ترجمه کهن قرآن عظیم که ده ورق آن در اراک نزد آقای ابراهیم دهگان بود (۲) و هنوز زشناخته نشده، کلمه کافرون به «ناگرویدگان» ترجمه شده (ص ۹) و ازین برمی آید که نظر مولف تفسیر ما به منابع کهنتر نیز بوده است.

مثال دیگر:

آیه ۱۴ سوره احزاب «واذا قالت طائفة منهم يا اهل يثرب لا مقام لكم فارجعوا ويستاء ذن فريق منهم النبي يقولون ان يئو تناء عورة وناهي بعوردة، ان يريدون الا فرارا».

ترجمه سوره آبادی: و چون گفت گروهی از ایشان یعنی منافقان: ای اهل مدینه! نه جای شماست اینجا که ایستاده اید، یعنی در حربگاه ایستید، باز گردید و دستوری میخواستند گروهی از ایشان، باز گشتن را از پیشانی برومی گفتند: به درستی که خانه‌های ما گذاشته است، نیست آن خانه‌های ایشان گذاشته، نمی خواهدند مگر گریختن از حرب، بها نه آنرا می آرند. (ص ۳۰۸ خطی). ترجمه تفسیر ما: «آنکه» گفتند گروهی از ایشان یعنی بنی حارثه، ای اهل مدینه! نیست روی ایستادن شمارا، پس باز گردید در خانه‌ها، و دستوری میخواستند گروهی از ایشان از پیشانی مبر، می گفتند: بدرستی که خانه‌ها پناه روض ندارد، گشاده است، دشمن را بوی راه است، مال و عیال ما آنجا است، برویم نگاه داریم، و نیست خانه‌هاشان بی پناه و روض. نمی خواهدند مگر گریختن از جنگ». (ص ۳۵۱)

بدین هیچ بین تفسیر ما و سوره آبادی اگر قرب زمان موجود است، نزدیکی تعبیر و انشاء، و اشتراک عبارات و کلمات نیز همین مقصد (۱) ترجمه طبری ۲۳۰۲، (۲) نشر کرده آقای ایرج افشار در مجله راهنمای کتاب شماره ۹ - ۱۰ سال ۱۲ سنه ۱۳۴۸ ش.

را میسرساند و شاید قرب محیط طوس زمین هر دو رانیز تصور کرد.

تفسیر یمینی نیز نیست:

آیه شانزده سوره لقمان: یا بنی انما ان تک مثقال حبه من خرد لفتکن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یا ت بها الله ان لله لطیف خبیر.

ترجمه بصایر یمینی که محمد بن محمود نشابوری آنرا بنام سلطان بهرا مشاه غزنی در حدود ۵۵۰ ق. کرده است: «ای پسرک من، بدان که کردار تو از نیکی و بدی هم سنگ سپندان دانه ای باشد در سنگی از سنگها نهان شده، یا در زمینها ناپیدا گشته و گم بوده باشد، خدای تعالی بداند که از کجا است و آنرا به حشرگاه آرد، تا ترانندان پاداش دهد که خداوند تعالی باریک بین داناست.» (ص ۲۸۵ نسخه خطی).

ترجمه همین آیت شریف در تفسیر ما چنین است:

«ای پسرک من! گناه باشد هم سنگ دانه از سپندان، پس باشد آن دانه در میان سنگ که در آن زمین است یا در آسمانها، یا در زمین، حاضر گرداند آنرا خدای، بدرستی که خدای دور بین است آگاه از همه چیزها.» (ص ۳۲۲)

از مقابله این دو متن پدید می آید: که مولف بصایر یمینی در عین ترجمه تحت السطو ر برخی مطالب تشریحی را هم گنجانیده در حالی که تفسیر ما، ترجمه لفظ به لفظ دارد.

اینک يك مقابله کلمات بین سه تفسیر:

تفسیر ما	یمینی	عشمد
یا بنی: ای پسرک من	ای پسرک من	یا پسرک من
مثقال: هم سنگ	هم سنگ	هم سنگ

خردل : دانه ای ازسپندان
بیاعت : حاضر گرداند
لطیف : دوربین
سپندان دانه‌ای دانه ای ازسپندان
به حشر گاه آرد
باریک بین
خرد بین

مقابله بانفسیر روض الجنان :

جمال الدین حسین بن علی خزاعی نشا بوری مشهور به ابو الفتوح رازی ، تفسیری بنام فوق دارد، واز معتبر ترین تفاسیر فارسی شیعی است که در حدود (۵۵۶ق) تالیف شده و مقارن با زمان تفسیر ماست . آیه ۷ سوره ص : «مسمعنا بهذا فی الملة الاخرة ، ان هذا لا اختلاق . »

ابو الفتوح چنین ترجمه کرده: «نشنیدیم این در دین بازپسین . این نیست الا فرو بافتن . »
تفسیر عدد ۴ مشهد : «نشنیدیم این اندر گروه باز پسینا ، این نیست مگر دروغ گفتن .» (ص ۴۴۲)

مثال دیگر:

آیه ۶۷ سوره احزاب : «یوم تقلب و جو همهم فی النار یقولون یالیتنا اطعنا الله و اطعنا الرسول.» ترجمه روض الجنان : « آن روز که بگر دانند رو یهاشان در دوزخ. گویند : کاشک ما طاعت داشتیم بودمانی خدای را و طاعت داشتیم بودمانی رسول را . »

ترجمه قرآن شماره ۴ مشهد :

«آن روز که نگو سار گردانند رویها ی ایشان در آتش. گویند: یا خداوند ما ... فرمان کرد یمی خدارا ، فرمان کرد یمی پیغا مبر را.»

تفسیر ما :

آنروز که گردانید ه شود رویهاشان در آتش . گویند : ای کاشکی ما فرمان برداری کردیمی خدایرا، فرمان کردیمی پیغا مبر را . (ص ۳۷)

نمو نه حواشی دری و عربی :

(۱) حاشیه باشاره (ه) بر ص ۵۳۷:
ضحاک می گوید : چون دوزخیان را سوی دوزخ رانند ، در دیده نگرند یک نظرسوی ملایکه ویک نظر سوی عرض ویک نظر سوی آتش دوزخ (ه)

(۲) حاشیه باشاره (ه ز) بر ص ۴۸۱ :
در شرح و یرسل الاخری (سوره زمر) ای و ینطلق واطلاق کند ، تصرف کنند چون بیدار کندش از خواب و انج بخواب از وی زایل کرده است بوی باز دهد وزنده می داردش تا بگذارد اجل مسمی . و بجمله معنی آنست که خدا و ندمیراننده خلق است و خواباننده و بیدار کننده (ه ز).

(۳) حاشیه به تصریح حواشی که کشاف بر ص ۵۴۸:
وجعلنا لهم زخرفاً ای زینه من کل شیئی ، الزخرف : الذهب والزینه . (ه کشاف)

(۴) حاشیه بدون اشاره :

بر آیه و النجم و الشجر یسجدان (سوره الرحمن ۶) و نجم و درختان سجده میکنند مرخدا ی را، (حاشیه): نجم گیاهی را گویند که تنه او ایستاده نباشد ، بر زمین افتاده و می بالاید. و شجر آنک تنه او بایستد و بیالای برمی بالاید ، (۱) چنانک اشجار .

(۵) حاشیه (ه ز) بر ص ۴۸۵:

رفیع الدرجات ذو العرش ... (آیه پانزده سوره المؤمنین)
بردارنده بارگاهها (بلند کننده آسمانها بیستون) خداوند تخت بزرگ

(۱) این کلمه که دو بار بوجه فعلی استعمال شده به ریشه بالیدن (نشو نما) برمی گردد یا بر ریشه بالا (بلند) «شاید کلمه بالا بالا بالاننده» نیز از همین منبع باشد و بلند همچنین!

(حاشیه) : روای بود که ایمن بن داشتن در جات بود در بهشت، که در بهشت بلند ی در جه، هر مو من رابه مقدار اطاعت وی باشد. هر چند مطیع تر در جه و ی در بهشت بلند تر (ه ز).
تفسیر

چند نهو نه از متن و حواشی این

سوره احزاب (ص ۳۴۷)

بسم الله الرحمن الرحيم : آغاز میکنم بنام خدای مهربان بخشاینده. ای پیغامبر ! بر ترس خدا باش و فرمان مکن کافرانرا و منافقین. به درستی که خدای هست دانا و استوار و پس روی کن انج وحی کرده شده است سوی تو از خداوند تو. که خدای هست بدانج میکنند آگاه است و کار خود بخدای گذار که بسمنده است خدای نگاهبان. نیافریدست خدای یک مرد را دو دل در شکم او. و نگر دست جفتان شما که ظهار می کنید از ایشان، مادران شما و نه کرد دست پسر خوانندگان شما پسران شما. این سخنی است که می گوید بدهنها خود. راست نیست و خدای می گوید راست. و اوبیان می کند صوربا بخوانید شان بنام پدر ان شان که آن بر استی نزدیکتر است نزد خدای.

پس اگر ندانید نام پدران ایشان پس برادران شما اند ردین. و آنک آزاد کرده شما اند، گوید موالی فلان، و نیست بر شما بزه در انج خطا کردید شما بدان (زید را ایمن محمد خواند) و لکن بزه در آن باشد که قصد کند دلها شما، و دست خدای امر زگار و بخشاینده، پیغامبر نیکو کار است بر مومنان از تن ایشان، و جفتان او مادران شما اند و خویشاوندان بسوی ایشان سزاوارترین بمیراث یکدیگر، در کتاب خدای از مومنان دیگر و هجرت کنندگان.

مگر که وصیت کنید خویشان و دوستان خود را، نیکو هست ایمن میراث برای خویشان (و وصیت برای دوستان). در کتاب لوح محفوظ نبشته شده. و یاد کن آنگاه که استوار کردیم با پیغامبران عهد

ایشان، روز میثاق، و باتوای محمد و با نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم. و گرفتیم با ایشان عهدی استوار، تا پیرسد پیغامبر آنرا از رسانیدن رسالت ایشانرا و ساختست برای کافران عذا بی دردناک. «
(ص ۳۵۰)

حواشی این متن :

بر حاشیه و اتبع مایو حی الیک... این آیت در شان ابوسفیان و عکرمه و ابوعور آمده است، در مدینه آمده اند پیغامبر را گفتند : بگذارید گفتن خدایان ما، و بگو بت پرستیدن سود می دارد. صحابه خواستند که ایشان را بکشند و با ایشان عهد داشتند، این آیت آمد که بترسید از شکستن عهد، و مکشید ایشانرا، و بقولی بترسید ای امان پیغامبر (ه).

بر حاشیه و ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه... این آیت در شان معمر بن جمیل بن اسمید القبری آمده است نیز دل بود در حفظ اشعار و اخبار عرب. گفتند : دو دل دارد روز بدر بهزیمت میدوید در یک پای نعلین و دیگر پای برهنه بر سنگت نفسیده و نعلین دیگر بدست، و بسانگت می کرد : این نعلی ! این نعلی ! خدای عزوجل این آیت فرستاد : ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه گفت : از ایشان مترس ! که ایشان دروغ زنانهند. دو دل می گوید ایمن چنین مرد را که وی فراموش می کند چیزی را که او را بوی حاجتست، آن چیز بردست وی است. (ه ز). حاشیه بر «ولیس تلکیم جناح» : نیست بزه در انج فراموش کنید بر سبیل عادت خوانید زید بن محمد. و لیکن بزه بران کسی است که بشصند و عمد، زید بن محمد گوید (ه).

ص ۵۶۵ آخر سوره دخان : وما خلقنا السموات و الارض و ما بینهما الا عبین... (آیه ۳۸). و نه آفریدیم آسمانها و زمین را و انج میان ایشان است بازی کنندگان یعنی بهزل و باطل. نیا فریدیم شان مگر برای

کار بزرگ . و جز که بیشتر ایشان ندانند که روز جدا کردن میان بهشتیان و دوزخیان میعاد ایشان است همگان . آن روز سود ندارد هیچ دوستی مردوستی را چیزی ، کافر مر کافر رایعنی و نه ایشان باز داشته شوند از عذاب ، مگر آنک ببخشا یند خدای وایمان بخشند . اوست عزیز بخشا ینده . که درخت زقوم خودش کافرست چون دردی نر مست (؟) چون مس و سر ب کداخته می جوشد در شکمها ، چون جوشیدن آب گرم ، فرمان رسد زبانه را : بگیریدش ، بکشیدش سوی میانه دوزخ . بس بریزید ز سر او از عذاب سوزان . بخش ، این عذاب ، که تویی که تو در دنیا عزت می جستی ، و خود را بزرگوار کریم می دانستی که هست این عذاب آنچه شما بدوشک می کردید . که متقیان در جایگاه باشند ایمن از رنج . در بوستان ها و چشمها ، جا مها بوشند از سندس دیبا تنک و استبر ق دیبا . ستر ، روی یکدیگر آرند گان . هم چنین جزا دهیم نیکو کاران را ، جفت گردانیدیم ایشان را بحوران فراخ چشم سیاه چشمها ، بخوانند آرزو برند و بیابند در آن بهر جنسی میوه که خواهند میوه . ایمنان باشند از عذاب و زوال بخشند در آن مرکز مگر نخست ، بگذشت از ایشان رنگا هداشت ایشانرا از عذاب دوزخ به فضل رحمت و کرم از خداوند تو . این است آن رستگاری بزرگ بدرستی آسان کردیم او را خواندن قرآنرا به زبان تو ، تا مگرایشان پند گیرند . چشم دار هلاکت ایشانرا ، که ایشان چشم دارند گانند . (ص ۵۶۷)

حواشی بر همین آیات :

بر آیه یوم لایغنی مولی عن مولی (آیه ۴۱ سوره دخان ، ص ۵۶۵):

(۱) این ترجمه به اهلا عین نسخه خطی نقل شد ، تا خواننده گرامی عین اهلاء کهن را هم دریابد .

قصه این آیت ها در شان ابوجهل آمده است ، بقول درشان ولید بن المغیره که می گفت در بطحا عرب مردی نیست عزیز تر و نرم تر از من ، نتوانی تو ، و نه خداوند تو که مرا گزندی رساند . این با خویشاوندان مر مصطفی را می گفت (ه) .

بر آیه ذق انک ... (۴۹ دخان ، ص ۵۶۶)

ذق برانک انت العزیز الکریم ، هی سبیل الهزل و التهمک . (ه)

بر آیه کذلک وزو جنا هم بحورعین . (۵۴ دخان ، ص ۵۶۶) .

بزنان سپید و پاکیزه باشد ، وقیل : زنانی که سپیدی چشم ایشان سخت سپید و سیاهی چشم ایشان سخت سیاه باشد . و قیل : زنانی که چشم هاجیران گردد از روئنی جمال ایشان (ه) .

بر آیه فار تقب آنهم مرتقبون . (۵۹ دخان ، ص ۵۶۷)

فانتظر مایحل بهم آنهم مرتقبون مایحل بک متربصون بک الدوایر . (ه کشاف)

کلمات دری در مقابل عربی

اکنون که این ترجمه ناشناخته قرآن را به زبان دری شناختیم ، با وجودی که مترجم آن معلوم نیست و نام کتاب را هم نمی دانیم ، باز هم آنرا یک ذخیره بسیار غنی لغوی برای زبان دری باید شناخت ، و اینک چند لغتی از آن بالغات عربی می آوریم . اصلت ادبی و ارزش لسانی آن روشن گردد .

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

سندس	دیبا تنک ص ۵۶۶ لایعین	بازی کنندگان ص ۵۶۵
اسمیرق	دیبا ستر ص ۵۶۶ لکن	جز که ص ۵۶۵
عین	فراخ چشم ص ۵۶۶ اجمعین	همگان ص ۵۶۵
فاکمه	میوه ص ۵۶۷ طعام	خورش ص ۵۶۵
لایند و قون	نبخشند ص ۵۵۷ حمیم	آب گرم - سوزان ص ۵۶۶

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

فوز	رستگاری ص ۵۶۷	اعتلوه	بکشیدش ص ۵۶۶
لعل	تامگر شاید ص ۵۶۷	فوق	ذبر ص ۵۶۶
ارتقب	چشم دار ص ۵۶۷	مقام	جایگا ص ۵۶۶
لاقطع	فرمان مکن ص ۳۴۷	جنات	بوستا نهاص ص ۵۶۶
علیم	دانا ص ۳۴۷	مرح	شاد خرامان ص ۹
حکیم	استوار ص ۳۴۶	مدحور	رانده از رحمت ص ۹
اتبع	بسرروی کن ص ۳۴۷	افاصفیکم	ابربر کرید شمارا ص ۹۷
کفی	بسندده است ص ۳۴۸	حصیر	زندا ن ص ۱
الیک	سوی تو ص ۳۴۷	املاق	درویشی ص ۷
		وکیل	نگا هیان ص ۳۴۸
اهش	برک می افاشانم ص ۷۷	جوف	شکم ص ۳۴۸
لاذب	بر جسفنده ص ۴۲۳	ازواج	جفتا ن ص ۳۴۸
یستمهزون	فسوس کنند ص ۴۲۳	ادعیاء	بسرخواندگان ص ۳۴۸
مکرمون	گرمی کردگان ص ۴۲۶	حق	راست ص ۳۴۸
قاصرات الطرف	فرو	گیرند	گان چشم را ص ۴۲۷
اقسط	براستی نزدیک تر ص ۳۴۸	چشم	خوابانیده ص ۴۵۲
دولی	آزاد کرده ص ۳۴۸	افمانجن	ای نه ماص ص ۴۲۸
جناح	بزه ص ۳۴۸	اذک	ای آن ص ۴۲۸
غفور	امرزار ص ۳۴۸	افلا تذکرون	اجرا بند نمی
گیرند	ص ۴۳۶	اولی	سزا وارترین ص ۳۴۸
المسبحون	بیایکی یاد کنند	گان	ص ۴۳۷
الاحزاب	گروهها ص ۴۴۳	تبارک	همیشه بود و باشد ص ۱۹۶
عشی	شبانگا ص ۳۴۴	المصیر	بازگشتن جای ص ۱۹۱
اشراق	چاشتگاه ص ۳۴۴	زجاجه	قندیل ابکینه ص ۱۸۲
المفسدین	تبا هکاران ص ۴۴۸	تتری	بس یکدیگر ص ۱۵۴

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

الملاء الاعلی	فریشتگان	بزرگواران	ص ۴۵۴
صوامع	صومعهها	زاهدان	ص ۱۳۴
عالین	برتران	ص ۴۵۵	بیع کلیسا ترسایا ن ص ۱۳۴
لعنت	نفرین	ص ۴۵۵	صلوات کنشتماء جهودان ص ۱۳۴
منظرین	زمان دادگانی	ص ۴۵۵	عجلاجسد ا گوساله تناور ص ۸۹
اجل مسمی	فرمانی نامبرده	ص ۴۵۹	
خوار	بلنک کاو	ص ۸۹	منیب باز کردنده ص ۴۶۰
حفی	مهربان	ص ۶۵	ساجد سر بر زمین نهنده ص ۴۶۱
نخیل	خر مابنان	ص ۲۱	قانت فرمان بر دار ص ۴۶۱
تفجیراً	روان کردنی	ص ۲۱	خاسرین زیان زدگان ص ۴۶۳
جلا بیت	چادرها	ص ۳۶۹	غرف بارگاهها ص ۴۶۴
یالیتنا	ای کاشکی ماص	ص ۳۷۰	
عوج	کزی	ص ۴۶۷	هون خواری ص ۵۱۱
شرکاء	انبازا	ص ۴۶۷	یوزعون بازار دهمشته شمرند ص ۵۱۱
کبر مقتا	بزرگ شمنای یکی	است	ص ۶۹۹
ذکر	بند گرفتن	ص ۶۴۸	العزیز الحکیم بی همتا درست
گفتار	ص ۶۹۹	صیحه	بانگ ص ۶۴۷
التجارة	سود بازار گانی	ص ۷۰۶	اولوالابصار خداوند خرد ص ۶۹۶
عجوز عقیم	بیرزنی نازاینده	ص ۶۲۵	
فاسق	تباہ کار	ص ۶۹۲	ص ۴۵۸
قوم	کروه	ص ۴۹۳	متسد ع شکافته ص ۶۹۲

وضع فرهنگی و فکری و اجتماعی مردم افغانستان در عصر ظهور اسلام (*)

کشور هائیکه امروز بر کره زمین دارای وجود و حدود سیاسی اند در طول تاریخ پیدایشگاه وقایع و حوادث مختلفی بوده و از نظریقین حدود و مرز مدو جزری داشته اند.

این مدو جزر با پهنائی و کاهش همواره عوامل اساسی اقتصادی و اجتماعی داشته و هر حادثه تاریخی را میتوان معلول علت های متعددی دانست که علم تاریخ از آنها حکایت میکند .

ولی در ین پیدایش گاه حوادث و مدو جزر در هر کشوری از کشور های جهان دو عنصر اساسی موجود میباشد که تاریخ به آن ربطی قوی دارد . یکی سر زمین - و دیگر آرمیزاد .

اگر ما این دو عنصر اساسی رازیر نظر میگیریم و تاریخ را هم مال و پدیده این دو چیز میدانیم - مناقشاتیکه برای ملل متعدد در امر تاریخ و تملیک آن وارد میشود به کلی حل میگردد . باین معنی که هر کشوری در طول تاریخ مدو جزری داشت و اکنون در نتیجه حوادث و علل تاریخی دارای مرز و خطوط سرحدی سیاسی

(*) مجله وحید ، سال (۱۳۴۵)، شماره دوازدهم ، تهران .

کلمات عربی قرآنی ترجمه آن به دری

صريح	كوشك ص ۴۹۲	الصور	نگارنده ه صورتهاص ۶۹۳
الكافرون	نا کرو يد كا نص	مثو ي	۴۷۹
ارحام	خویشا وندان ص ۶۹۴	المتكبرين	جاياگاه ص ۴۷۹
ولایاء تین	وبرنسانده ص ۶۹۸	يشركون	گردن كشان ص ۴۷۹
مرصوص	بيكديگر نهاده ص ۶۹۹	نجزی	انبازی می آرند ص ۴۷۸
سحر	جادوی ص ۷۰۰	المحسنين	پاداش كنیم ص ۴۳۱
حمار	دراز گوش ص ۷۰۴	المومنات	نيكو كاران ص ۴۳۱
شكور	سپاس دارنده ص ۷۱۳	تبرج	آرا سته بيرون آمدن ص ۳۵۸
حليم	بردبار ص ۷۱۳	افروزش ص ۷۲۰	
وقود	مختال فخور	خرامنده نازنده ص	۳۳۳
	بر انگیخته شدن ص	كوردلی ص ۳۲۵	۷۲۵
	ضلالت	مهربان قوم ص ۲۴۶	بس دوری باد ص ۷۲۵
	الملاء	فسحقا	ستمیدند ص ۷۲۶
		لجوا	

محدود نیست. پس تمام وقایعی که در طول تاریخ از همین سرزمین و همین مردم بوجود آمده مال و ملک اوست و اگر تاریخی را بنویسند باید بر ما یملک کنونی خود آنرا شالوده گذارند ولی چون بسا حوادث تاریخی منافع و نتایج مشترکی را در چندین کشور داشته و اکثر ممالک همجوار تا ریخ مشترک دارند و علل و نتایج حوادث سیاسی و فرهنگی و اجتماعی را نمیتوان در قید مرز و حدود مشخص کنونی ممالک آورد پس مورخ مجاز خواهد بود که برای تسلسل کاش و جستجوی علمی و تحقیق تاریخی خویش سلسله علل و حوادث و نتایج آنرا در سرزمین های مجاور کشور خویش مطالعه و بررسی نماید. زیرا برخی از کشور های مجاور در تحت جریانهای مشترک سیاسی و حزبی و فکری سرنوشت مشابه و مشترکی داشته و مردم مجاور در ساحه های اندیشه و فرهنگ و دانش و بسا از پدیده های اجتماعی یکی از دیگری اثر پذیرفته و در نتیجه واحد های بسیار شبیه فرهنگ مشترکی را در چندین کشور بوجود آورده اند که این شباهت و هم آهنگی همانا علل نزدیکی و حسن تفاهم تاریخ افغانستان در عصر مقارن ظهور اسلام متعلق به خراسان وسیع و کشورهای مجاور آنست و این سرزمین همواره درازمنه قبل از اسلام پیدایشگاه مدنیت ها و محل پرورش افکار و فرهنگ ها و صنایع و غیره بود و طوریکه فیلسوف متاخر تاریخ مستر تاینبی انگلیسی در کتاب «بین اکسوسی جیتا» گوید. سرزمین افغانستان همواره یک روند ابوت یعنی خط انشعاب و کانون تشعشع فرهنگها و محل ارتباط سرزمینهای جنوب غربی آسیا با هند و آسیای مرکزی و شرقی بوده است این کشور برای مهاجرت مردم و مدنیت ها و ادیان پهن شونده منزلت شپراهی را داشت که همواره در سازمان امپراتوریا دارای موقعیت کلیدی بوده است. و اگر بخواهیم که نمونه های این اهمیت افغانستان را بچیت چهار راه آسیا در هر یکی از این موارد نشان دهیم برای ترتیب

یک فهرست جامع آن کتابی لازم خواهد بود (ص ۴) و ازین تحلیل عالمانه تاینبی دریافته میتوانیم که افغانستان در طی هزاران سال آنچه از خود داشته و آنچه از افق خارجی بدور سیده بما حول خود به هند ایران و ماورالنهر و آسیای مرکزی منتشر ساخته و هم در عناصر اساسی مدنیت و فرهنگ داخلی خویش آثار گوناگون خارجی را پذیرفته و آنرا مطابق مقتضیات طبیعی و اقتصادی محیط خویش رنگ خاص خراسان و افغانی داده است.

اسناد یکه در حفريات معبد کوشانی و کانشکای بزرگ (حدود ۱۶ م) از سرخ کوتل بغلان اخیرا بدست آمده چنین پدید میاید که کوشانیان در سرزمین افغانستان از دوره های مدنیت و فرهنگ قدیم گریگو بودیک قدیم تأثیر پذیرفته و در عین حال با آیین کهن زردشتی افغانستان و آداب و فرهنگ آن ربطی داشته اند که دوره کوشانی رادرتخلیق افکار و فرهنگ و صنعت مخلوق این سرزمین «عصر خاصی» توان گفت. باین معنی که درین ازمنه از او اخر قرن نخستین میلادی تا حلول اسلام و اوایل قرن هشتم بقایای کیش بودایی (در معبد خوات وردگ) و کیش سیور یا پرستی در معبد خیرخانه کابل و زون زمین دار و آثار مقدس در معبد بغلان با مجسمه ها و بتان شاهی در پرستشگاه های این عصر دیده میشود و باستان شناسان را باین فکر آورده است که گو یا بتان شاهی رادر معابد برای پرستش میگذاشته اند چنانچه در معبد بغلان سرخ کوتل بغلان مجسمه های منصوبه کانشکا را یافته اند. و دریک کتاب گمنام خطی فارسی روایت شده که در درپ با میان شهر قدیم غزنه بتخانه ای بود که در آن بت جد بزرگ خاندان شاهی لویکان غزنه را گذاشته بودند و چون مسلمانان بت شکن نخستین بار بدین شهر رسیدند، شاه آخرین دودمان لویک مجسمه مذکور را در تابوت سو مین گذاشته و در صحن آن بت خانه که به مزگت اسلامی تبدیل شده بود دفن کرد. این روایت اخیر هر چند منحصر به فرد است ولی با واقعیتی که در پدید آمدن مجسمه های

کو شانشاها ن در معبد مها دژبغلان به نظر می آید کمال مطابقت دارد .

به تایید این مفکور ه که چنددلیل دیگر نیز موجود است .

نخست اینکه هیون تسنگ در مئی ۶۳۰ م در شرح کاپیسا گوید که به طرف جنوب کاپیسا برکوه او ونا معبد روح آسمانی «سمونا» واقعست که ازینجا به سو ناگیر سر زمین جنوبی زابلستان (تسو- کو- چا) رفت که

مردم آنرا پرستش کنند و هر سال شهزادگان و مردم دور و نزدیک در جشن آن فرا هم آیند و طلا و نقره و اجناس گرانبها باگو- سپندان و اسپهای فراوان تقدیم دارند (س- یو- کی کتاب ۱۲) این سو نا هیون تسنگ بلا شک همان زون معبد زمین دار است که بقول بلاذری (فتوح ۴۸۶) بعد از سنه سی هجری بدست عبدالرحمن ابن سمره مفتوح و بت زور که از طرای ناب بود و چشمان یاقوتی داشت شکسته شد . کلمه زون را مورخان و لغویون عرب بضمه رابه معنی بت و بتکده معرب نوشته اند (المعرب جوا لیقی ۱۶۶ و لسان العرب) و حتی در ادب عرب هم وارد بود مانند این مصرع جرید :

مشی الهدا بد تبغی بیعة الذون

یا اینکه حمید گفت : دا عب المجوس عکفت اللزون

(مرا صد ۲- ۱۷۶ و المعرب ۱۶۶)

پس واضحست که بت زور در معبد سو نا گیر زمین داور موجود بود و نیز بت مرمری هیکل سوری یعنی رب النوع آفتاب را در دوازده میلی شمال کابل از حفریا ت کوتل خیر خانه یافته اند . که موسیوها- کن آنجا ی را معبد سوری دانسته است (آثار عتیقه کوتل خیر خانه طبع کابل) و همین نامست که خانواده شاهی سوریان غور و قبیله سوری و سوری خیل افغان بدان منسو بند و نام سور یا رب النوع آفتاب و معبود آن وقت در نام خاندا ن شاهی غور باقیمانده و مفهومی تقدس خود را به خانواده شاهی سوریان غور انتقال داد ه

باشند که قبایل کنونی روزی ، شمال هرات و نام روز آباد یا سور آباد شهر تاریخی خراسان - که سور آبادی مفسر معروف دری زبان قرآن هم ازین شهر بود - ازین نام قدیم تاریخی ریشه گرفته اند و بقول کریستن سین هم سور یا رب النوع آریایی خورشید بود (مزدا پرستی ۳۲).

دلیلی دیگر اینست که در افغانستان شاه بهارهای متعدد در اوایل عصر اسلامی موجود بود. که این نام بصور شیباز - شیبیر - خبر اکنون هم با اشکال محرف زنده است و بهار همان و هاره سنسکریت است که در ادب دری همواره معنی بتکده و معبد را ، داشت و نظا می هم گفته بود. «بهار دل افروز در بلخ بود .» و خوارزمی در مفاتیح العلوم گوید . البهار بیت اصنام الهند ص ۷۴ و مورخ الیعقوبی الا بلدان خود از سو ختاندن بت معبد شاه بهار شمال کابل بدست ابراهیم بن جبریل (درسنه ۱۷۶ ه .) صحبت میکند . و عبدالحی گردیزی نیز از همین شاه بهار کابل ذکر ی در همین سال دارد (زین الاخبار - ورق هفتاد و هشت خطی) .

هون تسنگ در سنه نهم هجری در کاپیسا شمال کابل معبد شاهی یعنی شاه بهاری را دیده بود که از ستوپه آن شاهان مگهان هاله مدور شکوه و جلال فرایزدی سمبول باستانی شاهان بلخ تا صبح میدرخشید (سی- یو- کی- کتاب اول) پس گفته میتوانیم که کلمه شاه بهار خودش حاکی از آیینی است که بتان و مجسمه های شاهی را درین معابد پهلوی آنا رشاهی را درین معابد پهلوی آنا ر وبتان بودا یا آتش مقدس یا مجسمه های رب النوع سور یا می گذاشته اند .

دلیل دیگر اینست که در سنگ نبشته بغلان (حدود ۱۶۰ م) کلمه خواد ی و خواد یوگ برای شهنشاه استعمال شده ، که در سکه های کابلشاهان هم نام کابلشاهی که در قرن هفتم میلادی زندگی داشت خود و ه یکه آمده (دایرة المعارف اسلامی ج ۱) و هم در

نام های خاندان های شاهی مانند گوزگان خدا و سامان خدا - بخارا خدا و از طرف جغرافیا و مورخان عرب مانند ابن خردادبه و طبری و یعقوبی و غیره ضبط شده است و پس از آن ما می بینیم که فردوسی هم از کابل خدا و وزابل خدا در شهنامه ذکرها دارد و این کلمه خدای در افغانستان قدیم قبل از اسلام مفهوم معبود شاهی را داشت و بانا مهای شاهان می آمد و لی بعد از اسلام و قبول تو حید مخصوص معبود واحد لاشریک گشت و به جای آن کلمه شاه را که در دعای قدیم سنگ نبشته بغلان شاد بود برای شاهان تخصیص دادند .

از تمام این روایات و منابع فکری قدیم آریایی که شاه نامه های پهلوی و دری از آن نشئت کرده اند بر می آید که عنعنات باستانی بلخ و آتش مقدس و سوری پرستی و روایات بودایی و آثار صنعت یونانی در عصر کوشانی با افکار شاه پرستی قدیم ، آریاییان پیشدادی خلط گردیده و نحوه فکر و فرهنگ خاصی درین عصر بوجود آورد . بود و ازین روست که مطالعه کنندگان صنعت و هنر این دوره مانند موسیو فوشه (در تمدن ایرانی ۳۸۸) و هومان گویتز (در میراث ایران ۱۵۳) صبغه هنری عصر کوشانی را از ابتکارات و تخلیقات خاص این سرزمین در بین نحوه های هنری هند و بقایای اثر هنر هخامنشی پارسی می شمارند و این صحیح است زیرا پدیده های هنری دوره کوشانی که مراتب عروج و انحطاط خود را تا اوایل عصر اسلامی طی کرده اند بکلی زاده محیط افغانستان بوده و در بسا خصایص از جریان های هنری شرق و غرب خود ممتازند و هم ازین روست که نقش بتان و نگار قندهار (مراد کند هار است) به سبب زیبایی و ارزش هنری خاص محیطی خود برای شعرای زبان دری افغانستان سمبول حسن و جمال بوده و اگر تمام اثرهای این مفکوره را در ادب دری جستجو کنیم ممکن است رساله ای کوچک شود و لی ما در اینجا چند بیت رامی آوریم :

سنایی راست

صانعی باید حکیم و قادر و قایم بذات

تا پدید آید ز صنع وی بتان قندهار

فرخی در قصیده مدح سلطان محمود گفت :

نگار قندهاری قند لب نیست

توفندین لب نگار قندهاری

این هنر گندهارا باستو پسه سازی کانشکا و جانشینان او به قول تاینبی از مرکز انشعاب خود یعنی افغانستان به قلب هند هم نفوذ کرده بود در حالیکه اثر خود را در ادبیات دری دوره اسلامی هم به صورت بارز باقی گذاشته است .

بهر حال افغانستان مفاصل ظهور اسلام هم مانند دوره های دیگر تاریخ قدیم آن از نظر آیین و هنر و سیاست و اداره داری نحوه خاصی بود و با وجودی که درین هنگام یعنی قرن هفتم میلادی مرکزیت قوی و واحدی نداشت و در تحت حکم ملوک طوایف متعدد میزیست باز هم اشعه مدنیت فرهنگ قدیم در هر گوشه آن کما بیش میدرخشید .

اما دین اسلام از طرف غرب در نصف اول قرن هفتم میلادی به خراسان و سیستان تا قلمرو افغانستان و کابل رسید اگر چه ما اکنون اثر نوشته شده داخلی افغانستان را دربار این عصر در دست نداریم ولی در خلال اشارات نویسندگان عرب و هم مورخان مابعد گاهی نکته های دلچسپ و خطیری به نظر می آید که وجود یک ثقافت قوی و بقایای وضع فکری خوبی را در آن دوره حکایت مینماید .

برای روشن ساختن مدعا در اینجا به برخی از حقایق تاریخی اشارت می رود .

اسهون تسنگ در حدود نهم هجری در بار و اداره و حکم آلان این سرزمین را در موارد متعدد دیده بود و واز بودن تشکیلات

اداری و مالیات و عساکر تنخواه دار و حاکمان و وزیران و قاضیان و کارداران دیگر دولتی و قوای یله جاری اجیر و خرج گیر یهای **پلپا و جاده ها صحبت میکنند**. ووظایف شاهی را در چهار اصل : **یکی اجرای امور دولت** و انجاسم قربانی ها و دیگر اعانت با مردم و **دادن معاش به وزیران** و کارداران - سه دیگر تحسین و خلعت دادن **بمردم لایق و ممتاز** - چهارم دادن خیرات و مبرات به طبقه روحانیون تلخیص کرده است (سی-یو-کی-کتاب ۲-۱۴۲) وازین شرح چنین بر می آید که در آن زمان بقایای تشکیلات دولتی کوشانیا نومدنیست قدیم باقی بود و نظمی و اساسی در امور مملکت داری رعایت میشد .

۲- حکمداران این سرزمین که حامل ثقافت مدنی و روایات مدنی قدیم بودند در امور جهاندار ی ، نظریاتی داشتند مثلا در سنه ۱۲ هجری - ۷۳۷م - در عصر حکمرانی اسد بن عبدالله برخراسان دهقانی از هرات بدربار اسد در بلخ آمد و روز جشن مهرگان هدایای هنگفتی تقدیم داشت و خطابه ای ایراد کرد و گفت «خدا امیر را نیکی دهد اما گروه عجم مدت چهار صدسال در حالیکه کتاب ناطق و نبی مرسل نداشتیم تنها به حلم - عقل - وقار دنیا را گرفتیم و هر کسی که با این سه خوی بهر سوی روی آورد و خدا با و پیروزی بخشید .»

(طبری - ۵-۴۶۵)

دهگان هرات دریایان سخنان خود این سه خوی را صفات کتخدایی خواند و چون اسد این سخنان دانشمندان شنید او را خیر دهاقین خراسان گفت .

۳- البلاذری در حدود ۲۷۰ ه - ۸۸۳م در فتوح البلدان (ص ۴۹۳) درباره رتبیل حکمدار زابلستان که معاصر سلیمان بن عبدالملک (۹۶-۹۹ ه) و یزید بن مزلک بن مهلب حکمران سیستان بود همی نویسد : که او و فابعهد و قاروشد ت یاس را در امور جهاندار ی از ظاهرا پیراسته دوست داشت و باری از اعراب محاصره خود پرسید . کسانیکه لاغر شکم و سیه چرده بودند و اثر نماز درسیما ی

ایشان پدیدار بود و بیزاری از بر گهای خرما داشتند و نزد مامی آمدند ، چه شدند ؟

جواب دادند . ایشان در گذشتند .

رتبیل گفت : اگر چه شما زیباتر و رعنا ترید و بی ایشان از شما باوقار تر و در حمله خود شدید تر بودند . درین پرسش و پاسخ تمایل شدید رتبیل به مسلمانان اولیه که دارای سجایای نیکو و اخلاق گزیده و سادگی اما وفا و جهاد و سر سختی بودند نما یانست و او فاتحان نخستین اسلامی را که دارای مزایای اخلاقی بودند تحسین کرده و معاصران اموی خود را که سجایای جهاندار ی نداشتند انتقاد کرده است و این خود مسیر فکر او را در امور جهانیا نی توضیح میکند .

۴- در جامعه خراسانی آنوقت مردم زرد شتی نیز دارای ثقافت و متانت رای و افکار عالی بوده اند تا جایکه حکمرانان مسلمان عربی هم از ایشان پند می آموختند در عصر مروان الحکم اموی بعد از سنه (۱۴ ه . ۶۸۳ م .) عبدالعزیز بن عبدالله عامر حکمران سیستان و مرد دانش دوستی بود در عصر شریستم بن مهر هر مز مجوسی سیستان شهرت داشت حکمران عربی بدین دانشمند سیستانی گفت : دهاقین راسخنان حکمت آمیز باشد ما را از آن چیزی بازگوی رستم این سخنان پند آمیز را در اخلاق و امور جهاندار ی و ثقافت باو گفت :

«دوستی مرد نادان از روی افتعال و ساحتگی بی حقیقت باشد و در پرستش ریاکاری نماید و سود خویش در آزار دیگران جوید و بین دو نفر دوستی بماند گر چند بدگوی در میان نشوند و دانا همیشه قوی بود اگر هوا بر او غالب نگردد . و کار پادشاهی تا وقتی مستقیم باشد که وزیران او به صلاح باشند . (تاریخ سیستان ۱۰۶)

۵- مردم افغانستان در عصر مغان ظهور اسلام بازندگانی علمی عصر خود نیز آشنا بوده اند و در اوقاتی که دودمان رتبیلان زابلستان

آخرین لمحات زندگی سیاسی و سلطنتی خود را سپری می‌کردند. بروایت البیرونی: «تبیل منجمی را بدربار هارون فرستاده بود و این وضع علمی تا قرن چهارم هجری نیز بدربار کابلشاهان به نظر می‌آمد و همین البیرونی گوید: که او گره بوت مواد پ و معلم در بار اند پاله پسر جیه پاله کابلشاه اخیر کتابی را در علم نجوم بنام (شگفت پرت) تالیف کرده بود (کتاب الهند ۱۰۵) و کتابخانه‌های بزرگی در بلاد معروف خراسان برای استفاد دانشمندان موجود بود که این طیفور خراسانی در تاریخ بغداد (۷-۱۵۷) گوید: از عصر یزدگرد خزان بزرگ کتب در مرو باقیمانده بود که عتباتی شاعر معروف دوره عباسی (متوفی ۲۰۸ هـ - ۸۲۳ م) برای نقل گرفتن کتب به آنجا رفته بود و میگفت در کتب عجم معانی، موجود است لغت از ماو معانی از یشانست. و همین عتباتی شاعر سه بار به بلاد عجم سفر کرد و کتابخانه مرو و نسابور را بدید و کتباتی آنها بخواند (برو کلمن در تاریخ ادبیات عرب ۲-۳۶).

باری مردم افغانستان و کشورهای مجاور آن حامل روایات فرهنگی زریں و در خشان باستانی بود و همواره در طول تاریخ پدید آورندگان ثقافت و مدنیت و سبکهای خاص صنعتی و هنری بوده اند که روایات با لاینیز بر وجود بقایای خوب آن موارث باستانی دلالت دارد. و همین استعداد خلاق و قریحه و ذوق، هنری و علمی این مردم بود که هنگام نشر اسلام در تشکیل مدنیت و فرهنگ اسلامی و ترتیب علوم نقلی ادب، تفسیر، حدیث، فقه، و علوم نقلی مانند ریاضی فلکیات، طب، تاریخ و غیره نیز دست قوی و بهره‌وافی داشته‌اند و حتی همین علوم نقلی و عقلی را با فرهنگ و فکر مخلوط خراسانی و عربی بسر زمین وسیع هند هم رسانیده اند که مجلدات تاریخ مفصل افغانستان متعدد تفصیل و جستجو و تحقیق آنست و اینک جلد نخستین آن در یکم هزار صفحه از طبع بر آمده است.

نمونه‌ای از اشتباهات مستشرقین (*)

درین شکی نیست که دانشمندان فرنگ به علوم شرقی و السنه باستانی و تاریخ این سرزمین خدمات خوبی نموده اند، و مساعی ایشان در محافل علما مشکور است، و همواره بنظر استحسان دیده می‌شود. ولی در آثار این طایفه، گاهی خطاهای عجیبی بنظر میرسد که در برخی از موارد عمدی و ارادی و مبنی بر نگاه خاص ایشان در مسائل شرقی است، و گاهی هم ناشی از عدم تحقیق و تساهل و کمی جستجو میباشد.

چندی قبل در جراید مصری، علمای آن سرزمین، مقالاتی را در باره این گونه خطاهای شرق شناسان فرنگ نشر دادند، که اغلب آن مبنی بر عدم تحقیق در مسائل دینی و اقتصادی مسلمین بود، ولی ما را درین مقالت با آن اباحت عنایتی نیست و فقط می‌خواهیم به برخی اشتباهات ادبی اشاره نماییم، تا نویسندگان و ارباب تحقیق در تمام موارد به طور کلی بر نوشته‌های مستشرقین اعتماد تمام ننمایند، و آنچه را از آثار ایشان میگیرند و یا اقتباس مینمایند، باقید احتیاط، بعد از مطالعه مستقیم در آن موضوع بگیرند، و خودشان هم در اطراف آن مطالعه کنند، و آنچه بیغش بنظر آید، در آثار خویش اقتباس نمایند.

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۳۹) شماره اول، تهران.

مثلا هر مان ایتیمی یکی از مشاهیر مستشرقان است که فهرست
نسخ خطی فارسی اند یا افس رادر دو جلد نوشته و جلد اول
آنرا در ۱۹۰۳ م در آکسفورد طبع کرده و جلد دوم آن بعد از درگذشت
آن فقید، از اید ورد اید و آردس تکمیل و در سنه ۱۹۳۷ م از
همان آکسفورد نشر شده است.

درین کتاب سعی تحقیق نویسنده بدرجه اتم ظاهر است، و تا توانسته
راجع به اکثر نسخ خطی و احوال مولفان و دیگر مسایل مربوط،
جستجوهای وافرین نموده است، ولی باز هم گاهی خطایای مضحکی
از قلمش صادر میشود. مثلاً در فهرست نسخ فارسی بدلیان نمره
۱۳۷۱ بر کتاب صنایع الحسن (۱) تالیف فخری هروی بحث رانده
و شمس قیس رازی مولف المعجم فی معاییر اشعار العجم را مصنف
کتاب مفتاح و کتاب اخفش نحوی (!!) دانسته است. در حالیکه
مفتاح العلوم کتاب معروف درسی تالیف یوسف بن علی سکاکی
متوفی ۶۲۶ هـ بوده و اخفش نحوی نام کتابی نیست، بلکه وی از
مشاهیر نحاة متوفی ۲۱۵ هـ است. چنانکه علامه مرحوم
قزوینی نیز در مقدمه المعجم (صفحه ۲) باین مطلب اشاره

(۱) - صنایع الحسن کتابیست در علوم بلاغت که فخری هروی
آنرا بنام شاه حسن از غون حکمران سند (متوفی ۹۶۲ هـ)
نوشت، این شاه، مرد فاضل و ادب پروری بود، که «سپاهی»
تخلص میکرد از اشعار اوست:

عریست که ای سرو خرامنده گذشتی!

غایب نشد، از دیده من، آن قدو قامت

آنکس که بتیغ ستم عشق تو میروید

نبود هوس زندگیش روز قیامت

ایشاه تو در بارگاه نامزمیمی!

مارا بسر کوی نیاز است اقامت

فرموده، و این اشتباه ایتیمی را «سپه غریب» دانسته و میفرماید:
«اما اخفش نحوی رانا یکی از مولفات دانستن چه عرض
کنم...!»

دیگر از مشاهیر کتب شناسان فرنگ سی، ای ستوری نویسنده
دو جلد ضخیم پر شین لتریچسر (ادبیات فارسی) است، که در
۱۴۰۰ صفحه، فهرست علمی کتب فارسی را راجع به علوم قرآنی و
تذکرهای شعرا و کتب تاریخ نوشته و جلد دوم آن در ۱۹۵۳ م از طرف
لوزان با کمال صحت و اعتنا نشر گردیده است.
این اطلاعات وسیع این عالم فرنگی، در خور هرگونه ستایش،
و پشت کار وسیع بلیغ و مسلسل وی در کتب شناسی فارسی خیلی
حیرت آور است، و کتابش نیز برین موضوع آخر ترین و جامع
ترین تحقیق شمرده میشود، ولی با وجود تمام این مزایا، از لغزش
ها و سپهها تهی نیست. مثلا:

سراج التواریخ کتابیست معروف که در همین عصر خود ما، مرحوم
فیض محمد هزاره آنرا در حضور امیر حبیب الله خان، با مر و اراده
آن شاه در کابل نوشت، و هر جزوی که می نوشت، بعد از
ملاحظه منشی حضور، مرحوم میرزا عبداللطیف که متصدی
تصحیح فارسی آن بود، و پس از امضای مرحوم مولوی عبدالروف
خان ملای حضور همایونی که تصحیح عربی آنرا بعهد داشت،
خود امیر نیز آنرا می دید، و به قلم خویش تصحیح و احیانا حذف و
تعدیل میکرد، و آنرا مطابق مطالب خاص سیاسی و اداری و فامیلی
خویش میگردانید، و بعد از آن امر طبع آنرا میداد. چنانچه نسخه های
خاص این کتاب ابنا م تحفة الحیب و بعد از آن سراج التواریخ به
امضای مصححان مذکور و خط و امضای خود امیر فقید دیده شده
و موجود اند، و جلد اول و دوم آن در سنه ۱۳۳۱ و جلد سوم در سنه

۱۳۳۳ هـ در مطبعه سر کار ی کابل طبع و نشر شده و در مقدمه هر سه جلد ملافیض محمد هزاره (۱)

نام و مقام خود را بتصریح نوشته است. اما دانشمند انگلیسی ستوری در (ص ۴۰۶) جلد اول کتاب سابق الذکر خویش، مولف سراج التواریخ را فیض محمد نوشته و بر مقدمه مجلدات ثلاثه آن کتاب اتکا کرده که صحیح بود. ولی در صفحه (۱۳۰۵) جلد دوم کتاب خود، تحت عنوان « تصحیح های اضافی بحواله (ص دو صد و نود و یک) فهرست کتب اسلامیہ کالج پشاور تالیف مولوی عبدالرحیم، این کتاب را به مرحوم محمود طرزی (۲) منسوب داشته است.

در حقیقت این سهو که بنام صحو در آن کتاب روی داده، ناشی از اشتباه مولوی عبدالرحیم است، که بدون تحقیق سراج التواریخ را تالیف محمود طرزی گفت، و ستوری نیز بدون تحقیق این قول غلط را صحیح پنداشت و در « تصحیح های اضافی » کتاب داخل نمود، در حالی که صحیح همان بود که قبلا در (ص چار صد و شش)

(۱) ملافیض محمد کاتب بن سعید محمد هزاره در حدود ۱۲۶۰ ش متولد و در سنه ۱۳۰۸ ش در اغتشاش بچه سقا کابل کشته شد، وی مولف سه جلد سراج التواریخ و یک جلد تاریخ حکما (مطبوع) و فیض از فیوضات، غیر مطبوع است.

(۲) محمود بن سردار غلام محمد طرزی قندهاری در ۱۲۸۴ هـ متولد گردید، و تحصیلات خود را در شام با آخر رسانید، و سال ۱۳۲۵ هـ واپس به کابل آمد، و هشت سال مدیر جریده سراج الاخبار افغانیه و بعد از آن مقارن اعلان استقلال افغانستان در ۱۳۳۸ هـ و زیر خارجه و سفیر افغانستان در پاریس بود، وی مولف بیست و یک جلد کتب و پدر صحافت و سیاست و تجدد افغانی است، که در سنه ۱۳۵۳ هـ در غربت وطن در استانبول از جهان رفت و بزرگترین مرد سیاسی وادبی و آزادیخواه افغانستان بشمار می آید. (علیه الرحمه)

نوشته بود و ما میدانیم که نویسنده اصلی کتاب ملافیض محمد هزاره است نه مرحوم محمود طرزی. و اساسا چون ملای هزاره در مقدمه مجلدات ثلاثه نام خود و پدر و قومش را تصریح کرده و ستوری نیز آنرا خوانده بود، موردی باین اشتباه نمی ماند و باید بر قول ضعیف و روایت غریب مولوی عبدالرحیم اتکا نمی کرد تا ازین سهو و لغزش نجات می یافت.

دیگر از اشهر مشاهیر شرق شناسان فرنگ، دکتور چارلس ریو فقیه است، که اطلاعات وسیع وی در کتب شناسی شرقی و فارسی معلوم همگان است. وی نیز کتاب بسیار مفید و نا فعی بر مخطوطات فارسی موزه برتانوی در ۱۵۳۷ صفحه در چهار جلد نوشته، که از سنه ۱۸۷۹ تا ۱۸۹۵ م. هر چهار جلد در لندن طبع شده و (۲۹۶۱) نسخه خطی را در آن معرفی نمود. است.

این دانشمند فقیه نیز در تحقیق مطالب سعی بلیغ بکار برده، که برخی از سهوهای او مغفتر است، مثلا در صفحه (پنجصد و چهل و پنج جلد دوم) انتساب یوسف وزلیخا را به فردوسی به حواله ریاض الشعرا علی قلی و اله و آنشکده اذر و مقدمه موهل بر شهنه و نوتهای اوسلی و غیره کرده است. چون این موضوع در آن اوقات مسلم بوده، و بعد از آن کشف شده، که کتاب یوسف وزلیخا در عصر ملکشا سلجوقی (۴۶۵-۴۸۵ هـ) بنام برادرش طغانشا بن الب ارسلان نظم شده، بنابراین دانشمند فقیه ریو را درین باره مطعون نباید شمرد، زیرا ایتیمی ناشر کتاب و حتی فضلی ایرانی مانند جناب آقای تقی زاده در مقالات مجله کاوه حدود ۱۳۴۰ هـ برلین نیز آن کتاب را مال فردوسی شمرده بودند.

از خلال نوشته های ریو بر می آید، که حتی المقدمه در کشف حقایق تاریخی سعی بود و می خواست نقصی در کار او وارد نیاید چنانچه تاریخ قتل سردشا عربز هنه و حلاج عصر او رنگز یب را در (ص ۵۴۷ ج ۲) تعیین کرده نتوانسته و به حواله ریاض الشعرا

ومرأة العالم و آتشکده و فهرست او همین قدر گفته که بعد از (۱۰۶۸ هـ) جلوس او رنگ زیب به حکم وی قتل شد. ولی بعد از آن چون در تاریخ محمدی و تذکره شیرخان سال قتل او را (۱۰۷۱ هـ) یافت، آنرا در تصحیح نامه اضافی آخر جلد سوم صفحه هزار و هشتاد و نه داخل نمود، که صحیح به نظر می آید.

این یک نمونه اعتنا کار و جستجوی فقیه است که کتاب او را وقعت و اعتباری میدهد، ولی در همین کتاب مغنم و نیکو، سهوهای فاحشی نیز وارد است که اینک یک نمونه آن:

نویسند: این سطور در سال ۱۹۵۹ م. در مجله سروش مطبوعه کراچی (شماره ۱۷۱۶۱۵ جلد سوم) مقالتی مفصل به عنوان، شاعر هیر مند بر احوال و اشعار هارون خان افغان بن حاجی جمال خان که یکی از اجداد دودمان شاهی محمد زایی افغانستان بوده و در حدود ۱۲۰۰ هـ. در گرشک کنار هیر مند حکمرانی و زندگي داشت نوشتم، و نخستین بار این شاعر شیوا و خوشگوی افغان را با هل ذوق معرفی داشتم (مخفی نماید که در سروش فقط مضامین ادبی و تاریخی مینویسم، و بادیگر چیزهای آن تعلق ندارد).

هنگام نوشتن مضمون مذکور اطلاع نداشتم، که غیر از نسخه بسیار خوش خط و جیدی که در دست منست، نسخه دیگر مصوری هم از این دیوان در موزه برطانیه موجود است، که همان مستشرق ماسوف علیه دکتور ریو تکمله فهرست خویش (ص ۱۶۶، تحت نمره ۲۵۴) از آن ذکر کرده، ولی اشتباه مضحکی را در آن باره نمود است.

اینک ترجمه عین نوشته ریو در باره (دیوان هارون):

«نمبر ۳۶۴۷ کتب شرقی، ۲۱۱ ورق ۸۴ ۱/۲ اینچ، ۱۳ سطر یبه خط بسیار خوب باجد اول طلایی، ظاهرا خط قرن هفدهم است (۹) بیست و چهار مینا تور سبک ایرانی دارد، آغاز کتاب: صبر بخشای الهی دل نالانی را

آشکار نکند تاغم پنهانی را

هارون پسر صاحب دیوان شمس الدین محمد یکی از دوستان سعدی بود (دیده شود ریاض الشعرا و رق پنجم و مجمع الفصحا ۱۰۶۱ و ایتیمی ۳۶۴) این دیوان مشتمل بر غزلیات مردف و در آخر بر ورق دو صد و پنچ بیک تر جیع دارد:

ای باتو حیات جاو دانسی
وی بی تو بری ز زندگانی

و نیز در آخر آن، رباعیات مردف بر ورق دو صد و نه الف آغاز می شود به:

یارب ز غم جهان کن آزاد مرا

غمگینم واز کرم بکن شاد مرا»

این بود عین متن نوشته ریو در باره دیوان هارون، که او را سهوا پسر صاحب دیوان شمس الدین محمد معاصر سعدی در حدود ۱۰۶۵ هـ قرار داده است.

گویا دانشمند فقیه، نام هارون را در مقاطع غزلیات دیوان دیده و دیگر زحمت مطالعه آنرا به خود نداده است. و برای شناسایی هارون به ردیف (ه) ریاض الشعرا و مجمع الفصحا رجوع کرد و او را شناختن کار آسانی بوده، تا که در نتیجه هارون خان افغان حدود ۱۲۰۰ هـ را فرزند صاحب دیوان شمس الدین محمد معاصر سعدی در حدود ۱۰۶۵ هـ، قرار داده است.

اشتباه و تساهل عجیبی است، که از محققمانند ریو با وسایل فراوان تحقیق که در دسترس داشت نباید سر می زد حال آنکه در داخل دیوان مذکور که نسخه دیگران با همان آغاز و انجام نشانیها، اکنون زیر نظر منست و شکی نیست که هر دو دیوان مربوط بیک شخص اند، و دو نقل یک نسخه اند، تصریحاتی راجع به شخصیت و قومیت شاعر موجود است که با اندک تأمل و تصفح به کنه حقایق آن میتوان رسید. مثلا در باره نسل خود

مقالات تاریخی و ادبی

گوید :
اگراز نسل افغانم و لی هارو ن بصد شوخی
سوا دمردم چشم همه شیرین ز بانانم

(ص ۲۴ دیوان)

یا :

بی فغانم چو بلبل تصو یسر

گر چه هارو ن ز نسل افغانم

(ص ۱۹۸ دیوان)

همچنین هارو ن تصریح کرده که ساکن قند هار بود ، و آرزوی کابل

و کشمیر داشت :

دلیم بگر فته هارو ن بس بملک قند هار ازغم

نسیم نو بهار کابل و کشمیر می باید

(ص ۱۳۳ دیوان)

گرشک مسکن و وطن او بود :

گر کند هارو ن گهی یاد «گرشک»

نیست اید وستا ن حب الوطن

(ص ۲۴۱ دیوان)

باری هارو ن خان از شعرا پر شیرین زبان و شیوای دودمان
محمد زایی افغان است ، که مستشرق فقید ریو را در شناسائی
اوسهوی روی داده و او را پسر فرزند صاحب دیوان معاصر سعدی
خلط کرده است . ورنه اگر بداخل دیوان مذکور رجوع میکرد ، البته
در می یافت ، که فرزند صاحب دیوان سعدی ، نمیتوان از نسل
افغان و ساکن قند هار باشد .

• • •

رتبیلان ز ابلی آیا شکل صحیح کلمه رتبیل است یا زنبیل؟ (*)

مورخان عرب در ذکر فتوح اسلامی از قرن اول هجرت، در زاو لستان و سیستان نام ملوکمقا می اینجا را که بافانجان تازی مقابل بودند رتبیل می برند، و چنین بنظر می آید که این نام یک پادشاه نبود بلکه دودمانی بود. زیرا از اوایل قرن اول تا او آخر قرن سوم هریکی از شاهان این سرزمین بنام رتبیل ذکر شده، و اگر یک شخص بودی، مدت سه قرن دوام نداشتی.

دلیل این سخن تصریح بلاذری و مسعودی است، که بعد از ذکر فتوح نخستین لشکر اسلامی تا کابل که از حدود سنه ۳۰ ه. ت. ۶۵ م. دوام داشت، در شرح فتوح عهد عبدالملک بن مروان (۶۵-۸۲ ه) می نویسند: که رتبیل شاه نواحی بسنت، بعد از رتبیل مقتول سابق، بالشکر عرب جنگ کردی (۱)، و ازین پدید می آید که دودمان شاهان زابلستان و سیستان را رتبیلی گفتندی. (۲)

(*) مجله یغما، سال (۱۳۴۴)، شماره ششم، تهران.

(۱) فتوح البلدان بلاذری ۳۹۱.

(۲) مسعودی در مروج الذهب ۷۲۲ گوید: هر که برین سرزمین سرحد هند حکم راند او را رتبیل گویند و همین مطلب را ابن خلکان نیز تایید میکند (و نبات الاعیان ۴۴۵).

متاسفانه در ماخذ غير عربى و فارسى و مسكوكات و كتيبه‌هاى مكشوفه ، تاكنون بناى مرتبيل بر نخورده ايم ، و نه در منابع عربى و فارسى نام يكي از اين شاهان جز همين لقب دودمانى - تصريح شده ، بنا بر اين ماروايات مورخان عرب و عجم رافراهم آورده و نتايج لازمه را از آن ميگيريم :

احمد بن يحيى بن جابر معروف به البلاذرى (متوفى ۲۷۹ هـ .) از سنه سى هجرى . ذكر فتوح زرنج و بست و داور و رنج و زابل و كابل را آورده و در عهد امارت ربيع بن زياد حارثى كه از طرف معاويه حكمران سيستان بود (بين ۵ و ۶۰ هـ) ذكر رتبيل دارد ، كه بر زابلستان و رنج (قند ها ركنونى) تايست دست يافت ، و با عبید الله بن ابى بكره بدادن يك مليون درهم صلح كرد ، وى درديار خویش با اعراب تا عصر عباسيان مقاوم نمود ، تاكه در عهد مامون اين سر زمين تا كابل مفتوح گشت و بست (بريد) به آن شهر بيوسته گرديد . (۱)

مورخان مابعد مانند احمد بن واضح يعقوبى (۲) (حدود ۲۹۲ هـ) و محمد بن جرير طبرى (۳) (۲۲۳ تا ۳۱۰ هـ) و على بن حسن مسعودى (۴) (متوفى ۳۴۶ هـ) و مطهر بن طاهر مقدسى (۵) (۳۵۴ هـ) و ابن خلکان (۶) (۶۰۸ تا ۶۸۱ هـ) و

- (۱) فتوح البلدان ۴۸۴ ببعده .
- (۲) در البلدان ۳۵ طبع نجف ۱۳۷۷ ق .
- (۳) در موارد متعدد تاريخ الامم الملوك .
- (۴) در مروج الذهب جلد سوم و چارم .
- (۵) در البدء و التاريخ ۳۷۶ .
- (۶) در وفيات الاعيان ۵ ر ۴۴۶ .

همچنين كتب فارسى مانند تاريخ سيستان و مجمل التواريخ و القمصين و زين الاخبار گرديزى و جوامع الحكايات عوفى و غيره از رتبيلان زابل ذكرها و داستا نها دارند ، كه از سنه بيست و يك هجرى و اوایل ورود عرب بدین سر زمين تا سال (۲۵۸ هـ) كه يعقوب ليث برايشان دست مى يافت ، در شهرهاى ، زرنج و بست و پنجوايى و كوهك بوده اند ، و بقول بيهقى همين كوهك كنونى واقع غرب قند ها ر بر كنار چپ دريائى ارغنداب شمار ستان رتبيل بود . (۱)

از روى ما خذ موجوده ميدانيم كه رتبيلان از آغاز دوره اسلامى تا ۲۵۸ هـ سمت حكمرانى و شاهسى بلاد زابلستان را داشته اند ، و البته به صورت فجايى خلق نشده اند ، و از بقاياى ملوك دوره قبل از اسلام اند ، و لى چون از زمان قبل از اسلام . سندی از احوال اين دودمان نداريم ، بنا برين از روى ماخذ عربى و فارسى و جودايشان را تا ۲۵۸ هـ ثابت ميدانيم ، و اگر به قرار حكم مورخان كه يك قرن رابر اى سه نسل تعيين کرده اند ، در دو نيم قرن عهد اسلامى عدد شاهان اين خانواده رابر شماريم ، بايد كم از كم هفت و هشت نفر از اين دودمان زندگى کرده باشند ، بدین موجب :

- ۱- رتبيل عصر خلفاى راشدین از ۱ تا ۳۳ هـ به قرار روايت طبرى همانست كه برادرش شاه ، از و به آمل گريخت و بقول مجمل التواريخ و القمصين خودش كشته شد . (۲)
- ۲- رتبيل مقتول عصر امويان : از ۳۴ تا ۶۶ هـ به قرار ذكر بلاذرى طبرى و تاريخ سيستان .
- ۳- رتبيل ديگر عصر امويان از ۶۷ تا ۱۰۰ هـ . بقول بلاذرى و يعقوبى و طبرى و مقدسى و مسعودى و گرديزى و تاريخ سيستان در بست به دادن يك مليون درهم مسلمانان صلح كرد ،

- (۱) - تاريخ بيهقى ۳ .
- (۲) - صفحه ۲۷۹ - ۳۰۴ طبع طهران .

و در سنه ۸۵ هـ . ابن اشعث را به حجاج سپرد ، و ی بقول طبری
رتبیل اعظم است .

۴-رتبیل اواخر عصر اموی از ۱۰۱ تا ۱۳۳ هـ . بقول بلاذری و
یعقوبی و تاریخ سیستان بدر باراموی با ژنمیداد .

۵-رتبیل اوایل عصر عباسی از ۱۳۴ تا ۱۶۶ هـ . معاصر خنچل
کابلشاه ، که دامادش ماوند به بغداد فرستاده شد . و ی مطیع
در بار عباسی بود . (۱)

۶-رتبیل دیگر عباسی از ۱۶۷ تا ۲۰۰ هـ . در عصر الهادی عباسی
سنه ۱۶۹ هـ . برادرش اسیر شده و او را به عراق فرستادند . (۲)

۷-رتبیل سوم عصر عباسی از ۲۰۱ تا ۲۵۰ هـ که در جنگ یعقوب
لیث صفاری کشته شد و برادرش بزنها ر یعقوب آمد ، و کاکازاد هاش
صالح بن حجر حکمران یعقوب درخند بود که در سنه ۲۵۲ هـ عاصی
شد و خود کشی کرد ، و او نام اسلامی داشت . این رتبیل همانست
که در تاریخ سیستان در قصیده محمد بن و صیف دبیر در بار
یعقوب لیث نامش آمده است .

۸-پسر رتبیل (۲۵۰-۲۵۸ هـ) و ی پسر رتبیل سابق الذکر بود ،
و تاریخ سیستان او را گیر گوید (اگر قرأت نسخه واحد مورد
اعتماد باشد) بعد از قتل پدر در بست محبوس بود ، و در سنه ۲۵۵
بگریخت و سپاه فراهم آورد و در بگریخت . و لی یعقوب اوراشکست
بگرفت . و لی یعقوب او را شکست داد و به کابل گریخت ، تا در
سنه ۲۵۸ هـ یعقوب او را در حصار نای (اجرستان) بگرفت و بند
نهاد (۳) و در اینجا ست که دودما قدیم و تاریخی رتبیلان زابل
از بین میرود ، و بعد ازین نامی ایشان در تاریخ دیده نمیشود .

(۱)- بلاذری - یعقوبی - تاریخ سیستان .

(۲) - بلاذری - تاریخ سیستان .

(۳) - تاریخ سیستان .

ضبط های مختلف نام رتبیل و اصل آن :

نام رتبیل در کتب عربی و فارسی به املاهای مختلف ضبط و
نقل شده و کاتبان کتب خطی آنرا م بانواع مختلف رتبیل -
رتبیل - رتبال - زنبیل - زینل و حتی روسل و تلپل (؟) هم آورده
اند ، و همین املاهای عجیب و غریب بود که موجب سوء تفاهم
محشی فاضل تاریخ سیستان مرحوم بهار خراسانی (روانش شاد باد)
گردید و و این کلمه را از ریشه

(رنده پیل) فارسی پنداشت و اصل آنرا از نتبیل یا زنبیل گفت (۱) ،
و برخی از نویسندگان دیگر هم همین نظر را پذیرفتند .
راور تی محقق معروف افغان شناس انگلیسی گوید : که این

نام اصلا در هندی رتن پال بوده و تصحیف شده است (۲) و لی مور -
خان عرب مانند بلاذری و یعقوبی و مسعودی این کلمه را با تنق
(رتبیل) ضبط کرده و جمع آنرا را تابله نوشته اند ، که قیاس است
بر جموع قیصره - نمارده - اکا سره - فراغته - تراکه - افغانه ،
که این وزن جمع مکسر در عربی همواره در مورد اسمای ملوک
و ملل مستعمل بود .

این کلمه طوریکه مرحوم بهار حدس زده زنده پیل = زنتبیل
نیست ، و برای این مطلب چندین دلیل موجود است :

اولا : مسعودی مورخ دانشمند و جهانگرد عربی مکررا این نام را
رتبیل ضبط میکند (۳) ، در حالیکه همین مولف در همین کتاب الزندبیل
را جداگانه استعمال کرده است . (۴) و هر دورا خلط نمیکند . و هم کلمه

(۱) - حواشی تاریخ سیستان .

(۲) - یادداشتها بر افغانستان انگلیسی ۶۳ .

(۳) - مروج الذهب ۳ ر ۷۲ و ۳ ر ۱۷۲ .

(۴) - مروج ۱۶۳ و ۳۰۲۵ .

زنبیل که اصلا عربیست (۵) در کتب لغت، جدا از الزند بیل آمده است، و همین کلمه موخر الذکر را عربیها با مفهوم آن کاملا به حیث کلمه دخیل و معرب می شناسند،

وزندبیل بروزن خندریس به معنی پیل عظیم، معرب است. مثلا کلمه زندبیل را بهمان معنی که فردوسی گفت: «بتن زنده پیل و بجان جبرئیل» یکنفر شاعر عربی زبان ملتانی در قصیده عربی استعمال کرده، که در مروج الذهب (۱۴۳) موجود است، و نویری در نهایت الادب (۳۱۱۹) از مروج نقل کرده است. همچنان مطیع بن ایاس شاعر عرب زنده بیل را در اشعار خود آورده، و ابو منصور موهوب بن احمد جوالبقی (۵۴۰-۵۶۵ هـ) زبان شناس عرب تصریح میکند، که الذندبیل کلمه فارسی معرب است و نویسندگان قاسم ولسان العرب هم آنرا به معنی پیل عظیم و معرب زنده پیل می شناسند.

همین جوالبقی که کلمه زنده بیل را با تمام کیفیت آن می شناسد، در کتاب المعرب خود ترتیب را به معنی ملك سجستان ضبط کرده، که در نسخ خطی به فتحه رانوشته شده است. و ازین بر می آید که لغویون عرب هر دو کلمه را جدا گانه شناختندی.

ثانیا: کلمه زنبیل را شعرا عربی به همین معنی ملك سیستان می شناسند، مثلا فردوسی یکنفر شاعر معاصر زنبیلان (۱۱۰۲ هـ) در مدح سلیمان بن عبدالملك اموی (۹۶۶-۹۹۶ هـ) گفت:

وتراجع الطرداء اذ و شقوا
بالامن زنبیل و الشجر

ازین بیت شاعر معاصر رتابله ثابت میشود، که اصل کلمه زنبیل بود، نه زنتبیل (کمازعم) زیرا زنتبیل و زنا و عروضا در آن نمی گنجد، و هم زنبیل در نزد عرب مخفف زنتبیل و کلمه دخیل نیست،

(۵) - لسان العرب و تاج

بلکه اصلا عربیست.

ثالثا: تازیان داستانهای مقاومتها و پیکارهای رتابله را در سیستان و رخد و زابلستان شنیدند، که بقوت و صلابت نام، لشکرهای متهاجم تازی را محو میکردند، و در سنه ۸ هـ

جیش الطور اویس عرب را از بین بردند چون این نام بطور اسم هیرو شهرت یافته بود، تازیان آنرا بر فرزندان خود نیز می نهادند، چنانچه یکنفر محدث معروف زنبیل بن صالح نیز وجود داشت، که علامه زبیدی در شرح قاموس تحت ماده الرتبیل ذکر او را

آورد (۱) و علامه ذهبی احادیث فراوان از او نقل نموده است. (۲) از تمام این دلایل لغوی و ادبی ثابت می آید، که اصل نام زنبیل بود، زیرا کلمه ثقیل زنبیل که مرحوم بهار آنرا اصل کلمه پنداشته در وزن عروضی بیت وقصیده مذکور نمی گنجد. و اگر آنرا زنبیل فرض کنیم پس در تحت ماده الرتبیل نمی آید، و چنانچه گذشت لغویان عربی زنبیل را جدا گانه آورده و در آن علمی رابه شکل زنبیل ذکر کرده اند.

حدسی در تحلیل این نام

چون کلمه زنبیل از عرب یا هندوما ورا لنهر نیامده و ریشه آن داخلی است بنابراین تحلیل آنرا درالسنه این سر زمین جستجو باید کرد و چنین حدس میتوان زد. که جز و آخر این کلمه پیل میباشد، و طوری که راوری گوید: (پال) که در آخر اسمای پشتو و هندی می آید هم ریشه خواهد بود، و بدین صورت املاهای اصلی آن رد پیل باشد، که بنا بر عدم وجود فرق (بوپ) در املاهای عربی و فارسی کلاسیک همواره رد بیل به با مو حده نوشته شده است. در

(۱) - تاج العروس ماده الرتبیل.

(۲) - مثبته النسبه، ولی در منتهی الارباب ۲۹۲ این نام صالح بن زنبیل است.

برخی اسمای قدیم کلمه پال از پال و پیلل پشتو آمده که در هندی و سانسکریت هم پالنا به معنی پروردن بود (۱) و در پشتو — نظایر آن مینه پال یعنی (وطن پرور) و خپل پال (خویش پرور) و در هندی رتن پال و گو پال و انندپال و جی پال و غیره است . اما جزو اول کلمه در رتو هندی و اوستا دیده میشود ، که در گاتها Rati به معنی سرور و حانی و بزرگ مینوی آمده و به طور صفت حضرت زردشت هم استعمال شده ، که آنرا رد جهان تر جمه کرده اند (۲) و گویند اولین کسی که به نظر زردشت آمد ، فرشته نیک و هومنه بود ، (۳) که

اعتقاد به ریتا Rita و اشا Asha یعنی مظهر عدالت و نظم عالم معنوی را از او آموخت (۴) و این ریشه قدیم جزو اول کلمه رت پیل خواهد بود . زیرا در اسمای قدیم مردم این سر زمین همین کلمه خیلی مروج بود . در زبان اوستا اصل نام رستم پهلوان داستان سیستان : راته + ستخمه Raatha + Staxma است ، که در ادبیات پهلوی در کتا بدرخت اسوریک رتو ستخمه آمده . و بقول کریستین سین این جزو اول کلمه با اسم مادر رستم رت جمع است (رود ابد) یا بقول فردوسی رودابه دختر شاه کابل یکسانست . زیرا بنا بر عادت قدیمی که در تشکیل اسمای وجود داشت عادتاً اسم پدر یا مادر بنا می پسران می

(۱) — قاموس هندی از دنکن فوربس ، طبع لندن ۱۶۷ .

(۲) — فرور دین یشت ، بند ۱۵۲ .

(۳) — در پشتو هومنه معنی نیک پندار و نیک عقیده دارد .

(۴) — تمدن ایرانی ، مقاله دومناس ۸۲ .

آمد . (۲)

در فارسی نیز کلمه رت مفهوم هوشیار و خردمند داشت ، که ریشه آن رتو اوستاست . فردوسی گفت :

بپوشید در ع سیاوش رت زره راگره بر کمر بند زد
از همین مقوله است ، که در سنسکریت Ratu... رب النوع
محبت و ستاره زهره و عشق و دوستداری بود . (۳)

در پشتو ریشه این کلمه در اسم زنان راتو باقیمانده که به معنی محبوبه و روحانی و معشوقه مینوی است . در اسمای مردان را تگل از همین ریشه است . رت = رت = یعنی سرور و حانی و محبوب گل از ریشه کلمه تاریخی کول مساوی کهول = کهول که معنی مجموعی این نام (از خاندا ن سرور محبوب) است . ولی برخی در تحت تمایلات عرب ، این نامها را معرب کرده راحت گل نویسند ، که ریشه قدیم و اصالت تاریخی آنها گم کرده اند . پس بنا بر این تحلیل لغوی حدس کرده میتوانیم که رت پیل نام بسیار زیبا و پر معنای داخلی این سر زمین است . به معنی پرورنده عشق و سرور پرور یا پرورنده رب النوع محبت یا پرورنده خردمندان و لسی این حدس لغوی محتاج قرینه خارجی و دلیل قوی دیگر است که آنها ثابت گرداند .

علی ای حال با دلایل گذشته صورت صحیح کلمه رت پیل است نه زنبیل ، مذعوم یا اشکال ممسوخ دیگر آن ، و تا وقتیکه سند قاطع

(۲) — کیانا ، از کریستین سین ۲۰۳ و همین مولف در کتا ب دیگر خود را ته Rita رابه معنی نظام ابدی و حقیقت و قانون و دستور پرستش خدایان آورد . است (مزدآ پرستی در ایران قدیم ۳۲ طبع تهران ۱۳۳۶ ش .)

(۳) — مزدیسنا و تأثیر آن در ادبیات فارسی از دکتر معین ۱۲۸ .

تاریخچه نسخه‌های خطی افغانستان و احیای متون آن (*)

دانشمند گرامی مدیر مجله‌وزین

یغما!

این خطا به را در سیمینار کتب خطی که در کابل تشکیل شده بود،
ونمایندگان دوازده مملکت آسیایی و دیگران در آن اشتراک کردند،
خواندم و برای نشر به آن مجله عزیز فرستادم.

درین سیمینار که بنده کرسی ریاست آنرا داشتم، اکثر مطالب به
حفظ کتب خطی منظر و در قطعنا مه آخر سیمینار جای داد
شد.

امید است نشر این خطا به برای خوانندگان گرامی یغما خالی از
دلچسپی نباشد.

عبدالحی حبیبی

رئیس انجمن تاریخ افغانستان

(*) مجله یغما، سال (۱۳۴۶)، شماره هشتم تهران.

در مقابل این تواتر لغوی و تاریخی بدست نیاید باید شکل ردبیل
را قبول کرد، و با حدس و ظن نمیتوان کلمه دیگری را به جای
آن نشان داد. البته اگر مسکو کی یا نوشته بی یاسندی قویتر از آن
عصر بدست آید، در تغییر این نام مدار اعتبار تواند بود.

• • •

قدیم ترین نسخه های خطی دوره اسلامی افغانستان و سر زمین های مجاور آن که در زبان های عربی و در ی موجودند ، مربوطند بدوره بیکه رسم الخط کوفی درین سرزمین بافر هنگ عربی و دین اسلام بعد از قرن اول هجری رواج یافته بود .

در عصر پیش از اسلام عربی با خطی داشتند ، که با قلم نبطی شباهتی داشت و از همین خط بعد هارسم الخط کوفی به میان آمد که قدیم ترین نمونه های این خط منبع قلم کوفی را در نقش زبد نزدیک دریای فرات یافته اند ، و تاریخ آن

۵۱۱ م است و پس از آن نقش حران گو هسار جنوب شام بر دروازه دیربست که در سنه ۵۶۸ م به همین رسم الخط پیش از رواج کوفی نوشته شده است ، و علما گویند که نشئت این خط هم در اواسط قرن ششم میلادی است . و بعد از این در خلال سالیان ظهور اسلام خط عربی نشو و نما یافته ، که پس از این به خط کوفی مشهور شده است ، و قدیم ترین نمونه این خط نوشته سنگ قبر یست که در مصر پیدا شده ، و در جمادی الاخری سنه ۳۱ ه آنرا نوشته اند ، و بعد از این کتیبه قبه صخره بیت مقدس در سنه ۷۲ ه کتابت شده است (۱) در دوره قبل از اسلام در افغانستان رسم الخط های مختلف خرو شتمی ، یونانی ، آرامی سره داناگری ، پهلوی ، اوستا و غیره رواج داشت ، ولی فتح عرب تمام آن رسم قدیمه را از بین برد ، و در نصف اول قرن اول هجری رسم الخط کوفی با وضع ساده ابتدا بی خود بمدد علم و فکر اسلامی جای آنرا گرفت و ما می بینیم که در آغاز قرن دوم هجری این رسم الخط کوفی به شرق افغانستان یعنی وادی سند هم رسیده بود ، چنانچه سنگ نبشته های مسجد بمپور سند مربوط سال ۱۰۷ ه و ۲۹۴ ه به خطوط نسبتاً مهذب کوفی

(۱) تاریخ اللغات السامیه از دوکتور اسرائیل و لفسون ۱۹۱ به بعد طبع قاهره ۱۹۲۹ م .

اخیراً کشف شد ، و هم در وادی توجی و زیرستان متصل سرحد افغانستان سنگ نبشته سال ۲۴۳ ه بدست آمده که بدو خط کوفی و سره داناگری سنسکریت است ، و از این برمی آید که فرهنگ قدیم توأم با آثار ثقافت عربی در قرن سوم هجری درین سرزمین موجود بود .

رسم الخط کوفی در نوشته های عربی و در قرن سوم و چهارم هجری ، رواج کامل یافت و ما می بینیم که قدیم ترین نسخ خطی در خراسان به همین رسم الخط نوشته شده ، و آنچه از نسخه های قدیمتر در تاکنون مکشوفند ، همه نوشته و تالیف مردم این سرزمین اند : مثلاً کتاب الابنیه عق حقایق الادویه تالیف ابو منظور هروی است که تا کنون کتاب کهن تر در خطی مکشوف دنیا شمرده شد ، و اینک در کتابخانه و یانا موجود است ، که آنرا حکیم اسدی طوسی در سنه ۴۴۷ ه نوشته است . کتاب دوم خطی در ی هم به سرزمین شمال خراسان تعلق دارد که در بیست و چار شوال سنه ۴۷۳ ه . بیست و شش سال بعد از نسخه کتاب الابنیه کتابت شده و جلد سوم شرح در ی کتاب التعرف فی مذهب التصوف ابوبکر کلاباذی بخاری متوفی ۳۸ ه . است که امام اجل زاهد فقیه ابو ابراهیم اسماعیل مستملی بخاری (متوفی ۴۳۴ ه) با همان در ی روان و شیرین اواخر عهد سامانی کرده است ، و نسخه منحصر بفرد آن در کابل بود ، و متاسفانه این کتاب کهن تر دو م مکشوف مخطوطات در ی اکنون بیرون رفته و در موزه کراچی موجود است . (۱)

نسخه خطی سوم کهن تر در ی همان هدایه المتعلمین ابوبکر ربیع بن احمد بخاری است که در سنه ۴۷۸ ه . نوشته شده و در کتابخانه بولیان آکسفورد موجود و خط آن بسیار شبیه به نسخه دوم

(۱) دربار کتاب شرح تعرف استاد مجتبی مینوی در مجلد دوم یغما سال ۱۳۲۸ صفحه ۴۰۵ مقالتهی مفصل و متمتع نوشته اند با تحقیقی و دقتی (مجله یغما) .

است ، و آنچه بعضی مولفان ایرانی (۱) این نسخه را کتاب دوم کهن تر مخطوط دری بعد از کتاب الا بنیه شمرد ه اند سهو است ، ومن درین باره مقالاتی را درار مغان علمی طبع لا هور (ص ۵۱ به بعد در سنه ۱۹۵۵ م نوشته بود م . (۲)

مراد از این تذکر اینست که خط کوفی در مخطوطات دری از مدت یکمزار سال بدین طرف رواج داشته و کهنترین آثار مکشوف مخطوط دری نیز در خراسان و حواشی آن بوجود آمده و سه نمونه قدیم آن اکنون هم باقیمانده اند، و این خود آشکارا میسازد که سر زمین خراسان مدتی پرورشگاه نسخه نویسی قدیم زبان دری و رسم الخط کوفی بود ، که در قرون مابعد این رسم الخط به انواع خطوط دیگر مانند نسخ و ثلث و تعلیق و رقاع و نستعلیق و شکست و غیره تبدیل و متفرع شده است .

داستان نسخ خطی خراسان و ضیاع آن مانند سرنوشت شهر های آن خیلی ملال آور و حسرت انگیز است . باین معنی که در دور های مشعشع نضج و درخشانی تمدن و فرهنگ خراسانی اسلامی ، یعنی عصر سامانیان و غزنویان و غوریان درین سر زمین بسا شهکار های ادبی و هنری و مکاتب ادب و هنر بوجود آمده بودند . و کتابخانه های نشا بور ، مرو ، هرات ، بلخ ، بامیان ، بخارا و غیره از نسخ فراوان خطی عربی - دری پر بود ، و لی فتنه های تمدن سوز

(۱) - مانند دوکتور جلال متینی در مقدمه هدایة المتعلمین ص ۴۶ و ایرج افشار در سیر کتاب در ایران ص ۱۹ .

(۲) - درباره کتاب هدایة المتعلمین استاد مجتبی مینوی مقاله ای محققانه و دقیق در مجلد سوم یغما (اسفند ماه ۱۳۲۹) نوشته اند بانمونه ای از خط قدیم ترین نسخه آن تاریخ کتابت مقاله استاد مینوی پنجمسال پیشتر از تاریخ کتابت مقاله استاد حبیبی است . (مجله یغما .)

یغما های اقوام خانه بدوش غز و سلاجقه و بالاخره چنگیز یان منگولی این خزاین علم و هنر را طوری از بین برد که اثری از آن باقی نماند، و حتی از شاهکار مشهور فردوسی که لابد در خراسان خوانندگان فراوان داشت ، اکنون نسخی خطی قبل از مغول باقی نمانده است . و همچنین از کتاب تاریخ بیهمی جز قسمت کوچک آن در دست نیست . و کتاب جغرافیة ابو عبد الله جیها نی وزیر سامانیان که محمد بن احمد بشاری نویسنده احسن التقاسیم پیش از ۳۷۵ هـ ، در عصر امیر نوح بن منصور سامانی هفت جلد آنرا در کتابخانه عضد الدوله ، و همچنین مختصری از آنرا در نشا بور دیده بود ، اکنون بکلی از بین رفته و مفقود الاثر است . کتاب مقامات بونصر مشکان صاحب دیوان رسالت دربار سلطان محمود و مسعود که محمد عوفی آنرا در جوامع الحکایات بنام « مقامات بونصر » یاد میکند ، و علما دربار آن شک و شبهتی (۱) داشته اند به تصریح تاریخ منظوم زجاجی (نسخه خطی پشاور) فزونتر از ده جلد بود ، که این کتاب نفیس تاریخی هم اکنون بکلی معدوم است .

یاقوت حموی که در سنه ۶۱۶ هـ حضرت مروشا هجان پایتخت خراسان را دیده بود ، ده کتبخانه بزرگ را درین شهر نام میبرد ، که از آن جمله کتابخانه عزیزیه در جامع شهر واقع و دارای دوازده هزار کتاب بود که موسس آن عزیزالدین عتیق مرد میوه فروش مروی باشد . یاقوت گوید : کتابهای این خزاین بسوی ملت مورد دسترس بود و من همواره دو صد جلد آنرا بدو ن رهن بمنزل خود می آوردم و از آن سود میبرد م . و حتی درین عالم کتاب ، شهر و دیار و خانواده و فرزندان خود را فراموش کردم . (۲)

فتنه چنگیز تمام این مخازن فرهنگ و دانش را بشهرهای

(۱) رجوع به سبک شناسی بهار ۲ - ۲۷ .

(۲) معجم البلدان ۵ - ۱۱۴ .

بزرگ متمدن خراسان چنان از بین برد، که بقول منهاج سراج در برخی شهرها دیواری نماند و متنفسی را از انسان و حیوان باقی نگذاشتند. چون مردم این سرزمین همواره خلاق مدنیّت و فرهنگ بودند، دو صد سال از آن فتنه نگذشته بود، که با زهرات و سمرقند و بخارا و دیگر بلاد خراسان مراکز پرورش هنر و کتاب نویسی و کتاب آرای شدند، و در دوره تیموریان هرات شهکار هائی در هنر خط و میناتور و تذهیب و تجلید کتب به وجود آمد، که تا کنون هم از بهترین کتب خطی دنیا محسوبند - مثلاً به اتفاق هنر شناسان نسخه شاهنامه با یسنقری که در سنه ۸۲۳ هـ ۱۴۹۲ م در هرات به خط جعفر بایسنقری نوشته شده، از گران بهاترین کتب دنیاست، که اکنون در موزه گلستان تهران موجود است. این کتاب نفیس بیست و دو میناتور مکتب نقاشی هرات و تذهیب و تزئین بسیار عالی نظر ربای حیرت آوری با بهترین کاغذ و صحافی و قایم و شیرازه بندی دارد، و از عالیترین کتابهای است که تا کنون در تاریخ بشر ساخته شده است. (۱)

باسقوط دولت تیموریان هرات بقیة السیف شهزادگان و رجال هنر دوست هرات با عده ای از هنریندان و شاعران و دانشمندان و خطاطان و نقاشان و رجالیکه حامل خزاین نفیس کتب خطی بودند، به هند و بخارا و دولت عثمانی ترکی روی آوردند که بقایای این آثار هنری و کتب خطی منقول اکنون در کتابخانه های هند، شوروی، ایران، ترکیه، لندن، قاهره و دیگر بلاد جهان محفوظند، و مقدار بسیار کمی در افغانستان باقی مانده اند و اگر توجهی به فراهمی و نگهداری آن نشود، این میراثهای گرانبها عنقریب از مملکت خارج کرده خواهند شد، و این خسارت عظیمی باشد که از ناحیه فرهنگ و کلتور متحمل می شویم، و تلافی آن هم در آینده

(۱) - راهنمای صنایع اسلامی ۸۳ و میراث ایران ۲۴۵ .

بکلی ناممکن است، زیرا که هرکسی که آنرا بدست چنین نقایس رابه بهایی باز فرو شند، و مانند حرز جانس نگه دارند. نسخه های خطی که از نظرتاریخ و فرهنگ جزو مهم میراث عظیم کلتوری ما اند، به لحاظ ارزش علمی، ادبی، فرهنگی، تاریخی آن به چند قسمت مهم بخش کردیم، که درسطور ذیل به موارد استفاده از آن هم اشارت می رود:

۱- از نظر هنر:

برخی از نسخه های خطی صرفاً از نظر هنر و آرت بهایی دارند. باین معنی که متن آن جداگانه در دست است و نادر و نایاب نیست و بارها چاپ هم شده، ولی نسخه خطی آن از چندین نقطه نظر ارزشی دارد: گل کاری، جداول، تذهیب، میناتور، نقاشی، کاغذ، خط، استعمال رنگها، سیاهی، تزئینات و غیره.

مثلاً نسخ خطی قرآن که متن آن نایاب نیست، ولی هر نسخه خطی آن یکی از لحاظ های فوق دارای اهمیت است، زیرا این نسخ متبرک را همواره عقیده با خط خوش بر کاغذ نفیس، با نقاشی و تزئینات برگ و گل به سیاهی و رنگهای دلچسپ می نوشتند، و قرآنها می که در عصر پیش از مغول نوشته شده اند، از نظر تحول خط و نقاشی اهمیت فراوان دارند، و گاهی برخی نسخ و تفسیرهای آن برای شاهان و حکمرانان نوشته شده که از این نقطه نظر هم دارای بهایی اند، مانند تفسیر در موزه ایران باستان که در ۵۸۴ برای مطالعه غیاث الدین محمد بن ساهم غوری پادشاه افغانستان نوشته شده، و یا نسخه های قرآن که بر آن برخی عهدنامه ها نوشته اند، و از جمله نسخه بیست و دو کتابخانه کابل که هم از حیث خط و تذهیب ارزشمند است و هم بر ورق اول آن عهدنامه شاه شجاع الملک باسید خدادخان و تعهد محمد اکرم خان و زیر با حقدادخان بارکزی نوشته، و از نظر تاریخ افغانستان اهمیت دارند. در کتاب

خانه عامه کابل هم نسخ گرانبها از این قبیل موجود است ، مانند کلیات بیدل به خط و تذهیب و نقاشی سردار غلام محمد خان طرزی قندهاری ، یا نسخه بوستان به خط میر عماد نستعلیق نویسن معروف و همچنین است مجموعه های خطوط میر عبدالرحمن هروی وسید عطا محمد شاه قندهاری و نسخه های دیوان جامی و امیرعلی شیرنویی و سلطان حسین بایقرا که خطاطان معروف و اساتید هرات نوشته و نقاشان و مذهبیان نامی مکتب هرات و بران کار کرده اند و در موزیم های دنیا موجودند . و همین چند ماه قبل یک نسخه منطق الطیر عطار با چندین میناتور مکتب هرات که از کتب خانه امیر عبدالرحمن خان بود ، در لندن به هجده هزار پوند فروخته شد .

۲- نسخه های که متن آنها بهادارد :

برخی از نسخه های خطی موجودند که از نظر هنر و خط چندان جالب نبوده ، ولی موضوع آنها از دو لحاظ مطالعه کرده میتوانیم : اولاً مسایل علمی و فلسفی که از نظر تاریخ فکر و کلتور معنوی مردم مهم اند . مثل تاریخ - اجتماع ، سیر علوم ، ارتقای فکری - ابتکار های علمی و فکری و وضع عقاید و افکار و غیره .

ثانیاً : تاریخ نظم و نثر و لغت و سبکهای تاریخی زبان - نکات گرامری و فصاحت و بلاغت - خصوصیات لهجه مقامی و تعابیر وادای خاص مردم مناطق خاصه . مثلاً نسخه های خطی تاریخ بیهقی - تاریخ هرات ، زین الاخبار گردیزی ، طبقات الصوفیه خواهانصاری هروی - آداب الحرب و الشجاعة فخر مدبر ، و آثار گرانبها البیرونی و صوفیان و حتی برخی از کتب تحقیقی دانشمندان متاخر مانند مغتنم و ریاض المهند سین ولسان المیزان و دیگر آثار علامه حبیب الله محقق قندهاری و دیگر علما ، منبع فواید گوناگون اند که احیا و نشر آن کار دانشمندان محقق و بصیر است . این نسخه ها و لو با خط بدو صورتی عاری از تزئینات ظاهری بدست آیند ، وجود آنها نزد ارباب علم مانند طلای نابست .

برای مثال باید گفت که طبقات الصوفیه خواهان هرات علاوه بر ارزش فکری و صوفیانه بهای هنگفت ادبی نیز دارد ، و مخزن گرانبها است از لغات و کلمات و تعابیر و ادای زبان دری که در قرن پنجم در هرات و خراسان رواج داشت و هکذا تاریخ بیهقی هم وضع اجتماعی مردم و دربار و سیاست عصر را روشن میسازد ، و هم نمونه ارزشمند است از نثر فصیح دری قرن پنجم هکذا نسخه واحد خیرالبیان بایزید روشن که در آلمانست ، و نسخه دیگر خطی پشتو به همان سبک و لهجه که در قندهار است از مغتنم آثار قدیم پشتواند .

ثالثاً گاهی نسخه های خطی بسیار زیبایی منقش و مجدول نفیس بنظر می آیند ، که در عین حال ارزش معنوی هم دارند و مزایای صوری و معنوی در آن موجود است . مثلاً نسخ خطی بسیار خوشخط و مذهب منقوشی که انواع هنر در ترتیب آن بکاررفته ، و متن آن تفسیر است یا طب یا گیاه شناسی یا ادب و تاریخ ، نسخه های شاهنامه که دارای الوا و نقوش و تصاویر و مزایای صوری اند ، هر یکی در ترتیب متن جامع انتقادی این شهکار ادب و حماسه بکار می آیند . و همچنین نسخه های تفاسیر دری قرآنی که با خطوط و تزئینات بسیار دل انگیز نوشته شده اند ، و انواع هنر انسانی را در ترتیب آنها بکار برده اند ، متن آن هم از نظر ادب ، گرامر ، بدیع و بیان و تعابیر خاصه و استعمال لغات همواره مورد استفاده و تحقیق دانشمندان خواهد بود . که از این جمله نسخ خطی ترجمه تفسیر طبری ، تفسیر سوره آبادی ، تاج التراجم ، جزوه تفسیر قدیم کیمبرج و دیگر تفاسیر دری بهترین منابع سبک شناسی و نکات دستوری و دیگر منابع لسانی و بیانی اند . و هم از این جمله اند تذکره الکحالین تحریر ۵۷۵ و مجموعه متون مهم نایاب طبیبی مشتمل بر اعمار و العقاقیر المفرد و المركبه زهرا و یاندلسی ، و تقویم

الا دو به المفرده از طبیب ابو العلائی و غیره که در کتابخانه
بالا ماری پشاور موجود بودند .

۴- نسخه های منحصر بفرد و طرز ترتیب آن :

نسخه هاییکه متن آن جای دیگر کشف نشده و منحصر بفرد اند ،
در خور توجه فراوان باشند، زیرا متن واحد و لو از نظر محاسن
صوری ارزنده نباشد ، مگر به لحاظ موضوع و محتوا دارای
ارزش است .

نسخه های مکرر را در حین ترتیب متن انتقادی آن برای تصحیح
بکار میبرند ، و نسخه بدلهای آنرا در پاورقی میدهند و صورت
اصح و متقن یک پارچه مختلف را در متن میگذارند ، و اختلافات
نسخه را به حاشیه میبرند ، ولی این ترتیب در متن واحد منحصر به
فردست نمیدهد ، و باید خود صورت متن را مورد تحقیق قرار داد .

چون اغلب نسخ خطی را کاتبان جاهل یا خوشنویسان نا آشنا
به موضوع کتاب می نوشته اند بنا بر این گاهی در متن سهو های
فاحش روی داده و حتی سقطات و اضافاتی هم در آن واقع شده
است . گاهی کاتب اشتباه کرده و بزم را نرسم نوشته و حتی عادت
نداشته که کلمات را نقطه گذاری بجایی نماید . و بنا برین در متن
واحد تحریفات غیر ارادی کاتبان دخیل است ، و حتی نسخه های خطی
را دیده ام که کاتب آن صرف نقاشی حروف بوده و ابدا زبانرا
نمیدانسته است . و این نوع نسخ در هند فراوانند ، که اشخاص خوش
نویس اما جاهل بزبان نوشته اند ، مثل نسخه طبقات ناصر
پوهنتون پنجاب که نویسنده آن خدا را هم نمی شناخت و در اکثر
موارد آنرا (جدا) می نوشت .

اما گاهی کاتب ارادتاً تحریفی را در متن وارد کرده و بزعم خود کامه
یی را کشیده و کلمه دیگری را به جای آن نشانده است که درین
صورت اولاً ذوق کاتب از قریحه مولف کتاب والاتر و رساتر نبوده ،

و اگر هم باشد ، ذوق او به لحاظ حفظ امانت مدراعتبار نتواند بود .
بهر صورت اگر در پیش محقق که متن انتقادی کتاب خطی را
برای چاپ ترتیب میکند چند نسخه موجود باشد بسپولت میتواند
بین اختلاف متن چند نسخه ، آنچه بنظرش موثوق و صحیح تر برسد
صورت آنرا در متن گذارد ، و باقی نسخه بدلهای را در پاورقی جای دهد .
ولی در نسخه واحد اگر متن مورد دستبرد کاتب گشته باشد ، در اینجا
وظیفه ترتیب کنندگان متن دشوارتر است ، و باید حتی المقدور بکوشید
شد که به مدد کتب دیگر موضوع را حل نماید ، و دلایل خود را هم در
پاورقی بگنجاند ، و اگر این کار ممکن نشد و حل جملات یا کلمات
مبهم در کتب و متون دیگر مربوط به همان فن یا فته نتوانستند ،
آنگاه در پاورقی را خود را می نویسند ، و یا اصل متن
نسخه واحد را نقل کرده به گذاشتن علامت استقامت بین
قوسین یا «کذافی الاصل» و غیره ابهام آنرا نشان میدهند .

در ترتیب نسخه های منحصر بفرد دقت و تحقیق فراوان لازم
است و باید هر کلمه آنرا از روی استعمال بموقع و وضوح مطلب و
تلازم با الفاظ وارده در آن متن و هم از نظر سبک شناسی و رواج
مسائل ادبی همان عصر مورد غور قرار داد . و اگر پیش مرتب نقاد
بصیر دانشمند دلیلی ادبی یا تاریخی یافتنی برای تبدیل کلمه
به کلمه دیگر موجود باشد باید آنرا در پاورقی شرح دهد .

مثلاً نسخه خطی زین الاخبار گردیزی که از روی دو متن خطی
کتب خانه های کمبریج و آکسفورد ترتیب کرده ام ، این نسخه در
حقیقت واحد است ، زیرا نسخه آکسفورد فقط نقل نسخه اول است
و بنا برین برای حل مشکلات فراوانی که درین کتابست بمتونی که
ماخذ و مدرک خود گردیزی بود رجوع کردم ، و سهوها و فرو
گذاشتها و سقطات ارادی و غیر ارادی کاتبان و نواقص این نسخه
خطی را از روی همان متون تکمیل یا تصحیح نمودم که عنقریب به طبع
سپرده میشود .

آفات وارد بر نسخ خطی واحد متعدد است: جهل کاتب، تعصبات خاص فرقی نامسا عد بودن اقلیم و هوا، هجوم حشرات و گرم های دشمن کتاب - نادانی مالک کتاب که با چاقوی جها لت وستم تصاویر کتاب را میتراشد، ویا بنظر خاص تعصب بانام یکی بنوق و عقیده خود علیه السلام ورحمة الله و یا دیگری لعنة الله وغیره می نویسد، و حتی گاهی مطلبی را مسخ نموده و عا مداو قاصدا در آن تصرف ناجایز می نماید. در چنین موارد اگر نسخ متعدد ی از همان متن در دست باشد کار مدقق آسانست و میتواند متن دست نا خورد ه آفت زده پی را تشخیص کند. ولی در نسخه واحد چنین انتخاب انتقاد دشوار است، جز اینکه مدقق موارد مشبوه را در پاورقی بانظر انتقاد ی خویش نشان دهد.

در اینجا مثالی چند از نسخه زین الاخبار گردیزی که به طبع مهیا شده می آورم: گردیزی در شرح روز های اسلامی میگوید: که روز یازده ذیحجه رایوم القر گویند، این نام در هر دو نسخه یوم القر نوشته شده که من آنرا به یوم القر تصحیح کردم، زیرا البیرونی در آثار الباقیه گوید: «یوم القر، لان الناس يستقرون فيه بمنی» (ص ۳۳۴).

در شرح حال منصور عباسی می نویسد: و گرداند ر گردکوفه او دیوار کشید و مال آن بر اهل شهرها جبا یث کرد. این کلمه در هر دو نسخه خطی جنابت است که طابع این فصل، آنرا بارها جنابت خوانده و طبع کرده، در حالیکه اصل آن جنابت است که در عربی جبی المال آمده و مراد از آن وضع خراج باشد.

همچنین گردیزی در شرح حال مامون گوید که حسن بن سهل نام ابوسرا یارا از دفتر لشکر کشید و این مطلب را چنین افاده میکند: «وحسن بن سهل به» امار مردانگارش « نام او بیفگند» در هر دو نسخه این اصطلاح لشکری: بدار مردانگارش نوشته شده، کیه

مرحوم سعید نفیسی آنرا بدا رخرد انکار شی طبع کرده و یکی از این صور معنی ندارد. و من این کلمه را به «امار مردانگارش» تصحیح کردم زیرا الیعقوبی در تاریخ خود (۷۷۷) صا حب دیوان را «المرد مار» و خوارزمی هم امار د بهیر (دبیر مالیات) و گنز امار د بهیر (دبیر خزانه) و غیره می نویسد (مفاتیح العلوم) - و بدین سند «امار مردانگارش» صحیح تر خواهد بود یعنی دفتر مرد شمار، که همین وجه را من با قید احتیاط بر حاشیت همین مبحث نوشته ام

ه- نسخه های خطی:

نسخه های موجودند که بارها طبع شده و یا متون مخلوط و محدث متعدد آن باقی اند ولی ارزش نسخه اصیل کهن سال آن به جاست. زیرا گاهی ارباب تصوف و تلقین متون درمی قلمی را که بزبان کهن مطابق دساتیر ادبی عصر های گذشته نوشته شده، وبعد از چند قرن فهم مطالب آن بر مردم دشوار بود، به زبان مروج عصر خود در می آورند، و بدین صورت متن قدیم متروک می ماند، و آنچه بقول جا می «بزبان متعارف روزگار» در آمده بود رواج و مقبولی می یافت.

صوفیان این کار را جایز میدانستند زیرا مراد ایشان از مطالعه يك متن، جنبه تلقین و تأثیر روحی آن بود و با سبک ادبی آن کاری نداشتند. مثلاً کتابی بنام سوا داعظم در عربی تالیف اسحق بن محمد مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹ ه. مشتمل بر عقاید اهل سنت موجود بود و این کتاب در حدود ۳۷ ه. بخواست امیر خراسان نوح بن منصور به زبان درسی دوره سامانی ترجمه شد، که مقارن ترجمه تفسیر و تاریخ طبری از مهم ترین و کهن ترین متون زبان درسی به شمار می آید این متن کهن اصیل را مورد دستبرد مرد صوفی قرن هشتم که در بلخ مدفون است در سنه ۷۹۵ ه. این آید، ولی خواهی که محمد پار ساقرار داده و از آن وسایلی را در شرح

عقاید اهل سنت ساخت ، و آن متن قدیم را بزبان «متعارف روزگار» خویش در آورد ، و اکنون که من نسخه بسیار نادر و شاید منحصر به فرد اصیل دوره سامانی آنرا یافته ام ثابت شد که بین دو متن قدیم و جدید خواهی پارسا از نظر ادبی و سبک شناسی تفاوت فراوانی موجود است و بنابر این ارزش متن کهن آن با وجودی که مطالب و محتوای آنرا خواهی پارسا داشته ، به جای خود باقی است و پیدا شدن متن اصیل در آن از معتنات روزگار است .

مثال دوم این گونه تحریر و دستبرد همان شرح تعریف مستملی بخاری است که ذکر آن پیشتر کرده شد و نمونه دیگر این کار تصرف مولانا جامی در متن طبقات الصوفیه خواهی عبدالله انصاری است که کتاب نفحات الانس از آن به وجود آمده و چون من متن اصیل طبقات انصاری را با همان سبک و چهره قدیم لهجه هر وی آن ، از روی چند نسخه خطی مکشوف دنیا در سنه ۱۳۴۱ ش با تعلیقات و توضیحات فراوان به اصول انتقادی این عصر از کابل نشر کرده ام ، مدققان و اهل نظر و کتاب شناسان سبک دان میدانند که بین دو متن انصاری و جامی چه تفاوت فراوان موجود است ؟

بدین صورت نسخه های خطی ما را به معارف پیشینیان و افکار و هنر و وضع اجتماعی و فکری و سبک نویسنده گی و ادا و تعابیر و خصوصیات لهجوی و بسا لغات و کلمات از دست رفته زبان ها و واقعیت های تاریخی و مسایل علمی و ادبی و اجتماعی سابقه آشنا می سازد ، و چون علم و معرفت بدین چیزها مال مشترک بشر است باید به حفظ و فراهمی انواع نسخ خطی توجه بین المللی مبذول گردد . و مبادله عکس های این گونه نسخ برای استفاد و پژوهنده گان ؟

همواره با سهل طریق میسر باشد ، و من در پایان مقاله درین باره سخنی چند را باین انجمن دانشمندان پیشنهاد مینمایم :

۱- باید يك انجمن بین المللی کتاب شناسان دری ، عربی ،

پشتو ، اردو ، ترکی بشمول ممالکی که دارای این زبان ها اند و یا ذخایر چنین کتب را دارند تشکیل گردد ، و مرکز ی را بسوی یه بین - المللی برای ترتیب ، تنقیح ، جستجو ، فراهمی ، نشر ، حفظ ، کشف نسخ خطی بوجود آورند .

۲- برای این کارها در ممالک مربوط شعب فرعی این مرکز تاسیس گردد ، و مبالغی تخصیص نسخ خطی و کشف آن صورت ، از کار همه این مراکز ، حفظ و نشر داده شود تا به همکاری و اطلاع گیرد ، دانشمندان که در تربیت علمی و روش انتقادی ترتیب نسخ خطی تبحر به و مهارتی دارند ، و اهل همان زبان و همان سر زمین اند بکار گماشته شوند ، و وسایل طبع و نشر آن ترتیب گردد .

۳- وسایلی فراهم آید تا تمام نسخ خطی با سهل طرق در دسترس دانشمندان باشد و فهرس کتب خطی در هر مملکت ترتیب و تکمیل و نشر گردد .

۴- عکسها و رو تو گرافهای نسخ واحد منحصر بفرد بین تمام این مراکز بین المللی مبادله شود .

۵- يك نشریه بین المللی برای اطلاعات مربوط به کشف و تحقیق و نشر و دیگر امور کتاب شناسی مخطوطات بوجود آید ، تا کتاب شناسان دنیا از فعالیت مراکز یکدیگر آگاه باشند و کارهای مکرری درین زمینه انجام نشود و ترتیب انتقادی متون خطی و نشر آن به کسانی سپرده شود که به نحو احسن اهل همان کار باشند .

۶- چون برخی نسخ خطی تاکنون و کنار مواجیه به خطر و اتلاف اند ، غیر مکشوف بوده و در هر گوشه باید برای نجات آن بسوی یه بین - المللی توجه بعمل آید ، و موسساتی امثال یونسکو و غیره به حفظ این امانت انسانی همت گمارند .

(این مقاله مخزن نی است عظیم از تحقیقاتی گرانبها متضمن نام و نشان بسیاری از نسخه های خطی دری ، و روش نگارهبانی آن نسخه ها ، و طرز تصحیح و مقابله آنها در چاپ و پیشنهاداتی

فرهنگی در مبادله کتاب، در جوامع انسانی ارزش چنین تحقیقات و تتبعات و رنجها را اهل فن می‌توانند دریافت. مجله یغما از استاد بزرگوار مشرف زمین عبدالحی حبیبی در ارسال چنین مقاله‌ای امتنان و افتخار بسیار دارد و در باره سیمینا ر کتاب در کابل، که ریاست آن با استاد بوده است مقاله‌ای انتشار خواهد داد.

* * *

مؤید جا جرمی و ترجمه احیاء العلوم بزبان فارسی (*)

در عهد سلطانی ایلنتمش (۶۰۷-۳۳ ق مساوی ۱۲۱۰-۱۲۳۵ م) احیاء علوم الدین امام ابو حامد محمد بن محمد غزالی از عربی به فارسی ترجمه شد.

نویسندگان این سطور از نسخه کامل این ترجمه اطلاعی ندارند، ولی فقط سه جزو آنرا دیده‌ام، و آنچه در باره این ترجمه و مترجم آن بدست آمده چنین است:

کتاب احیاء چهار قسم دارد:

قسم اول عبادات، قسم دوم عادات، قسم سوم مهلکات، قسم چهارم منجیات، که هر ربع آن مشتمل بر ده ده کتابست. یک حصه این ترجمه فارسی در موزه برتانیاست، که در فهرست ریو Rieu ذکر آن نیامده، و شاید که بعد از طبع فهرست مذکور

(*) - نقل از اورنیتل کالج میگزین می ۱۹۵۳ و نشر آن درین مجموعه از روی مجله یغما، سال (۱۳۵۵)، شماره سوم، تهران، صورت گرفته است.

بموزه آورده شده باشد. که عبارت از اکثر ترجمه ربع اولست، و رو توگراف آن را در کتابخانه ملی تهران دیده ام که مجلد ضخیمی است.

در کتابخانه دانشگاه پنجا بن نیز ترجمه جزو دوم ربع اول موجود است که از ذخیره کتب مرجم پرو فیسر شیرانی بوده و نسخه نفیس قدیمی است مشتمل بر ۱۹۷ ورق پانزده سطر قطعی ۷۵ در ۳۵ اینچ به خط نسخ خفی و عناوین شنگرفی، که در سنه ۷۹۷ ق کتابت شده و لی سرو آخر آن ناقص است، و شامل ترجمه مطالب احیاء طبع مصر ۱۳۴۸ ق از صفحه ۹ تا ۱۱۷ باشد، و آغاز کتاب از مبحث عجائب القلوب ناقص الابد است.

ترجمه کتاب دوم و سوم آن کامل و از کتاب چهارم تا «آفت چهارم دهم دروغ درسختن و سوگند» است، و مطابق رسم خط قدیم گ، ک، و ج، نگاشته شده و کشش ک بطریق کهر است.

نسخه دیگر ترجمه جزو سوم در کتابخانه راقم این حروف موجود است، که تا قسم چهارم میخیات مطابق جلد ۴ ص ۴۷۸ طبع عربی مذکور میرسد.

این نسخه نیز در آغاز و انجام ناقص و عدد اوراق آن ۳۲۲ نوزده سطر به قطع ۱۲ در ۹۵ اینچ و خط نسخ جلی است که غالباً در هندوستان نوشته شده و آیات قرآنی آن جلی تر و دارای اعراب است. گ، چ مانند نسخه سابق الذکر و کلمه آنچه «انچ» نوشته شده و کشش ک آن قدری پایین بوده و روی هر فته نسخه نفیس و کهن تصحیح شده است که در بین آن چند ورق ضایع گردیده و بعد از آن بخط جدیدی نقل و تکمیل کرده اند و بر ورق ۲۹۷ ب نام مترجم را چنین نوشته اند:

«مترجم مولانا علامه مجد المللة والدين قدوة المحققين، خاتم

المجتهدین امام النقل و العقل، الهادی الی الله ابو المعالی موید بن محمد الجاجر می قدس الله روحه العزیز».

بر صفحه آخرین که نوشته آن قدری ناقص است نوشته اند:

«موید محمد جاجر می که مترجم این کتابست ... میگوید ... و توفیق ارزانی داشت ... تا این ضعیف ترجمه این کتاب را ... از پرد مهر بیت بیرون آورد ... و از حضرت ذوالجلال بتضرع و ابتهال می خواهد که میان من و برکات آنرا موجب ثبات سلطنت و مقتضی مزید مملکت سلطان السلاطین شمس الدین والدین گرداند و مشو (بات) ... بایام دولت صاحب موید الملکی رساند.»

از تفصیل فوق روشن می آید که ترجمه کامل ربع اول موجود و از ربع سوم و چهارم هم حصه بزرگ بدست می آید، ولی ترجمه ربع دوم بمن معلوم نیست جز آنچه ذکر آن در چند سطر کنز العباد می آید.

اما مجدد الدین ابو المعالی موید بن محمد جاجر می که بود؟ جواب مفصل این سوال از کتب تراجم و تاریخ بدست نمی آید، مولوی رحمان علی بر صفحه ۲۷۷ تذکره علمای هند صرف اینقدر مینویسد: «ملك موید جاجر می در عصر جلال الدین خلجی بود.»

سلطان جلال الدین خلجی از سنه ۶۸۹ تا ۶۰۵ در هند شاهی داشت و آنچه رحمان علی نوشته هم از تاریخ فیروزشاهی ضیا برنی اقتباس کرده باشد، که در آن ذکر «امیر موید جاجر می» سه بار آمده: اولاً در ص ۱۷۴ در جمله وزیران و امیران عهد جلال الدین نام «ملك موید الدین جاجر می» شامل است و جاجر می بلا شد بهت تصحیف جاجر می است.

در صفحه ۱۹۹ نیز در فهرست ندیمان سلطان نام او آمده و گوید:

«وندیمان مجلس سلطان، تاج الدین عراقی و امیر خسرو و موید جاجر می و پسر ایبک دعاگو و موید دیوانه و صدر عالی و امیر

ارسالان کلاهی و اختیار باغ و تاج خطیب که در انشاء سخن و دانش سخن و علم تاریخ و آداب ملوک مثل ایشان دیگر نبودی . «
وباز در ص ۲۰۱ تاریخ فیرو زشاهی آمده :

«در عصر جلالی که مجمع اکابرو ذوفنونان عالم بود ، چند ملک بعلوم آراسته بودند ، چنانچه ملک قطب الدین علوی و ملک تاج الدین کهرامی و ملک موید جاجر می و ملک سعد الدین امیر بحر که هر یک از ملوک آن زمان در صدر فرماندهی و مسند اشغال خطیر متمکن بودند ... »

این ملک موید جاجر می که برنی ذکر کرده ، ظاهراً همین مترجم احیاء است ، و لی در اینجا اشکال خفیفی هست ، که در ترجمه احیاء نام سلطان شمس الدین صریحاً مذکور و در جلد اول ذکر وزیر جنیدی هم آمده که وزیر ایلتمش و پرورنده عوفی مولف جوامع الحکایات بود ، و این وزیر جنیدی : ابو حامد قوام الدین نظام الملک محمد بن ابی سعد جنیدی دهلیست (۱) ، که در سنه ۶۰۷ به وزارت ایلتمش رسید و تا آخر عند سلطنت او ۶۳۳ ق بر همین مرتبه باقی بود ، و بعد از آن وزیر فرزند ایلتمش یعنی رکن الدین فیروز شاه بود ، و لی سرکشی کرد و با جمعی از امیران به لاهور رفت ، و رکن الدین او را تعاقب کرد ، مگر بالاخره جمعیت امرا ، دختر ایلتمش سلطان رضیه را بر تخت دهلی نشانند و رکن الدین را بزندان بردند . و لی نظام الملک جنیدی بالشکری از لاهور بر دهلی تاخت و چون شکست خورد بطرف سرمور گریخت و در آنجا در عهد رضیه در بین ۶۳۴ تا ۶۳۷ ق درگذشت . (نزهة الخواطر ۲۰۳)
بهر حال ، از ذکر نامهای جنیدی و سلطان شمس الدین بر می آید ، که مترجم فارسی ترجمه احیاء را در عهد ایلتمش (۱) این وزیر عربی الاصل بود . بنگرید : دیباچه جوامع الحکایات از محمد نظام الدین طبع گیب ص ۲۰۹ و بداونی (۶۴۱) که درین کتاب بجای جنیدی بغلط جنیدی نوشته شده است .

ختم کرده است . و اگر ما این کار را در سال آخر حیات ایلتمش ۶۳۳ ق بشماریم ، پس تا جلوس جلال الدین خلجی یعنی ۶۸۹ ق ۵۶ سال فاصله دارد ، و اگر در سنه ۶۳۳ مترجم راسی ساله بدانیم ، پس در عصر جلال الدین خلجی باید در حدود هشتاد و شش ساله باشد که برای منصب ندیمی شایسته و لی محال نیست . زیرا خود جلال الدین خلجی هم در وقت جلوس هفتاد ساله بود ، و برای یک پادشاه که هفتاد ساله ندیمی که هشتاد و شش ساله باشد ، بسیار محل تعجب نباشد .

در اذکار ابرار (طبع آگر ۱۳۲۸ ق) ص ۴۴ ذکر «حاجی مجد الدین جاجر می دهلی» هم آمده و از آن برمی آید : که وی معاصر قاضی حمید الدین ناگوری (متوفی ۶۴۳ ق) و قطب الاولیا (متوفی ۶۳۳ ق) (۱) و از منکران سماع بود ، که در آخر بان گرویدو منصب قضا را ترک کرده و در زوایای صوفیان در آمد و بسا همراهان خود از کمالان زمانه گشت و بدرجه شهادت رسید . که ظاهراً این ذکر همان جاجر می مترجم احیاء است .

ترجمه احیاء در مردم بسیار مقبول گردید . برنی در احوال علاء الدین خلجی (ص ۳۴۶) می نویسد : که این ترجمه در سالهای (۶۹۵ ق تا ۷۱۵ ق) بین مردم باین اندازه مطلوب بود که :

«ورغبت بیشتر متعلمان و اشرف و اکابر که بخد مت شیخ (یعنی شیخ الاسلام نظام الدین اولیا) پیوسته بودند در مطالعه کتب سلوک و صحائف احکام طریقت مشاهده میشد ، و کتاب قوت القلوب و احیاء العلوم و ترجمه احیاء العلوم و عوارف و کشف المحجوب و شرح تعرف و رساله قشیری و مرصاد العباد و مکتوبات (۱) مراد قطب الدین بختیار کاکای عارف افغانی مدفون دهلی است که دیوان اشعار فارسی و هم نمونه اشعار پشتوی او در دست است . (مترجم)

عين القضاة و لوايح و لوا مـ قاضى حميد الدين ناگورى و فوائد
الغواد امير حسن را بواسطه ملفوظات شيخ خريداران بسيار پيدا
آمدند .

این سخن به اواخر قرن هفتم و آغاز سده هشتم هجری تعلق دارد.
در يك كتاب ديگر قرن هشتم (۱) هجری كنز العباد فى شرح الاوراد،
چندین بار ذکر ترجمه احیاء و اقتباسات از آن
آمده ، و كنز العباد شرح او را دشینخ اجل محى السنه شهاب الدين
سهر و ردی (متوفى ۶۳۲ ق) است که يك شرح عربى اصل فارسى
آنها على بن احمد الغورى ساکن کره مرید شيخ ركن الدين نوشته
و مشتمل بر منقولات كتب فتاوى و واقعات تست ، که شرح بالقول
است (بنگرید : حاجى خليفه طبع لندن ۱۸۵۰م ۲۵۴ ر ۵) درین كتاب
با عبارات طويل عربى و فارسى از كتب فقه و تصوف مروج هندو-
ستان اقتباساتى دیده میشود ، که مولف عبارت فارسى را با اشاره
قوله درج کرده و این كتاب در سنه ۱۳۲۰ قمرى در قازان طبع گردید ، و نسخه‌هاى
خطى آن در انجمن آسيايى بنگال و استانبول و ديگر كتب خانها
موجود است (بنگرید : براکلمن ۴۴۱ ر ۱ و تکمله وى ۱ ر ۷۹)

۱- برو کلمن (۱ ر ۷۹) كنز العباد را از تصانیف قرن نهم
داند مگر در مفتاح النجنان اقتباساتى از آن كتاب هست ، که در
حدود ۷۷۰ ق تالیف شده (بنگرید : قهرست مخطوطات فارسى
کتابخانه انديا افس شما ره ۲۵۶۵) علاوه از این الغورى
مرید شيخ ركن الدين است ، که بقرار فهرست مخطوطات عربى
ديوان هند از Loth ص ۹۳ ، این شيخ ركن الدين غالباً حضرت
ملك المشايخ و اوليا ابو الفتح قریشى است يعنى : ركن الدين
ابو لقاسم فضل الله بن شيخ صدر الدين محمد عارف بن بهالدين
زكريا ملتانى که وفات او در سنه ۷۴۵ ق است پس كنز العباد تالیف
قرن هشت باشد نه قرن نهم .

يك نسخه قديم اما ناقص كنز العباد در كتابخانه دانشگاه پنجاب
هم موجود است داراى ۱۹۰ ورق که نصف آخر كتاب باشد و در آن
علاوه بر متن عربى احیاء الاقل هفده بار از ترجمه احیاء هم
اقتباساتى دیده میشود که جمله نود سطر شود ، بنگرید : اورا ق ۲۳۶ ،
۲۶۰ الف ، ب (ربع دوم) ۲۶۲ الف و ب ۲۶۹ ب ۲۷۰ ، ۲۷۲ ب ۲۷۶
الف و ب ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۳۸۶ ب) ، در دفتر اول ابوالفضل (طبع کانپور
۱۲۰۹ ق) برصسى و نه تحت عنوان « دستور العمل حضرت
شاهنشاهی بعمان ممالک محروسه و متصدیان مهمات مر جوعه »
هدایاتى به کارکنان حکومت دیده میشود که در آن گوید (ص ۴۰
سطر ۱) :

« در هنگامى که کار خلق خدا نباشد به مطالعه كتب ارباب صفوت
وصفا مثل كتب علم اخلاق که طبرو حانیست و خلاصه جمیع علوم -
مست چون اخلاق ناصرى و منجیات و مهلكات (۱) احیاء علوم
کیمیای سعادت و مثنوی مولوی روم و کلیله و دمنه مشغولى کند
تا از غایت مراتب دیندارى آگاه شوند ... »
در این اقتباس انشاء ابوالفضل غیر از احیاء علوم ، ديگر كتب همه
بزبان فارسى است و از عمال و متصدیان امور عهد اکبرى توقع
نمیرود که از متن عربى احیاء استفاده کرده توانسته باشند ، بنا
برین جای تعجب نیست که مراد از احیاء درین عبارت ترجمه فارسى
آن باشد بهر حال اگر تا عهد اکبرى ترجمه فارسى احیاء معروف
بود ، بعد ازین بتدریج کیمیا برگردیده و نایاب شده باشد .

سر سید احمد خان از كتاب احیاء ترجمه فارسى « كتاب
۱- کذا در دو نسخه خطى انشاء ابوالفضل ، که یکی از نسخه
نوشته شده ۱۰۹۸ ق نقل شده . و دو مین تاریخ کتابت ندارد ولى
مؤخر از نسخه اولست .

الحقوق» را در پانزد ه صفحه در مجله آگر ه ۱۸۸۸م به طبع سنگی نشر کرد ، و همد رین سال در همین مطبع ترجمه کتاب الصدق احياء را چاپ نمود که دوازده صفحه باشد (بنگرند : فهرست کتب مطبوع فارسی موزه برتانیه مرتب کرده ای ، ایدواردس . لندن ۱۹۲۲م ستون ۴۲۰).

آیا این اقتباسات سر سید احمد از ترجمه جاجر می صورت گرفته ؟ جواب این سوال به مطالعات آینده در مجلات مذکور و تطبیق آن با متن ترجمه خطی احياء وابسته است (ختم)

توضیح مترجم :

جاجر م از شهر های خراسان بود و مولف حدود العالم گوید : جاجر م : شهر کیست بر راه گرگان بر سر حد و بار کده گرگانست و این گو مش و نشا پورست (ص پنجاه و شش طبع تهرآن ۱۹۳۲ م .) قرار ی که مینارسکی در شرح و تعلیق حدود العالم می نویسد : جاجر م مربوط و لایت نشابور و بر خط مرزی خراسان و گرگان واقع بود ، که مقدم سی هم آنرا ذکر کرده ولی در اصطخری نیامده است . (ص ۱۶۷ طبع و ترجمه کابل ۱۳۴۲ ش) شاید ابا واجداد موید جاجر می مترجم احياء از همین ولایت خراسان بهند رفته و منسوب بهمین جاجر م باشند که ذکر این عالم دین ، در کتاب بزم مملو کیه تالیف سید صباح الدین ندوی طبع اعظم گرهند ۱۹۵۴ م هم آمده است .

مخفی نماند که يك جلد ترجمه فارسی احياء العلوم در حدود سنه ۱۳۳۰ ش از قندهار به کابل آورده شده بود ، که در کتابخانه ارگ جمهور ی کابل محفوظ باشد ، این نسخه در فهرست کتب خطی افغانستان به نمره ۲۲۰۶ قید است ، که قطع آن ۲۳ در ۱۷ سانتی متر در چار صدو يك صفحه بیست و يك سطر یست و در سنه ۱۱۲۴ قمری به خط نسخ محمد طه بن عبدالرحیم سلیمانی نوشته شده است (فهرست

مذکور ، ص پانزد ه طبع قاهره ۱۹۶۴ م .) .
متأسفانه که این نسخه نیز ترجمه کامل احياء نیست و يك نصف تمام کتاب را احتوا میکند ، ولی تا جاییکه بانظر سرسری دیده ام ، نسخه منقح صحیح و خواناست و خط آن هم نسخی متوسطست که کاتب آن غالباً در حجاز يك شخص سلیمانی (افغانی) باشد ، زیرا سلیمانی منسوب بکوه سلیمان است که عربها هر شخص افغان را باین نسبت مشخص می ساختند .

در معاصرین این مترجم احياء ، امیر خسرو دهلوی است که ذکر او را به چنین وجه آورده : «طریقه دوم علمای محقق ، این طریق چنان بود که شارح مشارع علوم عین عبارات را از موج تبحر خویش به چاشنی آب دهد که دل های مرد رازنده گرداند ، چنانکه کتب پارسی مولانا بحر المعانی محمدغزالی و ترجمه احياء از آن امام متبحر مجد الدین جاجر می ... » (اعجاز خسروی ۵۵ طبع هند)
این ترجمه احياء بوسیله امام جاجر می بعد از ۶۲۰ ق در دهلی خاتمه یافته ، و بدو نی همام جاجر می را در سلك فضلا ی روزگار جلالی می شمارد (منتخب ارا ۱۳۱) و از دیباچه ترجمه احياء بر می آید ، که مجدالدین بهره کافی از علوم داشت ، و در لاهور به تدریس و افاضه پرداختی و گروهی از طلبه علم را درس احياء العلوم دادی ، که چند بار تدریس آنرا ، انجام داده بود ، و در سنه ۶۲۰ ق طوایف خلائق از ائمه و شیوخ و تاجر و عامی برو گرد آمدندی که بدین سبب مورد حقد برخی از علما و انتقاد و بدخواهی ایشان گشتی . ولی انصاری از احناف او راحمایت نمودندی .

وی بالاخر بترك لاهور پرداخت و در او اخر سنه ۶۲۰ ق بدهلوی آمد و بگفته خودی :

«مجلس عالی صاحب مثال و اشارت فرمود که احياء علوم دین را بپارسی ترجمه باید ، تا همگنان را از وفایده باشد ، چه اکثر

خلق از ادراك عبادت تازی قاصراند... سالهاست تا خاطر خطیرورای
منیر و ی بدان مصروفست که احیاء علوم دین به ترجمه رسد... بر
مقتضی این مقدمه این دعا گوئی را به ترجمه آن مثال داد. «اقتباس
از مقدمه فارسی نسخه خطی»

بدین طور امام جاجر می ترجمه احیاء را در دهلی به حمایت و امر
جنیدی وزیر دهلی انجام داد، و به قول خودی درین ترجمه اصول
ذیل در نظر او بود:

اول: آیات قرآنی و احادیث نبوی و اقوال اصحاب پیا مبر
به عبارات اصلی آن نقل و بعد از آن ترجمه آن داده شده تا به
رجوع خود احیاء ضرورتی نباشد.

دوم: مؤلف احیاء مسایل فقهی را به مذهب شافعی آورد، و لی
مترجم مسایل مذهب حنفی را هم بر آن افزوده است.

سوم: در برخی موارد که ضرورت تفصیل و توضیح مزید
بوده، تحت عناوین فایده و مترجم گوید مطالب مفیدی را بر آن افزوده
است.

چهارم: از انشا پرداز و ترجمه و جناس و اسجع در گذشته
و ترجمه خود را به عبارات ساده و عام فهم در آورده است.

بدین هیچ علاوه بر مطالب متن عربی احیاء علوم، در ترجمه
جاجر می در حدود یک هزار «فایده» افزوده شده است و در آن جاییکه
مترجم در مقابل کلمات عربی الفاظ فارسی داشته آنرا در ترجمه
جای داده، و گرنه کلمات فارسی نیافته ناچار عربی را گرفته است.
ناجاییکه معلومات داریم، مخطوطات ذیل این ترجمه معلوم اند:

۱- ربع اول: مکمل در موزه برتانیای و همچنین یک نسخه مکمل آن
در کتابخانه ملی تهران — و خریداری شده.

۲- ربع دوم: شناسنامه نشده، ولی از وجود یک نسخه ناقص
نصف اول این ربع در کتابخانه ملی الیو خبر داریم. و آنچه گفته
شده که در هند هم یک نسخه آن موجود است صحیح نیست.

۳- ربع سوم: دو نسخه خطی آنرا سراغ داریم: یکی در کتابخانه
ملی مصر، دوم در مجموعه کتب مرحوم پرو فیسر شیرانی دانشگاه
پنجاب که نسخه قدیم ناقص است مخطوطه ۷۹۷ ق مشتمل بر ۱۹۷
ورق.

۴- ربع چهارم: دو نسخه خطی آن معلوم است: اول در کتابخانه
ملی مصر. دوم در مجموعه شخصی کتب مرحوم محمد شفیع لاهوری
مشتمل بر ۳۲۲ ورق، که مضمون آخر کتاب و نام مترجم آنرا سابقا
گفتیم. (دکتر نذیر احمد: اوقات و آثار امیر خسرو ۱۲۴۱ طبع
بمبئی ۱۹۷۶).

بدین طور آنچه در نام مترجم احیاء و نسبت او اشتباه روی داده،
در خور تصحیح و تاملست و باید موید جاجر می خراسانی را (بالقابه)
مترجم احیاء و یکی از مفاخر مشترک علمی و ادبی خراسان نهند
دانست (کابل، ۱۵ — ت ۱۳۴۵ ش).

که خانواد ه محمود یا ن طالقانی در بلخ منصب قاضی القضا تی و مسند علمی داشتند ، و از آن جمله قاضی القضا ت حسین محمود ی ، مد تی در بلخ قاضی و حاکم عدل و بعلم و دیانت و زهد مشهور بود، و خاندان ایشان ملوک الکلام بودند .

این قاضی حسین محمود ی د و برادر داشت : یکی حسن ، و دیگر قاضی القضا ت بهاء الملة والدین عمر (۱) که در سنه ۵۳۶ ه در بلخ قاضی بود ، و مرا و راپسری عالم فاضل کامل حمیدالدین محمود بوده که در اقالیم عالم در کلام شهر تی تمام داشته است . و کتاب مقامات و کتاب روضة الرضا و رسایل متفرقه او دلیلیست بر فصاحت و بلاغت وی . (۲)

مؤلف فضایل بلخ در شرح حال قاضی حسین محمود ی گو ید: که قاضی القضا ت حسین در سنه ۵۰۶ ه . وفات یافته و بر در نوبهار در حظیر ه محمود ی دفن شد (۳) و قراریکه محمد صالح و رسجی در مزارات بلخ مینویسد : برادر کلان قاضی حسن و میانه حسین و خورد تر قاضی عمر بود . (۴) در حالیکه در فضایل بلخ اکبر ایشان

(۱) در بار ه این شخص مؤلف فضایل بلخ مینکارد : سید زاده ابو القاسم سمرقندی (یکی از نویسندگان تواریخ بلخ متوفی ۵۵۶ ه) میفرماید : که من بهاءالدین عمر القاضی را دریافتم بعد از آنکه پیر گشته بود . با آنکه اهل بلخ را فصحا العجم گفتندی . او بزرگ رحمة الله افصح الفصحا بلخ بود و فصحا و بلغا بدخ از این خاندان ایشان بودند . (نسخه خطی لنین گراد و رق ۳۰۴) .

(۲) فضایل بلخ خطی شیخ شصتم ذکر حسین محمود ی و رق ۳۰۳ نسخه خطی لنین گراد .

(۳) - فضایل بلخ و رق ۳۰۴ خطی .

(۴) - مزارات بلخ ، خطی ص ۸۷ .

آیا نام مؤلف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود؟ (*)

يك استفتا در باره نام مؤلف مقامات حمیدی

قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی ، در تاریخ ادبیات فارسی شخصیت معروفیست که در مبحث نشر فنی حتما از او و کتابش نام برده می شود .

تاکنون نام این نویسنده بارعرا در تواریخ ادبیات ، عموما «عمر» نوشته اند ، ولی مـرا اندرین مطلب سخنهاست و چنین بنظر می آید که در نام و نسب قاضی حمیدالدین بلخی در کتب تاریخ ، ادبیات و تذکره ها سهوی روی داده باشد .

از فضایل بلخ که صفی الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی در رمضان سنه ۶۱۰ ه در بلخ املا و تحریر کرده و در ذیقعد ه ۶۶۶ هجری در قصبه کفشگران بلخ کتابت و ترجمه شده بود . (۱) پدید می آید :

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۶) ، شماره نهم ، تهران .

(۱) - مقدمه فضایل بلخ خطی ص یازده .

حسین است باز حسن آنگاه عمر (۱) و ور سجدی در مزارات بلخ تاریخ وفات هر دو برادر حسن و حسین را ۵۰۶ هـ. نوشته است.

از تصریح مولفان فضایل بلخ برمی آید که گورستان خاصی بنام «حظیره محمودی» بر دروازه نوبهار بلخ (بقول ورسجدی بیرون دروازه نوبهار) مخصوص این خاندان فضل و دانش و فصاحت و بلاغت بود.

از روی این سند میدانیم که در نزد مردم معاصر در بلخ قاضی حمید الدین صاحب مقامات، محمود نام داشته که پدرش عمر باشد.

اکنون می بینیم که معلومات مادر باره این خاندان علم از روی منابع دیگر بکجا میرسد؟ این اثر (۵۵۵-۶۳ هـ) مینویسد: که خاندان محمودی دودمان معروف اهل و فضل و دانش در مرو بود، که اصلاً طالقانی بودند و از این دودمان دانش ابوسعید عمر (۴۵۷-۵۴۶ هـ) بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن ابوذر (۲) محمودی طالقانی در بلخ قاضی و بقول سمعانی کسی مرد کثیر العباد بود، که سمعانی ازو در بلخ حدیث شنید. (۳)

۱- فضایل بلخ و ورق ۳۳ خطی.

۲- این ابوذر محمودی که در رانساب سمعانی و ابن اثیر و جواهر مضیه سر سلسله این خاندان شمرده شده غالباً همان امام و مفسر حنفی است که در بخارا قاضی و مفتی بود، و یکی از متبحران علوم و دارای طریقه مر ضیه و سیرت نیکو شمرده میشد و صاحب تفسیر و فتاوی است که شهرت اوقاضی ابوذر بود، و ذکر وی در قنیه المنیه تألیف مختار بن محمود زاهدی زاهدی حنفی (متوفی ۶۵۸ هجری) آمده است که تاریخ مفتیان و قضات باشد. (الجواهر

المضیه ۲۵۲۲ و الفوائد البیهیه ص ۷۳)

(۳) - اللباب ۱۰۸۳ و الجواهر ۳۹۳۲.

شیخ عبدالقادر بن محمد مصری (۶۹۶-۷۷۵ م) که بعد از این اثیر میریسته عین مطالب فوق را بحواله سمعانی نوشته و گوید: که عمر بدر قاضی حمید است (۱) و همو جای دیگر مینویسد: که قاضی حمید پسر ابوسعید عمر بن علی بن حسین طالقانی محمودی قاضی بلخ باشد. (۲) و محمودی نسبت است به جد ایشان که خاندان وی علمای فاضل بوده اند. (۳) و از این برمی آید که از همین خاندان یکنفر قاضی حمید دیگر هم از نسل حسین در حدود ۶۰۰ هـ زندگی داشته است.

درباره اوقات زندگی ابوسعید در لسان المیزان ابن حجز عسقلانی متوفی ۸۵۲ هـ از سمعانی چنین نقل میشود: که وی از قول عمر بن علی محمودی گوید که او بر جنازه ابو علی حسین قاضی القضاة و خشی حضو رداشت. (۴) چون این محدث و عالم و خشی در بلخ در ماه ربیع الاخر ۴۷۱ هـ از جهان رفته (۵) پس ظاهر است که در همین سال ابوسعید عمر محمودی بعمر چهارده سالگی در بلخ بوده است.

از یکنفر دیگر دودمان محمودی که محمد بن حمید الدین محمود؟ بن عمر بلخی معروف به محمودی باشد نیز خبری داریم که کتاب الملل والنحل را تألیف کرده و در ۷۰۲ هـ از جهان رفته است. (۶)

همچنین قاضی ابو علی حسین بن علی محمودی از همین دودمان است که در حدود ۵۴۰ هـ فقیه عراق محمد بن حسین بن احمد

(۱) الجواهر ۳۹۳۱.

(۲) - الجواهر ۳۶۸۲.

(۳) - الجواهر ۳۴۶۲.

(۴) - لسان المیزان ۲۴۱۲.

(۵) - فضایل بلخ ۳۹۹ خطی و لسان ۲۴۱۲.

(۶) - اسماء المؤلفین ۱۴۱۲.

نجا کنی (از حدود شاش = تاشکند کنونی) از و حدیث شنیده ه
بود . (۱)

قراریکه دیده شد : قول مولف فضایل بلخ و ابن اثیر عبدالقادر
مصری و ورسجی در و ج—ودخاندا ن محمود ی در بلخ واینکه
اصلا طالقانی بودند یکسا نست. ولی ابن اثیر و عبدا لقا در شجره
نسب خاندا ن را هم با اخلا ف حسین داده است که باتزیی—
معلوما ت فضایل بلخ و لسا ن —المیزا ن و مزارا ت بلخ بشر ح ذیل
باشد :

ابی ذر محمودی (حدود ۴۰۰ هـ .)

محمد (حدود ۴۳۳ هـ . :)

احمد (حدود ۴۶۷ هـ .)

بهاء الملة والدین عمر حسین (متو فا ۰۶ هـ)

حسن (متو فا ۰۶ هـ .)

قاضی بلخ در ۵۳۶ هـ . علی (حدود ۵۲۰ هـ)

ابوبکر حمید الدین محمود

صاحب مقامات (متو فا ۵۵۹ هـ) ابوسعید عمر ابو علی حسین
(حدود ۵۵۰ هـ .)

تولد ۴۵۷ هـ .

وفات ۵۴۶ هـ .

قاضی حمید (حدود ۶۰۰ هـ .) محمود ؟

محمد (متو فا ۷۰۲ هـ)

۱-الجواهر ۴۰۲.

مولف ملل و نحل

درباره نام قاضی حمید الدین (مولف مقامات) غالباً سهو او ل از
محمد عوفی سر زده که بعد از اودیگران تقلید کرده اند. وی نام او
را عمر بن محمود المحمودی بلخی نوشته (۱) ولی حاجی خلیفه گوید:
که مقامات حمیدی را قاضی حمید الدین ابوبکر بن عمر بن محمود (؟)
بلخی در ۵۵۱ هـ ختم کرده است. (۲)

مرحوم سعید نفیسی این نام را حمید الدین ابوبکر بن عمر بن
محمود بن محمود بن محمودی ممدوح انور ضبط کرده (۳) و معلوم نیست
که این نسبتها را از کجا یافته است ؟

در تعلیقات چهار مقاله که علامه محقق محمد قزوینی نوشته است .
بار اول ترددی در نام و نسب قاضی حمید الدین اظهار شده و گوید :
«عمر اسم پدر و ابوبکر کنیه او بوده و حاجی خلیفه هم فقط به کنیه او
اکتفا کرده است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد . (۴)»

با وجود این تردد عالمانه مرحوم قزوینی دیده میشود ، که
نویسندگان مابعد درین باره تحقیقی نکرده اند . مثلا در تاریخ
ادبیات دکتر صفای (۲۹۷۲) حمید الدین عمر بن محمود بلخی ، و
در سبک شناسی مرحوم بهار (۳۲۹) حمید الملة والدین عمر بن
محمود المحمودی بلخی و در مجمع الفصحاء طبع مظا هر مصفا (۱۰۷۳)
حمید الدین عمر بن محمود و در راهنمای ادبیات فارسی (ص ۳۶۶)
قاضی حمید الدین عمر بن محمود بلخی چاپ شده است .

انوری شاعر معروف خراسانی را در مدح قاضی حمید الدین اشعار
فراوان است که او را به صراحت از خانواده همین محمود یا مذکور

(۱) - لباب الالباب طبع سعید نفیسی ۱۶۸ .

(۲) - کشف الظنون ۱۷۸۶ .

(۳) - دیباچه دیوان انوری ۴۰ .

(۴) - تعلقات چهار مقاله ۲۳ .

در فضایل بلخ و اللباب ابن‌ائیردانسته و هم با ایمان لطیفی نام
اورا محمود و باصرا حتی لقب‌ابورا حمید الدین گفته است درین
شعر :

هرسخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
از مقامات حمید الدین شد اکنون تر هات
شاد باش ای عنصر محمودیان را روح، تو
رو که تو محمود عصری ما بتان سو منات (۱)

اگر چه شاعر نام محمود را بابتان سو منات متلازم آورده، ولی
اورا محمود عصر خویش گوید، و ازین هم قول صاحب فضایل
بلخ که نام اورا محمود نوشته‌اید میشود که یک سند معاصر
قویست .

اگر چه عروضی سمرقندی در چهار مقاله وسعد و را اوینی در
دیباچه مرزبان نامه از مقامات حمیدی نام برد هاند، ولی تفصیلی
از نام مولف آن نداده اند و ابن‌ائیر هم در رواقه وفات حمید الدین
(وقایع ۵۵۹ هـ) فقط اورا قاضی ابوبکر محمودی نامیده است و
مینویسد :

«سنه ۵۵۹ هـ . : توفی القاضی ابوبکر محمودی صاحب التصانیف
والاشعار و له مقامات بالفارسیه علی نمط مقامات الحریری بـ
لعربیة .» (۲)

درینکه برخی مولفان سابق، نیز قول عوفی را پذیرفته اند،
از روی ضبط حاجی خلیفه و اسما عیل پاشا در اسماء الموفین
(۲۳۴۱) که ابوبکر بن عمر بن محمود (؟) البلخی حمید الدین
المحمودی نوشته اند ظاهراست .

چون عوفی از بلخ دور افتاده بود، بنابراین این قول او درین مورد

(۱) دیوان انوری طبع سعید نفیسی ۳۳۵ .

(۲) -الکامل ابن‌ائیر ۱۱۲۲۸ و ۱۴۱۰ .

نسبت به روایت مقامی خود بلخ ضعیف تر باشد و بنا بر این است
که هر مان‌انه نیز با کمال احتیاط اسم اورا حمید الدین ابوبکر
بلخ میبرد . (۱) و از قول عوفی اعراض نماید .

پس با در نظر گرفتن روایات سابق، باید نام مولف مقامات
حمیدی را ابوبکر محمود ملقب به حمید الدین محمودی بلخی بن
عمر بن احمد بن محمد بن ابوبکر محمودی دانست و منظر متعلمانه
خود را درین باره بقید احتیاط به محضر شریف دانشمندان
واسا تید تقدیم داشتیم والله اعلم بحقایق الامور . و اگر درین مورد
نظری و تحقیقی صائب تر و مقارن تر به حقیقت باشد که قول عوفی
را تایید نماید شنید نیست .

تمناست استنا تید محقق بوسیله مجله شریف یغما بدین طالب
علم ابلاغ فرمایند .

چون درین روزها کتاب فضایل بلخ از روی سه نسخه خطی برای
طبع آماده و تعلیق و تحشیه و تحقیق میشود، و این مطالب را در حواشی
آن تعلیق کرده ام، اگر تحقیقی مزید و شافی و کافی دیگر نشر
گردد، آنرا با حفظ امانت ادبی، بنام خود آن محقق گرامی در
تعلیقات کتاب جای خواهم داد.

(مجله یغما : موضوعی است بسیار جالب . از محققان توقع اظهار
نظر دارد .)

۱- تاریخ ادبیات فارسی ۴۵ .

استدراك بر مقاله نام مؤلف مقامات حمیدی قاضی حسن سنایی

قاضی حسن محمودی باسنایی معاصر بود، و چون سنایی به بلخ رفت او را مدح گفت. تقی کاشی در خلاصه الاشعار و وزیده الافکار (تالیف ۹۸۵ ق) این شعر عمادالدین غزنوی (شاعر و مورخ) اواسط قرن ششم را می آورد:

چون سنایی او فتاد از خطه غزنین به بلخ

تازه کرد از مدحت قاضی حسن روی سخن

(تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب ۷۲۲)

اگرما بسند این بیت عمادالدین غزنوی (۱) مدح سنایی را درباره قاضی حسن در بلخ قبول کنیم باید در دیوان سنایی بسراغ این مدح برویم.

در دیوان سنایی مدح دونفر از خاندان محمودی بلخ آمده است. در طبع مظا هر مصفا (ص ۲۷۵) از دیوان سنایی در مدح قاضی نجم الدین حسن غزنوی قصیده بیست در بحر رمل مثنی محذوف که مطلع آن چنین است:

(* - مجله یغما، سال (۱۳۴۸)، شماره دهم، تهران.

(۱) - رك: لباب الالباب ۴۳ و تعلیقات آن ۷۲۲ و تعلیقات

عبدالحی حبیبی بر طبقات ناصر ی ۲۷۵ طبع کابل.

دی ز دلتنگی زمانی طوف کردم در چمن
يك جهان جان دیدم آنجا رسته از زندان تن

در تخلص این قصیده گوید:

مجلس نجم القضاة و قاری وحالش ببین!

تا هم از خود فارغ آیی، هم ز بلبل هم زمن
سوی قاضی شو که خلق و خلق او را چاکرند

نقش بندان در خطا و مشک سایان درختن

من چگویم گر ز فردوس برین پرسى تو این

کز تو خوشتر چیست؟ گوید مجلس قاضی حسن

درباره نسبت خاندانی این قاضی نجم گوید:

نسبت از محمودیان داری و بهر عزدین

همچو محمود آمدی بتختانه سوزو بت شکن

این قاضی در قال و حال وارد بود:

گرچه در میدان قالی لیکن از روی خرد

رفته بی جایی که پیش آنجا نه ما گنجد نه من

در فصاحت و شیوایی او گوید:

شاد باش ای عندلیبی کز پی و صفت همی

مرغ بریان، طوطی گویا شود بر بابزن

این قاضی خراسانی بود (یعنی طالقانی و بلخی)

شادمان باش از من و از خود که اندر نظم و نثر

نرخراسان چون تویی زادست نرغزین چومن

(ص ۲۷۷ دیوان سنایی)

بدینگونه در قصیده تصریحی موجود است که قاضی حسن به

خاندان محمودیان بلخ منسوب و خراسانی و مقلد به نجم القضاة

بود. و آنچه در آغاز قصیده او را حسن غزنوی نوشته اند سه و

باشد زیرا سنایی خود را غزنوی و او را خراسانی دانسته است .
چون وفات نجم القضاة حسن در ۵۰۶ هـ . است پس معلوم است
که این قصیده قبل از این سال سروده شده ، وطن برخی از محققان
که سرودن مثنوی کار نامه بلخ را پیش از ۵۰۸ هـ . دانسته اند (۱)
قویتر میشود .

قاضی امین الملّه عبدالو دو دپسر عبدالصمد ؟

در دیوان سنایی قصیده دیگری در بحر رمل مثنی محذوف در مدح
این شخص آمده که ممدوح سنایی و پیشوای حنفیان بود و در آغاز آن
گوید :

ای چو نعمان بن ثابت در شریعت مقتدا

وی به حجت پیشوای شرع و دین مصطفی

از تورو شن راه حجت همچو گردون از نجوم

از تو شا دان اهل سنت همچو بیمار از شفا

(ص ۲ دیوان سنایی)

وی به لقب قاضی امین شهرت داشت و از طرف علاء الدین مسعود
سوم بن سلطان ابراهیم پادشاه غزنه که از ۴۹۲ تا ۵۰۹ هـ . حکم
راند ، قاضی بوده است :

چون به شاهین قضا انصاف سنجی گاه حکم

جبر ثیل از سدره گوید با ملا یک در ملا

حشمت قاضی امین باید درین ره بدرقه

دانش قاضی امین زبید درین در پادشا

رایت دین هر زمان عالی همی گردد ز تو

ای نکونام از تو شهر و ملک شاهنشاه

بعد از این به تصریح نام و خاندانش چنین پردازد :

هر کسی قاضی نگردد بی ستحقاق از لباس

(۱) تاریخ ادبیات در ایران ۵۶۴.

هر کسی مو سی نگرده بی نبوت از عصا
دانش عبدالو دودی باید اندر طبع و لفظ
تا بود مرد را در صدر دین زیب و بها

ای نبیره قاضی با محمدت محمود انگ

بود چون نو پاک طبع و پاکدین و پا رسا

دان که از فرتو و از دولت مسعود شاه

ملک دین شد با صیانت کار دین شد بانوا

شاه ما محمودی و تونی ز محمودی چوا

شاد باشای جان مایش دو محمودی فدا

ملک چون در خانه محمود یا زبید همی

همچنان در خانه محمودیان زبید قضا

(ص ۴ دیوان سنایی)

از این اشعار سنایی به خوبی آشکارست که در عین اوقات
زندگانی قاضی حسن و حسین و عمر محمودی قاضی امین عبدالو دو
بن عبدالصمد از همین خاندان محمودیان در غزنه قاضی بود و
درین صورت مانا م دوتفر دیگر راهم از همین خاندان قضا و علم
میدانیم ، ولی وصل نسب ایشان بایکی از اجداد این خاندان
در حدود ۴۰۰ هـ . با معلومات کنونی من ممکن نشد . و همین قدر گفته
میتوانیم که افراد خاندان محمودی در عصر غزنویان هم در بلخ وهم
در غزنه منصب قضا داشتند و پیشوایان فقه و ادب و شریعت
بوده اند .

حمید بلخی و معز الدین محمد غوری ؟

از قاضی حمید الدین مولف مقامات ، برخی اشعار در تذکره ه
وارد است و محمد عوفی نیز در لباب الالباب (ص ۱۶۸ ر ۱۶۹) اشعار
او را نقل کرده است ولی همین مولف بعد از ذکر حمید الدین
محمودی بلخی نام امام شمس الدین محمود قاضی بلخی را که «عجوبه

خصایص و ارزش‌های شعر فارسی غالب دهلوی (*)

مژده صبح درین تیره شبانم داند
شمع کشتند و ز خورشید نشانم دادند
رخ گشودند و لب هرزه سرایم بستند
دل ربودند و دو چشم نگرانم دادند
سوخت آتشکده ، ز آتش نفس بخشیدند
ریخت بتخانه ، ز ناقوس فنا نم دادند
گهر از رایت شاهان عجم برچیدند
بعوض خا مه گنجینه فشانم دادند
افسر از تارک ترکان پشنگی بودند
بسخت ناصیه فرکیانم دادند
گوهر از تاج گسستند و بدانش بستند
هر چه بردند به پیدا به نهانم دادند
هر چه از دستگه پارس به یغما بردند
تابانالم از آن جمله زبانم دادند .

(*) - مجله یغما ، سال (۱۳۴۸)، شماره های پنجم و ششم ، تهران .

زمان و نادره گبهان بود ، با نمونه شعارش نیز می آورد (ص ۱۶۹) که نزد عوفی دوشخصیت جدا گانه بوده اند .

در کتاب نزهة المجالس به نقل مرحوم سعید نفیسی در تعلیقات لباب ص (۷۹) رباعی بنام حمید بلخی آمده ، که گویا سروده حمید الدین صاحب مقامات باشد؛ ولی ما میدانیم که پنجاه سال بعد از وفات حمید الدین صاحب مقامات، یکنفر قاضی حمید محمود دیگری هم از همین خاندان در حدود ۶۰۰ هزندی داشت و ممکن است همان شمس الدین محمود قاضی بلخی مذکور در لباب الالباب (نومره ۸۵) بوده که نزهة المجالس هم رباعی او را نقل کرده باشد .

دلیل این سخن آنست که عبدالقا در بن ملوکشاه بدوانی نیز ذکری از قاضی حمید بلخی دارد ، که معاصر سلطان معز الدین محمد بن سام غوری بود و در مدح او گفته است :

خسرو غازی معز الدین والدنیا که هست
روز هیجا با همایون رایتش همسر ظفر
بو المظفر شهر یار شرق بکندر معر که
گو ییادارد همای چترش اندر پر ظفر

(منتخب التواریخ ۵۴۱ طبع کلکته ۱۸۶۸ ه)

در صورتیکه این قاضی حمید بلخی معاصر و مداح سلطان محمد غوری باشد چون وی از (۵۶۹ تا ۶۰۲) سلطان غور و غزنه وهند بود پس از ده سال بعد از وفات حمید الدین صاحب مقامات حکمرانی داشت و محال است که او را مدوح صاحب مقامات بدانیم . و بنابراین دلایل است که گویند ابیات مدح سلطان غور را همین قاضی حمید محمود حدود ۶۰۰ ه . بن ابوسعید عمر با ید پنداشت که بظن غالب شمس الدین محمود بلخی مذکور در لباب الالباب و نزهة المجالس و منتخب التواریخ یک شخص باشد . والله اعلم بحقایق الامور .

این نقشه زندگانی يك سخنو رفا نیست ، که در تیره شبان ادبیات فارسی هند ، آتش نفسی را از آتشکده فروزان فرهنگ کهن سال آریایی و فغان را از ناقوس بتخانه هند ی ، و خامه گهر فشان را از تاج شاهان عجم و ترك ، وزبان گوینده را از دستگاه خوشکلامان پارس بارث برد ، و هنر او جامع تمام این مزایا و خصایص هنری و تاریخی بود .

این شخص میرزا اسدالله غالب دهلوی شاعر شیرین سخن و شیوا زبان و مقتدر زبان فارسی واردوست و ما پیش از آنکه هنر و قدرت سخنوری و آتشین نوا ئی او را نشان دهیم ، نظری مختصر به سوابق شعر فارسی در هند می افکنیم ، تا پیدا آید ، که غالب در کدام محیطی و با چه سوابق و لواحق ادبی بوجود آمده بود ؟

زبان فارسی با بسط اداره و مدنیت دوره غزنویان ، در نصف اول قرن پنجم هجری به برصغیر هند رسید ، و در سرزمینی که پادشاهان آل ناصر غزنه فتح کرده بودند ، به جای السنه مقامی هند را اداره و دیوان حکومتی سپهر گرفت ، و چون زبان رسمی کار داران دوره غزنویان هم فارسی بود ، بنابراین در آن ساحتها غریبی و شمالی هند که مستقیماً زیر اثر غزنویان آمده بود ، در ادبیات و تبادل فکری و انتقال های فرهنگی و روحی ، هم یگانه وسیله شمرده شد ، که در بسط آن علاوه بر رجال سیاسی و جنگی ، برخی از رجال علم و ادب و تصوف هم بهره کافی داشتند .

علما و صوفیانی که درین انتقال فرهنگی ، از خراسان به هند می آمدند ایشان آرمانهای يك مدنیت و کلتور بزرگی که در آسیای میانه ، از خلط فرهنگ اسلامی و خراسانی بوجود آمده بود ، بسر زمین فسیح هند انتقال میدادند ، که مرکز آن لاهور بود ، و آنرا بدین سبب « غزنین خورد » گفته اند که نایب السلطنتی از شهزادگان غزنه

در آن می نشست ، و در عهد سلطان ابراهیم در حدود ۴۵۱ ق . این شهر ، آنقدر مرکز فرهنگ داشت که ابونصر هبة الله قوام الملك و زیر دانشمند و شاعر در آنجا مدرسه بزرگی را برای ، پرورش ثقات خراسانی گشوده بود ، که عوفی آنرا « خانقاه عمیده » می نامد (لباب . ۷) و درین عصر لوهور چنان کانون بزرگ تهذیبی و فرهنگی شد ، که بقول صاحب تاریخ سلاطین غزنین :

« جوق تشنگان علوم از سایر بلاد هند و ولایت های کاشغر و ماوراءالنهر و عراق و بخارا و سمرقند و خراسان و غزنی و غیر ذلك از آن خیرات منیع منتفع میشدند ، چنانکه يك آبا دانی نوه در حدود لاهور پدید آمد . »

شعر فارسی که در دوره غزنویان به اوج خود رسیده بود ، از غزنه به هند رسید ، و نخستین ناقلان این متاع گرانبها امثال ابوالفرج رونوی و مسعود سعد سلیمان و روزه بن عبدالله و عطاء بن یعقوب و دیگران بوده اند ، که در هند نزد امرا ی غزنوی پرورش دیدند ، و مسعود سعد در فراق خطه دلکشای لوهور می گفت :

ای لاهور و یحک بی من چگونه یی !

بی آفتاب روشن ، روشن چگونه یی !

با آمدن و بسط فرهنگ خراسانی ، در هندوستان هم شعرای شیرین کلامی به میان آمدند ، مانند شهاب الدین مهمله و فضلی ملتانی و تاج الدین ریزه دهلوی و دهه اشاعر دیگر که هندی بوده اند ولی از پر تو فرهنگ خراسانی استناره می کرده اند ، و همین تاج ریزه دبیر مملکت هند گفته بود :

مولد و منشأ بین در خاک هندوستان مرا

نظم و نثرم بین ، که با آب خراسان آمده

سلاطین دهلی از جانشینان غوریان و هم خلجیان و لودیان نپادشاهان ادب پروری بودند که به پرورش و دانش گسترای ایشان ادبیات فارسی در هند نشو و نمایافت ، و ما می بینیم که صد ها

شاعر و عالم وابسته در بار ایشان بوده اند ، که از همه ایشان امیر خسرو دهلوی و حسن دهلوی پرورند گان بزرگ این گلشن رنگین شعر وادبند . و در همین دوره است که حتی خود پادشاهان دهلی نیز گاهی شعر فارسی می سرودند. هنگامی که سلطان افغانی فیروز شاه خلجی در سال ۶۹۸ هـ ۱۲۹۸ م . سنگ بنا ی راحتگاهی را برای مسافران در صحرای گوا لیار می نهاد ، لب لباب احساسات مدنیت پروری و بشر دوستی خود را درین بیت فارسی گفته بود :

این سنگ شکسته ، زان نهادیم زدست

باشد که شکسته پی در واسا ید

پادشاه دیگر افغانی هندسلطان سکندر لودی متخلص به گلرخ حکمران مدنیت و ادب پروری بود و هنگامیکه شیخ حاد بن فضل الله کنبه مشهور به جمالی عارف دانشمند آن عصر ، از سفری به هند بازگشت او این ابیات را سروده و به خدمت جمالی فرستاد :

ای مخزن گنج لایزالی	ای سالک راه دین جمالی!
در گرد جهان بسی زده سیر	در منزل خود رسیده با لخییر
بودی تو مسافر زمانه	الحمد که آمدی به خانه
در مکه و در مدینه گشتی	گوهر بودی خزینه گشتی
ای شیخ! بمابرس بزودی	بسیار مسافرت نمودی!
بگشای بسوی در گهم گام	تا در یا بی ز گلرخ کلام
چشمم به جمال تو تیان است	دل مرغ مثال ، در فغان است
من اسکندر و تو خضرمایی!	آن به که به سوی مایبایی!
ورشیک ز دوستان نشد سیر	تشریف نمودنش کشنده دیر،
باید که کتاب «مهر و ماهم»	ارسال دهد چنانکه خواه هم
از مهر کشد دودیده را نور	آن مه نشود ، زددیده ام دور

این فرآورد نویین شعر فارسی در هند تا مدت چهار قرن همان مسیری را می پیمود، که سنت ، شاعران و گویندگان در خراسان

بود ، و در الفاظ و جمله بندی و تعابیر و ادب دیگر شاعری بر همان سنت خراسانی می رفتند، منتهی مناظر خاص و آب و هوا و کلمات السنه هندی بر شعر فارسی هند اثری کرد . مثلا موسم نشاط انگیز برسات که از خصایص سرزمین هند است ، در شعر فارسی چنین مورد ستایش مسعود سعد سلیمان قرار گرفت :

بر شکال ای بهار هندوستان ای نجات از بلای تابستان

امیر خسرو بسا کلمات هندی را به فارسی وارد کرد ، مثل این

بیت :

خان کره چهجوی کشورگشا کز لب شاهان کره دارد بپا

برای روزه هندوان کلمه سنسکریت لنگه Langhana

داشتند . این کلمه در اثر روابط هند از عمر سلیمان محمود هم در فارسی بشکل لکن یا لکهن داخل شده بود .

گردیزی گوید « هندوان آفتاب پرست روزه همی دارند که ایشان لکهن گویند (زین الاخبار ۲۹۶). منوچهری دامغانی گفت :

الاتا مو منان گیرند روزه الا تا هندوان گیرند لکهن

سنایی غزوی راست :

گرهمی لکهن کند قریه سیر خوردن تر از لکهن به

در شاعری فارسی هند تفاوت خاصی تا حدود ۹۰۰ هـ دیده نمی شود و استادی خسرو نزد تمام اهل ذوق فارسی زبانان آسیا ازینرو مسلم است که این طوطی هند مطابق آداب و سنن عامه فارسی زبانان ، نغمه سرایی و شیرین نوازی کرده است .

بعد از آن میرالدین باپردر سنه ۹۳۲ هـ دهلی را گشود ، در مدت یک قرن دیگر وضع شعر فارسی در هند تغییر کرد ، و روش گفتاری که آنرا «سبک هند» گویند بوجود آمد .

علت پیدایش این سبک نویین و اینکه چرا در مدت (۵) قرن سابق شعر فارسی در هند بروش سنتی خراسانی باقی ماند جزین

نباشد، که در عصر سلاطین شعر فارسی در هند نو وارد بود و گو-
 یندگان آن هم در آنجا دیرنزیسته، و اثر اقلیم محیط جدید زندگانی
 خود را از ناحیه مدنیت و کلتور و فکر و زبان قبول نکرده بودند.
 بنابراین در شعر سرایی هم بر راهی میرفتند که «ره چنان رو که رفتگان
 رفتند». اما بعد از آنکه با محیط زندگانی خود در هند تطابق کردند،
 و آداب و رسوم و فرآورده های هندی را فرا گرفتند، در شعر
 سرایی فارسی «سبک هند» بوجود آمد، و در حدود سال هزارم هجری
 بود، که مقدمه مات این شیوه سخن گوئی بدست جا می و بابا
 افغانی (متوفای ۹۵۲) در خراسان و هند ریخته شد. و پس از آن روش
 متبع سخن سرایان نامی چون فیضی و صائب و عرفی و کلیم
 و نظیری و طالب و غیره در هند و ایران گردید، که آنرا «طرز خاص
 و تازه» می شمرده اند:

صائب از طرز نوی کاندرمیان انداختی

دودمان شعر را هر دم بقای تازه یی!

سبک هند دارای مشخصاتیست که از نظر لفظ و معنی جا مع سنن
 قدیم ادبی و فکری و خصوصیات نوین باشد، که در آن پیچیدگی
 و ابهام و شدت رعایت تلازم کلمات و معانی با بدایع ادبی و
 تشبیهات و استعارات فراوان موجود است، و مخصوصاً هنگامیکه
 کار سبک هند به بیدل و ناصر علی رسید، این شیوه سخن گوئی را
 باوج رسانیدند، و حتی در آن غلو و افراطی واقع شد که منجر به
 مخالفت شدید پیروان و حامیان نوامیس کهن زبان فارسی گردید
 و شیخ علی حزین می گفت: «که اگر بایران مرا مراجعتی باشد، برای
 ریشخند و خنده یاران متاعی بهتر از شعر ناصر علی نیست.»
 در سبک هند توجه تام شاعران فتن مضمون تازه بود، و اگر
 برای تحصیل این مطلب مضمون شعر هم مبهم و خمدار و دور از
 ذهن بود، و سنن ادبی زبان در زمینه تعبیر و اصطلاح و روانی و سادگی
 پامال میشد، گویند پیرو این شیوه شدت ابهام و پیچیدگی را

معراج هنر خود می شمرد، و مخصوصاً خیالبا فی و موشگافی و
 تلازم معنوی الفاظ و صنعت تقابل و مراعات النظیر را تا جاییکه میسر
 بود در یک بیت فراهم می آورد.

اما اوج و کمال سبک هند در وقتی بود که میرزا عبدالقادر عظیم
 آبادی پتنه باذخیره وسیع تصوف و الهیات ممزوج هندو خراسان.
 مضامین مشکل روحی و میتافیزیکی را با همین خیال بافی ها و
 موشگافیهای هنری در آمیخت، و به زبان سمبولیک صوفیانه
 سخن گفت: که علت بزرگ آن، تفتیش عقاید و گرفت شدید دوره
 اورنگزیب عالمگیر بود، و قاضی عبدالقوی سرمد دیوانه را به جرم
 صراحت در گفتار و عقیده، محکوم بقتل نموده او میگفت:
 هر چند که من ضعیف و ابلیس «قوی» است لاجول و لا قوه
 الا بالله.

این هنگامیه حسین منصور حلاج را که در قرن سوم هجری
 گذشته بود، در قرن دوازدهم با زباقتل سرمد و میرزا مظهر جان
 جانان تکرار کردند، و بنابراین صراحت گفتار در اظهار عقایدی
 که صوفیان آنرا اسرارناگفتنی پنداشته بودند، در لف تعابیر و
 نازک خیالی های مبهم سبک هند پیچید، و بیدل گفت:

زیچ و تاب میانش بیان مکن بیدل

بچشم مردم عالم میفکن این مور را
 سبک هند که مبالغه و افراط رادر موشگافی های هنری بسر حد
 کمال رسانیده بود، راه تازه و بدعتی را در تعبیر سازی هم
 گشود. آنچه قد مانساخته و نپرداخته بودند، پیروان سبک
 هند ساختند و پرداختند. و هم ازین روست که سخندانان ایران
 آنرا نپسندیدند و به حیث یک بدعت ادبی آنرا رد کردند. مثلاً
 درین بیت بیدل ترکیب «اُسراندو دتبسم» و «گرد نمک زار»
 تعابیر است که مخترع خود داوست ولی از نظر فن ارزش شعری
 دارد:

زخم مارا اثر اندود تبسم میسند

که درین موج گهر گردنمک زاری هست
درین بیت خصایص هنری سبک هند بخوبی نمایان است ، تلازم
زخم و تبسم و ارتباط تبسم ماموج گهر دیدنی است ، در حالیکه تبسم
نمکی هم دارد ، وموج گهر مانند ، گردنمک زار سپید و درخشان
است .

سبک هند انواع کلام و مخصوصاً غزل را به تغییر بیدل «اثر اندود»
ساخت و بلاشک دامین شعرفارسی را بانواع گهر آراست ،
وبسایر تجلیات فکری خاصی را که ممزوجی از فرهنگ اسلامی
خراسانی و هندی بود ، مخصوصاً در غزل جای داد . وزمین را برای
پرورش و گسترش غزل اردو باتعابیر خاص ممتزج آن مهیا گردانید .



باری مقصد ازین مقدمه این بود که جریان ادبی و فکری عصر
پیش از غالب را در هند تلخیص کنیم ، تا بدانیم که غالب در چه
محیطی و با چه پس منظر سابق و لاحق و در کدام جریان فکری و
ادبی بوجود آمده بود ؟ تا بعد از آن روشن گردانیم که خود غالب چه
کرد ؟

در اوخر قرن دوازده هجری در ایران حرکتی ادبی و هنری
بوجود آمد ، که آنرا با اصطلاح علمی «بازگشت ادبی» گویند ، و
شاعران چون شعله و مشتاق و عاشق و اذروها تف و صباحی
و نشاط و صبا و وصال و قایم مقام و فروغی و سروش و محمود
خان و یغما و شهاب و غیره تقلید و پیروی سبک هند را بدو رو گفتند ،
و واپس به احیای سخن ادبی پیش از دوره صفویه که پیدایشگاه
این سبک است گردیدند ، و تقلید شعرای قدیم خراسانی را در قصیده
و غزل ساده گوئی و سخن طرازی نمودند ، که انجاش بدور هم مشرو
طیت و پیدایش عارف و ادیب الممالک و ادیب پشاور و پروین و بهار
وده خدا و دیگران رسید .

این بازگشت ادبی ، در هند نیز دیده شد ، و ما می بینیم که شعرای

بسیار شیرین بیان ساده نوایی مانند واقف لاهوری و محمد علی حزین
و قمر الدین منت و میرزا مظفر جان جانا و سراج الدین آرزو و محمد
رفیع سودا و دردهلوی و میروقتیل و انشاء و مومن و شیفته و دیگران
بمیان آمدند ، که از پیچ و خم ابهام انگیز سبک هند خود را کشیدند ، به
سنتن قدیم ساده گوئی و شیرین نوای امیر خسرو و عراقی
و سنایی و حسن گرویدند .

سر دسته و پرچم دار این حرکت پسندیده ادبی و هنری میرزا
اسدالله خان غالب یکی از شاعران چیره دست قرن سیزدهم بود .
و این بازگشت ادبی هم علل فراوانی داشت ، که از آن جمله و اصول آثار
مدنیت جدید دوره صنعتی اروپا و رنسانس باشد ، که در هند با آمدن
و فتوح ایست اندیا کمپانی و انتشار صنعت جدید اروپایی آغاز شد .
بود ، و بعد از آن حالی ، شبلی و گرامی و اقبال را بار آورد ، و ما می
توانیم شیرینی کلام و غنویت و سلاست غالب را در پختگی سخن
شبلی و گرامی مطالعه کنیم ، و اقبال را آخرین حلقه زرین این سلسله
الذهب بدانیم : در دیده معنی نگهان حضرت اقبال پیغمبر پی
کرد ، و پیغمبر نتوان گفت (گرامی) .

باری غالب پرچمدار بازگشت ادبی ، به اوایل و آغاز سبک هرات ،
مانند جامی و صائب اصفهانی برگشت و از افراط و غلو درین
سبک که بیدل و ناصر علی آورده بودند احتراز نمود :

غالب ز هند نیست نوایی که میکشیم ما

گوئی ز اصفهان و هرات و قمیم ما

وی از تعبیر پیچا پیچ و ابهام و شدت در تلازمات بدیعی صرف
نظر کرد ، و معانی را با دقت و مهارت هنری پرورید که آنرا «روش خاص»
شمرد و گفت :

چنان نگاشته ام این ورق که گرنگرد

فته زدست قلم ، نقش بند شروان را

گزیده ام روش خاص کاندیرین هنجار

پویه پای بلرزد ظهیر و سلمان را
غالب نازك خیا لی پیچیده سبک هند را هم بکلی فرا موش ننمود ،
ولی کلام او حد معتدل است بین اسلوب ایران و هند ، که این
اعتدال خود نتیجه مهارت و دقت در هر دو سبک است :
سخن ساده دلم را نفر بید غالب

نکته یی چند ز پیچیده بیانی بمن آر !
وی شیوه جاد و بیانا ن معتدل را بر گزید ، و خود ملتفت بود که
بیا یه جا می - فغانی - صائب - کلیم یعنی پیشروان معتدل سبک هند
نمیرسید ، ولی کار باز گشت ادبی را با مهارت و استاد ی انجام داد :
نگویم تازه دارم شیوه جاد و بیانا ن را
ولی در خویش بینم کارگر ، جا دوی آنانرا

اکنون مادر هنر غالب دقیق می شویم ، و آنرا از نظر خصایص
لفظی و معنوی و مزایای یی که دارد مطالعه میکنیم :
غالب شاعر غزل سرای و قصیده پرداز است . وی در غزل
به تعبیر خود ش «نو آئین نوا» است.

خلد به غالب سپار ، زانکه بدان روضه در

نیک بود عندلیب ، خاصه نو آئین نوا
این نو آئینی و تازه نوایی او در غزل ، نسبت به معاصران
دیگرش خوب پدیدار است اگر چه با آمدن فرنگیان ، دا من زبان فارسی
از دیوان و محافل حکومتی و دربار برچیده شد ، ولی غالب نوا میس
ادبی گذشته را نگهداری میکرد ، و بایاسی که از آن هنگامه نو خیز
استعمار فرنگ و نفوذ آداب فرنگی داشت و ذوق عامه را محکوم به
زوال میدید و میگفت :

غالب سخن از هند برو ن بر که کس اینجا

سنگ از گهر و شعبده زاعجاز ندا نست
باز هم وی خود راعبده دار حفظ آئین سخنوری میدید و چنین می

سرود :

طوطیان را نبود هرزه جگرگون منقار
خورد خون جگر از رشک سخن گفتن ما
مانبودیم بدین مرتبه راضی غالب
شعر خود خواهش آن کرد که گردد فن ما

وی اکنون فنا ن شعر ، و هنرور گرانمایه یی بود ، که سلاست و روانی
و غنای شیرینی کلام گذشته را با رعایت باز گشت ادبی و آداب
تازه نوایی به اسلوب دلکش نغمه داشت ، که نه نکته آفرینی
و مضمون پروری سبک هند را از دست داد ، نه از رعایت روش
سخن گو یی قد مایرون آمد . جوش جگر سو ختگی و رقت احساس و
روانی سخن را که از امثال عراقی و حزین و کلیم و عرفی آموخته
بود ، حفظ کرد ، و باین عقیده بود که هنر ارزشی دیگر دارد و عبارت
از قافیه بندی نیست :

عمریست که قانون طرب رفته زیادم
آموخته را باز سبق میکنم امشب
غالب نبود شیوه من قافیه سازی
ظلمی است که بر کلک و ورق میکنم امشب

غزل غالب مجموعه گرمی عشق و ترانه تپیدن دل است ، او مستی
خود را از قدح می و ناله خود را از نوای نی نمیداند ، خود هنر مبداء
گرمی و حرارت عشق و جوش کلام اوست :

خون جگر بجای می ، مستی ما قدح نداشت
نال دل نوا ی نی ، رامش ما غچک نخواست
غالب در غزل از یافتن مضامین بکرو تازه مانند شاعران سبک هند
فارغ نیست ، ولی هنر او درین است که هرگونه مضمون تازه
را در کلام ساده و روان آورد ، می تواند ، تا خواننده را در وادی تخیلات
دور از ذهن و خم پیچ تعبیر خود سرگردان نسازد . مثلاً بیدل امام
بزرگ سبک هند چین آبرو را در چین چنین تعبیر پیچیده دور از

ذهن می پیچاند که به مشکل میتوان مقصد او را دریافت :

بیاد چین آبروی تو در یا از امواجش

شکستی می کشد بردوش چندین کاروان ابر و

ولی همین مضمون گره آبرو را غالب با سادگی و تازه آفرینی چنین

در هنر خود جای میدهد .

دوست دارم گرهی را که بکارم زده اند

کاین همانست که پیوسته در ابروی تو بود

دهان را از تنگی بانقطه تشبیه میکردند ، و بالاخره آنرا هیچ

گفتند :

حرفی از آن میان و ذهن یاد میکنم

باری بهیچ خاطر خود شاد میکنم

بیدل این نقطه را به عدم رسانید :

خلقی بود هم هستی ، نامحرم عدم ماند

هر حرف کز لبش جست ، نالید کان دهن گو؟

غالب هم نقش دهان را گم کرده پنداشت ، ولی ادای او روشن

و کلامش صریح و بی خم و پیچ است :

چه عجب صنایع اگر نقش دهانت گم کرد

گو خود از حیرتیا ن رخ نیکوی تو بود

در غزل غالب و جدو مستی و نشاط و حرکت پنهان است ، کلام

او مایه بیداری و شور انگیزی است نه موجد پژمردگی و انزوا و

آشفتهگی ، مستی و نشاطی که درین غزل موجود است ، غنودگان

پژمرده را برقص شادی و وجد مستانه هنگامه انگیزی در آورد :

رفتم که کهنگی ز تماشای برافکنم

در بزم رنگ و بو نمطی دیگر افکنم

درو جد اهل صومعه ، ذوق نظاره نیست

نا هیدر ایز مزه از منظر افکنم

هنگامه را جحیم جنون بر جگر زخم

اندیشه را هوای فسون در سر افکنم

۲۱۰

نخلم که هم بجای رطب طوطی آورم

ابریم که هم بروی زمین گوهر افکنم .

با دیریا ن زشکو ه بیداد اهل دین

ز هری زخویشتن بد ل کافر افکنم

تا باده تلخ تر شود و سینه ریشتر

بگذازم آبگینه و در ساغر افکنم

۲- مظهر دیگر استاد ی و هنروری غالب قصیده اوست ، و دیوان

مطبوع او (۶۴) قصیده در بحور و اوزان مختلف دارد (طبع سوم

نولکشور لکنه ۱۹۲۴) که در حمد و نعت و منقبت و مدح رجال عصر

از هندی و فرنگی ، با چیره دستی ادبی و کمال متانت و روانی سروده

است .

قصیده از او ایل نشو و نمای خود ، در عصر غزنویان مطلع

و مقطع و نشیب و حسن تخلص و گاهی هم در دوره های مابعد تجدید

مطلع داشت ، و در برخی قصاید ، غزلی هم با همان وزن و قافیت ،

دیده میشود ، که غالب نیز همین سنن ادبی را پیروی کرده است .

تشبیب به بهار و مناظر و دیگر رنگینی های جهان مادی ، و یا وقایع

عشقی و بزمی و جنگی در بیست شاعران قصیده سرا می خراسان

و ترکستان سنتی است متبع و جاری ، که شعرای بزمی را همواره مورد

هنر نمایی بود ، ولی هنگامی که ناصر خسرو قبادیانی و سنایی

غزنوی شالوده قصیده عرفانی و حکمتی را نهادند ، باین هنر رنگ

و بوی حکمت و عرفان و خداشناسی و تصوف را نیز بخشیدند .

قصایدی که از دوره نخستین شعر فارسی یعنی عصر سانیان

باقی مانده بسیار اند کند و آداب و سنن قصیده سرا پی دوره غزنوی

از تشبیب و گریز و غیره در آن به صورت عام و تام دیده میشود

ولی در قصاید بزمی شعرای قصیده سرا ی عصر غزنویان بسیار

گردیده و صورت یک روش مثبت و متبع هنر رایافته است .

غالب در عصری زندگی داشت که مدت ده قرن چندین شاعر قوی و چیره دست صد ها قصیده سروده بودند ، و اینک آفتاب شعر فارسی نیز از افق هند غروب میکرد ، و شعر اردو و ادب فرنگی جای آنرا میگرفت . در چنین حال وی پاسدار استان این شاهد دلایز بود و در قصیده سراپی خود پس منظر وسیعی را زیر نظر داشت ، که تمام هنر نمایی های آنرا گذشتگان و اساتید شعر و ادب مانند رودکی و منجیک ترندی و فرخی سیستانی و عنصری و منوچهره و خاقانی و انوری و مختاری و ارزقی و غیره تثبیت کرده بودند .

بنابر این غالب را در قصیده ، یک پیرو قوی چیره دست قدما میگوییم و همان شور و التهاب و ابداع و جذبه بی که در غزل او دیده میشود ، در قصایدش کمتر بنظر می آید . ولی استاد ی او در تعقیب قدما روشن است و این خود در زمانی که دوره انحطاط ادب فارسی در هند است به حیث پاسدار ، نوامیس ادبی گذشتگان در خورش ستایش است و خود وی به همین نا هنجاری های روزگار ملتفت بود که در یک قصیده نعتیه گفت :

ز طوطیان شکر خا مگو یواز من جوی

نشأ طزمنه و لذت گرفتاری

چو زلف ، جوهر تیغم بود پریشانی

چو چشم ، ناز بخویشم رسد ز بیماری

نه مایه بخشی دل ، در حق زبان بیش است

مژه چه بیش برد ، دعوی گهر باری

نه جوش خون دل از قدر گریه افزون است .

چرا نباشد م از تاب چهره گلناری

ز بسکه عمر سپردم به بذله پالایی

ز بسکه خوی گرفتم به لذت خواری

ز آب خضر نشان میدهد به آسانی

به ذوق عربده جان میدهم به دشواری

چو مژده دو ست نوازم چو فتنه خصم گداز
بدل ز سادگی و بازبان زیر کاری
مسنج شوکت عرفی که بود شیرازی
مشواسیر زلالی که بود خوانساری

به سو منات خیالم در ای تابینی

روان فروز برو دو شهای ز ناری

قصاید غالب را بدون نوع تقسیم توان کرد : اول قصائد حمد و نعت

و منقبت که از عقیده راسخ و بی به خدا و رسول و آل پیامبر جوشیده و این قصائد از منبع دل و ارادت قلبی الهام گرفته ، آنرا در نوع خود ارزشی هست و خواننده میتواند شخصیت معنوی شاعر را در آن ببیند . و یک شاعر مسلمان شیعی خالص آل عابرا ، با جوش و جذب به دینی و عقیدوی ملاحظه کند ، که هنر خود را با پیروی شاعر ی و قف منقبت ائمه دین و خانواده سید المرسلین نموده است . این گونه قصائد دو گونه ارزش معنوی و بدیعی دارد ، زیرا ما در آن چهره شاعر را می بینیم که با سنن ادبی قدیم سفت آشناست و تسلط تامی بر سخن و الفاظ و تعابیر و ادا های مخصوص زبان دارد ، و هندیت خود را در سو منات حفظ میکند . ولی او مسلمان و شیعی خالص است و بنا بران جوش عقیده و ایمان و دوستداری آل رسول با او همراه است و هم ازین روست که هنر او درین مورد شور و گرمی و التهاب خاص دارد .

در سفری که از دهلی به بنگاله نمود ، حالت سابق و عیش و طرب و آرام خود را با چه چیره دستی در اشعار ترو باطراوت ، با کمالات مهارت تصویر کشیده است :

آن بلبلم که در چمنستان بشاخسار

بو دآشیا ن من شکن طره بهار

آن ساقیم که از اثر رشحه کفم

خمیازه را بهوج گل انباشتی خمار

آن مطربم که ساز نوای خیال من
 غیر از آنکه دل نداشت تا ر ..
 پیمانہ رابه ترخ چمن دادمی بها
 آیینہ را به موج شفق بستمی نگار
 شوقم جریدہ رقم آرزوی بوسنی
 دو رقم غلمرو هوس مژدہ کنار
 فکرم بجیب شاهد اندیشه دل فشان
 کلکم بطرف گلشن نظارہ لالہ کار
 بختم بجیب عشرتیا ن مہنی فشانگل
 سعیم زیبا ی محنتیا ن میکشید خار
 وقت مرا روانی کو نسر درآستین

بمزم مرا طراوت فردوس در کنار ..
 این شرح ماضی او طو یصل است و مملو از نشاط و شادمانی
 کہ بارنگینی شاعرا نہ تصور بسرشده است و لی دربارہ حال کہ با
 خون جگر و اندوہ و محن چندینی از وطن همرا هست ، باز از نیروی
 تخیل شاعرا نہ کار میگیرد ، و آنرا با مهارت چنین مینگارد :

اکنون منم کہ رنگ برو یم نمیرسد
 تا رخ بخون دیده بشویم ہزار بار
 صدرہ ز داوری ، بگرو باز بردہ ام :
 افتادگی ز خاک و پریشانی از غبار
 نقشم بنا مہ نیست بہ جز سر نوشت داغ
 تارم بجامہ نیست بغیر از تن نزار
 نم در جگر نماندہ ز تر دستمی مژہ
 دل رابه پیچ و تاب و نفس میدہم فشار
 پایم بگل ز حسرت گشت کنار جوی
 خارم بدل ز یاد ہم آہنگی ہزار
 ہمدرد من فتادہ در آشوب گاہ بیم

شمع سحرگہ و قدح دست ر عشه دار

از خون دیده ہژ مژہ ام شاخ ارغوان
 و ز سوز سینه ، در نفس تاب لالہ زار
 کاشانہ مراد رود یوار شعلہ خیز
 ہمسایہ مرا سرود ستار پر شرار
 پیمودہ ام درین سفر از پیچ و تاب عجز
 در ہر قدم ہزار بیابان و کوسار
 داغی بدل ز فرقت دہلسی نیادہ ام
 کش غوطہ دادہ ام بجہنم ہزار بار
 بخت از سواد کشور بنگالہ طرح کرد
 بر خویش رخت ہاتم ہجران آن دیار
 داستان این مصائب سفر و دوری از زاد و بوم دراز است ، و اگر
 نیروی عقیدت و ایمان بداد او نرسیدہ ی و پشتگر می امید و چراغ
 آرزوی و وصول بہ آستان نبوت نبود ی ہر آیینہ غالب مغلوب جفای
 روزگار شد ی . و لی او چنگ بدامن این پیش آہنگ امید زدو
 گفت :

با این ہمہ نہیب کہ جان میرد از تن
 با این ہمہ نورد کہ دل میرود ز کار
 لختی بدل فریب شو ق جنون مزاج
 لختی بہ پشتگر می جان امید وار
 محوم چنان کہ مہر ندانم زد شمشیر
 مستم حنا ز کہ گل نشناسم ز نوک خار
 ہر گرد فتنہ ، طرہ خو بان کنم گدان
 ہر زخم کینہ بخندہ مستان دہم قرار
 ہر گو نہ ز ہر عر بدہ اند ر مذاق من
 مانند تاج می ناپست خو شگوار
 در دشت بر دمیدن نیز ز طرف کوبہ
 چشم مرا دست بندد رویی بہ تابسار

دکان روستایی و شبهای بر شگال

دانم سواد سایه تاکست و آبشار
این حالت امیدواری و سازگاری با نا هنجاری های روزگار ، به
نیروی معنوی و توان روحی کدام آرزو قابل تحمل و سوزش باسازش
است ؟ کدام نیروست که به شاعر توان بردباری چنین مصائب
را داده است ؟

جواب تمام این سوا لها جز این نیست که وی به نیروی عقیدت
و ایمان و امید و حصول به آستان نبوت زنده است و بقول خودش
شوق و جنون مزاج بارش لفریبی و پشتگر می بخشیده است. اکنون
وی از پیچ و خم شاعرانه شرح احوال سابق و لاحق ، خود به اصل هدف
و غایب قصیده گرین میکند ، و چه گریز استانه نیکویی !

آیا بود که گریه بدل تازگی دهد

چون سبزه بیکه بردمد از طرف جو بیار

آیا بود که دست تهمی موج زرنند

چون آتشی که سر کشد از پرده چنار

آیا بود که از اثر اتفاق بخت

دیوانه را بادی یثرب فتد گذار

همدوش شو ق راد همی خله زان نسیم

هم چشم بخت را کشمی سرمه زان غبار

سایم بر آستان رسول کریم سر

جان را بفرق مرقد پاکش کنم نثار

هم مزد سعی بخشم و هم مزده سکون

از بوسه پای خویش کنم بر درش فگار

فخر بشر ، امان رسل ، قبله امم

کز شرع اوست قاعده دانش استوار

باری باید گفت :

که اگر در قصائد غالب چنین اشعاری که حرارت ارادت و گرمی
عقیدت از آن می بارد نبودی ، هنر قصیده سراپی اوبیکار رفتی ،
وارزش معنوی نداشتی ، و درین جاست او را درین مرحله شبیه
باسنایی غزنوی دانیم ، که ارزش معنوی هنرش در آن قصائد
موجود است که دوره معنوی زندگانی او آغاز یافته ، و از مدیحه
سرای و زندگانی مادی درباری در گذشته است .

اما قسم دوم قصائد او همانند که در مدح رجال عصر سروده شده
که در آن جمله فرنگیان نو وارد استعمار گریز شامند و باید
گفت که این قصاید جز ارزش لفاظی و قافیه بندی و مدح سازی و هنر
نمایی ظاهری ، بهای معنوی ندارند و بلکه هنر او را بدرجه پستی فرود
می آورند . که آنرا نتیجه جفا ی روزگار و استیلا ی استعمار باید
دانست .

و در انواع اشعار دیگر شمس مانند مثنوی - قطعه - رباعی نیز
همین نظر موجود است که گاهی مثنویات گرم و پر جوش و دارای
معانی و محتوای ارزشمند از قبیل حمد و نعت و بیان مقامات معنوی
تصوف و پند و اندرز و حکایات عبرت آمیز دارد ، و به نیروی
سخنوری خود از عهد ه هر موضوعی بخوبی بر می آید .



اکنون اگر ما نظر خود را باین شاعر زبر دست دوره انحطاط ادب
فارسی در هند ، که از ستارگان آخرین این آسمان شمرده میشود ،
به طور نتیجه این مبحث تلخیص کنیم باید بگوییم که : هنر غالب فراوان
تر در غزلسرای او ظهور میکند که هم طراوت لفظی و بدیعی دارد و
هم حرارت و وجد و شور . و ی سلاسل پر پیچ و خم سبک هند را
در هم شکسته و پر چمدار معتدل بازگشت ادبی است که در اشعار
دیگرش نیز تا جاییکه تنها مدیحه سرا نیست همین شور عقیدت و
ایمان و محبت به رسول و آل او موجود است و هنر و راصبغه خاصی میدهد
که ارزشی از نظر فنی دارد . و بزرگترین انتقادی که بر هنر او
از لحاظ محتوای وارد است مدیحه است از فرنگیان استعماری ، که

وطن او را به حيله و زور گرفته بود .

ولی غالب بحیث پاسدار ادب فارسی در هندوستان ، کارمغتنمی را انجام داد ، که نامخصوصا غزل او را نمایند ه شور قد ما ونوا میس ادبی دور های در خشان گذشته این سرزمین میدانیم ، و بیجانست که این غزل پرشور و حال و جذبه او را به نسل جوان و مترقی درین عصری که با جنبش تحول زندگانی مواجه اند تقدیم داریم ، زیرا اکنون مقدرات شر ق در دست خود شرفیا ناست و باید روش کهنه قاعده آسمانی را در فضای آزادی بگردانند ، که سعادت و خوشی همگان در سایه مدارا و صلح و صفا و محبت و دوستداری و همزیستی و همکاری در آن مضمحل باشد و غالب همه این ضروریات امروزی بشری رادرین غزل مستانه خود با مهارت و چیره دستی ادبی گنجا نیده است ، و جای آن دارد که سدرمشق انسانان ، مترقی و جنبنده امروز باشد ، و دست جفای باج ستانان شاخساری استعمار کهنه و نو را از گلستان بشریت کوتاه سازند :

بیا که قاعده آسمان بگردانیم

قضابه گردش رطل گران بگردانیم

ز چشم و دل به تماشا تمتع اندوزیم

ز جان و تن بمدارا زیان بگردانیم

گل افکنیم و گلابی به رهگز پاشیم

می آوریم و قدح در میان بگردانیم

گهی به لابه ، سخن با ادبیا میزیم

گهی به بوسه ، زبان در دهان بگردانیم

نهم شرم بیک سوی و باهم آویزیم

بشوخی بی که رخ اختران بگردانیم

ز جوش سینه سحر را نفس فرو بندیم

بلای گرمی روز ، از جهان بگردانیم

به جنگ باج ستانان شاخساری را

تمی سبزه در گلستان بگردانیم

به صلح بال فشانان صبح گاهی را

ز شاخسار سوی آشیان بگردانیم .



يك كتاب ناشناخته نثر كهن فارسی بحر المعانی و صفو الامانی (*)

كتاب خانه نسخ خطی كابل دارای كتب گرانبهای خطی از نسخه های نایاب شناخته نشده و مخطوطات نفیس هنری خوشخط مینا تور و مذهب و مرصع و غیره است، که یکی از مخطوطات ارزشمند کهن آن نسخه ای است عزیز الو وجود و نایاب در دو صد و شصت و چار ورق قطع وزیری به خط تعلیق قدیم، بر کاغذ خو قندی خاکسی رنگ ضخیم، با انشا کهن زبان دری، که تاکنون شناخته نشده، و یکی از متون مهم کهن این زبانست.

شرح خصایص ظاهری و معنوی این متن متین، مطالعه و کاوش مفصلی می خواهد که باید ماهها بر آن کار کرد، و لی آنچه بایک تصفح سرسری به نظر آمد درین مقاله گنجانیده شد. تا این کتاب عزیز، در جمله متون کهنسال زبان دری شناخته آید، و به وسیله مجله وزین یغما، به دنیای علم و ادب معرفی گردد.

دونسخه از جهند از يك كتابخانه بامیان

شهرهای خراسان و ماوراءالنهر و دیگر کشورهای اسلامی در عصر پیش از هجوم مغل، کتابخانه های عظیمی داشتند، که برخی از این

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۵۳) شماره های اول و دوم، تهران.

کتابخانه هاوغنا ی علمی آن راهور خان آن دوره از قبیل یاقوت در معجمین و سمعانی در انسب و سبکی در طبقات و دیگر نویسندگان کتب تاریخ و جغرافیا و رجال ذکر نموده اند، و یکی از بلاد مشهور عصر غزنویان و غوریان، بامیان قلب افغانستان بود، که منباج سراج جوزجانی آن را پایتخت یک شعبه شاهان غور و آل شنسپ داند، (۱) که مدتی مرجع علما و شعرا و اهل دانش و هنر بود، و بعد از ۶۱۷ ق. ۱۲۲۰ م. پامال ستم ستوران چنگیز و چنگیزیان خراب کار و حسی گشت، و اثری از آن بلاد جز ویرانه های هولناک و تل های خاکی نماند. (۲)

درین شهر تاریخی که و قتی مرکز فرهنگ و آیین بودایی نیز بود، دانشی مردی به نام حاجب شری زکی بن محمد زنده گئی میکرد، که در کتابخانه او آثار نفیس علمی و ادبی وجود داشت، و او فهرست بعضی از آن کتاب هارا بر ورق نخستین یا واپسین نسخه های خطی خود می چسپانده.

از کتب این کتابخانه با میان دونسخه سراغ داریم:

اول:

چند ورق مشتمل بر سه صد و پنجاه و سه بیت از مثنوی مفقود و امق و عذرا عنصری شاعر معروف در بار غزنه (متروفا ۴۴۱ ق) که به خط قدیم نسخ متمایل به کوفی نوشته شده، و این نسخه نایاب در کتابخانه همین حاجب زکی بامیانی بود، که بر ظهر نخستین ورق آن کاغذی مستطیل که اکثر حصه نوشته شده ابیات مثنوی همان صفحه را پوشانیده چسپانیده اند، و بر آن به خط تعلیق کهن مقارن ظهوره غل حدود ۶۰۰ ق این عبارات را نوشته اند:

۱- طبقات ناصر ی ۳۸۵۱۱ طبع دوم حبیبی در کابل ۱۳۴۲ ش.

۲- همین کتاب: طبقه ۲۳ ج ۲ ص ۹۰ به بعد.

«حاجب (۱) شری زکی بن محمد علی عبدالحمید البامیانی .

تفسیر یک باره (۲) ... یکی از اول دو از آخر دیوان سنایی
مقامه حمیدی ... یک مجلد از سمعانی کلیه و دمنه
کتاب اصول فارسی ذیل نافع دیوان مسعود
سعد دیوان نام مسعود نام صر سفینه ... عمر ما خلی؟ سفینه دیگر
هر نوع حمایتی یک عدد دعوات چهار عدد سفینه ۱ عدد
دیگر ادوات یک عدد کتاب نیز نجات .»

این اوراق مثنوی عنصری در تلف جلد کتاب المختصر من
کتاب الوقف عربی (۳) برای، محکمی و استواری و قایه، از طرف
مجلد صحاف بکار رفته و خوش بختانه در بین دفتین محفوظ مانده
است، که مالک دانشمندان این مخطوط مر حوم پرو فسور محمد
شفیع لاهوری ملتفت آن گردیده، و بعد از بر آوردن و تفکیک و خوانش

(۱) شکل حرف اول این کلمه چنین است که آن را صاحب
هم توان خواند و اکثر حروف این ورق نقطه ندارد .
(۲) - یک جز تفسیر قدیم فارسی قرآن عظیم هم در سنه ۱۳۳۴ ش از
خرا به دشت گاو کش قریب شهر غلغل با میان بدست آمده که عین آن
اوراق در سنه ۱۳۵۱ شمسی در پنجاه و چار صفحه از کابل به طبع
عکسی نشر شده است، که شاید از همین تفسیر باشد .

(۳) - نسخه خطی این کتاب در آخر چنین رقم دارد : «کتابه عبدالله
بن علی بن احمد به خطه من جهة الاخ العزيز النجيب الرشيد ابوبکر
عتیق بن محمد بی خسرو رافة الله العلم والادب» که برخی ابن ابوبکر
عتیق راهمان سور آبادی صاحب تفسیر شمرده اند. ولی این تطبیق
مشکلست . تاریخ کتابت نسخه منصف رمضان ۵۲۶ ق است .
(رک ، تاریخ خا از حبیبی طبع کابل ۱۹۶۶ .)

آن ثابت شد، که این اوراق مثنوی گم شده و اوراق عنصریست (*)
که در سنه ۱۹۶۷ م عینا با طبع عکسی و شرح و معرفی پروفیسور
مر حوم از لاهور انتشار یافت .

از نوشته این فهرست بر می آید که این نسخه و اوراق عنصری به
کتابخانه حاجب شری زکی بامیانی تعلق داشت ، و بعد از آن آنرا بطور
اوراق باطله ناکاره، برای استواری و قایه کتاب الوقف بکار برده اند .
دوم :

مخطوطه دیگر این کتابخانه با میان ، همین بحر المعانی است
که درین مقاله معرفی میشود که بر ورق واپسین آن عینا ورق چسپا-
نده شده به همان خط فهرست سابق با مطالب شبیه ذیل بنظر می آید :
«حاجب شری زکی بن محمد بن علی عبدالحمید الشاعر البامیانی به
خط امضا» کتابها کی خرید شد از هنر نو ع کی خرید میشود ، درین
جای ثبت میشود ... دیوان سنایی تفسیر یک جلد (۱) مقامه حمیدی
کلیله و دمنه بحر الوقایه (۲) دیوان مسعود سعد اختیارات ش-
هنامه اصول فارسی ، طبل ماره (۳) ادوات دیوان ناصر خسرو ...
کتاب تازی ، سفینه ... غزلیات کتاب حر ... گرشاسب نامه

(*) محمد شفیع : اورینتل کالج میگزین لاهور ، ص ۱۱۱ ماه اگست
۱۹۲۷ م که مخطوطه کتاب الوقف را در سکر سند بدست آورد .
بود .

(۱) در فهرست سابق هم آمده شاید مراد همان جزوه تفسیر قدیم
فارسی باشد که مذکور افتاد .

(۲) - کذا - نقطه ندارد .

(*) محمد شفیع : اورینتل کالج

نسخه های نیرنجات حمایتی يك عدد دعوات (۱)
 درباره این حاجب ز کی اطلاعی از منابع دیگر نداریم و جای تعجب
 است ، که در هر دو نسخه پیش از نام ز کی بن محمد کلمه شری دیده
 میشود ، و این کلمه یست از زبان سنسکریت که تاکنون هم درالسنه
 هندی پیش از نام کسان برای تعظیم و احترام بجای اقا و جناب
 و مستر مستعمل است ، که مونث آن شریمتی باشد ، و بر مسکوکات
 کابلشاهان و دیگر سلاله های شاهای افغانستان هم در القاب و نوشته
 های سکه ها بزبان سنسکریت و رسم الخط دیوه ناگری قبل از
 اسانم و یا قرون اولیه هجری تا اوایل غزنویان ، بنظر می
 آید (۲) ، و ازین استعمال کلمه شری بانام مالک کتابخانه بامیان
 زکی بن محمد پدید می آید ، که تا حدود ۶۰۰ق هم این کلمه برای
 تعظیم مقام و احترام اشخاص رواج داشت .

نظم کتاب و آغاز و مؤلف آن

این نسخه از زشمند خوش بختانه ورق نخستین و آغاز دارد.
 که از مطالب آن مطالب مهمه بدست می آید .

(۱) - کتابی بدین نام از مخروبه شهر غلغله بامیان بدست آمده ، و در
 مجله آریانا طبع کابل (سال ۸ شماره دوم و سوم) معرفی گردیده
 و برخی اوراق آن در سال ۱۳۲۹ش عکاسی شده است ، کاتب در آخر
 آن چنین رقم کرده :

«کتابه درلشاه بن صفی بن محمد تولکی به تاریخ ماه ذی قعد ه سنه
 احمدی عشر و ستماه ۶۱۱ق.»

(۲) کنگهم : مسکوکات هند در قرن وسطی ص ۶۴-۶۵ طبع
 دهلی ۱۹۶۷ م ، و داوید مکدوال در کابلشاهان کابل و گندهارا
 طبع مجله گزارش سکه شناسی ص ۲۱۱ لندن ۱۹۶۸ م .

بر سرورق آن به خط اصل نسخه تعلیق قدیم ، مکررا نام
 «کتاب بحر المعانی وصفو الامانی» نوشته شده ، که از آن جمله پیش
 از آغاز بسمله ، بر جبین صفحه اول همین نام را به تعلیق خویش
 نوشته و بعد از کلمه «الامانی» کلمات «المترجم بالفارسی» نیز دیده می
 شود .

این نام در متن کتاب نیامده و آغاز چنین است :
 «بسم الله الرحمن الرحيم ، رب يسر ولا تعسر . الحمد لله رب العالمين
 امين اولاً و آخراً و صلى الله على محمد و اله وسلم كثيرا .
 قال جعفر بن محمد الصادق : كتاب الله تعالى على اربعة اوجه :
 العبارة والاشارة و الطائف و الحقائق . فالعبارة للعوام ، والا-
 شارة للخواص ، و الطائف للولياء ، و الحقائق للنبياء .
 قال بعضهم : القرآن على اربعة اوجه : عبارة و اشارة و لطائف و
 حقائق .

فالعبارة للسمع ، و اشارة للعقل ، و اللطائف للمشاهد ، و
 الحقائق الاستسلام .

بعد ازین تفسیر عارفانه بسمله و سوره الفاتحه بعرب بیست .
 «بسم الله الرحمن الرحيم . حکى عن ابي العباس بن عطاء انه
 قال : الباء لا رواح انبياء بالهام الرسالته و النوة؟ الخ ... الحمد لله
 رب العالمين : المحمود بجمع صفاتك و افعالك . قال ابن عطاء : الحمد لله
 اقرا المؤمنين بوحدانيته ، و اقرا المؤمنين بفردانيته ، و اقرا العارفين
 باستحقاق ربوبيته .

رب العالمين : قال ابن عطاء ، زين نفس العارفين بنور التوفيق ، و قلوب
 المؤمنين بالصبر والاخلاص و قلوب المریدین بالصدق و الوفاء .
 الرحمن الرحيم : قال بعضهم الرحمن بالنعمة و الرحيم بال-
 معصية ... الخ .

این تفسیر تا ورق سی و دو ب مطابقت ذوق صوفیانه عرفانی با

نقل اقوال مشاهیر عرفانی اسلامی امثال جعفر الصادق، ابوبکر وراق، ابو جعفر الفرغانی، بلقاسم، ابو عثمان، منصور بن عبدا - عزیز، ابوبکر بن طاہر، الدارانی و غیره دوام دارد، و بعد از ختم سوره الفاتحه، آیات متفرق قرآن عظیم را به مذاق صوفیه بنقل اقوال ایشان شرح میدهد، و از ورق بیست و سه ب قسمت فارسی کتاب آغاز می شود که تا آخر کتاب با نقل اقوال حکما و صوفیان و شرح آن دوام دارد و در بین این حصه فارسی، گاهی پارچه های مسلسل عربی نیز می آید. مثلا از ورق ۶۷ تا ۷۱ اقوال صوفیه و حکما بتناز -

یست بدون فارسی، و از ورق ۷۱ باز فارسیست. نام مؤلف این کتاب نایاب معلوم و مذکور نیست، ولی بر ورق آخر آن شرحی نوشته اند، که به خط متن کتاب شبیه نیست. این سطور به خط خوش نسخ متوسط در سنه ۶۰۱ ق ۱۲۰۴ م نوشته شده (یا از خط آنوقت بعدا نقل گردیده) که دارای مطالب کار آمد، در باره شناسایی کتابست، درین نوشته میگوید:

«الحمد لله الشاکرین و صلواته علی محمد و الله الطاهرین. یقول الفقیر الی رحمة الله عزوجل علی بن عبدالله بن علی بن معاد الخلمی ثم البلخی (۱) و فقه الله تعالی للعلم المرشد و العمیل المرشد: قراء علی الشیخ الامام الاوحد الزاهد الورع المتقی رشید الدین جمال الاسلام فخر الائمة سیف السنه، ناصح الخلق امام خراسان ابو الحرام محمد بن محمد الحاج الخراسانی ادام الله توفیقه و سهل الی الخیرات طریقہ، ما فی هذا لمجلد من الاخبار و التفسیر و کلمات المشایخ العربیه و صحیح محر فیه و اصلح سقمه بقدر الامکان و قراء علی صحیفه همام بن منبه (۲) قراءه بحث و اتفاق و علم

(۱) - این چهار کلمه در اصل نقطه ندارد.

(۲) - الصحیفه الصحیحه للشیخ همام بن منبه الصنعا نی المتوفی

۱۳۱ و هی التي کتبتها عن ابی هریره الصحابی (کشف الظنون ۲/ ۷۲ طبع استانبول ۱۳۱۱ ق.)

انفان، انا و رو یها اجازة من الشیخ الامام عماد الدین محی السنه و هو یر و یها عن الشیخ امام الاجل محی السنه الحسن بن مسعود افراء البغوی، و اجزت له ولا بنه الصغر الامر الامام محمد انبته الله نباتا حسنا روا ینة جمیع مسوعاتی و مجموعاتی و مستجا داتی من مشایخی من الاحادیث و الاخبار و التفاسیر و الاثار و الحکایات و الاشعار و انابری من التصحیف و التحریف و ذلك فی اواخر جمادی الاخرة سنه احدى و ستمائة. و الحمد لله حق حمده و صلواته علی محمد و عبده و حسبنا الله و نعم المعین.»

از نوشته عالمانه فوق بر می آید، که در او اخر جمادی الاخری سنه ۶۰۱ ق. (۱۲۰۴ م.) رشید الدین جمال الاسلام امام خراسان محمد بن محمد الحاج خراسانی، این نسخه را بر عالم بارع دیگر علی بن عبدالله بن علی بن معاد الخلمی بلخی خوانده و به تصحیح و تهذیب آن کوشیده اند. و همچنین کتاب «صحیفه همام» را همین محمد خراسانی از آن استاد بلخی فرا گرفته و برای خود و فرزندش محمد اجازت روایت احادیث و اخبار و تفاسیر و غیره را درین سند علمی بدست آورده است.

شاد روان سعید نفیسی از روی مطالعه همین نسخه موزه کابل، نام کتاب بحر المعانی و صفو الامانی را سهوا در مولفات او ایل قرن هفتم هجری ثبت کرده و مؤلف آنرا علی بن عبدالله بن معاد حلمی بخاری (۳) در حدود ۶۰۱ ق. گفته است (۱).

درینجا چند سهوی داد:

نخست: این مرد بلخی مؤلف کتاب بحر المعانی نیست، بلکه مدرس و استاد و اجازت دهنده قرائت و مصحح آنست.

دوم: نام خود را علی بن عبدالله بن علی بن معاد حلمی ثم بلخی

(۱) - تاریخ نشر و نظم فارسی ۱۲۲۱ تهران ۱۳۴۴ ش.

نوشته نه بخاری، و خلم تاکنو ندر شمال افغانستان مربوط و نزدیک ولایت بلخ است.

سوم: زبان و انشاء و سبک و حتی املا و طرز نوشته این نسخه عزیز، از اوایل قرن هفتم و حدود ۶۰۱ ق نیست، و به دوره قدیمتر سبک زبان دری تعلق میگیرد، و نوشته، علی خلمی بلخی که در ۶۰۱ ق صورت گرفته، با متن اصیل کتاب ربطی ندارد، بلکه اجازت نامه قرائت و روایت این کتاب و دیگر آلا را سلا میست که به محمد خراسانی و فرزندش داده شده است.

از سند فوق پدید می آید، که نویسند ه آن علی بن عبدالله خلمی فقط بیک وسیله عمادالدین، اجازه تدریس و روایت صحیفه همام بن منبه را از امام معروف فرابغوی(*) داشته و عالم جیدی بود، که امام خراسان ابو الحرم محمد، اجازت قرائت این کتاب و صحیفه صحیحه را از و میگرفته است، ولی تمام این مطالب، بمتن بحر المعانی و مولف آن، تعلق ندارد.

در کتابهای شرقی بنام بحر المعانی آثار متعددی را می شناسیم که از آن جمله است: بحر المعانی یکی از اصحاب نجم الدین کبری صوفی معروف سعد الدین محمد بن مؤید حموی (۵۹۵-۶۰۸ ق.) که مخطوطه عربی آن در استانبول است (کوپرولو ۷۰۶) (۱) یا بحر المعانی فارسی از سید محمد مکی دهلوی (متوفی ۸۹۱ ق.) (۲) و

(*) - حسین بن مسعود بن محمد محدث فقیه و مفسر شافعی معروف بفرابغوی محمد بغوی محی السنه مولدش بغشور غر جستان شمال غربی افغانستان و وفاتش در مرورود حدود ۵۱۶ ق است، از مولفان او «صاحب السنه دارا ی ۴۷۱۹ حدیث و معالم التزیل در تفسیر قرآن و تهذیب در فروغ شافعیه و معجم الشیوخ و غیره است (این خلکان ۱۵۹۱ طبقات الشافعیه ۲۱۴ و ۲۳۵).

(۱) - برو کلن: تکلمه تاریخ ادبیات عرب ۸۰۳.

(۲) - رحمن علی: تذکره علمای هند ۸۳ طبع لکنهو ۱۹۱۴ م.

تفسیر بحر المعانی سوره ۷۸- ۱۱۴ قرآن از محمد بن خواجگی بن عطا الله مدعو به خاوند میان (مخطوطه بانکی پور هند ۱۱۵۳ ر) (*) که بحر المعانی صفوالا مانسی خطی کابل، غیر از کتب شناخته

شده، و مربوط بدوره قدیم نثر دری قبل از مغل است. تاکنون نام مولف این کتاب، شناخته نشده و چنانچه دیدیم، ضبط مرحوم سعید نفیسی نیز باطلست، و آنچه مرحوم فکری هروی در فهرست مجمل کتب خطی کابل (چاپ نشده) این کتاب را «تفسیر دری از حسین بن مسعود البغوی المروزی معروف بفرا بغوی با انشاء قدیم قرن ۴» نوشته نیز صحت ندارد. زیرا امام محی السنه بغوی تفسیری به فارسی ندارد، و هم این کتاب تفسیر قرآن نیست، بلکه یک مجموعه آیات، واحادیث واقوال صوفیه و حکما و دانشمندانست. چون بر صفحه اول آن بانام کتاب، کلمات «المترجم بالفارسی» نوشته شده، میتوان حدس زد، که اصل کتاب مانند بیست و سه ورق نخستین و برخی از اوراق دیگر آن بتازی بوده و به فارسی ترجمه شده باشد.

برای تعیین زمان تالیف یا ترجمه فارسی آن باید به متن فارسی و سبک و انشاء و خصایص لغوی و گرامری آن توجه کرد، که نثری کهن و جالب توجه است، و اینک آنچه بعد از یک مطالعه اجمالی فراهم آمده آورده میشود:

آغاز متن فارسی

(مطابق املا اصل نسخه)

(ورق ۲۳ ب)

پرسیدند مر حکیمی را که صدق ایمان چیست؟ گفت: امن نان، ترک عصیان، موافقت ما رحمن (۱)

(*) - ادبیات فارسی ص ۲۹ و ۳۰ طبع لندن ۱۹۵۳ م.

(۱) - شاید: ما و رحمن.

حکیمی گفت : هر که بذو جهان سلامت یافت چهار چیز یافت امن مونت ، بسند قسمت ، خوف فرقت، دیدار منت .

حکیمی گفت : خلق را سه دینار بباید ، تا همه کرامت هاراشایان کردند :

دینار عیب دنیا ، و این زاهدانراست . (*)

و دیدار عیب طاعت ، و این عابدانراست ، (**)

و دیدار عیب تن ، و این عارفانراست .

پیغامبر گفت علیه السلام : شب معراج بار خدای عزوجل مرا گفت : یا محمد ! هر که را دوست گیرم ، فاوی (***) سه کار بکنم . یا دستش تپی کنم یا دلش (۱) غمگین کنم ، یا تنش بیمار کنم .

بخبر اندر جنین است : روزی مردی بدیدار یحیی بن معاد آمد گفت : جکونی ؟ (۲) یحیی گفت : یا برادر (۳) ! خدای عزوجل دوست گرفتم ، دوستی خلقم فرسرامد . (۴)

(*) در مخطوطه اصل و او سمرجمل فتحه ، و او و بیانی بین ان يك نقطه فوقانی دارد ، و این او ایست که صورت نزدیک به (ف) داشت ، که گاهی با لای (ف) سه نقطه هم می نوشتند .

(**) کذا ، به ذال منقوط .

(***) فاوی مساوی باوی و این در تفسیر و طبقات خواهد بود ، عبد الله انصاری فراوانست .

(۱) - کذا ، به کسر لام .

(۲) جکونی مساوی چگونگی . در بین دایره یاد و نقطه دارد ، که صوت آن را از یا های دیگر مختص میسازد .

(۳) کذا ، به فتحه با ، که اکنون در هرات هم چنین تلفظ کنند .

(۴) فرسرامد مساوی بر سر آمد . تبدیل ب به ف در لهجه های خراسانی فراوانست .

کتابش را محدث (۵) گرفتیم ، لمبو او (۶) فضولم فرسرامد . آن جهان را قرار گاه خویش دیدیم ، طلب دنیا م فرا سر آمد . جنک عداوت فادیو (۷) نهادم ، دشمنایکی (۸) خلقم فرسرامد . یقین او (۹) توکل بیشه خویش گرفتیم ، کسب کروم (۱۰) فرسرامد .

مردی مر شفیق را گفت : یا ابوعلی ! جوامردی (۱۱) چیست ؟ گفت پنج چیز : سخاوت بدل ، او بدست ، ان ابراهیم را بود ، و فاقول اوزبان و آن اسمعیل را بود ، حفاظت بتن خویش ، و آن یوسف را بود . زهد بدنی ، و آن عیسی را بود . نصیحت مر خلق را ، و این محمد مصطفی را بود علیهم السلام .

حکیمی گفت : بالله الذی لاله الاهو ، کی خدای شناختن به حقیقت به مطیع و ی پدید آید . او مطیع بوذن و ی بدوست داشتن وی بدیداید او دوست داشتن و ی بلر زید ن از بیم فرقت بدیداید او لرزید ن از بیم فرقت وی ، به ملازم بودن بر ذر (۱۲) وی بدیداید او ملازم بودن بر ذروی ببسند قضا بدیداید .

بخبر اندر جنین است : هر که به گستاخی بیش رود ، فاوی (۱۳)

(۵) - محدث : به تشدید دال .

(۶) کذا . او به فتحه اول بجای او عاطفه در سر تاسر این کتابست و این او عاطف در پشتو زنده است .

(۷) فادیو مساوی بادبو ، از همان مقوله ابدال به ف .

(۸) - کذا به معنی دشمنی و عداوت ، که در متن قدیم دشمنایکی و دشمنایکی هم آمده در ک : فضایل بلخ طبع حبیبی ص ۵۸ .

(۹) - او مساوی او عاطف .

(۱۰) - کذا در اصل ؟

(۱۱) - جوامردی مساوی جوامردی مساوی فتوت .

(۱۲) - کذا به ذال منقوط بجای در .

(۱۳) - فاوی مساوی باوی .

خصوصیت کنند . هرکی بنیاد بنیازیش رود، فروی (۱) رحمت کنند ، هرکی با معنی پیش رود، فاوی کرامت کنند .

منصور بن عبدالعزیز گفت : خلق اند (۲) گروه اند :

یک گروه دنیا بیند ، حرس افزایش او فی هالی . (۳) و دیگر (۴) گروه خلق بیند . افزایش او نومی .

سدیکر گروه تن بیند ، کبرافزایش او جباری

چهارم گروه طاعت بیند، عجب افزایش او بر خورذاری .

به خبر اندر جنین است : کی سه فرشته است فر (۵) سه نام مزکت :

یکی فر نام مزکت (۶) مکه و دیگر فر نام مزکت مدینه . و سه دیگر فر نام مزکت بیت المقدس . آنکی (۷) فر نام فرکت مکه است بانک می کند : هرکی (۸) فریضهای بار خدای عزوجل تمام نکزارد، از رحمت وی نصیب نیابد .

(۱) - فروی مساوی بروی .

(۲) - اند : چند ، عدد مبهم مساوی بضع .

(۳) - فی هالی : بالای هیک نقطه دارد ظاهرا مساوی بی حالی .

(۴) - این کلمه باو او منقوط در تمام کتاب مکرر است . و شکل دیگر آن دیگر هیچ بنظر نمی آید و معلومست که او را نزدیک بمخرج (ف) لبی ادا میکردند ، و به جای دیگر مساوی دتیگر پهلو ی این شکل کلمه هم رواج داشت . پس و دیگر و دیگر دو کلمه مستقل باشند

در نسخ خطی قدیم هم هر دو شکل کلمه آمده و باید هر یکی را به جای خود استعمال کرد و کسا نیکه از وجود یکی از کلمتین در تشبیهت دیگری انکار کنند، مصیبت نباشد .

(۵) - فر مساوی بر مکرر در این جمله ها آمده است .

(۶) - مزکت مساوی مزکت : مسجد .

(۷) - آنکی مساوی آنکه .

(۸) - هرکی = هرکه .

و آنکی فر نام مزکت مدینه است بانک میکند : هر یکی سنتهای

رسول علیه السلام تمام نکزارد ، از شفاعت وی نصیب نیابد .

و آنکی فر نام مزکت بیت المقدس است بانک میکند : هر

کی حرام خورد ، او (۵) حرام بوشد ، رو حرام دارد ، بار خدای

عزوجل دعای وی مستجاب نکند .

امثله تبدیل ب بهف :

اگر جی فاز شوی از کناه بقی کناهی (ورق ۱۷۶) که شکل

مروج کتونی جمله اینست : اگر چه باز شوی از گنا به بی گناهی . در

اصل بالای دایره یا کلمات شوی و بقی دو نقطه دارد ، که علامت تلفظ

یا صریح معروف است .

مثال دیگر :

حاتم گفت : هرکی فاز نانشیند شمهو تشن افزایش و هرکی

فاغلامان نشیند غمش افزایش و هرکی فاز اهدان نشیند ، نیک

مردیش افزایش (ورق ۱۹۵ الف)

فرا مشت = فرامش :

حکیمی گفت : تن درستی مرگ را فرامشت کند و حرص ایشان را

فرا مشت کند (ورق ۱۹۰ الف)

حکیمی گفت : هلاک خلق از سه چیز آمد : یکی بعیت خلق مشغول

شدند ، او عیب خویش فرامشت کردند (ورق ۱۹۱) .

او بر سر جمل معطوفه :

اسما بنت ابوبکر گفت : هرکی روشن کند تاریکی مزکت را بر و -

(۵) - او مساوی او عاطف .

شنایی (۱) چراغ خویش ، حرام کند باز خدا ی عزوجل زافر (۲) آتش ، او بدهد مراو را بهر شبی شمار ستانی اندر بهشت . او بدهد مروی را ثواب بهر شبی ، ثواب بیغا مبر علیه السلام . (ورق ۲۵۳) ، برخصایص مذکور ه که در املا و انشاء کتاب مشهود است ، املا ی قدیم کلمات دیگر نیز در سر تاسر کتاب محفوظ مانده ما نند : سخون ، دوزخ ، تلخی ، فرشته ، بجشك وغيره (۳)

نمونه اشعار

در قسمت های فارسی اخیر کتاب اشعار و منظومات دری نیست منقولست که بدون ذکر نام ناظم ، همان چهره قدیم دارد ، و آوردن نمونه آن بی فایده نیست .

قال القائل :

ایزد به فضل خویش دل ته سپید (۴) کرد
جرمت سیاه کرد همه پاک (۵) کارتو
با دشمنان دینت ببینم تیر ابلص
باد و ستان دینت همه کار زارتو
(ورق ۱۶۱ الف)

املا ی ته بجای تو ضمیر اضافی مفرد مخاطب ، گاهی درین کتاب دیده می شود ، که در طبقات الصوفیه خواهه عبدالله انصاری نیز آمده است ، و این ضمیر مفرد اکنون در پشتو زنده است . (۶)

(۱) - یای آخر رو شنایی در نقطه بالای دایره دارد .

(۲) - این کلمه در اصل خوب روشن و خوانا نیست ؟

(۳) - سخون ، دوزخ ، تلخی ، فرشته ، پزشك .

(۴) - سپید = سپید (۵) پاك = پاک (۶) برای تشریح این مطلب

رك :

طبقات الصوفیه ۶.۸ طبع حبیبی در کابل (۱۳۴۱) ش .

قال القائل :

یا این جهان از آفت تسون نیست ایمنی
هر چند هم نشین منی دشمن من ای (۴)
ماری بفعل و ز راه (۵) گفتار مرد می
خاری بطبع وز راه دیدار سو سنی
من معدن هوای تو (۶) تاهو ابرد (۷)
تو معدن بلای منی ، تا تو معدن ای
بسیج کار مرک را تیرا کن از کناه
تا کسی کناه گنی که می (۸) دین تباه کنی
(ورق ۱۰۹)

قال القائل :

ما همی ویران شویم او (۹) خانه آبادان کنیم
نیک رابد دانیم او کار مردم نادان کنیم
این جهان تن برنج ، او مردمان از ما برنج
آن جهانی جان برنج ، او بدهمی باجان کنیم
روز و شب بغبت (۱۰) کنیم ، عیب هر کس بشمریم
عیب خود بنمان کنیم ، او خود بتر زیشان کنیم

(۴) - در تمام کلمات ایمنی و منای و مرد می و سو سنی و معدن ای یا ی آخر دو نقطه بالای دایره دارد .
(۵) در مصرع اول و دوم کلمه راه چنین با الف نوشته شده که برای وزن بیت ره مخفف خوانده میشود .

(۶) توام = توام .

(۷) برد = پرد .

۸- که می = که می .

(۹) - نظیر استعمال مکرر عاطف در نظم ، که در نثر امثله آن گذشت .

(۱۰) - بغبت : بهضمه یا کسره اول ، عصیان و برگشتن از حق (المنجد) .

قال القائل :

دو سنی را انکاهی (۵) یکتاشوی
کز علاقتها تو ناپیدا (۶) شوی (۷)
کر بخواهی تا بد و کو یسی وروی
انکاهی کو پی کنا گو یا شوی (۸)
وربخواهی دید بدل (۹) دوست را
انکاهی (۱۰) بینی کی نابینا شوی
وربخواهی زنده کردی (۱۱) تا ابد
زنده کردی کوکونون میرا (۱۲) شوی

(ورق ۱۷۶ ب)

دوستی گفتار (۱۳) داری راستی گفتار نه
چشم سرفیدار (۱۴) داری چشم دل فیدار نه
صحبت مختار خواهی سنت مختار نه
از خرد فیزار (۱۵) کشتی و زرها فیزار نه
(ورق ۱۷۷)

۵- انکاهی = انگهی .

۶- ناپیدا = ناپیدا .

۷- یاها ی آخرشوی ، دو نقطه بالای دایره دارد .

۸- گز بخواهی تا بد و گو پی و ذوی

انگهی گو پی که ناگو یا شوی

۹- کذا . شاید بذل باشد .

۱۰- انکاهی = انگهی

۱۱- کردی = گردی

۱۲- اصل : میزا ؟ و لی میرا از ماده مردن ، میزند باشد .

۱۳- گفتار = گفتار .

۱۴- چشم سرفیدار = چشم سربیدار .

۱۵- فیزار کشتی = بیزار زگشتی .

-۲۳۷-

کر کنا ه مابزرگ او ر حمست یزدان بزرگ
دل برین بنهیم ، او کار بفرمان کنیم (۹)
(ورق ۱۱۰ الف)

قال القائل :

راه کم کرده سر کشته فرکشت زراه
فر کنا ه چیره چیره شده فر کرد کناه (۳)
ای تبا ه کرده همه عمر گرامی و عزیز
خوار کشت آنکی همه عمر فرا می اش تبا ه (۴)
روی از الله بگردانی پیدا دکنی
تیز بیداد مکن فر تنت (۵) الله الله

(ورق ۱۷۶ الف)

قال القائل :

روزی بود که من بذر (۶) دوست بکنم
یابکذ رد زوال (۷) غم هجر فر سرم (۸)
یابنکرد خسته دل من لقای دوست
یا من دهی بدوست د هی وار بنگرم (۹)

(۳) - ره گم کرده سر گشته برگشت زراه

بر گنه چیره ، چیره شده بر کرد کناه

(۴) - ای تبا کرده همه عمر گرامی و عزیز

خوار کشت آنکه همه عمر گرامیش تبا ه

(۵) - فر تنت = بر تنت

(۶) - بذر = به در

(۷) - زوال : برگشتن از حالی بحالی (منتخب) .

(۸) - فرسوم - برسوم

(۹) - بنگرم = بنگرم .

-۲۳۶-

قال القائل :

- اگر بار سا شوی بندر پادشاه شوی (۱)
و ربی وفا بوی بطریق جفا روی (۲)
فضل خدای خویش نه بینی اونگری (۳)
ذکر خدای خویش نخواهی اونشنوی
فابیش (۴) تو حجاب تو آمدهای ته (۵)
دانم کی نکروی اونخواهی کی بکروی (۶)
(ورق ۲۱۲)
- ناگفته نماند که این نسخه تا ورق سه صد و شصت و دو موجود و
مضمون این ورق واپسین ناتمام عربیست :
قال رسول الله ... من احب ان یزید الله فی رزقه فلیصل ...
* * *

- (۱) گر بار سا شوی به در پادشاه شوی .
(۲) - یا های کلمات او اخر ابیات ، بالای دایره دو نقطه دارد .
(۳) نه بینی و نگری .
(۴) - فابیش = باپیش یا به پیش .
(۵) - ته = تو - ضمیر مفرد اضا فی مخاطب که نظیر دیگران
در سابق گذشت .
(۶) - دانم که نکروی و نخواهی که بگروی .

یک کتاب گم شده قدیم نثر فارسی پیداشد (*) ترجمه فارسی السواد الاعظم و رفع اشتباهات وارد در باره این کتاب

کتاب السواد الاعظم از قدیم ترین تالیفات ائمه مذهب حنفی است ، که آنرا یکی از پیشروان و علمای این مذهب ، ابو القاسم اسحق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی در حدود ۲۹۰ هـ به زبان عربی در شرح شصت و دو مسئله کلامی (۱) بامر اسماعیل بن احمد سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵ هـ) در بخارا نوشت .
این امام حکیم سمرقندی قاضی سمرقند بود ، و از اصحاب و پیروان امام و متکلم معروف ابو منصور ما ترید یست ، که در عاشورا

(*) مجله یغما ، سال (۱۳۴۲) ، شماره پنجم ، تهران .
(۱) - حاجی خلیفه شصت و دو مسئله گفته در حالی که نسخه مکشوفه فارسی آن حاوی شصت و یک مسئله است . حاجی خلیفه گوید : السواد الاعظم : فی الکلام مولف لطیف مختصر مبنی علی الثنن و ستین مسئله الا بی القاسم اسحق بن محمد القاضی الحنفی المتوفی فی ۳۴۲ هـ (کشف ۲ ر ۳۷) .

محرّم ۳۴۲ هـ از جهان رفت، و در گورستان معروف چا کردیزه سمرقند مدفون است (*).

کتاب السواد الاعظم را مولفان کشف الظنون و اسماء المؤلفین می شناسد (۱) و بقول ادوارد فاندیک در کتاب اکتفا القنوع (۲)، متن عربی سواد در بولاق قاهره در سنه ۱۲۵۳ ق طبع شده است. (۳)

این کتاب داستانی شگفت دارد بدین معنی که: اولاً بزبان تازی بامر اسماعیل نوح بن منصور به فارسی ترجمه کرده اند، و لی نام مترجم آن معلوم نیست، و چون عصر امارت نوح ثانی از ۳۶۶ تا ۳۸۷ هـ دوام داشت، بنابراین آن ترجمه فارسی السواد الاعظم را در حدود ۳۷۰ هـ تخمین میکنیم.

در سنه ۷۹۵ قمری خواجّه محمد پارسا بن محمد حافظی بخاری (متر فی ۸۲۲ هـ در مدینه) که از اصحاب خواجّه بهاء الدین نقشبند و جانشین او بود، این ترجمه فارسی السواد الاعظم را بزبان متعارف روزگار در آورد، و بر این یک مقدمه و یک خاتمه را افزود، وی گوید که: مطالب متن کتاب انتخابی است از اصل و تمامی کتاب نیست.

ازین نسخه مرتبه خواجّه محمد پارسا اکنون دو نسخه مکشوفست:

یکی: بخط خود خواجّه محمد پارسا، تحریر ۷۹۵ هـ در ۸۳ صفحه یازده سطر، بر کاغذ نخودی رنگ بخارا ئی به قطع ۱۲ × ۱۷.

(*) - الا نساب سمعانی ۱۷۲ و قندیه ۹۳.

(۱) کشف ۳۷۲ و اسماء ۱۹۹۱.

(۲) صفحه ۱۶۶ طبع قاهره ۱۳۱۳ ق.

(۳) - ادوارد فاندیک امریکا می گوید: ابوالقاسم اسحاق محمد الحکیم المسرقندی الماتریدیه العقیده المتوفی ۳۴۲ هـ له کتاب السواد، طبع فی بولاق ۱۲۵۲ هـ. وهو مشتمل علی اسئلة واجوبه فی اصول الدین (ص ۱۶۶).

میلی متر، دارای یک مقدمه از خود محمد پارسا، که این نسخه در هرات پیش دانشمند فکری سلجوقی بوده و در سنه ۳۳۰ ش به تهران برده شد و در جراید و مقالات معرفی شد.

دو دیگر: نسخه خطی کتبخانه انقزیه در تورکیه که رونوشت نسخه اول است، و در سنه ۱۰۱۷ هـ بخط یوسف ضیاء الدین کاتب دیوان سلطانی در بغداد بهمدستی مولانا ناصر الدین عمر المقری الموصلی کتابت شده (۱)

درباره معرفی نسخه اول هرات، که به خط خود خواجّه محمد پارسا یکی از دانشمندان تهران، آقای دکتور مهدی بیانی، اولاد ارمان لاهور، و بعد از آن در مجله دانشکده ادبیات، تهران در سال ۱۳۳۸ ش مقالاتی را نوشت و در آن مدعی شد که گویا نمونه قدیم ترین نثر فارسی موجود رادرین نسخه یافته اند. وی با تاسف مینویسد که: نام کتاب و امیر سامانی که با مروی ترجمه شده معلوم نیست، و خود حکیم سمرقندی متن عربی را بفارسی در آورده، و لی اصل ترجمه فارسی از بین رفته و مطالب آن در کتاب خواجّه پارسا، نقل و انتخاب شده است.

این مقالات دانشمند مهدی بیانی، در تاریخ ادبیات فارسی، نظری را به وجود آورد، که گویا همین کتاب، نمونه قدیم ترین نثر فارسی کنونیست، و حتی از مقدمه شاهنامه منشور ابو منصور که در سنه ۳۴۶ هـ نوشته شده نیز کهن تر است، و همین مطالب را در کتاب برگزیده نثر پارسی دکتور محمد معین (ص ۳۲۲ جلد اول) و تاریخ ادبیات از دکتور صفی (ج ۱ ص ۶۱۷) و دیگر مقالات و کتابهای متأخر باستناد بیاندکتور بیانی نوشته و آنرا قدر مسلم پنداشته اند.

(۱) - مجله دانشکده ادبیات تهران ۱۳۳۸ ش، شماره ۳۳ سال ششم و ارمان طبع لاهور.

اما بایبدا شد ن متن اصلی ترجمه السواد الاعظم که اینک نسخه خطی آن پیش منست ، اکثر آن مطالب و نتایج ما خوده از بین میرود ، و طوریکه از مقدمه کتاب فارسی ظاهر است ، نام اصلی کتاب عربی السواد الاعظم بود ، و مترجم فارسی آن هم خود حکیم سمرقندی نیست ، بلکه شخصی نامعلوم آنرا در حدود هشتاد سال بعد از تالیف اصل کتاب ، در عصر نوح دوم سامانی بفارسی در آورده است .

نسخه خطی ترجمه فارسی السواد الاعظم

به قطع متوسط بیست و نیم \times ده و نیم سانتی متر ، بر کاغذ نخودی رنگ بخط نسخ متاخر در ۱۶۴ صفحه بتاریخ ۱۲ شهر محرم حسن و حسین ۱۱۵۶ هجری بقلم مشعل بن بکر خان بن عمر بن تاووزین علی بن ملک ... نوشته شده و چون این نسخه آسیب فراوان دیده و حواشی بر گهای آن از بین رفته بود ، آنرا با دقت از بالا و پایین و صله نمود ه اند . ولی خوشبختانه متن کتاب آسیب زیاد ندیده و بر حواشی آن نوشته‌هایی غیر از خط متن موجود است ، که گویا اشخاصی باسواد آنرا خوانده و با نسخه دیگر مقابله و تکمیل کرده اند ، و مهرهای متعددی و مختلفی هم بر صفحات متعدد دارد ، که حاکی از وجود این کتاب در دست مالکان متعدد بوده است .

از صفحه ۱ تا ۱۱ مشتمل است بر مقدمات ابتدایی و شرح تالیف و ترجمه و ضرورت و اهمیت کتاب حکیم سمرقندی افزوده است . در صفحه یازده گوید : « اکنون آمدم از اجمال به تفصیل ، و بعد ازین به خط سرخ (مسئله اول) نوشته شده ، و تا آخر کتاب (۶۱ مسئله کلامی و فقهی مذهب حنفی و فقه ماتریدی را در بر دارد ، و خط آن روشن و خواناست ، و در برخی موارد غلطی‌های املاوی هم دارد ، و از نام نویسند ه مشعل و جدا و تازو پیداست ، که این شخص پشتون بود ه

وزبان فارسی را چنانکه باید و شاید نمی فهمیده است (۱) و بر پشت صفحه اول شش سطر عبارات پشتو هم نوشته شده ، که بخصل اصل متن نمی ماند . عدد سطور کتاب در صفحات مختلف است . برخی از صفحات ۱۳ سطر و اعظم آن هجده سطر است .

در خصایص املا به کتب بعد از سنه ۱۰۰۰ همانند است . بدین معنی که چ و پ بسته نقطه در آن عموماً دیده میشود ، و لی حرف (گک) فارسی مانند (ك) عربیست . اما گاهی آثار املائی قدیم هم در آن باقیمانده ، مثلاً چندانی بجای چندانی (ص ۴۳) بدانکه به جای بدانکه (ص ۱) نخسبند به جای نخسپند (ص ۱۴۹) .

این نسخه و قایه چرمی نقره کوب کار خراسان دارد ، و معلوم است که محصول این سرزمین است ، و نویسند ه آن هم شخصی پشتو زبان بوده است .

در چه و اهمیت کتاب در تاریخ ادب

چون ترجمه این کتاب از تازی بفارسی با امر نوح دوم سامانی در حدود ۳۶۰ هجری بوده ، بنابراین طوریکه دانشمندان ایرانی تصور کرده اند ، نشر اقدم زبان در ی و پیش از مقدمه منشور ابومنصور نیست ، بلکه در درجه دوم و معاصرومقارن با ترجمه تفسیر و تاریخ طبری شمرده میشود . اما اهمیت آن ازین وجه است ، که اکنون ما یک متن مکمل و تمام اصیل کتابی را در دست داریم که فراهم شده و محصول همان عصر سامانیست .

و در جمله کتب آن عصر و مربوط به دوره قدیم نشر در ی ، کتاب دیگری نیز بدست آمده است .

این کتاب بلا شبهت در تراجم کتب دینی و کلامی اسلامی در زبان فارسی نخستین کتاب مکتوف کتونیست و مطالب مهمی را درباره

(۱) افغانان پشتو زبان ما محرم را حسن و حسین گویند ، و همین اصطلاح را کاتب نسخه در آخر کتاب با ماه محرم در تاریخ نوشتن نسخه نوشته است .

اوضاع علمی و ادبی و عقیدوی هزارسال قبل از آن بر آورد می‌توانیم مخصوصاً هنگامیکه در مسئله (۵۶) از صفحه (۱۲۳) تا (۱۳۲ نسخه خطی) نامهای فرق واهوا و عقائد ایشانرا به تفصیل بیان کند، که همین شرح را در عبارات متین و کهن فارسی عصر سامانی، قدیمترین اثری درین باره گفته می‌توانیم.

در آغاز نسخه بر صفحه اول بخط قرمز نوشته اند: (این کتاب سواد الاعظم است.)

بعد ازین چنین آغاز میشود: (بسم الله الرحمن الرحيم . رب یسر ولا تعرو تمم بالخیر ، توکلت علی الله الحی الذی لایموت ابدا . اما بدانکه سبب تصنیف این کتاب آن بود ، که بی راهان و مبتدعان وهوا داران بسمرقند و بخارا و ماوراء النهر بسیار شدند (اصل: شدن؟) پس ائمه و فقها و علماسمرقند و بخارا و ماوراء النهر گرد آمدند و گفتند: ابا و اجداد تابودند ، بر طریق سنت و جماعت بوده اند . اکنون هواها ن مختلف پیدا شده و مارا جائز (۱) تراست این سخن را با میر خراسان رسانیدن (اصل: رسانیدند) امیر عادل اسماعیل بفرمود مر عبدالله بن ابی جعفر را ، و باقی فقها را که بیان کنید مذهب راست طریق سنت و جماعت آنکه پدران ما بران بوده اند ، پس ائمه و او اشارت کردند بخواجه ابو القاسم سمرقندی (رح) و آنرا گفتند پیدا کن مارا راه راست سنت و جماعت آنکه پیغمبر علیه السلام بر آن بود و بفرمود تا تصنیف کرد این کتابرا: بتازی و نیزدیک (۲) امیر خراسان آورد و عرضه کرد . همه پسندیدند گفتند: راه راست سنت و جماعت اینست . پس امیر خراسان بفرمود که: این کتاب را بپارسی گردانید تا چنانکه خاص را بود عام رانیس بود و منفعت کند و مذهب رانیکوبدانند و از هوا و بدعت دورباشند.

(۱) در اصل کلمه (یز) تراشیده شده و باز به خط (نوجائز) نوشته اند .

(۲) کذا در اصل که املا می‌مشهور آن نزدیک است .

و حدیث کرد مارا علی ابن السغدی (۱) (رح) گفت مارا حدیث کرد ابو محمد ابن عبدالله ابن العباس المروزی مشتمل خواجه امام زاهد ابو القاسم حکیم سمرقندی (رح) که گفت: و الحمد لله رب العالمین العظیم ...

پس گفت: وصیت کنم شما را و تن خود را بترسیدن از خدا عزوجل، و جهد کردن بر حکم خدای عزوجل و جل و رضا دادن به قضا های وی ، و شکر کردن بر نعمت های وی و روا داشتن مرگ را . و نگر تا بر حکم خدای تعالی گرانی نکنی ، و بر خلق آن (۲) کبر نکنی زیرا آنکه باجماع علما و حکما و فقهاست ، که (۳) بندگی را دو خصلت است:

«یکی آن کنی که وی پسندد و دیگری آن پسندی که ان کند» در اخیر این مبحث گوید: پس من این کتابرا بپارسی جمع کردم زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن منصور (رح) از پس آنکه علمای کل ماوراء النهر را جمع کرد تا پیدا کرده اید ایشانرا راه راست و سیرت رسول صلی الله علیه وسلم و یاران و خلفای راشیدن رضوان الله علیهم اجمعین . و آن مذهب سنت و جماعت است و مذهب علمایی که اهل سنت و جماعت اند، و آن مذهب امامان و سید فقها و کدخدای دین و شاهنشاه فقها ابو حنیفه نعمان ابن ثابت ابن طاوس ابن هرمز ابن کسری ملک بغداد که این برین مذهب بود و همه اصحاب آن برین مذهب بودند ، و همه اهل سنت و جماعت برین

(۱) - قرائت این کلمه تخمیناً است ، در اصل زیر سین دونقطه دارد ، و غین بصورتی نوشته شده که آنرا (ف) هم توان خواند .

(۲) - درین کتاب اشارت به بیعت (آن) بطور ضمیر مفرد غایب بجای (اوی) عموماً مستعمل است .

۳- حروف (که) درین نسخه در بعضی موارد (که) نوشته شده .

نام متن عربی کتاب را از حدیث معروف علیکم بالسواد الاعظم گرفته و نسخه مطبوع بولاق هم بدین نام است و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون همین نام را آورده (جلد دوم ص ۳۷) و اسماعیل پاشا در اسماء المولفین (۱-۱۹۹) همین مقصد را تأیید کند .

اما حاجی خلیفه از يك اثـرحکیم سمرقندی بزبان فارسی بنام (عقیده الامام ابی القاسم بن اسحق الحکیم السمرقندی) ذکر می دارد (۱) و عبارات آغاز کتاب را نقل کند : (اوله الحمد لله الکبیر المتعال الخ) بنابراین باید گفت که این کتاب را دیده بود ، و چون نسخه موجوده مانحن فیها بدین طور آغاز نمیشود ، و نام کتاب را در اول و آخر بصراحت نوشته شده بنابراین کتاب عقیده راهمین سواد الاعظم گفته نمیتوانیم ، زیرا چنانکه گذشت حاجی خلیفه این کتاب را علیحدّه نام برده است .

با وجودیکه تاکنون از نام مترجم فارسی سواد الاعظم خبری نداریم ولی سبک انشاء و سیاق و سباق نشر آن دلالت واضح دارد ، که این نشر یقیناً مربوط به قدیم ترین دوره ادبیات دری یعنی عصر سامانی است ، و چون از عربی ترجمه شده لا بد اثر ترجمه تازی هم در وجنات آن آشکار است .

اینک يك مسئله از بین این کتاب بطور نمونه آورده میشود :
«مسئله بیست و ششم آنست که مرتبت انبیاء صلوات الله علیهم اجمعین برتر از مرتبت اولیاست و مرتبت اولیا کمتر از مرتبت انبیا باشد ، و هر که هر دو یکسان نهد آن مبتدع و هوا دار باشد ، و معجزات انبیا راست و کرامات اولیا راست و اولیا را کرامات آن وقت باشد که خدای عزوجل را مطیع باشند و رسول علیه السلام (را) اطاعت دارند . قوله تعالی : من بطع الرسول فقد اطاع (۲) و جاء دیگر گفت :

(۱) - کشف ۱۲۷۲ .

(۲) قرآن ، النساء ۸۲ .

مذهب اند (۱) . زیرا که حق تعالی گفت : ان هذا صراطی مستقیماً فاتبعوه ولا تتبعوا السبل (۲) گفت : راه راست و مستقیم اینست ، متابعت این باشید و بنگرید تا شما متابعت طریقهای دیگر نباشید و رسول صلی الله علیه وسلم گفت : علیکم بالسواد الاعظم (۳) قیل یا رسول الله ! ما سواد الاعظم ؟ قال الذی انا علیه و اصحابی فرمود که بر شما باد بسواد اعظم . گفتند یا رسول الله ! سواد اعظم چیست ؟ گفت : سواد اعظم آنست : که امروز من بر آنم و یاران من بر آنند و رسول صلی الله علیه وسلم از بهر آن گفت که دانست که از پس آن هوا داران و بدعت هوا داران بود عت ها آشکار گردد . پس آموختن این کتاب فریضه است ، و روی گردانیدن ازین کتاب شقاوت است ، و اندر آن نگریستن (۴) رحمت است و کار بستن مغفرت ، و خلاف کردن مراین کتاب را بدعت است پس باید که این کتاب را بمثل تعویذ سازی و بر گردن خود بندی مرفر زندان و اهل را بیاموزی ، زیرا که رستگاری تو و اهل و فرزندان توبه آموختن این کتاب بود و اگر کسی سخن گوید در مذهب ، برین کتاب عرض کنید اگر راست آید بپذیرید و اگر دروغ آید بگذارید تا هلاک نشوید . . (ص ۷ نسخه خطی) .
این بود مقدمه کتاب و ازین روشن می آید . که حکیم سمرقندی

(۱) - این سلسله نسب با آنچه در الفهرست ابن ندیم (ص ۲۸۴)

و این خلکان (۳۹۵) آمده ، اختلاف دارد ، و درین کتب ابو حنیفه نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه از اهل کابل است .

(۲) - قرآن الانعام ، آیت ۱۵۴ .

(۳) - السواد الاعظم جمله الناس و معظمهم التي اجتمعت علی طاعة السلطان و سلوک المنهج القویم و فی الحدیث اذراء یتم الاختلاف فعلیکم بالسواد الاعظم السمان العرب (۲۱۱) .

(۴) - در اصل بگریستن بود ، پس انتر شخصی بخط غیر از خط متن آنرا بگرفتن ساخته است و ظاهراً نگریستن اصح است .

ومن يطع الله ورسوله فقد فاز فوزا عظيما (۱) پس هر که خدا ی
عزوجل ورسوله علیه السلام طاعت دارد آنرا کرامت باشد ، وهر که
جز این گوید کفر باشد و اندر خیر است :

که رسول صلی الله علیه وسلم گفت که من سید و لد آدم (۲) و
مرا بدین فخر نیست روز قیامت آدم و دون آن در زیر علم من روند و مرا
بدین فخر نیست (۳) و در خیر است که همه اولیای حق را و کردارایسان
را جمع کنند ، بگرد (۴) قدم بیغمبر ترسد چون چنین باشد معجزات
مر انبیا را و کرامات مر اولیا راحق بینی پس این مقدار کفایت بود
خر مند را (ص ۷۵ نسخه خطی).

با پیدا شدن متن اصیل و متین تمام کتاب اهمیت نسخ تهران و
انقره از بین نمیرود زیرا همین دو نسخه در تصحیح و تکمیل این
کتاب مفید سود مند خواهد بود و اگر وقتی بخواهیم که این متن قدیم
زبان دری را طبع و نشر نماییم باید این متن متین و اصیل را با آنچه
خواجها پارسا فراهم آورده و بر آن مقدمه و خاتمه افزود و یکجا نشر
سازیم تا فائده آن تمام باشد و نیز ممکن است در تصحیح کلمات و از
مقابله نخستین سود فراوان بریم و این متن متین را چنانچه باید و شاید
بمیان آوریم چون خواهجها پارسا مردی دانشمند و متقی بصیر بود ،
البته نسخه مرتبه و ی در کار تصحیح و تکمیل کتاب اهمیتی
خواهد داشت .

• • •

(۱) - قرآن ، الاحزاب ۷۱ .

(۲) اصل : آدم .

(۳) - این حدیث در مسند احمد و صحیح ترمذی و ابن ماجه از ابی
سعید نقل شده و حدیث حسن است . انا سید و لد آدم يوم القيامة
ولا فخر و بیدی لواء الحمد و لا فخر و ما من نبی یومئذ آدم فمن سوا
الاتحت لوائی ... (جامع الصغیر ۱۰۷) .

(۴) - اصل : بکر دار ؟

-۲۴۸-

رسایل اعتقادات فرق اسلامی و ماخذ کهن آن (*)

سواد اعظم ماخذ رسال از مولفین ما بعد بود

در شماره ۱۸۱ مرداد ماه ۱۳۴۲ ش نامه شریف یغما ، مقاله « کتاب
گم شده قدیم نشر فارسی » از قلم نویسنده عاجز این سطور نشر شد ،
که مورد تحسین دانشمندان گردید .

بعد از نشر همان مقاله ، برخی از سخن های گفتنی دیگر کسسه
استدراک و تکمیل متقال باشد ، نزد من فراهم آمد ، که نکات سود
مند و جالبی دارد ، و اینک آنرا نیز بخوانندگان گرامی یغما و پژوهند
گان دانشمند این گونه مباحث اهدا میکنم .

تا جائی که دانشمند گرامی دکتور مهدی بیانی تحقیق کرده بودند
گویا دو نسخه از رساله عقاید خواجها محمد پارسا (تالیف ۷۹۵ هـ)
مکشو فست ، که یکی از آن از هرات به تهران رسیده . دو دیگر
بوسیله دانشمند محقق آقای مینوی که از کتب خانه انقره در تورکیه
بدست آمده است . (۱)

از همین رساله خواهجها پارسا که سمو نامه قدیمترین نشر
فارسی کنونی پیدا شده بود ، اینک یک نسخه دیگر خطی نیز در

(*) - مجله یغما ، سال (۱۳۴۳) ، شماره دوم ، تهران .

(۱) - از فهرست محفوظات فارسی کتب خانه لنین گراد تالیف
ات طا هر جانوف طبع ۱۹۶۲ صفحه ۳۰۵ ج ۱ . طا هر می آید ،
کسسه یک نسخه همین رساله اعتقادات در آنجا نیز به
نمبر ۳۶۸ موجود است .

-۲۴۹-

کابل موجود است (۱) که در سطور آنی آنرا با متن سواد اعظم مورد مطالعه قرار میدهم .

رساله عقائد خواجه پارسا وسواد اعظم

چنانچه در مقاله گذشته گفتم : سواد اعظم از بقایای نثر قدیم فارسی ، دوره ساسانیست ، و در دوره دوم مقارن با نثر جمه تفسیر و

(۱) - آقای محمد حسین بهروز عضو انجمن تاریخ کابل ، مجموعه کهن سالی از ، رسائل خطی معارف نقشبندیان دارند ، که یکی از آن رسایل همین رساله اعتقادخواجه پارساست و رسائل خطی دیگر این مجموعه عبارتند از :

اول - منتخب تحقیقاتخواجه پارسا ، که انتخاب بیست از فصل الخطاب خواجه پارسا ، بزبان فارسی با شرح و تفصیل برخی از مباحث تصوف در ۲۰۰ ورق ، تحریر ۱۰۱۲ ه . به قلم محمد بن شیخ یوسف دروازی .

دوم - عقایدخواجه پارسا ، رساله بیکه در متن مقاله مورد بحث است در سیزده ورق .

سوم - رساله نام تمام در تصوف و حقایق نقشبندیان در بیست و چار ورق .

چهارم - رساله طریقه خواجهکان از مولانا جامی پنج ورق .

پنجم - رساله قدسیه مشتمل بر احوال و مقامات شیخ بهالدین نقشبند از خواجه پارسا ، که در سنه ۷۸۹ ه تالیف شده .

ششم - رساله شرح حال و وصایای خواجه عبدالخالق عجدوانی از ابو الخیر فضل الله بن روزبهان اصفهانی تالیف ۹۱۸ ه به قلم عبدالله بن مولانا عبدالرحمن بن میر الحسینی .

تاریخ طبری شمرده میشود ، به خواست امیر خراسان نوح بن منصور (حدود ۳۷۰ ه .) از متن عربی السواد اعظم تالیف ابو القاسم اسحاق بن محمد بن اسماعیل مشهور به حکیم سمرقندی (حدود ۱۹۰ ه) در بخار به فارسی ترجمه شده ، و نسخه حاضر عبارت از ۱۶۴ صفحه متوسط است .

اما رساله عقائد خواجه پارسا بن محمد حافظی بخاری (متوفی ۸۲۲ ه) کتاب کوچکی است در (۲۶) صفحه متوسط که یک سدس اصل کتابست ، و خواجه پارسا یک حصه مطالب سواد اعظم را به صورت خیلی فشرده و تلخیصی کرده ، به زبان متعارف روزگار ، خویش ، درین رساله کوچک در آورده است و این داب صوفیان آن عصر بود . که کتب قدیم را برای فهم مردم ، لجه عامه همان روزگار نوشتند ، چنانچه مولا ناجامی همین کار را در نفحات الانس کرد ، که مطالب طبقات الصوفیه خواجه عبدالله انصاری (متوفی ۴۸۱ ه) را به فارسی مروجاد بیقرن نهم نوشت ، و شخصی نامعلوم عین همین کار را با شرح تعرف ابواب ابراهیم بن اسماعیل بن عبدالله مستملی بخاری (حدود ۳۹۰ ه) کرد ، که زبان نسخه مطبوع نولکشور لکنهو هند بازبان نسخ قدیم این کتاب متفاوتست . (۱)

رساله عقائد خواجه پارسا علیه الرحمه (چنانچه پنداشته شده بود) ابتدا و اصلاً نمایند زبان و انشاء عصر ساسانی نیست ، و آنچه در سواد اعظم آمده ، درین رساله به صورت مخلوط در ضمن بحث مسلسل گنجا نیده شده ، ولی به زبان عصر خواجه پارسا ، و در کمال اختصار و فشرده گی ، که اینک نمونه هر دو در سطور ذیل داده میشود :

(۱) - رجوع به مقاله من : یکی از قدیم ترین نسخ زبان فارسی ، در ارمنستان علمی طبع لاهور ۱۹۵۵ م ، ص ۵۰ که در یکی از شماره های همان یغما نیز نشر شده .

از سواد اعظم (خطی)

مسئله پانزدهم هم آنست که شفاعت رسول الله علیه السلام، مراهل کبائر راحق بیند از امت و مهر که شفاعت رسول الله را منکر شود، معتزلی باشد و شفاعت رسول الله علیه الصلوة و السلام، در نص کتاب خداست عزوجل و هم در جز.

واما کتاب : و لسوف يعطيك ربك فترضى اين اعطا شفا عتست . و اما کتاب : و لسوف يعطيك ربك فترضى اين اعطا شفا عتست . و اما در خبر : که ابو طلحه روایت میکند رضی الله عنه : که رسول علیه الصلوة و السلام گفت : که هر که بر من صلوة فرستاد ، آنرا بر من عرضه کنند روز قیامت .

اول آنرا شفا عت کنم . و عایشه رضی الله عنهما روایت کند : که شبی رسول الله علیه الصلوة و السلام ، به حجره من بود ، بیدار شد ، رسول را علیه الصلوة و السلام ندیدم ، چون طلبیدم در نماز یافتم . چون از نماز فارغ شد ، سر بسجده نهاد و می گفت : است من! امت من!

و چندانی بگریست ، که من رانیز

از رساله خواه پارسا

شفاعت رسول صلی الله علیه و سلم مراهل کبائر را از امت ، حق بیند .

آیات و اخبار درین معنی بسیار است . رسول علیه السلام فرمود :

شفاعت من اهل کبائر را باشد از امت من .

اهل صلاح و عاقبت ایشان را خود در مردمان ، یا آنکه همه انبیاء و اولیا محتاج شفاعت رسول اند صلی الله علیه و سلم ، به نسبت رفعت و بزرگی مراتب قرب حضرت عزوجل ذکر کرده . هر که شفاعت رسول را صلی الله علیه و سلم منکر شود ، مبدع و گمراه بود و او را از شفاعت رسول الله علیه و سلم نصیب نبود .

نعوذ بالله من ذلك

(نسخه خطی عقائد خواه)

(پارسا)

بگریه آورد . دست دراز کردم : و ردایش را بکشیدم گفتم : یا رسول الله ! این امت کیانند ؟ که بدین حال و بدین زاری ایشانرا از خدای عزوجل می خواهی ! گفت : یا عایشه ! امتی که از پس چهار صد سال بیرون آیند . تا در دنیا باشم می گویم : امتی ! و روز قیامت نیز گویم :

امتی ، امتی .

پس فرمان آمد که یا حبیب من ! هر که از امتان تو به یگانگی مرا گواهی داد ، و بر سولی تو اقرار کرده اند ، همه را بشفاعت تو بخشیدم و آمرزیدم و عبدالله بن عباس گفت رضی الله عنه : کعب الاخبار را پرسیدم که چرا بوقت رسول الله صلی الله علیه و سلم مسلمان نشدنی که بوقت عمر مسلمان شدی ؟ گفت : زیرا آنکه در توریة یافتیم ، و آنرا پدران ما پنهان کرده بودند و آنکه : امت محمد سه گروهند (اصل : کورهند؟) که در بهشت شود . یک گروه بی حساب در بهشت شوند و یک گروه دیگر را حساب باشد سبک و در بهشت شوند . و گروه سیم

صاحب کبیر ه باشند به شفا عت
محمد علیه الصلوة و السلام ایشان
را به بهشت فرستند .

چون در توریة چنین یافتیم، قول
تعالی فمّنهم ظالم لنفسه و منهم
مقتصد ، و منهم سابق بالخیرات .
پس باک ندارم ، از این سه
گروه باشم ، آخر در بهشت شوم .
ورسول الله علیه وسلم گفت :
شفا هت من مراهل کبائر را باشد
از امت من . گفت : هر پیغمبری
رایک دعایی مستجاب بود ، و من
آن دعایی مستجاب خود را عفو
امت خواستم .

ورسول علیه الصلوة و السلام
گفت : اهل صلاح و عافیت را به
شفا عت من حاجت نیست ، و ایشان
را در مردمان شفا عت باشد . و
شفا عت من مراهل کبیر ه را ست
از امت من . پس هر که منکر شود
آنرا از شفا عت رسول علیه السلام
نصیب نیست ، این مقدار بس بود

خرد مند را ، (ص. ۴۲ و ۵۱ و ۵۰ سواد
اعظم خطی .)

از مقابله این دو متن قدیم و جدید دریافته میتوانیم ، که رساله خواه
پارسی نمی تواند نموداری کامل و تمام از آن متن متین و اصیل گردد .

رساله های عقائد فرق و احوامل

در سواد اعظم از جمله شخصت و یک مساله لقبی ، و کلامی ، مساله
پنجاه و ششم از صفحه ۱۲۳ تا ۱۳۲ نسخه خطی مخصوص است به
نامها و شرح عقائد فرق و نحل اسلامی ، که در از من مابعد ، همین
حصه کتاب مورد استفاد نویسندهگان و مولفین بوده ، و چندین
رساله را در شرح عقائد و احوال فرق ، از روی آن نوشته اند .
در کتب خانه آقای بهروز در کابل ، مجموعه یی کوچک اما
گرانبها موجود است که اینک در نوشتن این مقالت در نظر منست ،
و از ایشان ممنوم که این رسالت هارا بدست رسم گذاشته اند ، و دارای
رسائل آتیست :

اول : رساله عربی سه صفحه متوسط : تالیف ابو القاسم بن
محمد الرازی بنام عقاید طوائف الخلاف در شرح عقائد معتزله -
کرامیه - جهیمیه - دهریه - زنادقه - مشیمیه و حنابله - قدریه - روافض -
امامیه - خارجیه - بخاریه - جبریه - حشوبه - اباحتیه - باطنیه ، براهمه -
اشعریه . که در آخر شرح عقاید دهریک می نویسد : و اهل الحق
بخلافه - یا اهل السنه بخلافه . . . و ازین پدید می آید : که نویسند ه
مذکور از اهل سنت بود .

دوم : مکتوب ۲۸۹ ، از مکاتیب ایشان بابا (ظاهرا از عرفا
ماوراءالنهر) در شرح قضا و قدر و عقائد فرق در آن باب ششم
صفحه بفارسی .

سوم : رساله فارسی معرفت المذاهب از محمود طاهر عزالی
نظام (کذا) مدرسه جلالی (۱) در ده صفحه که در شماره اول سال چارم
مجله دانشکده ادبیات تهران ، بسعی جناب علی اصغر حکمت چاپ
شده است و مولف آن نیز از اهل سنت بود .

(۱) - دریک نسخه دیگر خطی معرفت المذاهب که در کابل موجود
است ، این نام طاهر عزالی بنظام (بدون نقاط) مدرس مدرسه جلالی
نوشته شده . . .

چهارم : عقیده المسامین فی اصول الدین : رساله فارسی از محمود بن علی بن محمود حلوانی (۲) در ۲۲ صفحه که در آن عقائد اهل سنت و جماعت را بیان کرده است .

پنجم : رساله عقاید فرق اسلامی با اهل سنت از خواجه محمدپارسا، که تاشرح فرقه هفتاد و یکم رسیده و این نسخه ناقص است در سی صفحه .

از مقابله این رسائل با متن فارسی سواد اعظم پدید می آید ، که اکثر آن ماخذ کهن سالی بوده ، و از يك منبع قدیم برآمده اند ، و آن هم همین کتاب سواد اعظم فارسی و یا متن عربی آن باشد ، که در مسئله پنجاه و شش به تفصیل نامهای هفتاد و سه فرقه اسلامی را با اجمالی از عقاید و اقوال ایشان بر می شمارد و چنین ، گوید :

مسئله پنجاه و ششم آنست که رسول علیه السلام گفت : بنی اسرائیل هفتاد و يك فرقه شدند ، و امت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند ، و امت من نیز هفتاد و سه فرقه شوند ، و همه بدوزخ روند مگر يك گروه به بهشت شوند ، و آن مذهب سنت و جماعت باشد .
خواجه ابو القاسم حکیم رحمة الله گفت :

می خواهم تا نامهای ایشان را بیان کنم ، افعال ایشان را جدا جدا شرح دهیم تا مردمان ایشان را بدانند تا پر هیز کنند از ایشان ، همه نامهای ایشان به تفصیل اینست . « (۳)

رساله فرق خواجه پارسا و هفتاد و سه ملت

همان طوری که خواجه پارسا از کتاب سواد اعظم ، قسمت عقاید آنها گرفته و رساله جداگانه ای را از آن ساخته است ، شرح

(۲) - یکنفر محمد حلوانی کاتب دیوان خواجه حافظ را از مقدمه دیوان حافظ طبع تهران می شناسیم . آیا این دونفر محمد و محمود ، از يك خانواده حلوانی نخواهند بود ؟

(۳) - نسخه خطی سواد اعظم ، ص ۱۲۴ .

مسئله پنجاه و ششم همین کتاب را نیز اقتباس کرده و به صورت يك رساله علیحدگی در بیان فرق و اهواء ملل در آورده است و در سطور گذشته یاد شد .

این رساله خواجه پارسا ، متأسفانه در مجموعه مانخن فیهاها ناقصست و يك ودو ورق اخیر آن که حاوی شرح فرقه ۷۱-۷۲-۷۳ باشد افتاده ، و نسخه کنونی بر آغاز فرقه هفتاد و يك فشاریه مقطوع مانده است . باری چون حصه معتنا بهای رساله موجود است ، از مطالعه آن نتایج سود مندی را توان گرفت .

در آغاز رساله نوشته اند : «نقل من رساله قطب المشایخ خواجه محمد پارسا قدس الله سره » و موضوع رساله چنین آغاز میگردد : «ابو هریره رضی الله عنه میگوید : از مهتر عالم علیه الصلوة والسلام از مذهب سنت و جماعت پرسیدم . رسول الله علیه السلام این حدیث فرمود که افتتحت الیهود . الخ» .

بعد ازین عقاید هر فرقه را با قید عدد و نام فرقه شرح میدهد ، و در آخر عقاید هر فرقه گوید :

«اهل سنت و جماعت گویند...» و این توضیح عقیده اهل سنت در آخر عقیده هر فرقه از اضافات و ملحقات خواجه پارساست ، بدین معنی که : عقاید هر فرقه را طوری که حکیم سمرقندی در سواد اعظم بیان داشته ، با الفاظ و سبک متعارف فارسی قرن نهم ماوراء النهر می آورد ، و لی شرح عقیده اهل سنت را که در آن کتاب نبود ، از طرف خود می افزاید .

مثلا :

«فرقه اول جبریه اند : جبریان گویند هیچکس را در هیچ حال اختیار نیست ، نه در قول و نه در فعل و نه در خیر و نه در شر ، نه در

اطاعت و نه در معصیت و حرکات جمع موجودات به منزله حرکات جمادات است. لا قدره و لا فعل ولا اختیار.

اهل سنت و جماعت میگویند: همه باراد و مشیت خداوندست، لیکن بنده رانوعی اختیار هست، لانفرق بالضروره بین حرکه البطش و حرکه الار تعاش و نعلم آنالاول دون الثاني. همچنانکه رفتار اسب در زیر سواربا اختیار است و همبی اختیار، و لانه لولم یکن للعبد فعل اصلا، لما صح تکلیفه، ولا یترتب استحقاق الثواب و العقاب علی افعاله. (صفحه اول رساله خطی.)

اینست سیاق نوشته و ترتیب نگارش خواهی پارسا در تمام رساله، و شرح احوال هفتاد و سه فرقه. و چون وفات وی ۸۲۲ ه است، بنابراین باید گفت:

که این رساله قبل ازین سال تالیف شده باشد.

اما: هفتاد و سه ملت

آقای دکتر محمد جواد مشکور، درسنه ۱۳۴۱ ه، رساله پی را از مولف نامعلوم، بنام فوق از تهران نشر کرد، که اصل این رساله در کتابخانه ملی پاریس بود، و درسنه ۳۳۲ ه بخط حسین بن شمس-الحسینی استرآبادی در تبریز نوشته شده. و عبارتست از ۵۲- صفحه در عقاید ۷۳ فرقه اسلامی، «یا اعتقادات مذاهب».

آقای دکتر مشکور به منبع اصلی و ماخذ قدیم این رساله پی نبرده و گوید: «بسی افسوس است که هنوز نتوانسته ایم در جایی نام و نشانی ازین کتاب پیدا کنیم»

«ص ۵ نسخه مطبوع هفتاد و سه ملت.»

اما نویسنده این سطور بعد از مقابله و تأمل در محتویات سواد اعظم و رساله خواجه پارسا، و هفتاد و سه ملت دریافتم، که

نویسنده نامعلوم رساله اخیر هفتاد و سه ملت پارسا را در نظر داشته و مضامین آنرا با تغییر بسیار جزوی، در رساله خود گنجاینده و انتحال نموده است. و آنچه خواجه پارسا با سواد اعظم نموده، عین همین عمل را مولف نامعلوم هفتاد و سه ملت ارتکاب کرده است.

بین عصر زندگانی خواجه پارسا و تاریخ نوشتن نسخه خطی هفتاد و سه ملت، نیم قرن فاصله زمانی موجود است، و موقف هفتاد و سه ملت، حتما رساله خواجه پارسا را در دست داشت، زیرا در اکثر موارد عین عبارات خواجه پارسا را برداشته و نقل نموده است:

اینک من نمونه هایی را از هر سه کتاب در ذیل این سطور می آورم، تا مقصد روشن تر گردد، و اصل از فرع شناخته آید.

سواد اعظم

اما مر جیان چند گروه اند: بعضی گفتند: بنده ایمان آورد، بروی امر و نهی نباشد، اگر طاعت نیکو کند نیکوست و اگر نکند، بروی هیچ چیز واجب نشود. و بعضی گویند: چون بنده بگفت: لاله الاالله محمد رسول الله هیچ گناهی ویرا زیان ندارد (ص ۱۲۵ خطی).

رساله خواجه پارسا

فرقه دهم مرجئه اند: قالوالیس الله تعالی علی عباده بعد الايمان من بقیه گویند بقیه نیست خدای تعالی را بر بندگان بعد از ایمان هر که ایمان دارد، ویرا هیچ زیان ندارد، چنانکه باوجود کفر هیچ طاعت سود ندارد.

اهل سنت و جماعت گویند مسلما نانرا تسلیم فرمان بودن باید چنانکه فرموده است: واعبد ربك حتى یا ء نيك اليقين تاجاندر تن است طاعت لازمست (ص ۵ خطی)

هفتاد و سه ملت

فرقه (۱۱) مرجه: قالو ایس الله علی عبادہ بعد الایمان بقیه . گویند از گناه هیچ بقیه نیست ، هر که ایمان دارد ، او را هیچ گناه زیان ندارد ، چنانکه با وجود کفر ، هیچ طاعت سود ندارد .
اهل سنت و جماعت گویند : که مسلما نا ن را تسلیم فر مان باید بود و فرموده اوست جل جلاله : واعبد ربک حتی یاء تیک الیقین . تا جان در بدن باشد ، طاعت لازم است . (ص ۲۸ نسخه چاپی تهران) .
از نمونه های بالا روشن است : که اسلوب بیان سواد اعظم ساده و بسیط بوده ، و خواجسته پارسا آنرا مطابق اسلوب کلامی قرن نهم ترتیب و توسیع داد ، نویسنده هفتاد و سه ملت تغییر بسیار جزوی در انشا و مطالب آن وارد آورد ، که درین متون اسلوب و سلیقه خواجسته پارسا نیکوتر و بنوق عصر خودش نزدیکتر است ، اینک یک مثال دیگر :

سواد اعظم

امام فروغیان گویند : خدای عزوجل فارغ شده است ، از آفریدن چیزها ، هر چه خواست آفرید ، چیز دیگر نیا فریند .
(ص ۱۲۸ خطی .)

رساله خواجسته پارسا

فرقه چهل و ششم مفروغیه اند : قالوا ن الله تعالی اجری القلم بما هو کائن الی یوم القیامة و جف القلم .
گویند هر چه نوشته اند خیر و شر ، سرانجام هر کس همان ، خواهد بود که ساخته اند ، و عاقبت همان که پرداخته اند ، بهیچ حیات دیگر نخواهد شد و خداوند تعالی اکتون فارغ است از همه کارها .
قال المنبئ علیه السلام : فرغ الله تعالی من الخلق و الخلق و الرزق و الاجل .

اهل سنت و جماعت گویند : فرغ ماماکان ، لامما هو کائن . آنچه بود نوشته اند و فارغ نشده اند (۱) و آنچه میباشد روز (۱) - کذا . در حالیکه در نسخه هفتاد و سه ملت (شدند) است .

بروز می نویسد و خدای تعالی هر روز شان دارد ، کل یوم هو فی شاء ن .
(ص ۱۹ خطی) .

هفتاد و سه ملت

فرقه ۴۸ مفروغیه (۱) :

قالو ان لله اجری القلم بما هو کائن الی یوم القیامة و جف القلم . گویند هر چه بود نی بسو نوشته شد از خیر و شر و سرانجام هر کس همان خواهد بود که ساخته اند ، و عاقبت هر کس همان که پرداخته اند . بهیچ حیل دگرگون نخواهد شد ، و خدای تعالی اکتون فارغ است از همه کار .

قال النبی صلی الله علیه وسلم : فرغ الله من اربع : من الخلق و - الرزق و الاجل (۲) صدق نبی الله .

اهل سنت و جماعت گویند : فرغ ماماکان ، لامما هو کائن ، آنچه باشد نوشتند و فارغ شدند از آن ، و آنچه میباشد روز به روز می نویسند ، و خدای تعالی هر روز شاء نی دارد .
قوله تعالی کل یوم هو فی شان .

(ص ۵۷ نسخه چاپی)

نامهای فرق

در نسخه حاضر ه سواد اعظم نامها هفتاد و سه فرقه بعدد معین آمده و لی شرح تمام آنها موجود نیست ، و عقائد برخی فرقه ها

- (۱) - در اصل مفروغیه بوده و چنین چاپ کرده اند ، اما در سواد و رساله پارسا دیگر کتب مفروغیه است ، و همین صحیح است .
- (۲) - معلوم است نسخه خطی پاریس غلطی داشته و یک کلمه ساقط شده است ، زیرا در جامع الصغیر سیوطی (۱۷۲۲) همانند روایت پارسا چهار چیز است .

را شرح داد است ، که نمونه شرح عقائد دو فرقه گذشت . اما در رساله خواه پارسا و هفتاد و سه ملت ، عقاید تمام فرقه ها با عقائد اهل سنت موجود است ، و امکان دارد ، که نسخه خطی سواد اعظم درین مورد سقطی و نقصی داشته باشد .

اما در نامهای فرق نیز برخی از تفاوتها موجود است که شاید خواه پارسا آنها مطابق روح عصر خود آورده و تبدیل کرده باشد . برای اطلاع پژوهندگان تاریخ عقائد و ملل و نحل ، نامهای این فرقه را طوری که در نسخ خطی سواد اعظم و رساله خواه پارسا نوشته اند می آورم و لی بر خط نسخه سواد اعظم اعتمادی نیست و ممکنست برخی نامها را کاتبان غلط نوشته باشند ، چون نسخه هفتاد و سه ملت در تهران طبع شده و دردست است ، بنابراین صورت ضبط آنها تکرار نمی کنم ، و تنها بدان ضبط متین اکتفا میروم :

سواد اعظم

اول : مر جیانند . دوم : قدریانند . سیم : شمرا خیانند . چهارم : ارزا قیانند . پنجم : احشیانند ؟ ششم : تغلیانند . هفتم : لیهمسیانند ؟ هشتم : میمونیانند . نهم : جاز میانند . دهم : معتز لیانند ، یازدهم : جبر یانند . دوازدهم : باطینانند . سیزدهم : لم یزلیانند . چهاردهم : جعفریانند . پانزدهم : حنقیانند . شانزدهم : کنیقیانند . هفدهم : صور یانند . هجدهم : شبیبیانند . نوزدهم : جوقیانند ؟ بیستم : حبسیانند . بیست و یکم : کوز یانند ؟ بیست و دوم : زیاد یانند . بیست و سوم : سار لیانند ؟ بیست و چهارم : زید یانند . بیست و پنجم : جمعیانند .

بیست و ششم : شاکیانند . بیست و هفتم : میلیانند . بیست و هشتم : قولیانند . بیست و نهم : مادیانند . سی ام : شاکیانند ؟ (مکرر) . سی و یکم : الجوشیانند ؟

سی و دوم : بلیتیانند ؟ سی و سوم : میانیانند . سی و چهارم : سفیانیانند . سی و پنجم : حروریانند . سی و ششم : عباسیانند .

سی و هفتم : حشو یانند . سی و هشتم : معرو فیانند . سی و نهم : مجولیانند . چهارم : مهاجریانند . چهل و یکم : جاز میانند . چهل و دوم : معذور یانند . چهل و سوم : متولیانند . چهل و چهارم : میریانند . چهل و پنجم : رغو قیانند ؟ چهل و ششم : تاییانند . چهل و هفتم : مغنیانند . چهل و هشتم : مسلمیانند . چهل و نهم : اقلیانند . پنجاهم : فکر یانند . پنجاه و یکم : واردیانند . پنجاه و دوم : ساطیانند ؟ پنجاه و سوم : شافیانند . پنجاه و چهارم : مستغنیانند . پنجاه و پنجم : طغلیانند . پنجاه و ششم : فداییانند . پنجاه و هفتم : مصرعیانند . پنجاه و هشتم : ملحو میانند . پنجاه و نهم : ثانیانند . شصتم : غالبیانند .

شصت و یکم : مقاتیانند ؟ شصت و دوم : شو قیانند . شصت و سوم : بهیمیانند . شصت و چهارم : سیانیا نند ؟ شصت و پنجم : قیفیانند ؟ شصت و ششم : امریانند . شصت و هفتم : همیانند . شصت و هشتم : ستویانند . شصت و نهم : کلانیانند ؟ هفتادم ؟ جلیانند . هفتاد و یکم : شیعیانند . هفتاد و دوم : کرامیانند . هفتاد و سوم : سنیانند و جماعتیان و نوان جیانند . (۱)

اکنون این نامها را با آنچه خواه پارسا در رساله خود آورده مقابله کنید :

۱ جبریه ۲ قدریه ۳ سوفسطائیه ۴ وجودیه ۵ معطله ۶ سابقیه ۷ عرشیه ۸ حلولیه ۹ مهملیه ۱۰ مر جیان ۱۱ حبیبیه ۱۲ خوقیه ۱۳ سارقیه ۱۴ اشنو یه ۱۵ الحادیه ۱۶ متصله ۱۷ منفصله ۱۸ حروریه ۱۹ فارقیه ۲۰ منکر یه ۲۱ شیطانیه ۲۲ معتزله ۲۳ کیسانیه ۲۴ و همیه ۲۵ بکریه ۲۶ راوندیه ۲۷ مشبیه ۲۸ جمعیه ۲۹ زنادقه ۳۰ متر فیه ۳۱ ملاحده

(۱) تحقیق و تصحیح این نامها در تاریخ فکر و عقاید آسیا و اسلام کاریست دقیق و درخور جستجو و کنج کاوی . که در صورت رجوع به متون کتب تاریخ و فلسفه و علم کلام و عقاید و نحل در زبان های عربی و فارسی و غیر بی میسر خواهد بود چون مقالات حوصله آنها ندارد . و بدرازا میکشد ، آنرا به آینده گذاشتم .

۳۲ منجمه ۳۳ و ضعیه ۳۴ فلاسفه ۳۵ کرامیه ۳۶ خار زمیه ۳۷ اباحتیه
 ۳۸ لوزیه ۳۹ اخسبیه ۴۰ تغلیبه ۴۱ فاسقیه ۴۲ مکنو نیه ۴۳ متوسمه
 ۴۴ محروقیه ۴۵ بوستانیه ۴۶ مفرو غیه ۴۷ بخاریه ۴۸ خارجیه ۴۹ شیعه ۵۰
 رافضیه ۵۱ امامیه ۵۲ کاوسییه ۵۳ امیریه ۵۴ اساعیلیه ۵۵ مشتبهه ۵۶ حکیمییه
 ۵۷ لاعنه ۵۸ رجعیه ۵۹ مت ربصیه ۶۰ قبرییه ۶۱ واقفیه ۶۲ حشوییه
 ۶۳ فانییه ۶۴ اثریه ۶۵ مولیه ۶۶ تبدلییه ۶۷ کنزیه ۶۸ صوفیه ۶۹ دهریه
 ۷۰ شمراخیه ۷۱ فشاریه (نامهای دوفرقه دیگر نیامده و نسخه خطی
 ناقص است .)

. . .

طبقات محمود شاهی و مجمع - النوادر فیض الله بنیانی (*)

دو نسخه نادر پارسی

فیض الله بنیانی ابن زین العابدین بن حسام ، از مشاهیر
 اهل علم و نویسندگان قرن نهم هجریست که در عهد محمود شاه
 مشهور به (بقره = بیگانه = بیگانه) ابن محمد شاه بن احمد شاه
 بن مظفر شاه از سلاطین گجرات هند (۸۶۳ - ۹۱۷ هـ) بدربار
 گجرات مرتبت بزرگی داشت ، و از اعیان حضرت بود ، که جدوی
 قاضی حسام نیز بدربار همیمن سلاطین خطاب « ملك القضاة صدر
 جهان » داشت ، و در فضیلت و دانش آیتی بود ، و خود فیض الله راجع
 به مقام علمی و درباری و یسرش چنین مینویسد :

ملك القضاة صدر جهان لقب قاضی حسام صدر بنیانی جدمولف
 بود ... (ورق هشتاد و شش بجمع النوادر خطی) و نیز سیرت
 اباء این داعی چنان بود که مدت حیوه خود از تصانیف فارغ نبود .
 چنانکه صدر العلماء بدرالمحققین قاضی صدر الدین بنیانی فرجدا
 داعی تفسیر بحر المعانی و شرح کافیه کفایه الکافییه و شرح وافی
 نحو کافی قصیده کعب ز هیرو شرح قصیده برده و شرح

(*) - مجله یغما ، سال ۱۳۴۳ ، شماره اول ، تهران .

قصیده عبدالمقنن و شرح قصیده امالی و شرح علل خلیلی، خلیطی؟
 و چند کتب دیگر ساخته است، والبوم آن کتب حجة علیاست، و
 چنانکه مولانا منهاج بن صد و بنیانی شرح بخاری و شرح مسلم
 و شرح عین العلم و شرح فصوص ساخته است و داد سخن در آن
 داده است... و جمله تصانیف او از هشتاد بگذشته است، و اکثر
 آن کتب بنام سلاطین ماضیه یعنی ابا حضرت سلطان - العهد والزمان
 محمود شاه بن محمد شاه - بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر -
 شاه السلطان خلد الله ملکه و ابد دولت گردانید آمده، این بنده
 که دعاگوی موروثی آن درگاهم و بحسن تربیت اونشوی و نمایافته
 واجب دیدم پیروی ابا خود کردن، و کتابی بنام مبارک او تالیف
 کردن، (ورق ۱۹۵ مجمع النوادر خطی).

فیض الله از چنین دو دمان علم و فضیلت برآمد و از سیاه سیون و
 دانشمندان عهد خود گشت، و طوریکه در مقدمه کتاب خود می
 نویسد، تفسیر معظم دستور الحفاظ و خلاصة الحکایات و رسائل
 نظم و نثر در عربی و فارسی نوشت (۱)
 که از جمله مولفات او دو کتاب اکنون پیداست و ما از آن بحث
 میرانیم:

فیض الله بسال ۹۰۷ هـ از دربار گجرات برسم رسالت به محمدآباد
 بدکن (هند جنوبی) رفت، و اندرین اوقاتی که به دکن سکونت داشت
 کتابی را در تاریخ عمومی عالم بنام محمود شاه به تبع طبقات
 ناصری منهاج سراج جوزجانی نوشت که نام آن بقول محمد قاسم
 فرشته «طبقات محمود شاه» بود، و در نسخه خطی پشاور مکررا

(۱) - چون از تالیف تفسیر معظم دستور الحفاظ و کتاب
 خلاصة الحکایات فارغ افتاد، و رساله چند دیگر چه پارسی و چه
 عربی چه نظم و چه نثر پرداخته آمد، خواستم کتابی پارسی، درغیابت
 ایجاز و اختصار بر نمطی جدید و طرز نو... بنویسم (ورق ۱ مجمع
 النوادر).

نام آن «تاریخ محمود شاه» ولی در متن مکتب از نام آن ذکر و
 خبری نیست. نسخه ما نحن فی بکتب خانه سید فضل حمدانی
 پشاور تعلق دارد که نمبر (۱۶۰) مخطوطات آن کتابخانه راداراست،
 به قطع سه ونیم در دو نیم اینچ دارای (۱۲۸۸) صفحه، در هر
 صفحه (نزده) سطر و هر سطر متوسطا مرکب از ده کلمه، که بر
 کاغذ خو قندی خاکلی به خط خوانا نستعلیق (ولی خلیلی
 مغلوپ) نوشته شده و نام کاتب و سال نوشتن آن معلوم نیست ولی
 از طرز خط و مداد توان یافت که بعد از سال هزارم هجری نوشته
 شده باشد، و کاتب آن شاید هندی بوده که زبان پارسی نمیدانسته،
 و بنابراین کتاب سراپا از غلطهای فاحشی مملو است، و به زبان
 حال میگوید (تبت یداکاتب).

این کتاب را در حقیقت متمم طبقات ناصری توان خواند، زیرا
 به همان طوریکه منهاج سراج از بدو خلقت حضرت آدم بحث را آغاز
 کرده، و بدوره شاهان معاصر خود در دهلی و اوایل خروچ مغل
 ختم کرد، بنیانی نیز بر همان راه رفته، ولی بعد از حدود (۱۶۶۰ هـ) که
 مهناج سراج جوزجانی درک نکرده تا حدود (۹۰۰ هـ) شرح حال شاهان
 هند و مغل را بعد از طبقات ناصری تمم و تکمیل کرده است، اما بر
 سبیل اختصار بطور ذیل:

فرقه اول، انبیا و رسول از ورق ۱ تا پنجاه و سه - فرقه دوم
 پادشاهان پیش از اسلام از ورق پنجاه و سه تا یکصد و هشت ذکر
 سید المرسلین محمد ص از ورق یکصد و نه تا دو صد و هفت - باب
 ذکر خلفای راشدین از ورق دو صد و هفت تا دو صد و هفتاد و یک - طبقه
 دربیان مملکت بنامیه و بن عباس از ورق دو صد و هفتاد و دو تا سه صد و
 شصت و هشت - قسم در ذکر سلاطین عجم از روم و ایران و کرمان
 و هند از ورق سه صد و شصت و نه تا پنج صد و هشتاد و چهار - صفاریان
 سامانیان دیالمه - سبکتگینه - سلجوقیه، سلجوقیان کرمان -
 سلجوقیان روم - خوارزمشاهان - اتابکان عراق و آذربایجان و شام

ودیار بکر و سلغر یا ن - ملو ک کرد و مصر و شام - اسما عیلیان مصر و شام و مغرب و ایران غوریان تا ورق چار صدو شصت و هفت - مغول و چنگیز از ورق چار صدو شصت و هفت تا چار صد و هفتاد و نه - او کتای ورق چار صد و هفتاد و نه - توشی چار صد و هشتاد و یک - چغتای - چار صد و هشتاد و دو - تولی چار صد و هشتاد و دو - کیو ک چار صد و هشتاد و دو و منکو چار صد و هشتاد و چار - قبلا چار صد و هشتاد و شش - تیمورقان چار صد و هشتاد و هشت - هلاکو خان چار صد و هشتاد و هشت - اباقا خان چار صد و نود و دو - احمد خان چار صد و نود و هشت - ارغون خان پنج صد و سه - کیخا - پنجم صد و شش - باید و خان پنج صد و ده - غازان خان پنج صد و یازده - اولجا يتو پنج صد و چهارده - ابو سعید بهادر خان پنج صد و پانزده - تاسنه ۷۲۹ هـ . و ورق پنج صد و هجده .

طبقه در ذکر سلاطین هند در دارالملک دهلی از ورق پنج صد و نوزده تا ورق پنج صد و هشتاد و چار به حواله طبقات ناصر ی و تاریخ فیروز شاهی ضیا بر نی . ختم شما ها ن هند بر محمد شاه بن فرید خان بن خضر خان سال ۸۲۸ هورق پنج صد و هشتاد و چار .

طبقه ذکر و زرا و امرا و ملو ک کبار از ورق پنج صد و هشتاد و پنج تا شش صد و سی و یک ذکر آخرین از نصیر الدین طوسی . طبقه حکما و منحمان و طبیبان از ورق شش صد و سی و دو تا شش صد و چهل و چهار .

با وجودی که کتاب بنام محمود شاه بیگره گجرات نوشته شده و مولف هم از درباریان اوست ولی این کتاب ذکر از اوضاع گجرات و پادشاهی این دودمان ندارد، و طوریکه برخی از نویسندگان اشتباه کرده اند، این کتاب تاریخ گجرات و دودمان شاهان آن سامان نیست. برخی از نویسندگان این کتاب را نسخه واحد و منحصر بفرد گفته

اند (۱) در حالیکه چنین نیست و نسخی از آن در موزه برطانیای موجود است که نام کتاب ندارد، و نویسند ه فهرست آن کتابخانه شرحی از آن مینویسد (۲) هکذاستوری در ادبیات پارسی بنام «تاریخ صدر جهان» از این کتاب نام برده (۳) و نسخ خطی آن را ذکر میکند که یکی از آن نسخه هانسخه بانکی پور است (۴) .

طوریکه گفتیم : از متن کتاب نام آن پیدا نیست ، و در ابتدای کتاب هم بدون هیچ مقدمه (مطابق سنن مولفین) باصل موضوع که شرح حال حضرت آدم باشد آغاز میکنند و نام پادشاه را هم بصورتی ذکر میکنند ، که منافی با مولفین است . مثلا در صفحه دوم در قصه پیدایش انسان از آیت «انی جاعل فی الارض خلیفه» بحث رانده و گوید « که در جواب اتجعل فیها من یفسد الخ ... فرمان آمده که انی اعلم مالا تعلمون ما آنچه دانستم شما نمیدانید ، یعنی انبیا و اولیا و علما و مشایخ و زهاد و پادشاهان عادل مثل سلطان العظم شهنشاه عالم حجة الحق خلیفة الله فی الارض محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه بن محمد شاه بن مظفر شاه خلد الله ملکه و ابد دولته نیز در ایشان خواهند بود ... » یا بصورت مولف در ضمن قصه پیدایش نامی از ممدوح خود برده ، و بعد از آن در صفحه ۴۴۹ در ختم احوال

(۱) - مثلا در جریده اطلاعیات سرحد یکم جولای ۱۹۲۸ مضمونی از قلم جعفر نشر شده و در آن این کتاب را نسخه واحدی در دنیا گفته که ناشی از بیخبری نویسنده است .

(۲) فهرست ریو ص ۸۶ .

(۳) پرسن لتر پچر از Story ص ۱۱ .

(۴) - فهرست بانکی پور ج ۶ ص ۴۶۲ - برخی از محققین عقیده دارند که تاریخ صدر جهان کتاب علیحده ایست که فرشته در دست داشت و سرپ چند در صحیح الاخبار از آن نامیبرد (رجوع به ایللیوت جلد شش ص ۷۵۲ و جلد هشت ص ۳۱۴) .

شاهان عجم و ایران و شام و غیره می نویسد : « مولف این کتاب گویند فیض الله زین العابدین بن حسام بنیانی المخاطب به ملک القضاة صدر جهان که حال ملوک مصر از تواریخی که درین مملکت دست داد بیشتر معلوم نگشت و اطنا ب نرفت ... » و جای دیگری که ختم احوال شاهان مغول باشد مینویسد : « الحمد لله رب العالمین می گوید : مولف این فیض الله زین العابدین بن حسام بنیانی المخاطب بملک القضاة صدر جهان ، که چون در سنه سبع و سبعمائه (؟) این مولف درد کهن در شهر دارالملک محمد آباد عرف بدر ، از گجرات بحکم فرمان پادشاه وقت محمود شاه بن ... السطان خلد الله سلطنة و ابد خلافة یاد آورد ، و بر سر رسالت رسید و در غیبت آن حضرت به تسوید این تاریخ مشغول گشت ، حال سلاطین مغول از تواریخ که درین مملکت دست داد ، ازین بیشتر نگشت ، بعد رسیدن به گجرات اگر فرصت دست دهد ، ازین بیشتر نبشته آید (و ر ق ۵۱۸ طبقاً ت محمود شاهی) در نوشته فوق از حیث املا و غیره غلطی های زیاد است و مهمتر آنها کلمه سبعمائه یعنی هفت صد است ، که ظاهراً غلطی کاتب باشد ، بجای تسعمائه زیرا مولف در خود کتاب احوال سنوالت .. ۸ و بعد رانیز آورد و عصر شاهی محمد شاه بیگانه نیز از (۸۶۳-۹۱۷ هـ) است ، پس تاریخ تالیف بجای (۷۰۷ هـ) گفته اند ، اشتباه کرده اند (۱)

دیگر از کتب فیض الله بنیانی کتابیست مجموع النوا در که در حدود سال ۱۳۱۵ از قندهار به لاهور برده شد ، و مرحوم شیرانی آنرا در کتب خانه خود داخل کرد تحت نمبر ۱۶۸۱ ، حالاً در کتب خانه دانشگاه پنجاب محفوظ است (۲) مجمع النوا در رانیا نی در محمد آباد نوشته و خیلی این شهر و آبادانی آنرا میستاید ، و گوید ، بسال (۹۰۳ هـ) که در آن شهر ساکن بودم ، این کتاب را

(۱) همان مضمون در مجله اطلاعات سرحد - طبع پشاور .
(۲) اورینتل کالج میگزین - اگست ۱۹۳۹ ص ۹۸-۱۰۶ .

نوشتند و محتویست بر بدایع و وقایع و نوادر راجع به ملوک و امرا و وزرا و علما و زهاد و فلاسفه و فضلا و اساتید و غیره که اکثریت آنها عربند و بر سبک چارمقاله عروسی نوشته شده و دارای چهل فصل است . در حالیکه چارمقاله نظامی عروسی نیز (مجمع-النوا در) نام داشته و دارای چارمقاله بود .

این کتاب رانیز فیض الله به گفته خودش بتبع اسلاف به حضرت محمود شاه تقدیم داشت و بنا موی بعد از کتب سابق الذکر بر نمط جدید و طرز نو به اختصاصاً نوشت که در دیباچه آن گوید : « در شهر سنه ثلاث و تسعمائه غواص فکر در بحر اسفار غوص نموده آنچه مخ سخن و جان معنی یافت . از صد یکی و از بسیار اندکی اختیار کرد و این نوادر چند از آن برگزید ، و بر صحیفه دهر یادگار نبشت .

گزیدم زهر نامه ای نغز او زهر پوست بر داشتیم مغز او
درین کتاب مولف از کتب زیاد و مسموعات خود استفاده کرده و برخی حکایات را از چارمقاله عروسی سمرقندی بر عایت ایجاز به انشای عصر خود نوشت ، و درین اختصار نه تنها روح مقصد رانوشته بلکه الفاظ و کلمات عروسی را هم در برخی از موارد عیناً گرفت ، که من برای نمونه حکایت لمغان را از عروسی و بنیانی می آورم ، تا خواننده محترم مبنای کار بنیانی را بخوبی بداند .

حکایت

(از چهارمقاله نظامی عروسی سمرقندی ص ۱۷)	(از مجموع النوا در خطی ورق سمرقندی ص ۲۶ و ۲۷)
لمغان شهرست از دیار سننداز	آوردند که لمغان شهرست
اعمال غزنین ، و امروز میان ایشان	از دیار هند از اعمال غزنین ، امروز
و کفار کوهی است بلند و پیوسته	میان ایشان و کفار کوهی در پیش
خایف باشند از تاختن و شبیخون	است و پیوسته از تاختن و شبیخون

باشند و جلد و کسوب و با جلدی و کردن کفار خایف باشند .
 زعری عظیم ، تابغایتی که بسا ک
 ندارند که بر عامل بیک من کاه و یک
 بیضه رفع کنند و بکم ازین نیز
 روا دارند که بتظلم بغز نین آیند و
 یک ماه و دو ماه مقام کنند ، و بی
 حصول مقصود باز نگردند ، فی المجله
 در لجاج دستی دارند و از ابرام
 پشنتی ، مگر در عهد یمین الدو له
 سلطان محمود انار الله برها ده یکی
 شب ، کفار بر ایشان شبیخون
 کردند ، و بانواع خرابی حاصل
 آمد ، ایشان خود بی خاک مراغه
 کردند ی چون اینوا قعه بیفتاد تنی
 چند از معارف و مشاهیر بر خا -
 ستند و به حضرت غز نین آمدند و
 جا مها بریدند و سرها برهنه کردند
 و اوایلا کنان به بازار غز نین در
 آمدند ، و ببارگاه سلطان شدند و
 بنا لیدند و بزاییدند و آن واقعه
 را بر صفتی شرح دادند که سنگ
 را برایشان گریستن آمد و هنوز
 این ز عارت و جلادت و تزویرو
 تمویه از ایشان ظاهر نگشته
 بود ، خواه چه بز رگ احمد حسن
 میمند ی را بر ایشان رحمت آمد ،
 و خراج آن سال ایشان را بخشید
 و از عوارض شان مصوون داشت و

گفتا باز گردید و بیش کوشید و کم
 خرج کنید ، تا سر سال به جای
 خویش باز آید ، جماعت لمغانیا ن
 با فرحی قوی و بشاشتی تمام
 باز گشتند و آن سال هر فسه
 بنشستند و آب بکس ندادند ، و چون
 سال بسر شد همان جماعت بساز
 آمدند ، و قصه خود به خواه رفیع
 کردند ، نکت آن قصه مقصور بر
 آنکه سال بار خداوند خواه چه
 بزرگ و لایت ما را بر حمت و عاطفت
 خویش بیار آست و به حمایت و
 حیاطت خود نگاهداشت ، و اهل
 لمغان بدان کرم و عاطفت بجای
 خویش رسیده اند و چنان
 چنان شدند ، که در شجر مقام
 توانند کرد ، اما هنوز چون مز لزی
 اند و میترسیم که اگر مال مواضعت
 را امسال طلب کنند بعضی مستاهل
 شوند و اثر آن خلل هم بخزان
 معموره باز گردد . خواه چه احمد
 حسن لطفی بکرد و مال دیگر سال
 ببخشید ، درین دو سال اهل لمغان
 توانگر شدند ، و بر آن بسند
 نکردند ، در سو سال طمع کردند
 که مگر ببخشند ، همان جماعت
 باز بدیوان حاضر آمدند و قصه
 عرضه کردند ، و همه عالم را معلوم

شد که لمغانیا ن بر باطل انسد
 خواجه بزرگ قصه بر پشت گردانید
 و بنوشتم که : «الخرا ج خراج اداوه
 دواوه» گفت خراج ریش هزار
 چشمه است گزاردن او داروی
 اوست ، و از روزگار ن بزرگ این
 معنی مثلثی شد و در بسیار جای به
 کار آمد، خاک بران بزرگ خویش
 باد . (۱) .

اکنون میرویم تا سخنی در باره بنیان گوئیم ، که این خانواده علم
 و سیاست بدان سر زمین منسوب بود .
 از بنیان در کتب جغرافیای قدیم ظاهراً ذکر نیست و فقط منهاج
 سراج در طبقه بیست و سه ذکر ازین شهر دارد و گوید : چون لشکر
 مغل بر ملک حسن قرلغ در غور زدند او منزه ما از غزنین و کرمان و بنیان
 به جانب بلاد ملتان و زمین سنده آمد (۲) موقعیت جغرافیای غزنه
 معلوم است ، اما کرمان (بفتح حین) دره ایست که در کو هسار و زیر -
 ستان در جنوب تیراه متصل باشلو زان و ایریوب و دره کرم
 واقع است (۳) و راه غزنه و ملتان اندرین کوهاست ، از کو هسار
 مذکور و قتی شرقاً بگذرید ، به دشتها ی وسیعی میرسید ، که
 شما لا کوها ت و جنوباً بنون است و این بنون یا بنوا کنون هم
 آباد است ، و در دامنه کوهها ی وزیرستان افتاده ، و همین جاست
 که در عصر غزنویان و اوایل مغول آنرا بنیان هم میگفتند . و

- (۱) - هنوز هم لمغانیا ن باینگونه صفات مشهور اند ، و مردم
 افغانستان را در باره آنها داستانهاست .
 (۲) - طبقات ناصر ی ، طبقه ۲۳ .
 (۳) - حیات افغانی ص ۴۹۳ .

اکنون نزدیک بهمان تسمیه تاریخی (بنون) نویسد ، و ساکنین آنرا
 بنوچی گویند ، که اقوام پشتون و پشتو زبان اند ، این نام را البلا
 ذری (بنه) آورد و گوید «ثم غزا ذلك الشجر المهلب بن ابي
 صفره في ايام معويه سنة ۳۳ فاتی بنه و لها و روها بین
 الملطان و کابل ... و فی بنه بقول البلا ذری : الم تر ان الازدلیلة
 بیتوا - بنبته کانو اخیر جیش المهلب (۱) .

در حالیکه همین بنه مورخین عرب را فخر مدبر مبارکشاه
 به صورت (بنو) در مورد شهر کنونی بنو بهمین تلفظ معمول کنونی
 نیز ذکر میکنند (۲) .

اینک در انجام سخن برای وانمودن طرز تحریر و سبک
 انشای مولف برخی از مضامین طبقاً ت محمود شاهی اقتباس
 میشود :

سلطان محمود (ورق ۳۸۸) - آورد ه اند سلطان محمود همیشه در
 حدیث العلماء و ائمة الانبیا و در بودن قیامت و در نسبت (۳) خود
 از سبکتگین متردد بود تا صحیح است یانه ؟ شبی تنها جایی میرفت
 و فراشی شمعدان از پیش وی میبرد ، طالب علمی را دید ، در مدرسه
 کتابی مطالعه میکرد و از سبب تاریکی در وقت اشکال هر بار
 کتاب را پیش دکان بقال میبرد و از نور چراغ او حل الفاظ می طلبید ،
 سلطان را بروی دل بسوخت ، و آن شمعدان زر به وی بخشید ،
 همان شب حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم را به خواب دید ، که
 او را فرمود یا ابن سبکتگین اعزك الله فی الدارين كما اعزرت و ارثی
 هر سه مشکل او حل شد .

پادشاه مغرور (ورق ۵۳۹) - سلطان علاء الدین را چون فتحها

- (۱) - فتوح البلدان ، لیدن ۴۳۳ .
 (۲) - اداب الحرب والشجاعه - طبع لاهور ص ۱۲ .
 (۳) - اصل : نسب .
 (۴) - اصل : مطالع .

توبر تو روی نمود و شصت و هفتاد هزار اسب درباری کلاه خود دید ، و آنچه بر هیچ پادشاهی از مال و پیل جمع نشده بود او را دست داد و (بر) سه اقلیم بسط فرمان خود یافت ، هنگام شراب میگفت : که مرا اکنون دو مهم پیش آمده است ، یکی آنکه چنانکه پیغامبر بقوت چهار یار دین پیدا کرد ، و ندان سبب نام او تا قیامت باقی ماند . من نیز بیاری (۱) این چهار یار الغنجان و ظفر خان و نصر-تسان و الحان (کذا) دین پیدا آر و نام تا قیامت باقی ماند ، و هر که قبول نکند او را سیاست نمایم ، و دیگر مهم آنکه دهلی بیکی از معتمدان سپارم و خود با پیل و مال بیرون آیم و تمام دنیا چون سکندر (۲) بگیرم ، و سلطان علاء الدین مردی بود بد خو ، در شت مزاج از علم چیز نداشتی و با علما نشست و دوست نداشتی و نامه خواندن و نوشتن نداشتی ، و در طبیعت سختگیر کژ نهاد ، و حاضران بران سخن آفرین کردند و کسی زهر نداشتی که او را از آن منع کند ، تاروی علاء الملک عم (۳) و لا ضیاء برنی مولف تاریخ فیروزشاهی در شراب حریف مجلس سلطان گشت ، سلطان آن هر دو سخن پیش و ی باز گفت : واز وی در کار مشورت طلبید ، علاء الملک عرضه داشت که اگر فرمان شود تا شراب از پیش بر دارند و جز مجرمی چند در مجلس نگذارند ، آنچه بند راروی نماید بسمع حضرت پادشاه رساند ، سلطان فرمود تا شراب برداشتن و جز آن چهار نفر همه را باز گردانند و فرمود هر چه ترا در خاطر آید بحضور این چهار یار من بگو . علاء الملک گفت : سخن دین (و) شرعیت پادشاه را هرگز بر زبان نباید آورد ، که آن تعلق به نبوت دارد ، و نبوت

(۱) - اصل : تیر بیاری می .

(۲) - اصل : شکندر .

(۳) - اصل : غم .

را تعلق بو جی سماو یست و به محمد ختم (۱) شده است و بعد از این سخن شریعت پادشاه را بر زبان نه باید آورد ، که ازین سخن خللها زاید و فتنها (۲) خیزد ، که برای صد بوذر جمهر فرو نشینند (۳) ما مهم دوم بنده را هیچ شبهه نیست ، که بر پادشاه خزانه و لشکر و پیل چندان جمع شده است که دو لک سوار مستعد کند ، و جمله عالم از مشرق تا مغرب بگیرد ، اما اندیشه باید فرمود ، که مملکت دهلی به چندین جدو جهد دست آورده است بلکه سپارد و او را چند لشکر و خزانه و پیل بدهد که این مملکت را نداناه تواند داشت ؟ و چون پادشاه مراجعت فرماید ، باز آن مملکت را سلامت یابد ؟ و عهد سکندر دیگر بود ، همچو و زیر ارسطو طالیس کجا یابد که بر قول و دین و دیانت وی اعتماد (باشد) و همچو سکندر که بعد از سی و دو سال از جهانگیری بوطن باز آمد و مملکت روم را ، سلامت یابد . مصلحت آنست که پادشاه مرکز دهلی خالی نگذارد ... سلطان چون نصایح علاء الملک استماع کرد ، بروی آفرین کرد ... »

دخت خمارو یه (ورق ۶۱۵) چون معتمد در گذشت و معتضد خلافت یافت خمارو یه با تحف بسیار به حضرت وی آمد (۴) معتمد او را بر عمل ثابت داشت ، پس خمارو یه از خلیفه التماس کرد تا دختر او قطر الندی را برای مکتفی پسر معتضد تزویج کند و در آن وقت مکتفی و لیعهد او بود ، معتضد گفت : نه بل که دختر ترا من خود بزنی کنم . پس در سنه احدی و ثمانین و مانین تزویج کرد ، و مهر او هزار هزارم بود ، و قطر الندی در جمال عقل آیتی بود ، روزی معتضد با وی خلوت کرد . چنانکه در آن مجلس جز او دیگری نبود پس سر خود را

(۱) - اصل : حشم .

(۲) - اصل : وقتها .

(۳) - اصل : بنشینند .

(۴) - اصل : بود .

بر زانوی او نهاد و در خواب رفت، قطر الندی سر او بر بالشت (۱) نهاد) و از آنجا بر خاست، و در ضمن قصر نزدیک معتضد بنشست، و چون معتضد بیدار شد و او را دید (۲) غضب کرد، او را آواز داد، قطر الندی چون نزدیک بود، بر فور جواب داد. معتضد گفت: سر خود در کنار تو بنهادم و تو آنرا بر بالشت نهادی و بر فتی! قطر الندی گفت: ای امیر المومنین! نعمت ترا کفران نورزیده ام. لیکن در و صایای که پدرم گفت این سخن بود که گفت: لا تنامی (۳) مع الجلوس و لا تجلسی مع النیام. با نشستگان مخسب (۴) با خفتگان منشین.

* * *

- (۱) اصل: بر نشست.
 (۲) اصل: دیدند.
 (۳) اصل: لاشامی.
 (۴) اصل: محبت.

قصص الانبیاء و شنجی یازا بی؟ از نسخ نایاب فارسی (*)

در سنه ۱۹۵۴ م. چون نویسندۀ این سطور، جلد دوم طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی را با تعلیقات مفصل، از دانشگاه، پنجاب شهر لاهور طبع و انتشار داد، در آخر آن کتاب تعلیقی را در شرح تاریخ و قصص ابن هیصم نابی نوشت، که این کتاب یکی از آثار گمشده تاریخی است، و لی منهاج سراج نسخه آنرا در حدود ۶۵۸ ه. هنگام نوشتن طبقات ناصری در دست داشت.

در حین طبع ثانی همین جلد طبقات ناصری، که به صورت مکملتر در سنه ۱۳۴۳ ش به نشر آن از کابل موفق شدم، مبحث تعلیق مذکور را با برخی معلومات جدید تکمیل کردم، که تلخیص آن چنین است:

ابو الحسن الهیصم بن محمد نابی، یکی از مولفان دور پیش از مغول است، که یک کتاب او را منهاج سراج بنام قصص نابی - یا تاریخ ابن هیصم نابی یا قصص و نواریخ در چهار جلد دیده بود، و یکی از منابع معلومات او در نوشتن، طبقا تست.

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۴۴)، شماره یازدهم، تهران.

اسم هیصم در نسخ خطی بدواملا صاد مهمله و ضاد معجمه آمده، و چون هیصم در عربی مرد دلیر و شیر بیشه باشد (۱)، و نام هیصم به ضاد منقوطة در ماده هضم نیامده، بنابراین شکل هیصم آن بدون نقطه قابل قبولست. و نسبت او هم به ناب است، که این قصبه میان فیروز کوه غورو هرات واقع بود، و در آنجا آبی و صحرا یی لطیف و وسیع بنا م سه گوشه ناب و وقوع داشت. و چون علاء الدین غوری رابا سنجر اختلاف افتاد، علاء الدین بر ناب و او به مارآباد و هرات الرود زد، و آن جایها را نهب و غارت کرد.

در برخی از نسخ خطی نام هیصم به ضاد منقوطة نقل شده، ولی تسمیه به هیصم در خراسان رواج داشت، و ما امام ابو عبدالله محمد بن هیصم صاحب کتاب اعجاز القرآن و از اشیا ع محمد بن کرام سیستانی، و امام فرقه هیصمیه رومی شناسیم که عقاید وی بطایفه جسمیه میلی نداشت (۲).

همچنین مردی از معاصران و ممدوحان حکیم سنایی، علی بن هیصم بود، که در دیوان سنایی ستایش های او موجود است. و هکذا تمیمی از رجال حدیث بود (۳) که تمیمی از رجال حدیث بود (۲)، که در اغلب موارد این نام بشکل هیصم بدون نقطه حرف ماقبل آخر ضبط گردیده است. (۴)

در مجمل قصیحی تالیف فصیح احمد بن جلال الدین فصیحی خوافی هروی که بعد از سال ۸۳۶ ه. نوشته شده، یکنفر بنا م هیصم بن محمد بن عبدالعزیز ناوی مذکور است که در باره نسبت ناوی

(۱) - منتهی الارباب ۳۷۲ر۴.

(۲) - دمیة القصر ۱۶۶.

(۳) - اللباب فی تهذیب الانساب

۲۲۷ر۲.

(۴) - تلخیص از تعلیق ۲۹۹ر۴۴ جلد دوم طبقات ناصری.

تصریح میکند:

«الناوی و هو نسبة الی ناوقریه من هرات و د» (۴).

ازین تصریح فصیحی می دانیم: که این امام هیصم بن محمد ناوی همان شخصی است که منہاج سراج اورا بنا م ابو الحسن هیصم بن محمد نابی مولف تاریخ و قصص دانسته است. وی بقول فصیحی نواسه دختری (ابن بنت) محمد بن هیصم کرامی ناوی پیشوا ی فرقه هیصمیه از کرامیان هراتست، که در ۲۸ شوال ۴۰۹ ه. در نشا بور در گذشته است.

اما آنچه فصیحی نسبت این رجال راناوی منسوب به ناوی نوشته، شکلیست از همان نابی منہاج سراج که تاکنون هم مردم ناب را ناوی گویند، و ابدال حروف (ب-و) در لهجه هروی فراوانست و تصریح فصیحی باینکه ناوی در هرات روید واقع بود، عین مطابق قول منہاج سراج است. و این مطلب را من در تعلیق هفتاد و چار صفحه چار و صد و هشت جلد دوم طبقات ناصری نوشته ام. و این ناب تاکنون هم در اوبه غربی هرات موجود است و نهری هم بنام جوی ناب از هریرود برآمده و این منطقه را سیراب می سازد. (۵)

اما درباره قصص نابی که ماخذ منہاج سراج بود، بعد از طبع دوم طبقات ناصری معلومات تازه و نافع بدست آمد، که اینک برای شناسایی این کتاب مفقود بسیار مفید است.

در کتابخانه شاهی کابل که جامع برخی از نسخ نادر و نایاب و گران بهای خطی است، کتابی بنا م قصص الانبیا بزبان فارسی و خط کاغذ قرن ششم یا هفتم هجری موجود است، که کتاب، جداگانه غیر از قصص الانبیا عاشق بن ابراهیم بن خلف نشابوری (طبع جنا بیغمانی ۱۳۴۰ تهرآن) باشد.

(۴) - مجمل فصیحی ۱۲۳ر۲.

(۵) - قاموس جغرافی افغانستان ۱۸۰.

این کتاب اصلاً بزبان عربی تألیف ابو الحسن بن الهیصم (۱) ابو شنجی بود، که محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی تستری آنرا به فارسی ترجمه و بنام اتابک اعظم نصره الدنیا و الحق والیدین اهدا نمود، و یک نسخه خطی این کتاب در کلکسیون کتب خطی مستشرق معروف آید و رد بر او نبوده، که در سنه ۷۳۱ هـ. نوشته شده، و در فهرست این کتابها در سلسله مطبوعات گیب ذکر می‌آید آن رفته است. (۲)

در مقدمه نسخه کابل چنین نوشته است:

«چنین گوید بنده ضعیف محمد بن اسعد بن عبدالله حنفی التستری عفی الله عنه، که چون طبایع مسلمیه را بخواند و شنودن احوال گذشتگان و اسما و قصص ایشان، شغف عام مییابد، و در مطالعه واستماع آن فواید بسیار است، و شک نیست که بهترین خلاصه بیغایب آنند، و قصص و اخبار ایشان بهترین قصص و اخبار خواهد بود... و کتابیکه مولانا الامام العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن الهیصم (کذا) ابو شنجی رحمة الله علیه درین باب ساخته، کتاب عظیم النظیر است، و تمامت حکایات و روایات آن در کتب تفاسیر معتبر متداول مذکور و مسطور... آنرا تتبع کرد، و شرایط احتیاط به جا آورد، و اختلاف روایات را گفته و در عهد ایشان کرده. اما چون بعربی بود، فایده آن عموماً نداشت. این ضعیف آن کتاب را لفظاً بلفظ، از عربی پیاری کرد، ترجمه روشن و روان، طریقه اقتصاد مسلوک داشت نه تطویل ممل و نه اختصار مخل، تا همه را از آن نصیب باشد، و دیباچه آنرا بنام مخدوم اتابک

(۱) در اصل به ضاد منقوطة است، ولی در نسخه بر او ن:

هیصم بود.

(۲) پرشن لتر یچر به زبان انگلیسی تألیف ستوری ۱۶۲۷
طبع لندن ۱۹۲۷ م.

اعظم خلیفة العجم وارث ملك جم، شهر یار اسلام نصره الدنیا و الحق والیدین خلد الله دولته مطبوعه زگردانید...»

درینکه محمد بن اسعد در کدام سال بترجمه این کتاب پرداخته بر ما روشن نیست، ولی از زبان ترجمه و سبک نثر نویسی آن بر می آید، که مربوط به اواخر دوره سلجوقیان و قرن ششم هجریست. اگرچه در اتابکان شیبانکاره و اتابکان لرستان و بنی هزارسپ چندین نفر شاهان لقب نصره الدین داشته اند، ولی این اتابک اعظمی که تستری کتاب خود را بدو اهدا کرده، غالباً محمد پهلوان جهان ابن ایلد کزاز اتابکان شمال غرب ایران خواهد بود، که در سنه ۵۸۱ هـ. در گذشته است (۱) زیرا محمد راوندی در احوال الصدور بارها او را نصره الدین نامیده و نیز خواجه ظهیر الدین نشاپوری او را «اتابک اعظم نصره الدنیا و الدین محمد ایلد کز» می نویسد. (۲) و چون این اتابک محمد از ۵۶۸ تا ۵۸۱ هـ. حکمرانی داشت، پس باید ترجمه کتاب هم بین این سنوالت شده باشد.

اکنون این حقایق منقول را در تحت مطالعه و تدقیق قرار داده و نتایج لازمه را از آن می گیریم:

۱- منهای سراج جوزجانی باصراحت و مکرراً مؤلف کتاب قصص و تواریخ رانابی می داند، ولی در نسخه های ترجمه فارسی کابل و ایدورد بر او هر دو بوشنجی بود، و این دو جای در شرق و غرب هرات واقع بوده و لا اقل بین خود فاصله صد میلی دارند. این اشکال در صورتی رفع می شود: که ما پدر هیصم و پسرش ابو الحسن را هر دو در تألیف کتاب دخیل و سپیم بدانیم و بگوییم: که پدر و اجداد این دودمان کرامی اصلاً رانابی بودند. ولی ابو الحسن پسر هیصم از ناو به پوشنگ غربی هرات انتقال مکان کرده و خود را باعتبار مسکن ثانوی خویش بوشنجی نوشته باشد.

(۱) - زمیا و ر در معجم الانساب ۳۴۹ ترجمه عربی.

(۲) - سلجوقنامه ۸۳.

۲- در دوا نسخه تر جمه فارسی تستری متفقا نام مولف نسخه عربی مولا نا الامام العالم ربانی شیخ ابو الحسن بن هیصم پوشنجی است .

اما منهاج سراج در موارد متعدد طبقات ناصر ی ، نام این کتاب را گاهی قصص ابی الحسن بن الهیصم - وباری قصص ابن هیصم - و قصص نابی و صاحب تالیف قصص نابی هیصم که کنیت او ابو الحسن بود و نام الهیصم بن محمد نابی - و تاریخ ابن هیصم - و ابو الحسن الهیصم بن محمد نابی نوشته (۱) ، و تطبیق این اقوال کاری دشوار است . زیرا اگر متن منقول طبقات ناصر ی را در نسخ خطی مورد اعتبار بدانیم ، در اقوال خود منهاج سراج تناقضی بوجود می آید ، در آنجا که گاهی ابو الحسن را پسر هیصم مینویسد ، و باری نام مولف را هیصم و کنیت او را ابو الحسن ابن محمد نابی می آورد . در حالیکه در نسخ تر جمه تستری نام مولف ابو الحسن بن هیصم است .

این اشکال را بصورتی حل توان کرد ، که ما مولف اصلی قصص را هیصم بن محمد بن عبد العزیز ناوی بدانیم . و پسرش ابو الحسن را تکمیل کننده کتاب بشماریم . و چون هیصم نواسه دختر ی ابو عبدالله محمد کرامی بن هیصم بود ، و او در سنه ۴۰۹ هـ . از جهان رفته ، پس عصر زندگانی مولف قصص ، هیصم بن محمد را در حدود ۴۷۰ هـ . تخمین کرده می توانیم ، و باین حساب باید پسرش ابو الحسن ، متمم قصص در حدود ۵۰۰ هـ . زندگانی داشته باشد .

برین سخن که پدر و پسر هر دو در تالیف و تکمیل کتاب دست داشته اند قرینه های نیز موجود است : اول اینکه تر جمه تستری فقط قسمت قصص انبیا است که باید هیصم آنرا در جلدی نوشته باشد . و لی منهاج سراج این کتاب را چهار جلد گوید ، و قسمت تاریخ خلفای عباسی و حتی احوال ملوک طاهریه پوشنگی و دیلمیان

(۱) - رجوع شود به تعلیقات طبقات ناصر ی ۲۹۹ و ۴۰۸ .

وصفاریان و سامانیان و سوریان و غوریان را هم از آن نقل می نماید و ازین برمی آید که مجلدات بعدی کتاب ، مشتمل بود بر احوال دودمان های شاهی خراسان که در عصر عباسیان بغداد برین سر زمین حکم رانده اند و شاید مکمل این مجلدات ابو الحسن بن هیصم باشد . و بنا برین منهاج سراج این کتاب و مولف آنرا ، طوریکه گذشت ، بعنوانین مختلف یاد کرده و شاید او را خلطی هم در بین پدر و پسر روی داده باشد . دوم : هیصم نابی قصص انبیارا به زبان تازی نوشت ، که آنرا منهاج سراج قصص نابی منسوب به هیصم نابی گوید . و لی در آنجا که آنرا تاریخ ابن هیصم می نامد ، مقصد از آن تکلمه پسرش ابو الحسن باشد ، که پدر ساکن نا و (ناب) اوبه شرقی هرات بود ، و پسرش ابو الحسن باعتبار مسکن جدید خود به پوشنگی شهرت یافته باشد .

۳- از روی معلوما تی که در دست است ، شجره نسب این دو دمان ناوی کرامی ثم پوشنگی را چنین ترتیب باید کرد :

هیصم امام فرقه هیصمیه

عبد العزیز ناوی ابو عبدالله کرامی ناوی متوفی ۴۰۹ هـ .
محمد دختر در حدود ۴۴۰ هـ .

عبدالله

هیصم مولف قصص در حدود ۳۷۰ هـ (نابی)

علی

(ادیب و صوفی)

ابو نعیم حمزه فوشنجی

(محدث)

ابو الحسن ابن هیصم

تکمیل کننده قصص

در حدود ۵۰۰ هـ .

(فوشنجی)

اکنون منتخبی از نثر تستری که ترجمه از عربیست با همان املا
اصل نسخه کابل میاوریم :

ذکر فتنه شدن داود علیه السلام

بعضی گویند سبب فتنه داود آن بود که روزی با علما بنی اسرائیل
نشسته بود گفتند آدمی البته از گناه خالی نباشد و هیچ کس
نیست در عالم بی گناه. داود با خود گفت من خود رابطه مشغول کنم
و جهد کنم که گناهی از من صادر نشود و بگفت که بحول و قوت خدا
این کار بکنم. و بعضی گویند سبب آن بود که روزی در مناجات گفت
یارب! من در کتاب تو خواندم که در حق پیغمبران اکرام
کردی و ایشان را بر گزیدی ایشان بچه چیز مستوجب آن کرامت
شدند، تا من آن کنم که ایشان کردند. حق تعالی او را وحی کرد
که ای داود! ایشان را به چیزها مبتلا کردم و بلاها دادم. ایشان
صبر کردند، بدان سه چیز مستوجب کرامت شدند.

داود گفت: یارب! مرا نیز مبتلا کن تا صبر کنم. حق تعالی او را
وحی کرد که ای داود! چرا بلا را بر عاقبت اختیار کنی؟ خود را نگاه
دار، که هم درین ماه روز دوشنبه سیزدهم ماه ترا به بلائی مبتلا خواهم
کرد، و آن ماه رجب بود، چون سیزدهم ماه شد، داود به محراب
در رفت و منتظر بلا نشست و در تشویش افتاد و به زبور خواندن
مشغول شد. ناگاه مرغی بصورت کبوتری از دریچه محراب
پیش او افتاد، و بعضی گویند ابلیس خود را بدان صورت کرد
پیش او افتاد. روایتی دیگر آنست که تن آن مرغ از زر بود و بالها از
دیباچ مکرل بدر، و منقار او از فیروزه، پنداشت که از مرغان

بهشت است، و از حسن او متعجب بماند. و او پسری کوچک داشت.
با خود گفت: این مرغ را از بهر کودکی بگیرم. تا بدان بازی کند.
دست دراز کرد تا مرغ را بگیرد، پاره از او دور تر شد و پیرید. داود
بیشتر رفت مرغ پاره دور تر شد. پس داود از جای برخاست و خواندن
زبور ترک کرد، و مرغ پیرید و برد ریچه محراب افتاد، داود رفت که
از آنجا بگیرد، بسوی بستن او را بر پیرید و بستن بر جنب
محراب داود بود، نظر انداخت تا مرغ کجا رفت. زنی دید نزدیک
حوض بستن، برهنه سر بشانه می کرد. و چون آن زن سایه مردی
دید، سر بالا کرد، داود را بدید، و او را موی دراز بود، مویها بیفشاند،
و تن خود را بدان مویها پنهان کرد. داود چون آن حال بدید گفت:
انالله وانا الیه راجعون، لاجول کرد و بجای خود باز گشت، وزن
او ریا نیکو ترین زنان آن روزگار بود، داود غلامی را بفرستاد تا بنگرد
که آن زن کیست؟ و حال او چیست؟ غلام باز گشت و گفت: آن
زن متشایع دختر حنانا، زن او را بن صورت یاست. و او را با تابوت
بود در جنگ بلقا، و یو اب پسر خواهر داود بود امیر آن لشکر، و
ایشان قلعه را حصار گرفته بودند، داود به یو اب نامه نوشت که او را
را بفرما، تا بایش جنگ رود و تابوت را بر دارد و بر در قلعه جنگ
کند و باز نگردد مگر فتح کند، تا او را بکشد. یو اب آن نامه را بفرستاد
او را خواند گفت: سمعا و طاعة. تابوت را بر گرفت و در جنگ
رفت و قلعه را فتح کرد. و از سنت ایشان آن بود که مردی دلیر از
سبط یهودا تابوت را در جنگها پیش حرب بردی و جنگ کردی تا کشته

پاسخنامه‌های انتقاد

شده یا فتح روی نمودی، ونشا یدی که باز گشتی، چه اعتماد لشکر بر بودی مصنف گوید در باب عشق داود وزن اور یا روایت بسیار آمده است که فراخور حال و منصب پیغامبران نیست، و مثل آن بریشان نسبت نشاید کرد از آن سبب آنرا نقل نکردم. چه مثل آن از بازار عوام خلق مستحسن نیست خاصه از پیغامبران ...

• • •

نامه ای از کابل درباره تاریخ گردیزی (*)

در قسمت انتقاد مجله و زین راهنمای کتاب (شهر یور ماه
۱۳۵۰ ص ۳۷۴-۳۸۸) آقای طاهری عراقی به کتاب ترجمه
السواد الاعظم نشر کرده بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸ شمسی
توجهی فرموده و انتقادی بر آن نوشته اند.

درین سه سال که از نشر کتاب مذکور گذشته، منکه مهتم و مرتب
و تعلیق نویس آن کتابم، منتظر بودم که نظر دانشمندان را به آن
کتاب بخوانم و اینک مجله شریف راهنما این کار را انجام داد و خواندن
نوشته های آقای طاهری موجب تنویر و امتنان من گردید.

مبادله افکار و اظهار اراء در مسایل ادبی و علمی کار مفید است
که بسا از مبهمات و دشواری ها را روشن و آسان میسازد. بنابراین
من میخواهم نظر خود را درباره مسایلی که آقای طاهری به شکل حقایق
مسلمه ایراد داشته اند بنویسم، که اندر آن هم سخنهاست و بهتر
است ناقدان محترم نظر و رای خود را لحن و لهجه یی ندهند، که
گویا از مسلمات سخن میگویند، بلکه بگویند که نظر ایشان درباره
فلان مسأله چنین است.

سپو های طباعتی

نخست باید گفت که تمام کتب و مقالات من که در خارج و طنم
افغانستان نشر گردیده، چون زیر نظر من طبع نشده و چنانچه بر آوردن
کتاب صحیح از مطابع کار بسیا مشکل است، بنابراین برخی اشتباهات
هات چاپی در آن وارد شده، که باید غلط نامه آن هم ساخته و ضم

(*) - مجله راهنمای کتاب، سال (۱۳۵۱)، شماره های اول و دوم،
تهران.

میشد ولی موسسه نشر کنند ه بدین کارنپر داخته است و بنا بری—
 مسوولیت این گونه غلط های چاپی را به مرتب کتاب که هزاران میل
 دورتر از جای طبع آن میز یسته و دخلی در امور طبع ندارد ، نسبت
 نتوان داد . مثلا در (ص ۱۹) مقدمه سطر هشت هشتعل به جای مستملی
 و در سطر آخر (ص ۲۳) ندانی است بجای (ندانیست) غلطی چاپست .
 همچنین در (سطر چار حاشیه ص ۵۲) کلمه (او) در عبارت (شافعی ،
 او را) حذف شده که به معنی جمله تغییر ی داده است و آقای طاهری
 هم در انتقاد خود باین مقصد اشاره کرده است . ولی اگر انصاف می
 فرمودند ، باید غلطی های ارباب طبع و چاپگران را باین عاجز نسبت
 نمیدادند ، والا در همین مقاله ایشان ، اگر سهو های طباعتی (ص ۳۷۴)
 مسبب بجای سبب ، یادرد (ص ۳۷۸) مذ هب حینقی به جای حنفی
 یادرد (ص ۳۸۸) حد اس به جای خدای را از سهو های نویسنده
 دانشمند بشماریم ، هر آینه از انصاف دور خواهد بود .

متن کهن ؟

اما آنچه آقای طاهری در (ص ۳۷۸) میگویند ، که این کتاب همان
 متن ترجمه شده عهد ساسانیان نیست بلکه به تخمین از قرن ششم
 است و برای ثبوت این مطلب مقایسه یی بین متن تفسیر طبری
 و این کتاب کرده اند .

درین مورد باید گفت که شاهنامه فردوسی يك متن معتبر قدیم
 است و لی اگر شما صد نسخه خطی آنرا با هم مقابله کنید ، دو نسخه
 را با همدیگر کاملا مطابق نمی یابید ، در متون کهن همواره کاتبان
 و نسخه نویسان تصرفها کرده اند ، ولی اگر در شاهنامه بیتی یا
 مصرعی موافق سبک عصر فردوسی نباشد ، از روی آن حکم نتوان کرد
 که حاشا و کلا !! (بقول آقای طاهری) این شاهنامه مال
 فردوسی نیست ، و بقرینه فلان بیتی که به ادای قرن ششم شبیه
 است این کتاب شاهنامه هم سرود ه قرن ششم است !!

در نظایری که آقای طاهری داده اند یکی ترجمه آیت وما انکم
 الرسول فخذوه وما نهکم عنه فانتهوا (حشر ۷) است . اکنون
 خواننده سبک شناس گرامی به ترجمه طبری و سواد اعظم در سطور
 آتی دقت فرماید که کدام يك کهنتر است ؟
 در طبریست : آنچه داد شمارا ایغا مبر ، بگیرید و آنچه باز زد شمارا
 از آن بپرهیزید (۷. ۱۸۲).

در سواد اعظم است : آنچه رسول صلی الله علیه وسلم بشما
 آورد چنگک در آن زنید و از آنچه باز داشت باز استنید (ص ۳۱).
 آیا در اینجا چنگک در آن زنید - باز استنید ، نسبت به افعال مستعمل
 امروزه بگیرید - بپرهیزید قدمتر نیست ؟

در متون قدیم همواره کاتبان و حتی علمایی مانند جایی در طبقات
 صوفیه خواهی عبدالله انصاری و خواهی پارسا در همین متن ، عامدا و
 قاصدا تصرفاتی کرده اند و بقول جایی «به عبارت متعارف روزگار»
 در آورده اند . پس آنچه بتصرف کاتبان در متنی دستبرد ی واقع
 شده باشد ، از اعتبار تمام متن نمی کاهد . ولی اگر از طبقات
 صوفیه ، نفحات الانس و از سواد اعظم رساله عقاید خواهی پارسا ساخته
 باشند ، آنرا کتاب جداگانه بانشاء جدید توان شمرد .

من نمیگویم : که سرپای سواد اعظم عین همان انشاء عهد ساسانی
 است ، ولی اکثر کتاب خصایص عهد قدیم دارد و بنا برین تصرف
 کاتبان و نسخه نویسان مابعد ، از قدمت و اصالت تمام کتاب نمی کاهد
 و همه کتابرا به قرن ششم نمی توان فرود آورد .

نسخه های مورد استعمال فراوان مردم ، مانند شاهنامه یا تفسیر
 طبری یا این کتاب عقاید ، اختلافات زیادی با همدیگر دارند و هر قدر
 که باین زمان نزدیکتر میگردند ، در متون قدیم تصرفاتی بعمل آمده
 است چنانچه نظایر آنرا در نسخه های قدیم و جدید شاهنامه و تفسیر
 طبری و غیره کتب کثیرا لا استعمال توان دید ، ولی با وجود آن شاه
 نامه همان شاهنامه است و تفسیر طبری همان تفسیر ! این کار دانش
 مندان خوش ذوق سبک شناسان است که اصیل و قدیم را از جدید

جدا کنند ، و لی بامقایسه چند جمله نمیتوان حکم قاطع کرد، که تمام متن حدود ۳۷ ق را به ۵۷ ق پایین آوریم . در حالیکه مقدمه کتاب و گفتار ترجمه کننده آن صراحت دارد واز آن انکار نتوان کرد .

مقایسه متون در سبک شناسی کاریست که موید ظن و حدس باشد نه فر آورنده یقین و حتم .

ترجمه همین آیت سوره حشر را در کشف الاسرار میبیدی (۵۲۰ هـ) چنین میخوانیم : «وهر چه شما راهد رسول ، آنرا میگیرید و هرچه شمار از آن باز زند بازشوید» (۳۰۱) .

اکنون تعابیر این هر سه متن را ببینید :

قرآن	طبری حدود ۳۶ هسواد حدود ۳۷ ه	میبیدی ۵۲۰ ق
اتکم	داد شما را بشما آورد	شمار اهد
رسول	پیغامبر رسول	رسول
خذوه	بگیرید چنگ در آن زند	میگیرید
نهکم	باز زد شمارا باز داشت	باز زند
فانتهاوا	بپرهیزید باز استید	باز شوید

درین آیت اتکم به (داد - آورد - دهد) واخذ به (گرفتن و چنگ زدن و گرفتن) ونهی به (باززدن - باز داشتن) و فانتهاوا به (بپرهیزید - باز استید - باز شوید) در سه متن مذکور ترجمه شده است .

اگر ترجمه فانتهاوا (بپرهیزید) را در طبری قدیمتر و اصیل تر بدانیم و باز استید سواد اعظم را به عقیده آقای ناقد ، مال قرن ششم بشماریم ، پس در همین تفسیر طبری ، مشتقات باز استناد را هم بهمین معانی می یابیم .

در تفسیر آیه ۱۹۲ و ۱۹۳ سوره بقره دو بار ترجمه فانتهاوا (اگر باز ایستند) آمده ، در حالیکه در همین سوره مکررتر ترجمه اتقوا (بپرهیزید) است .

واز این برمی آید که چنین مقایسه ادبی نمیتواند کاملاً مناسب اعتبار و معیار کامل تشخیص متون باشد، و اگر ما همین دو متن طبری و سواد اعظم را تماشا با هم مقابله کنیم ، بسا موارد مشابه یکدیگر از نظر تشابه کلمات و الفاظ و جمله بندی و تعابیر دارند ، که این خود مبحث علیحده بیست و درینجا مجال تفصیل بیشتر ندارد .

چون هدف نوشته مولفان مختلف است ، بنابراین گاهی در یک عصر هم در ترجمه آیات کلام الله تفاوتی دیده میشود . زیرا مفسران در ترجمه کوشش داشته اند ، تا تحت المقدور کلمات مطابق عربی را در پارسی بیابند و آیات شریف قرآنی را تحت اللفظ ترجمه کنند . ولی فقیهان و اهل کتاب و ادب قدری آزاد بودند و مقصد آیت را به عبارات خود می نوشتند و ازینرو گاهی اختلافی در ترجمه آیات قرآنی در دو متن معاصر هم دیده میشود، که حاکی از ذوق و معلومات و نیروی ادبی و علمی مولف و هدف نوشته اوست .

مترجم کتاب ؟

ناقد محترم دربار مترجم فارسی متن عربی سواد اعظم برخلاف آنچه در مقدمه خود کتاب به تصریح آمده ، نتیجه گیری بعید الا حتمالی کرده که بانص کتاب مطابقتی ندارد .

اولا باید گفت که تلخیص خواجه محمد پارسا بخاری از سواد اعظم انتخاب گو نه بی با افزایشها بوده که در اوایل قرن نهم هجری بعد از پنج قرن انجام گرفته است . بنابراین وقتی که اصل متن کتاب در دست باشد ، برای تحقیق ، همین متن اولی و افضل است ، تا به یک انتخاب و تلخیص گو نه آن، که باتصرف بعدی یک مولف دیگر پس از پنج قرن بوجود آمده است .

در متن مقدمه کتاب آمده که «امیر عادل اسماعیل بقر مود مر عبدالله بن ابی جعفر را و باقی فقهارا که بیان کنید مذهب را ست و طریق سنت و جماعت ... پس ائمه و او اشارت کردند به خواجّه

ابو القاسم سمرقندی ... تصنیف کرد این کتاب را بنام ابی
وبه نزدیک امیر خراسان آورد . « (ص ۱۹) .

یک سطر بعد گوید : « پس امیر خراسان بفرمود که این کتاب را
به پارسی گردانید . » در اینجا نا قدر محترم ، امیر خراسان را همان ،
اسماعیل سامانی (۲۷۹ - ۲۹۵) پنداشته و گوید « و اگر امیری دیگر
از امرای آل سامان مراد بود بایستی « امیر خراسان » را به گونه یسی
تبیین و تفسیر می کرد با عطف بیانی یابدلی ، چنانکه التباس و
تداخل را سبب نشود . دیگر آنکه نحوه استعمال فعل « گردانید »
دلالته واضح دارد بر اینکه ترجمان کتاب خود حکیم سمرقندی است
ولا غیر . »

این استنتاج آقای طاهر ی بدین سبب بعین است که در صفحه
(بیست و دوم) متن کتاب ، مترجم با صراحت می گوید « پس من این
کتاب را به پارسی جمع کردم زیرا که آن خواست امیر خراسان نوح ابن
منصور » و از این بر می آید که مترجم غیر از ابو القاسم سمرقندی مولف
کتابست ، زیرا نوح ابن منصور پادشاه هشتم دودمان سامانی از
۳۶۶ - تا ۳۸۷ ق حکم رانده است ، در حالی که حکیم سمرقندی مولف
سواد اعظم در محرم ۳۴۲ ق از جهان رفته است .

با این تصریحی که مترجم پارسی به خواست امیر عهد نوح ابن
منصور دارد شکی باقی نمی ماند ، که ترجمه کتاب باید در حدود
۳۷۰ ق شده باشد .

برین مطلب دلیلی دیگر هم در متن کتاب موجود است :
در صفحه هجده گوید : پس ائمه و او (امیر اسماعیل) اشارت
کردند بخواجه ابو القاسم سمرقندی و آنرا گفتند .

در ص ۱۶۷ گوید : و حدیث کرد مارا علی ابن سغدی و گفت
مارا حدیث کرد ابو محمد بن عبدالله مروز ی مستملی خواجه امام زاهد
ابو القاسم حکیم سمرقندی که گفت : «

در ص ۱۶۷ گوید : « خواجه ابو القاسم حکیم گفت : میخواهم تا
نامهای ایشانرا بیان کنم . » اگر ما فرض کنیم که ترجمان کتاب به

پارسی ، خود همین ابو القاسم حکیم سمرقندی است ، پس خود و ی
که مولف است چگونگی در موارد بالا خود را خواجه ابو القاسم امام زاهد
گوید و از خود بوسیله دوفرد دیگر روایت نماید و گوید حدیث کرد ما
را علی ابن سغدی از ابو محمد مستملی !

مولف کتاب ابو القاسم حکیم سمرقندی (متوفی ۳۴۲ ق) در نصف
اخیر قرن سوم و نصف اول قرن چهارم میزیست و این کتاب را عربی
نوشت و به پادشاه وقت امیر اسماعیل سامانی که تا ۲۹۵ ق حکم
رانده تقدیم داشت .

هشتاد و اندسال بعد در حدود ۳۷۰ تا ۳۸۰ ق شخصی که متن عربی
کتاب را بوسیله علی سغدی از مستملی حکیم سمرقندی ابو محمد بن
عبدالله مروز ی شنیده بود به خواست نوح ابن منصور آنرا پارسی
گردانید .

با این تصریحاتی که در متن کتاب موجود است جای این که
گویند خود حکیم سمرقندی مترجم پارسی کتاب است باقی نمی ماند .
و نمی دانم آقای نا قدر تمام این تصریحات را چرا نادیده انگاشته
است ؟

افعال ماوراء النهری

این تسمیه را برای افعال مخنوم به « ی » مجهول از این رو نوشته ام
که تاکنون هم آثار این گونه افعال در محاورات بعضی از مردم ماوراء
النهر باقی مانده است و لی در جای دیگر شنیده نمیشود و این تسمیه
باعبار زنده گی بالفعل اینگونه افعال در آن ناحیت های مردم
فارسی زبان است والا ممکن است طوریکه آقای طاهر ی نوشته اند
در از منته گذشته در دیگر جایها مستعمل بوده است و تسمیه و
نسبت شی بجا بی مانع آن نیست که شی غیر از جای منسوب بدان
در دیگر سرزمینی موجود و مستعمل نباشد .

آقای طاهر ی در تحلیل افعال « راست گفتی این طا عتها نکرده یی !
ولیکن می گفتی و می اندیشیدی که اگر مال بودی ، حج کردی و غزرا
کردی و صدقه دادی . » مطابق به لهجه وادای مروج امروز ایران

بهر صورت اینکه اسم فعل را در فارسی مصدر بگوییم یا ماده دیگری از همان ریشه، بحث علیحدہ ایست که در اینجا جای آن نیست. ناقد محترم داوود و دستور را صفات گرامری نمیداند، ولی اگر داوود و دستور را به معانی (قاضی، وزیر) بشمارید صفا تند و بالحا ق (ی) اسم حالت را از آن ساخته اند. در پهلوی هم Dastwar یا Dastavar به معنی قاضی و حکم صفتی بود و داود هم از اصل اوستایی Dato-bara و Datbar و پهلوی مخفف داد و ر بر وزن و معنی داد گر جز صفت چیزی نیست.

فردوسی گوید:

خجسته سیا مک یکی پو رداشت

که نزد نیاجای دستور داشت (ار ۳۱)

این کلمه از دست (اصول و روش و طرز و مسند) بر آمده که در پارسی بنظر می آید:

کسی را سخن بلند ازین دست

سوگند به مصطفی اگر هست (خاقانی)

زهی دست وزارت از تو دستور

چنان کز پای موسی پایه طور (انوری)

پس دستور، حامل اصول و ناظم و مجری یک روش و در گرامر صفت باشد، که به الحاق (ی) اسم حالت از آن توان ساخت (دستور جمع ی) مانند:

«وقاضی را دستوری است که چنین مصالح باز مینماید که همه را اجابت باشد» (بیهقی ۴۱۴) اینکه دستوری را به معنی اجازت هم گرفته اند توسیعی است از معنی اصل آن.

تعصب آگین؟

آقای ناقد گوید: آنچه در بیان عقاید و مقالات فرقه ها آمده است از اعتبار عاری است و گفتاری است غرض آلود و پنداری تعصب آگین (ص ۳۸).

اظهار را ی کرده او لا می نویسند که این صیغ استمراری نیست. و چند سطر بعد می نویسند که «اگر هم این قائل شویم باید بگوییم «ی» استمرار است».

ازین تذبذب پدید می آید که آقای ناقد محترم در حکم اول خود یعنی عدم استمراری بودن افعال مذکور مطمئن نیستند و خود بوجه دیگر یعنی استمراری بودن «ی» و اواخر افعال نیز قایل اند. ولی فرق درینجاست که دری زبانان افغانستان و ماوراء النهر صوت دراز (ی) مجهول استمراری را با صوت «ی» معروف ضمیر خودتم صیغ مخاطب، فرقی میگذارند و هر دو را با صوت «ی» معروف ادا نمی کنند.

بنابراین اگر صیغ مذکور را با لهجه کنونی مردم ایران با صوت ((ی)) معروف بخوانند شاید تحلیل آقایی ظاهری بی جا نباشد، ولی نباید که آقای ناقد دانشمند خصوصیات لهجوی خود را بر دیگران بصورت حقایق مسلمه تحمیل نمایند! ورنه نزد ماصوت «ی» معروف در دو فعل می گفتمی و می اندیشید ی که ضمیر مفرد مخاطب است از صوت «ی» مجهول استمراری مفرد غایب بودی جداست. و این خصوصیت لهجوی یعنی فرق «ی» معروف و مجهول از زمان قدیم در لهجه مردمان این سو محفوظ مانده است.

اسم حالت یا حاصل مصدر؟

ناقد محترم اسم حالت مثل سلطانی، صعبی، هو لی، خلیفتی را به تقلید گرامر عنعنوی عربی حاصل مصدر گفته اند و من با این تسمیه موافق نیستم زیرا مصدر در عربی که یکی از السنه سما می است شکل بسیار مجرد ماده اصلی افعال است که در عربی اسم فعل باشد مانند ضرب، فعل، اکل، شرب و غیره.

هنگامیکه گرامر نویسندگان فارسی مصدر افعال را درین زبان جستجو کردند اسم فعل در مقابل عربی یعنی زدن، کردن، خوردن، نوشیدن راهم مصدر گفتند، در حالی که ماده مجرد درین اسماء افعال زن، کن، خور، نوش است.

چنانچه من در مقدمه کتاب بشرح داده ام ، این کتاب محصول چنین دوره عقلی است که مردم خراسان هنوز در مرحله ایمان و عقیدت بوده و دوره تعقل و تفلسف کاملاً آغاز نشده بود . (ص ۸) .
 آقای طاهری نیز میگوید : استدلالات بیشتر بر پایه نقل است تا عقل ... مردمانی بوده اند دین باور و پذیرا (ص ۲۸۰ راهنمای کتاب) .

در چنین صورت حکم غرض آلود و تعصب آگین بر نوشته‌های مولف سواد اعظم صحتی نخواهد داشت . زیرا آنچه از عقیدت خالص و ایمان محکم زاید و خرد و تعقل را در آن راهی نباشد «غرض آلود» نباشد بلکه اخلاص آلود است و عقیدت است که بگفته خود آقای طاهری بر پایه نقل استوار است . همچنانکه عقیدت فوق العاده و اخلاص لایتناهی یک شیعی خالص العقیده را در باره ائمه اطهار ، غرض آلود و تعصب آگین نمی‌گوییم ، همین طور نوشته های حکیم سمرقندی که بر پایه عقاید اهل سنت و ایمان خالص وی بدان مبادی استوار است نه غرض آلود است و نه تعصب آگین ! زیرا اهل هر فرقه مذهبی بروش و مذهب و عقیده خود چنین باور و پذیرایی دارند و هنگامیکه ازین ایمان کامل و عقیده خالص مذهبی یادینی ، در موارد غیر دینی و مقاصد دنیوی و مادی کار گرفته شود ، آنگاه شوائب مادی آنرا «غرض آلود و تعصب آگین» می‌سازد .

اما اینکه فواید و زیان‌های اینگونه عقیدت خالص از نظر اجتماعی چیست ؟

بحثی است جداگانه که در اینجا جای آن نیست ، ولی بقول مولوی بلخی :

هندیان را اصطلاح هند مدح سندیان را اصطلاح سند مدح

ترجیح و جوه ثانوی

آقای ناقد گرامی بسابقه ذوق شخصی و جوه ثانوی برخی از کلمات یا

جملات را که من در پاورقی قرآنی داده ام مرجح شمرده اند که مربوط به ذوق و قریحه اوست و انسانی گفته نمیتواند که آنچه من خوش دارم ، همگان باید از آن حظ برند !

درین گونه موارد یکی از وجوه مضبوطه نسخ خطی را که به نظر من ثقه تر آمده به متن برده ام و صورت ثانی آنرا در حاشیه نشان داده ام . چون ذوق و نظر شخصی برای دیگری حتماً منوط اعتبار نیست ، خوانندگان گرامی میتوانند کلمه با در نظر داشتن و جبین ، یکی را بردیگری برگزینند . مثلاً در (ص ۲۶) کلمه (تری) در یک نسخه به معنی و به جای (ثری) عربی آمده که در معنی کلمتین فارسی نیست ولی من به ملاحظه پارسی بودن (تری) را در متن و (ثری) را بحاشیه برده ام که هر دو صحیح است . اما استعمال (تری) خاص پارسی به جای (ثری) در خور ضبط و جالب است و نباید چنین لغت مغتنم را به سبب آنکه «ثری صحیح است» نادیده انگاریم .

بله ! من هم در پاورقی ضبط کرده ام که (ثری) صحیح است ، ولی به جای آن استعمال کلمه خالص (تری) پارسی هم بسند همین کتاب ، صحیح و مغتنم است ، و باید در فرهنگ جامع زبان ضبط گردد ، و ازین روست که من آنرا در فهرست لغات آخر کتاب هم در ردیف (ت) گرفته ام . و اگر باعتبار اینکه (ثری) هم صحیح است از ضبط (تری) پارسی خودداری شدی ، یک کلمه قدیم زبان در مورد خاص از میان رفتی ، که به عقیده من جایز نبودی .

املائی چند کلمه

ناقد محترم ترجیح املائی اسمای افعال رسانیدن - آوردن - بگرویدن - رابه افعال رسانیدن (ص هجده) آورد (ص نژده) یگر ویدند (ص بیست و هشت) بسند اینکه املائی اول در برخی کتب قدیم آمده سهره شمرده اند .

درین شکی نیست که گاهی بر سبیل شنو ذ ، چنین املاکه مطابق تلفظ و خوانش عامه است در کتب قدیم دیده میشود ، ولی عامتر

ومروج تر نیست که مورد تقلید باشد. چون شکل فعلی آنهم در یکی از نسخ محل رجوع بوده، بنابراین آنچه قریب به فهم عامه خواننده امروز است، در متن آورده شده و صورت دیگر آنرا به حاشیه برده‌ام. چون اینگونه املا در تمام کتاب دیده نمیشود، بنابراین آوردن آن در متن فقط درین سه جای مناسب بنظر نمی آید و فقط بذکر آن در پاورقی اکتفا رفته است.

همچنین است املا ی نوشتن (ی) به جای کسر ه اضافی، که املا ی متبع عامه نبود و نیست و من در متن کسر ه و در پاورقی صورت (ی) دار آنرا گرفته‌ام.

ترتیب فهارس

ناقد محترم فهارس کتاب را نیز مورد انتقاد قرار داده است که به ترتیب صفحات اصل نسخه خطی است نه عدد صفحات مطبوع کتاب. اولاً باید گفت که ترتیب اینگونه فهرست‌ها بروش علمی، کار طابعان و ناشران است، که بعد از طبع کتاب آنرا مطابق صفحات مطبوع ترتیب کنند. این عاجز که به هزاران میل از جای طبع کتاب دورم و نسخه مطبوع هم بعد از سه چهار ماه بمن میرسد نمی توانم این ممول را بر آورم و ازین روست که من برای سهولت کار خود، یک فهرستی از اعلام و اماکن و لغات و غیره از هر کتاب زیر کار خود ترتیب میدهم که بر اساس صفحات اصل نسخه خطی باشد. اکنون وظیفه طابع و ناشر است که بعد از طبع کتاب، این فهارس را مطابق صفحات مطبوع برگرداند. ولی متأسفانه این کار را در هیچ یکی از کتب من نکرده‌اند و حق اینست که درین صورت مقصد فهرست سازی که سهولت کار و زود یابی مطلب است فوت میشود.

امید است ناشران محترم و موسسات علمی ناشر کتب، این شکوه نویسندگان را می رابشنوند و در آینده عدد صفحات نسخه مطبوع را در فهارس کتب برسانند.

اما درباره شکل ضبط کلمات در فهارس الفبایی باید گفت که در

ترتیب کلمات هم باید سهولت یافتن مطلب در نظر باشد و ازین روست که برخی کلمات از ردیف مربوط خود به جای دیگری رفته است. مثلاً مراد من در ضبط کلمه (بنسوزد همین شکل کلمه با الحاق (ب-ن) است که باید در ردیف (ب) باشد. اگر آنرا به ردیف (س) ببریم، شاید جستجو کننده آنرا زود نیابد، و علاوه برین نسوزد-سوزد هر دو افعال بسیار آشنا و عادی مستعمل اند که هیچگونه شد و زدن در تی ندارند، ولی شکل (بنسوزد) آن در خور توجه است که همین فعل منفی دارای (ب) زینت یا تاکید، در طبقات صوفیه هروی و دیگر کتب کهن فراوان به نظر می آید.

در خاتمه باید گفت که دقت نظر ناقد محترم، درباره نسخه مطبوع سواد اعظم و کاریکه من بر آن کرده‌ام، در خور استحسان و سپاس گزار است که دایم و روز افزون باد.

در پاسخ انتقاد بر فضایل بلخ (*)

در قسمت انتقاد کتاب مجله راهنمای کتاب (شماره ۱۰-۱۲ سال، ۱۶ دی اسفند ۱۳۵۲ ش) ص ۶۷۷-۶۸۴ انتقاد ی بر نسخه مطبوع فضایل بلخ از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ ش به قلم آقای غلام رضا زرین چیا ن نشر گردیده که برخی از مطالب آن نادرست و توضیح طلب است برای اینکه خوانندگان گرامی راهنمای کتاب در اشتباه نمانند به رد و توضیح آن در سطور ذیل می پردازیم:

(*) - مجله راهنمای کتاب، سال (۱۳۵۳)، شماره هفتم، هشتم و نهم، تهران.

نخست با تاسف باید گفت که جناب ناقد محترم ، تمام کتابرا نه خوانده و حتی ندیده و ورق گردانی هم نکرده اند و با عجلت قبیل از تدقیق و تحقیق ، قلم گرفته و انتقاد ی سپرد خا مه نموده اند و بنا بریند راکثر موارد انتقاد ، خود با اشتباهات فاحش مبتلاند در صفحه ۶۸۱ انتقاد خو د مینویسد : «از جمله نامهای متعددی برای بلخ ذکر کرده اند : بامی، برخ، بروقان ۴۶۸ بهار در ۴۶۹ چهارطاق ۴۷۰ دارالفقا هه ۴۷۲ قبه الاسلام ۴۷۹ مرجیابان ۴۸۴ و بلخ الحساء»

ناقد محترم در اخذ این نامها تنها فهرست مطالب (کشاف) آخر کتاب را دیده ، و این نامها را از روی این فهرست بیرون نویسی کرده اند و به متن کتاب و صورت ذکریکه مولف کتاب یا محشی از آن کرده رجوع نفرموده اند زیرا ، اعداد صفحات بالا مربوط به متن کتاب نیست ، بلکه صحفا تیسست که کشاف (فهرست عمومی) کتاب در آن طبع شده است و معلومست که نویسنده محترم از روی کشف قلمداد کرده اند .

اگر ناقد محترم زحمتی بر خود گوارا می فرمود و به متن کتاب رجوع میکرد ، به چنین اشتباه مبتلا نمی شد . زیرا بروقان و بهار دره و چهارطاق از نامهای متعدد بلخ (طوریکه ناقد محترم پنداشته) نبود ، بلکه نامهای قصبات یا قرای بلخند که بروقان درپاورقی ص هفده خطی = ۱۹ مطبوع ، و بهار دره در ص ۳۱ خ = ۳۲ مط ، و چهارطاق در ص ۳۲۷ خ = ۲۷۴ مط شرح شده اند و کلمه مرجیاباد (مرجی آباد) که در فهرست به صورت غلط مرجیابان طبع شده صحیح آن در متن کتاب (ص ۲۸ خ = ۲۸ مط) مرجیاباد است ، و جناب ناقد به متن صحیح رجوع نفرموده و مرجیابان ممسوخ چاپی را از فهرست گرفته اند !

اشتباه دوم ناقد محترم درینست که میفرمایند : «طی مطالعه کتاب (!) اینجا ندریافتیم که اشتباهات و لغزشهایی

بسیار از همه گونه (!) در آن یافت میشود که از شدت و فورنگران بودم که شاید نگارنده این سطور خود راه خطا می رود و اینک فهرست وار به پاره ای از آنها اشارهمی رود .

ناقد گرامی بعد ازین فهرستی را میدهد ، که ذکر یا شرح برخی از کلمات یا اعلام را که در پاورقی های کتاب به صفحات دیگر حواله داده شده ، در همان صفحات نیافته و آنرا ((اشتباهات و لغزش های بسیار از همه گونه)) شمرده اند ، در حالیکه درین باره بقول خودشان «راه خطا پیموده اند» زیرا نسخه مطبوع فضایل بلخ را هر کس که مطالعه کند ، در هر صفحه آن دو عدد می بیند : یکی بر جبین هر صفحه که شماره مسلسل صفحات مطبوع است . و دیگر بر حواشی راست و چپ صفحات ، شماره مسلسل صفحات نسخه اصلی خطی کتاب هم داده شده ، و همین اعداد در متن بین علامت () به حروف سیاه تکرار شده است .

پیش از آغاز مقدمه کتاب برصنم تنها این یادآوری چاپ شده است :

«تمام حواله های صفحات ، در آغاز و حواشی و تعلیقات و فهرس آخر کتاب همان اعداد است که در متن کتاب بین () آمده و در حاشیه دست راست صفحات هم نوشته شده است و مراد اعداد پیشانی صفحات کتاب نیست .»

احتیاط را همین مطلب باز در آخر متن کتاب بر صفحه اول قبیل از تعلیقات و فهرس (ص ۳۹۲) تکرار چاپ شده و باز بر (ص ۴۵ و ۴۶۳) هم زیر عنوانین نوادر لغات و کشاف متن کتاب ، چهارم بار تکرار گردیده ، تا خواننده با اعداد پیشانی صفحات مطبوع رجوع نکند .

این ترتیب در سه و چهار جلد کتابها بی که از نویسنده عاجز در تهران چاپ شده ، بنا بر مجبوریتی که عاید بود رعایت گردیده ، زیرا این گونه فهرس بعد از صفحه بندی و طبع کتاب ،

بلحاظ اعداد صفحات مطبوع، باید ترتیب گردد. در حالیکه مرتب و محشی کتاب، از جای طبع آن، بفاصله بیش از هزار میل سکونت دارد، و نمی تواند صفحه بندی، آنرا پیش از طبع و نشر تخمین کند ناچار قبل از فرستادن آن به موسسه طبع کننده، فهرس آنرا بر اساس صفحات مخطوطه اصل ترتیب می دهد و مراجعاتی که در حواشی و تعلیقات باعداد صفحات میدهد بر اساس صفحات مخطوطه می باشد، و در کتاب فضایل بلخ نیز همین ترتیب به سبب ضرورت مراعات شده است.

بنابراین تفصیل، تمام مراجعاتی که به اعداد صفحات، در حواشی متن و دیباچه و تعلیقات کتاب داده شده، مربوط به اعداد صفحات مخطوط کتاب، بر حاشیه راست و چپ صفحات مطبوع است نه پیشانی آن. و همین مطلب برای جلب توجه خوانندگان چهار بار در موارد لازمه مذکور در بالا تکرار شده، اگر ناقد محترم یکی از این موارد آوری ها را خوانده و مطالب مر جوعه را در اعداد پیشانی صفحات مطبوع نیافته باشند، قصور و لغزش این عاجز نخواهد بود. و رنه اگر ناقد عزیز، این «اشتباهات و لغزشها» را مطابق قواعد مقرر این کتاب که چهار بار تذکار شده، در متن و حواشی و تعلیقات، بر اساس اعداد حواشی راست و چپ صفحات جستجو، فرمایند، همه مراجعات رابه جای خود خواهند یافت نه «اشتباهات و لغزشهای همه گونه»!

اشتباه سوم ناقد گرامی اینست: که فهرست آخر کتاب را «قسمت اعلام و مکاتبات» نامیده است. در حالیکه بر صفحه ۶۶۳ عنوان آن چنین است: «قسمت اعلام و مکاتبات»

«کشاف متن کتاب فضایل بلخ مشتمل بر اسما اعلام و اماکن و مطالب و کتب» کلمه کشاف را در کتب عربی جدید، در مقابل اندکس Index فرنگی به معنی فهرست عمومی مواد یک کتاب گرفته اند، و مراد از آن فهرست اعلام و اماکن نیست، بلکه بشمول این

چیزها، مواد عمومی دیگر کتاب نیز می باشد، و در آخر کتاب مطبوع ما چنانچه در بالا خواندید هم این مقصد در کلمه «مطالب» افاده شده، تا خواننده کتاب آنرا تنها فهرست اعلام و اماکن نپندارد. و با این توضیح کلماتیکه ناقد گرامی در (ص ۶۸۲-۶۸۳) راهنمای کتاب به عنوان اشتباه و لغزش قلمداد کرده، تمام آن زیر عنوان «مطالب کتاب» می آیند، که خواننده میتواند از روی آن برخی از مطالب را در متن کتاب باسانی بیاورد. مانند هفده تن مشاهیر بلخ، در آهین، اسپریس، کوی آهنگران، نقرت از ظالم، کاریزهای خراسان، که ناقد گرامی مورد انتقاد قرار داده اند، و این شیوه جنرال اندکس امروز در کتب السنه دیگر معمول است. اما اگر علامت × در کشاف این کتاب، غیر از اماکن نهاده شده و یا با اماکن نیابرد، یا شبه رابه جای شبیه و لغات رابه جای لغت و جرح را جرح و بزودی رابزد، به صورت مغلو طبع کرده باشند، اینگونه اغلاط چاپی که ناقد محترم اشاره کرده - شاید درین کتاب و هر کتابی دیگر کم و زیاد باشد که به چاپخانه و مصحح طبع تعلق دارد، مثلیکه در همین مقاله ناقد محترم (ص ۶۷۸) مدحش به جای مدحش و مستغینا به جای مستعینا بغین منقوط طبع شده و قصور از نویسنده محترم نیست. اما اینکه اسپریس را به معنی میدان گفته و جزو مکاتباتی جغرافی نه شمرده اند، محل تعجب است. زیرا اسپریس هر میدان را نگویند، بلکه میدان اسپر نی و مرکب از اسب - راس (راه) است بدر از دو هزار گام که در تفسیر اوستا آمده (بنگرید: دکتر معین: حاشیه برهان ۱۱۹۱ و فرهنگ دهخدا ۲۰۷ و فرهنگ شاهنامه ۲۱۰) و در متن فضایل بلخ (ص ۲۳ مط) وارد است: «به موضعی رسید که آنرا «اسپریس» میخوانند». و این عبارت مولف روشن میسازد که موضع (مکان) خاصی بود در بلخ و جز امکانه جغرافی.

در تعلیقات فضایل بلخ یک فهرست مفصل نوا در لغات و تراکیب را بین (ص ۴۵-۴۶) داده ام، که ناقد محترم در آن باره نوشته اند: «در بخش لغات و ترکیبات عددی ای کلمات ساده امروزی آمده

است ... و بالعکس پاره ای از لغات و اصطلاحات اصیل از یاد رفته نظیر نباید - مبادا ۱۴ ر ۳۱۳ » .

درین باره رای من اینست که باید کلمات ساده امروزی را که در متون قدیم صورت استعمال خاصی داشته و یا در معانی و موارد خاصی بکار رفته و حتی گاهی تغییر مفهوم متداول هم داده باشند - در چنین فهارس باشکلی مستعمل به صورت صیغه (نه مصدر) طوریکه ناقص محترم ضرور دانسته اند (مندرج گردد . مثل غوغا (ص ۴۲۹ مط) که امروز به معنی هیاهو شور و فریاد با اسم فعل (کردن) شنیده میشود ، و لی در متون قدیم به معنی گروه مرد هیست که جمعا فساد یا احتجاج و بلوا کنند ، و به همین معنی در متن ما آمده «واکنون مرا بدست غوغا بمانندند» پاروزه (می گرفتند) ص ۳۲۲ مط کسه ظاهرا روزه کلمه ساده شناخته و معمول امروزه است ، و لی برخی با آن (داشتن) می آورند و روز ددار (صایم) ازین مقوله است و در یکی از نسخ «روزه میداشتند» هم آمده و اکنون گویند :

احمد روزه دارد . اما استعمال آن با (گرفتن) ترکیب خاصی است که در محاوره برخی از مردم افغانستان ، و از آن جمله در زبان پشتو هم با معادل (گرفتن) = نیول مستعمل است و باید درین چنین فهارس ضبط گردد . تا از فرهنگ مفصل زبان بیرون نماند و همین مواد ، است که کار فرهنگ نویسان را در مراجعه به متون قدیم و فراهمی نظایر آسان میسازد و بدلیل اینکه «کلمات ساده امروزی» اند ، باید متروک نگردند .

اما در مورد کلمه «عوان» شرحی در سه صفحه (۴.۳ - ۴.۵ مط) با مراجعه به فرهنگهای مشهور مثل مقدمه الادب و غیث اللغت و منتهی الادب و المنجد و کتب دیگر مانند قاموس قبایل پنجاب (انگلیسی) ودوا وین ناصر خسرو و سنایی و منوچهری و شرح مثنوی و تحلیل اشعار ناصر خسرو و کتب النقص والمعجم و حتی کتب حدیث و تصوف مانند جامع الصغیر و حلیه الاولیاء داده ام ، و لی ناقد محترم همه آنها نخوانده و میفرماید : «قبلا میبایست به فرهنگهای معتبر رجوع

شود» !!

چند سطر بعد می نویسد : «در معنی کردن لغات ، فقط از غیث اللغات و برهان قاطع استفاده شده است .»
اینکه من میگویم : ناقد محترم کتاب را نخوانده و برآن انتقاد نوشته اند و قتی بر خواننده گرامی ثابت و روشن می گردد ، که در صفحات مختلف کتاب به رجوع بدین کتابها لغت بر میخورند :
قاموس هندی (ص ۴۳۴ مط) قاموس سنسکریت (ص ۴۳۵) مجمع البحرین (ص ۳۱۵ ، ۳۶۷) المنجد (ص ۳۷ ، ۴۷) منتخب اللغات (ص ۱۶۳) صراح (ص ۲۳) لسان العرب (ص ۳۵) مختار الصحاح (ص ۱۵۹ ، ۱۸۲ ، ۱۹۴) تعریفات سید شریف (ص ۱۶۵ ، ۲۹۵) مقدمه الادب ز مخشری (ص ۱۷۳ ، ۲۲۳) مفاتیح العلوم خوارزمی (ص ۳۶۹) فرهنگ پهلوی (ص ۴۰۷) .

باز می نویسند : «برای اندازه ها از اصطلاحات غیر فارسی چون پیک ، پنت ، لی ، چانگ ، فت ، میل استفاده شده .»

این کلمات در ص ۴۳۲-۴۳۶ در ترجمه متون کتب زائران چینی فاهیان و هیون تسنگ آمده ، که اصلا کلمات چینی است و معادل آنها هم محققان غربی و مترجمان به اندازه های انگلیسی آورده و من هم تعبیر چینی و انگلیسی را که ابا و اصلا معادل فارسی ندارند گرفته ام . آیا آوردن چنین اندازه ها مثلا به گز یا فرسخ یا کروه یا صاع یا کاسه یا گره و انگشت و باغ و مثقال و سیرو غیره مناسب بود ؟ یا مقادیر چینی و معادل آن مشهور انگلیسی ؟ در حالیکه نامهای مروج در السنه ما ، مقادیر معین قبول شده بین اقوام هم ندارند ، مثلا اگر گز بگوییم : کدام گز ؟ هندی ؟ کابل ؟ هراتی ؟ تبریزی ؟ و غیره

باز در باره یوحنا (ص ۴۲ مط) یاد آوری میفرمایند که «دونفر باین نام مشهور است . گمان میکنم که این یاد آوری درینجا واردی ندارد ، زیرا در کتب اعلام و تواریخ ، دو تن یوحنا رانی ، بلکه ده هاتن راباین

نام میسنا سیم ، و تنها قفطی در تاریخ حکما هفت نفر یوحنا عالم و فیلسوف و طبیب را می‌شمارد ، ولی یوحنا بن ماسویه (طبیب متوفای ۲۴۳ ق) شخصیت و احدمعروفیست که از یوحنا های دیگر به نسبت ابوت ممتاز میگردد (بنگرید : طبقات الاطباء ۱۷۴۱ و الاعلام ۲۷۹۹ و ابن ندیم (مقاله ۷ فن ۳) و المنجد فی الادب و العلوم ۵۷۷) و از جمله این یوحنا ها چند تن با یوحنا ی ما در زمان و پیشه قرابتی دارند و آنها هم با کنیت های خود یکی ممتاز و معین اند . همچنین ناقد محترم در باره کتاب الملل والنحل گوید : « مولف ملل و نحل شهر ستانیست . »

کسانی که کتب رجال و کتابشناسی اسلامی را خوانده اند میدانند که چندین کتاب متحد الاسم را مؤلفان متعدد در ازمنه مختلف نوشته اند ، و ازین جمله اند کتابها در ملل و نحل ، که تنها بدین نام کتب متعدد مذکور نیست ، بلکه شهرستانی ها هم مؤلفان متعدد اند و نباید ملل و نحل را منحصر بشهر ستانی منحصر بفرد پنداشت ، و یا وقتیکه ملل و نحل ذکر گردد ، باید مراد تنها همین کتاب شهر ستانی باشد .

باز ناقد محترم میفرماید : « درپاره ای از موارد ما خذ داده نشده است و از آن جمله توضیحاتی در باره و خش و موقعیت جغرافیایی آن در ۳۲۶ و ۱۶ و کلمه واره ، در ۲۸۳ و ۴۱۳ است . »

اگر خوانندگان محترم کتاب به پاورقی (ص ۳۲۶ مط) رجوع فرمایند در باره و خش و و خش حواله های اللباب و معجم البلدان و انساب سمعانی و لسان المیزان داده شده و گفته ام که « اکنون هم بدین نام در جنوب تاجیکستان شوروی واقعست و از دریای و خش مشروب میگردد . »

این مشا هده نویسنده این سطور است و دریای و خش در نزدیکی های دوشنبه مرکز کنونی تاجیکستان شوروی جریان دارد و حاجت بسند دیگری نیست ، اما کلمه « واره » (ص ۴۱۲ مط) شرحی

طویل تا آخر (ص ۴۲۷) دارد که حواله های متعدد به کتب فارسی و عربی و فرنگی از قبیل اوستا و قاموس هندی و تعلقات هندو عرب و فتوح البلدان بلاذری و دائرة المعارف اسلام و معجم البلدان و آثار البلاد و ترجمان البلاغ رادویانی و مجمع الغرائب مفتی بلخی و تاریخ ادبیات ایران زبراون و کتاب الهند البیرونی و چچ نامه و مروج الذهب و کتاب البلدان یعقوبی و نظائر از کلام شعرای قدیم داده شده و تمناست ناقد محترم آنرا بخوانند ، و اگر غیر ازین ، به کتب دیگری که این عاجز آنرا نشناخته ام راهنمایی فرمایند ، موجب کمال امتنان خواهد بود . و تمناست ناقدان محترم همواره در نوشتن چنین « انتقادهای محققانه » تنها مجملات را سپرد قلم نفرمایند و مراجع نوراهم که نویسنده نشناخته و ملتفت نشده ، در سایه احتوا و تبحر علمی خود نشان دهند ، تا موجب استفاد و دیگر خوانندگان باشد .

اسم مصدر یا اسم حالت ؟

کلماتی که در فارسی با الحاق (ی) در آخر صفات ساخته میشوند مانند بخیلی و عابدی و قاضی و دستوری و فراخی ، حسب دستور عنعنوی بگفته ناقد محترم « این نوع کلمات اسم مصدر است . »

این تسمیه با اسم مصدر در کتب صرف و نحو فارسی تالیف علمای ایران و افغانستان و هند به طور عنعنوی شناخته و قبول شده است و لی این اصطلاح گرامری مورد تامل است و خود مصدر که محل اشتقاق افعالست چیست ؟

درین باره قبلا در جواب انتقادی که بربیک کتاب دیگر نشر کرده من «السواد الاعظم» از طرف آقای طاهری عراقی وارد شده بود ، در در مجله وزین راهنمای کتاب طبع تهران (سال پانزده شماره اول و دوم اردی بهشت ۱۳۵۱ ش) ص ۸۶ سطر ی چند نوشته بودم که آنرا به طور رای شخصی خود درینجا باز می آورم :

« ناقد محترم اسم حالت مثل سلطانی و صعبی و هولی و خیفی رابه تقلید گرامر عنعنوی عربی ، حاصل مصدر گفته اند و من باین

تسمیه. موافق نیستیم. زیرا مصدر ر. عر بی - که یکی از السنه سا میست - شکل بسیار مجرد داده اصلی افعال است که در عر بی «اسم فعل» باشد مانند ضرب، فعل، اکل، شرب و غیره.

هنگامیکه گرامر نویسندگان فارسی، مصدر افعال را درین زبان جستجو کردند، اسم فعل در مقابل عربی یعنی زدن، خوردن، نوشیدن را هم مصدر گفتند در حالی که ده مجرد درین اسماء افعال: زن، کن، خور، نوش است که با لحاق ادوات دیگر، از آن اشتقاق افعال و اسماء مشتق شده توان کرد، بنابراین این اسماء افعال که مختوم به لاحقه (پسوند) دن - تن اند، خود مشتق از یک ماده بسیار کونا و مجرد دیگرند و نباید آنرا «مصدر» کلمات دیگر شمرد. وهم ازینرو اصطلاح اسم مصدر و حاصل مصدر در گرامر فارسی مورد تأملست و من علی العجا له کلمات صفت + ی را «اسم حالت» می نامم که با معانی اینگونه کلمات منطبق به نظر می آید. ولی بایست گفت: که این «رای شخصی» است و آنرا با حتم و ضرر قاطع نمی گویم، شاید در آینده با تحقیق مکشوفه نوی موافق شویم، که این «رای» را از بین ببرد.

ناقد محترم در کلمه سجه (ص ۴۵۷ فهرست) یاد آوری به جا فرموده اند که در متن (ص ۵۰، ۵۱) بصورتی دیگرست. اگر چه سجه به جای خود در سنتست، ولی چون در متن مسجج (گلیسم پوش) است، باید در فهرست عین این کلمه متن گرفته می شد، نه آنچه در شرح پاورقی آن آمده است.

همچنین ناقد محترم میفرماید: «شیوه نگارش مصحح نیز خود داری خصوصیات است مثلاً از «ب» به جای «در» استفا ده شده (ص ۴۳۵)».

چون فارسی زبان مادری این عاجز نیست بلکه زبان ثانی نوی و آموزشی منست بعید نیست که به قول ناقد محترم «این نوع کلمات مربوط به لهجه مصحح باشد».

بلی! این ناچیز معترفم که هم در انشاء و هم در جستجو و تحقیق مطالب نارسایی های فراوان داریم، ولی در استعمال «ب» به جای «در» اشاره ناقد محترم بدین جملست:

«به جنوب غرب این دیر» (سطنهم) و «بشمال مغرب پایتخت (سطن بیستم) که بزعم ناقد محترم باید «در جنوب غرب و در شمال مغرب» نوشته میشد.

اگر ناقد محترم بمتون فارسی وادب گذشته رجوع فرمایند، این استعمال همواره بوده و به لهجه صحیح ربطی ندارد بدین نهج: «ب» وارد استعمال فراوان در جمله بندی فارسی دارد، و از آن جمله است با ظرفی به معنی طرف و جانب مانند: «بکوی او ند هم طفل اشک را رخصت».

یا به معنی در مانند: «دشنا م بمن دادی شکر بدهان تو».

یا به معنی بر مانند: آن شمع را گذر بغبارم فتاده است.

پروا نه چون سمن بزارم فتاده است.

این «ب» ظرفی برسر ظرف زمان و مکان یکسان آید:

بسال هشتصد و هفده ز هجرت نبوی (جامی)

بسال لی دجله گردد خشک رودی (سعدی)

دوش مرغی بصبح مینالیسد (سعدی)

بروز جوانی هلاک آمدش (فردوسی)

روز هفدهم از ماه رمضان به سال چهارم هجرت (ترجمه تفسیر طبری، ۱۳۷۰).

اما در ظرف مکان:

بزابلستان و بکابلستان نه ایوان بود نیز نه گلستان (فردوسی)

۴۶۰ (۲۰۶)

بمیدان چو گان و بزم شکار (فردوسی)

بگیتی نباشد بتر زین بدی (فردوسی)

وما اورا بیکه اندر نگذاریم (ترجمه تفسیر طبری، ۲۵)

بگورستان جهودان دفن کردند (ترجمه طبری، ۱۳۳۹)

مقالات جغرافیای تاریخی

در خود کتاب فضائل بلخ نیز همین با ظرفی به جای (در) بر سر ظرف مکان (سمت) مانند جمل مورد نظر ناقد محترم آمد :
«از آن دوشمهر یکی بمشرق است و دیگری بمغرب است» (ص ۱۴ مط)

از تمام این امثله بر می آید که استعمال «ب» به جای «در» همواره در فارسی زبانان بوده و مختصربه لهجه مصحح نیست .

در پایان این توضیحات یادآوری میکنم که ناقد محترم در بیان برخی از اشتباهات چاپی کتاب متذکر می شوند که بزبور علم محلی گشتم (ص ۳۰۱ مط) غلط بوده و صحیح آن متجلی گشتم است : و متاسفانه این حکم راهم به صورت قاطع و حتمی نوشته اند.
در حالیکه صورت چاپ شده آن «محلی» صحیح و مطابق به ضبط قدیم متن و هم موازین لغویست ، و هم کسی بزبور متجلی نمی شود ، بلکه محلی از تحلیه عربی به معنی آراسته و بزبور پیراسته است ، نه از تجلی (آشکارا شدن و روشن شدن و تابیدن) .

اما اینکه ناقد محترم یادآوری فرموده اند که برای اغلاط چاپی باید غلطنامه ترتیب می شد ، تذکار بجاست که باید موسسه ناشر کتاب بعد از اكمال طبع ، ترتیب و ضم کتاب می کرد ، تا خوانندگان ، گرامی از روی آن اغلاط چاپی را تصحیح کردند و خطاهای چاپگران در اشتباهات مرتب کتاب ، قلمداد نشدی .

در خاتمه از توجه ناقد محترم و نشر نظرایشان تشکر میکنم و توفیق مجله راهنمای کتاب را در به میان آوردن چنین ابجاث و کنجکاویهای انتقادی خواهانم .

کابل . جمال مینه ۳۰ اسد ۱۳۵۳ ش

تصحیح یک نام تاریخی (*)

در نصف اول قرن سوم هجری، خانواده یی از حکمرانان محلی در طخارستان تا بلخ و جوزجان و بامیان و اندراب و پنجشیر بنا م آل باین جور (بنی با ینجور) حکمفرما یی داشتند (۲۲۲-۳۷۲ ق.) که نفوذ ایشان در قلمرو خلافت عباسیان، ازو خش و هلا وردو ختلان تا بصره و مصر رسیدی، و از آن جمله ابو جعفر احمد بن ابوداود محمد بن احمد بن باین جور درسنه ۲۸۸ ق. در اندراب سکه زده و نام پسرش جعفر بر مسکو کات ختل درسنه ۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳ ق پدیدار است، وهم سکه داود بن عباس (۲۳۲ ق.) در موزه ارمنستان (شوروی) موجود است و زمباور شجره نسب این خاندان را که حکمرانان و سرداران لشکر و عاملان قلمرو خلافت بوده اند، تا هفده نفر ضبط کرده و به فهرست مسکوکات، و سمیر طبع ۱۹۲۵ م. و کتلاک ارمیناژ (ص ۱۷۱) حواله داده است. (۱).

(*) - مجله یغما، سال (۱۳۵۵)، شماره هفتم، تهران.

(۱) زمباور معجم الانساب والاسرات الحاکمه ۳۰۷.

در ضبط نام سر سلسله این خاندان باین جور ، اختلا ف نسخ خطی و ضبط های مورخان فراوان است که از آن جمله زمباوردی در معجم خود با نیجور به تقدیم نون بر یا ضبط کرده و در ترجمه عربی آن هم چنین است ، به نون قبل از با (= بانی جور) .

بار تولد نام یکی از اعیان فرغانه را که پادشاه کاشغر نزد فاتحان عرب بسفارت فرستاد ، باتیجور (بایجور ؟) آورده ، که تاسنیه ۱۵۹ ق . ۷۷۵ م در زندان عرب باقی ماند . (۱) و ازین برمی آید ، که بارتولد در پی تحقیق مزید و ضبط صحیح این نام نبر آمده و عین ضبط مغلو ط نسخه یعقوبی را آورده است .

در سنه ۱۳۴۶ ش . هنگا میکه تاریخ مختصر افغانستان را می نوشتیم ، بحواله معجم الانساب زمباوردی ، سطر ی چند بر آل باینجور تخارستان در جلد اول (ص ۱۳۱) نگاشتیم و در ضبط کلمه باینجور بر نسخه چاپی ترجمه عربی معجم زمباور اتکا داشتیم .

گردیزی گوید که در سنه ۱۵۹ ق . بعد از معزولی یحیی بن معاذ ، ماوراء النهر را به باینجور دادند (۲) چون در هر دو نسخه خطی گردیزی این کلمه نقاط ندارد ، من آنرا با اعتماد ضبط زمباور باینجور نوشته ام ، که در رسم الخط ما مخصوصا آنچه بقلم و نستعلیق

نوشته شود ، فرق سبقت نون بر یا یا این بدان مشکل است و بنا برین در زین الاخبار ترتیب کرده من (ص ۱۳۳) هم در متن و هم در هامش به تقدیم بابر نون نیز توان خواند ، ولی در کتاب افغانستان بعد از اسلام

(ص ۸۴۹) باز به اتکا ضبط زمباور بانی جور بانو ن سابق بر یای منقو طه آورده ام (طبع کابل ۱۳۴۵ ش .)

چنین به نظر می آید ، که این نام بمرور از منه از طرف ناسخان و کتابان تصحیف پذیرفته و نون مابعد آن از یای منقو طه پیش افتاده است . زیرا در نسخ خطی و چاپی کتاب البلدان یعقوبی

(۱) - ترکستان ۴۴۱ را بحواله تاریخ یعقوبی ۴۶۶۲ .

(۲) - زین الاخبار ۱۳۳ چاپ بنیاد فرهنگ ایران .

باینجور (ی سابق از نون) آمده است . (۱) که ابن اثیر نیز بنمای نوشاد بلخ را به عباس بن باینجور نسبت میدهد (۲) و بنا برین من در طبع فضایل بلخ آنرا به باینجور (یای منقو طه و نون ما بعد) تصحیح کرده ام . (۳)

اکنون علل این تصحیح بانی جور را به (باین جور) بشنوید :

(۱)

جز اول این کلمه باین مخفف بایان از ریشه (بای) لقب ترکیست که کاشغری آنرا به معنی توانگروغنی آورده (۴) و مخفف آن (بی) است که جمع آن باشکال بایات یا بیات دیده می شود . و کاشغری آنرا نام یک طایفه غز و هم اسم الله نوشته (۵) و ابو الغازی بهادر خان بایات مساوی بیات را به معنی «صاحب الدوله» ضبط کرده است (۶) و برخی از ترک شناسان عقیده دارند که (ت) آخر بیات (ی جمع) مفهوم جمع را می رساند (۷) چنانچه بقول کاشغری تکت (بکسرتین) هم جمع تگین (لقب خاقانیا ن) باشد (۲۹۷)، و همین پیشوند (پری فکس) بای = بی است که در آغاز القاب اعیان و امرامانند بایقرا و بایندر (نعمت بخش) و بایان خان (حکمران

(۱) - یعقوبی : البلدان ۳۳ ترجمه ایتنی طبع تهران ۱۳۴۷ ش .

(۲) - ابن اثیر : الکامل ۱۲ ر ۱۰۷ ترجمه عباس خلیلی طبع تهران .

(۳) - فضایل بلخ : هامش ص ۳۹ طبع بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ۱۳۵۰ ش .

(۴) - محمود بن حسین کاشغری : دیوان لغات الترك تا لیف ۴۶۶ ق . جلد سوم ص ۱۱۸ استانبول ۱۳۳۵ ق .

(۵) - همین کتاب ۳ ر ۱۲۸ .

(۶) - ترک شجره سی ص ۳۱ ترجمه دکتر رضا نور از لغت چغتایی بترکی عثمانی طبع ۱۹۱۷ م .

(۷) - حسین کاظم قدری : ترک لغتی ۲۲۱ مقدمه .

ترکان سواحل دانوب در نیمه قرن ۶م . و آغاز نام شهزاده تیموری هرات بایسنغر (بای + سنگقر نام پرنده جارح) (*هم آمده، و (ان) پسوند علامت نسبت تعظیمی است. به خداوند غنی دولت بخش ، قبایس بر(آن) پسوند هر مزان و مهران ز پاپکان و غیره ، که برای نسبت در اسما و القاب اقوام آریایی رواج داشت و حتی نام یکی از اجداد حکمداران ساسانی هم باین جور برده است (**) و بایان چورخاقان (حکمدار اویغور ۵۶۱م .) راهم از قول مینارسکی می شناسیم. (***) در اسناد پهلوی اشکانی تورفان متعلق به قرن هشتم . در کلمات نیروک و ند بی (خدا ی نیرو مند) و بی زروان (خدا ی زمان) هم «بی» به معنی خداست و کریستن سن گوید : که بی دوخت (بی دوخت) به معنی ستاره زهره هم در اصل (بی + دخت) یعنی دختر بی است (۱) که در اصل بغدخت (دختر بیغ) بود ، که در آرمی بدو ح شده بود . (۲)

ازین اسناد قدیم بر می آید : که بقول هر تسفلد بیغ = بگ آریایی قدیم گاهی به (با = بی) تخفیف گردیده و جز اول نام بافرگک (موبد میشان) که در کتیبه های پایکولی آمده (۳) از همین مقوله است و کریستن سن هم (بی) را از ریشه بیغ آریایی قدیم میداند (۴) . تاریخ کلمات بیغ = بگ خیلی کهن است . در ویدا «بهاگه» و در

(*) - ابن البلخی : فارسنامه ۲۴ . ۲۴ .

(**) - کاشغری : ۲۸۳ : ۳

(***) - بلینتن تحقیقات شرقی - افریقا ، ج ۱۲ جزء دوم ص ۲۹۹ .

(۱) - ایران ساسانی ۱۵۷ .

(۲) - دکتر معین : هامش برهان قاطع ۳۳۳ .

(۳) - استاد و هبی : بحواله کتیبه های پایکولی جلد دوازدهم جز

دوم ص ۲۹۹ .

(۴) - ایران در زمان ساسانیان ۱۷۹ .

سنگ نبشته های پارسی باستان و اوستا «بگه» به معنی خدا و امیر و حکمدار نود (*) که بعد از آن در اکثر السنه آریایی و آسیای میانه و ترک و سلاو و حتی آرمی هم نفوذ کرده و اشکال بوگ مساوی بوغ مساوی بیغ مساوی بگ مساوی بیگ مساوی باک و غیره را یافته ، و در دری هم مستعمل بود ، مانند این بیت :

خاتون و بگ و تگین شده اکنون هرناکس و بنده و پرستاری (۱) که در اینجا به معنی امیر و حکمدار است و لی در پشتو به معنی عظیم و بزرگ تاکنون زنده است مانند بگ سری یعنی آدم جسیم . یا اینکه شمس الدین کاکر شاعر قندهار در حدود ۱۲۵۰ق در یک غزلی که تمام ابیات آن مضمون به (گ) ماقبل مفتوح است گوید :

هسی شوم طالع ز مادیء باطن و وپ به ظا هر بگ (۲)

مولانا ی بلخی هم آنرا به معنی امیر و حکمدار آورده :

از چه دم از شاه و از بگ میزنی ؟ در هوا چون پشه رارگ میزنی (۳)

در پشتو بگی خان نام اشخاصیست بمعنی خدا یا بزرگ ، چنانچه نام شاه و لی خان صدر اعظم احمد شاه ابدالی ، بگی خان بود . کلمه بگ به معنی بزرگ و خداوند که صفت حکمداران کوشانی باشد .

در کتیبه های بغلان و روزگان و توجی و غیره که بزبان دری عهد کوشانی و رسم الخط شکسته یونانی است بارها پیش از نام حکمداران و شاهزادگان آمده و «بگ شام» در کتیبه بغلان به معنی شاهنشاه است (کانیسکه) و در نامهای بسا بلاد ماکن افغانستان کلمه بگ = بیغ پیشوند انتساب است مانند بغلان ، بغشور ، بغنی ، بغران ،

(*) - کنت : اولد پرشین ۱۹۹ .

(۱) - دیوان ناصر خسرو ۴۶۹ .

(۲) - دیوان شمس الدین ص ۶۶ طبع کابل .

(۳) - مثنوی دفتر اول ص ۴۸ طبع رضائی .

وبگرام، بگل، بگه پای، بگسی وغیره . (۱)
 خوارزمی گوید که بگ به معنی خدا و بزرگ و پادشاهست و ازینرو
 پیشوا و بزرگ را هم بگ گویند (۲) و چنانچه دیدیم هر تسفلد و کریستن
 سن . بگ و با (= بی) را از یک ریشه آریایی شمرد و استاد توفیق
 وهبی در شرح کلمه بغداد بدین معنی تاکید کرده است ، که بقول
 احمد بن فضلان حکمدار ترکان خزر راباگ و حکمران قباق را
 «قره بغدان» گفتندی که هر دو از همین مقوله است ، (۳)
 بدین نمج : بگ = بگ = بای = بی از یک ریشه آریایی، مخصوصا
 در السنه ترکان و مردم آسیای میانه نفوذ تمام داشته و در آغاز
 نام بای توز (۴) حکمران حدود ۳۶۰ ق بست و نامهای رجال

(۱) - برای شرح مزید بنگرید: حبیبی : مادر زبان دری عدد ۴۳ ،
 ۱۱۷، ۹۱ ، ۶۶، ۵۰ ، ۱۳۴۲ ش و هفت کتبی قدیم طبع کابل -
 ۱۳۴۸ ش .

(۲) خوارزمی : مفاتیح العلوم ۱۱۶ .
 (۳) مجله المجمع العلمی العراقی شماره اول سال اول طبع بغداد
 ۱۳۶۹ ق در مقاله القصص و الاستطراد فی اصول معنی بغداد .
 (۴) در تاریخ یمینی طبع لا هور ۱۳۰۰ ق . و هم در ترجمه آن و در
 کتب دیگر مکررا چنین است . بنگرید : تنمه صوان الحکمه ص
 ۳۵ طبع لا هور ۱۳۵۱ ق .

ولی در هر دو نسخه موجود خطی زین الاخبار حرف آخر نقطه ندارد .
 (بنگرید : زین الاخبار طبع تهران ص ۱۶۶) چون کلمه تور هم در ترکی
 در القاب امرا مطلق العنان مانند تورخان = ترخان موجود بود و در
 شکل قدیم بخا دور = بهادر (باتور) به معنی قهرمان پسوندی
 بود و کاشغری بگتر = بگ تور = توربگ را از نامهای رجال می
 داند ، پس آیا نمی توان پسوند کلمه بای + توز را همین توربدون
 نقطه اخیر به رای قرشت خواند ؟

عصر ساسانی و غزنوی مانند باینگین (*) و غیره همین (بای) دیده
 میشود ، که در ترکی قدیم مصدر بیو مک را از آن ساخته اند و بقول
 کاشغری «اریبودی» یعنی ثروت مرد ، در حالیکه ترکان جدید بعد
 از ۱۹۲۰ م . کلمه (بای) را برای مردان و «بایان» را برای زنان
 به طور القاب مانند مسترو موسیو و مسز و بانو بکار برده اند .
 بهر صورت ریشه های قدیم آریایی کلمات بای و بایان معلومست
 و آنرا پیشوندی باید شمرد . که در آغاز اسماء ملحق می شد .
 بنابراین تفصیل کلمه مانحن فیها را باید باین جور خواند نه بانیجور
 که تصحیف کاتبانست .

(۲) جور

در السنه شمال افغانستان و ماوراء النهر ، چه باختری چه
 سفیدی برخی اسماء اعلام پسوندی (سفسکس) بشکل (جور) داشت که
 از صدور اسلام تا قرن سوم چنین نامها در کتب تاریخ بنظر می آید ،
 مانند اماجور یا ماجور از خاندان فریغو نیا ن جوزجان ، که از اهل
 هرات (حدود ۲۰۰ ق.) بود ، و فرزندانش ابو القاسم عبدا لله بن
 ماجور هروی و ابو الحسن علی هر دو ستاره شناسان و مولفان
 کتب نجوم و زیج های متعدد داند . (۱)

* * *
 اسمای مختوم دیگر به کلمه (جور) مانند منک جور اسروشنی
 از خاندان افشین در حدود ۲۲۴ ق ۹۳۹ م . و بلکا جور (بلکا بقول
 کاشغری به معنی دانشمند و حکیم) یکی از افسران نظامی
 عباسیان بغداد در حدود ۲۴۶ ق ۸۶۰ م . و آنو جور افسر لشکری ،
 بغداد در حدود ۲۴۹ ق ۸۶۲ م . و یا جور یکی از قواد ترکی عباسیان
 بغداد در سنه ۲۵۶ ق ۸۶۹ م . (۲) و را مجور بنده احمد بن عبدالله

(*) - تاریخ بیهقی ۱۳۲ ، ۱۳۵ ، ۵۴۴ ، ۷۴۴ و غیره .

(۱) - ابن ندیم : الفهرست ۳۹ ، القفطی : اخبار الحکما ۱۴۹ ،
 گوستا و لو بون : تاریخ تمدن اسلام و عرب ۵۸۹ .
 (۲) - طبری ۷ ص ۳۰۱ ، ۳۸۸ ، ۵۷۹ ، ۴۳۴ .

خجستانی که در سنه ۲۶۲ ق ۸۷۵ م. او را در نسا بورد گشت . (۱) هم چنین در خلافت معتد علی الله ماجور نام یکی از رجال معروف ، لشکر عباسیان بود که در جنگ باب دمشق سال ۲۵۷ ق ۸۷۰ م . ناسا مذکور است (۲) و ناسا سرخاندان حکمرانان دواتی آل سیمجور نیز از همین مقوله است که در خراسان عهد سانیان و غزنویان سطوتی داشتند (۳) و سرسلسله ایشان ابو عمران سیمجور دواتی (= دوات دار = سرمشی) در بار اسماعیل بن احمد سانی که در سال ۱۹۸ ق . حکمران سیستان هم بود و بقول یوستی در نام های ایرانی این کلمه به معنی گور خر سیمین (سیم + گور) است (۴) (۵) .

استاد توفیق و هبی (بغدادی (۵) پسوند جور را در نام ماهجور (در قرن دوم هجری ساکن بلخ) کلمه دری جور به معنی مثیل و مانند نوشته و گوید که در لغت چغتای شیخ سلیمان افندی بخاری «جوره» به معنی رفیق و میل - زوج بود ، که در برهان قاطع هم در چیز شبیه و متساوی است . (۶)

* * *

کلمه جور در محاوره عامه ایران به معنی طور و مانند است و جوره در دری و پشتو به معنی شبیه و متساوی و زوج باشد . در زبان ازبکی «جوره بای» نام اشخاص است که بهر صورت «مثیل

(۱) - ابن اثیر : الکامل ۱۲۰۷ .

(۲) - طبری ۵۹۸۷ .

(۳) - بیهقی : ۱۴۴ ، ۲۶۳ ، ۳۴۴ ، ۳۵۸ ، ۵۸۵ . تاریخ یمنی ۳۱ و غیره .

(۴) - حبیبی : افغانستان بعد از اسلام ۸۴۷ و تاریخ مختصر افغان

نستان ۱۳۷ .

(۵) - از مضمون مفید و جامع که بر تحلیل نام بغداد در مجله

انجمن علمی عراقی در سنه ۱۳۶۹ ق . نوشته اند ، درین مقاله مستفید

شده ام ، که یاد آوری آن فرض ذمت باتشکر منست .

(۶) - همین مضمون .

و مانند و زوج» معنی می دهد ، و ما هجور بلخ هم «ماه مانند» است . پس طوری که استاد و هبی نتیجه گرفته نامهای مرکب مانند بایانجور = باینجور = بگجور را ترکا ن از مردم دری زبان اقتباس کرده اند . اردوان دوم (۱۲۵ ق . م .) برادری داشته بنام «بگ آسا» و کلمه آسا در دری ادات تشبیه به معنی جور است و بایان جور = بگجور مساویست با «بایان آسا و بگ آسا» که معنی آن مانند خداوند و مثیل بگ است . و شاید نظیر آنرا در نام بهرام گور هم بیابیم .

هنگامیکه نام بهرام گور بن یزدگرد شاه ساسانی را بشکل بهرام جور در طبری ۵۰۱۱ و سنی ملوک الارض (ص ۲۸) و غیره می بینیم ، بفکر تعریب نام بهرام گور می افتیم که کار اعراب باشد . ولی در برخی آثار فارسی هم بهرام جور آمده (بنگرید : تاریخ بیهقی ص ۶۲ طبع حیدرآباد هند ۱۰۶۸ م .) بنابراین اگر به جای داستان معروف شکار گور و بهرام این نام را «بهرام آسا» بگذاریم ، قیاس خواهد بود برده ها کلمات نظیر آن درین مقاله به پسوند جور مختومند (؟) کریس تن سن بحواله طبری ۱۰۳ و ثعالبی (ص ۵۶۸) مرگ بهرام را در ۴۳۹ م . در نتیجه تاخت و تاز بدنبال گوری میداند که در گودالی فرو رفت و جسد او را نیا فتند ، و همچنین جناس کلمات گور (قبر) و گور (حیوان وحشی) را که در رباعی مشهور عمر خیام هم با صنعت جناس آمده سبب چنین افسانه و لقب او پنداشته است که بهر صورت افسانه است (ایران در زمان ساسانیان ۳۰۵) و باز گوید که طبع سرکش و بی آرام او باعث لقب «گور» گردید

(ص ۳۰۱) بهر صورت این روایات را جز فسانه نتوان پنداشت و با
ضرر قاطع رد هم نتوان کرد. چون بهرام = ورهرا ن = و رهرا م
پهلوی به معنی پیروز مند یکی از ایزدان آریایی و پاسبان عهد و
پیمان و نگهداری مردم و ستاره مریم و جزو فرشتگان مقدس است
(حواشی برهان ۳۲۴) پس بهرام جور «بهرام آسا و مانند ایزد
بهرام» هم حدسی در تحلیل این لقب خواهد بود. که در اینجا آوردن
آنها به طور حدس شخصی نه یقین، بیجا ندانستم.

* * *

شاه بهار بیهقی (*)

نام شاه بهار مخفف شاه بهار در تاریخ اوایل فتوح اسلامی در افغان-
نستان خیلی معروفست، مورخ در بار غزنه ابو الفضل محمد بن
حسین بیهقی در تاریخ خود مکرراً از شاه بهار غزنه نام می برد، که
همواره سلطان در آنجا لشکر خود را سان میدید و آن دشتی بود در
اطراف نزدیک غزنه و محل عرض لشکر (۱).

«در برهان قاطع گوید: شابهار نام بنخا نه بوده است قدیم در
نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرا بی بس بزرگ و عظیم واقع
است (۲) و در باور قی این مطلب استاد محمد معین افزوده اند که:
«شابهار در ادبیات پارسی بعنوان نام دشتی در ناحیه کابل آمده:

با من به شابهار بهم بود چاشتگاه

ماه من آنکه رشک برد زود و هفته ماه

گفت این فراخ پنها دشت گشاده چیست؟

گفتم که عرضه گاه شه بیعد دسپاه (فرخی)

(*) - مجله یغیا، سال (۱۳۴۴)، شماره دوم، تهران.

(۱) - تاریخ بیهقی ۳۰۳ و ۳۱۰ و ۶۲۷ طبع استاد نفیسی، طهران
۱۳۲۷ ش.

(۲) - برهان قاطع ۱۲۱۹۲ طبع دکتر محمد معین، طهران ۱۳۳۱ ش

در ادب دری نیز بهار به مفهوم بتکده موجود بود ما نند :

بهار دل افروز در بلخ بود

کزوسر خ گل را دهان تلخ بود (نظا می)

نه همچون رخ خوبت گل بهار

نه چون تو، به نیکویی بت بهار (فرالاوی)

بهار بتا نست و محراب خوبی

بروی دلارام وزلفین دلبر (منصور رازی)

هنگام خزانست و چمن را بدراندر

نونوز بت زرین، هرسوی بهاریست (فرخی)

خوارزمی گوید: البهار بیت اصنام الهند. (۱)

این نام تاریخی در کلمات شه بار واقع حدود غزنه، و شیبیر معبر کنونی کوه هندوکش از کابل به تخارستان باقی مانده، و چون ش پشتو همواره در شرق افغانستان به (خ) تبدیل می شود، پس همین شیبیر مخفف شابهار مساوی خیبر شده که نام دره معروفست بین ننگرهار و پشاور، و این نام را از قلعه یهودی خیبر عربستان نه گرفته اند، بلکه نام معروف داخلی این خاکست.

از معبد شاه بهار کابل دو ذکر در تاریخ اسلامی داریم:

نخست: مورخ و جغرافیا نگار عرب احمد یعقوبی در شرح بلاد کابلستان می نویسد: در سنه ۱۷۶ هـ فضل بن یحیی بر مکی از

(۱) مفاتیح العلوم ۴۷.

هر چند بعید نیست که در ازمنه قدیم درین دشت بتخانه یی بوده باشد، ولی ماخذی برای این اسناد یافته نشد، و ممکن است شابهار را بقیاس نو بهار ساخته باشد! (*)

این بود آنچه درباره کلمه شابهار نویسنده گان متقدم و متأخر نوشته اند ولی این کلمه شرحی دارد که باید برای تشحید اذهان خوانندگان گرامی ادبیات دور و غزنوی نشر و طبع شود:

این نام مرکب از شاه + بهار، یعنی بهار شاه و پرستش گاه شاه، که بنام شاه منسوب و مضاف بوده و یا اینکه معبدی بود، که مجسمه شاهی را در آن مستقیم پرستیدند. (۱)

بهار یا هاره که در سنسکریت به معنی معبد است، از دوره اوستا و واره بلخ باقی مانده (۲) و به اشکال: و هار = بهار = هار، در آمده و همین کلمه است که در پایان اکثر اسماء بلاد اکنون هم دیده میشود مانند: قندهار، ننگرهار، نندهار، پوتوهار «نزد یک تکسیلا». چیرهار، گل بهار، بنیهار (۳) (بنیر کنونی) که در لهجه های آریایی شرقی هور = وور گردیده و بالاخره بور = پور شده که لها وور = لا و هور، = لاهور، و پرشا وور = پرشا پور = پشاور، و دنبور (ادینه پور بابر = جلال آباد کنونی) و در سنده بمبور این لاحق (Suffix) را دارند.

(*) حاشیه دکتور محمد معین بر همین صفحه برهان قاطع.

(۱) در آثار مکشوفه معبد سرخ کوتل بغلان (حدود ۱۶۰ م) مجسمه های کانیسکا پادشاه بزرگ کوشانی در داخل معبد بدست آمده و محققان بدین فکر اند که آنرا برای پرستش در معبد گذاشته اند.

(۲) واره = وهار ریشه های عمیقی در کلمات و اسماء زبان های دری و پشتوی افغانستان دارد، رجوع شود به تاریخ ادبیات پشتو جلد اول ص ۹۴ بعد تألیف نویسنده این سطور.

(۳) بنیهار: جایست که مردم آن بت پرستند از افغانان و هندوان (حدود العالم).

طرف خلیفه رشید عباسی بخراسان والی شد. وی لشکر ی
را به قیادت ابراهیم بن جبریل به سرزمین کاباشا سوق داد، و با
آن ملوک طخارستان و دهاقین آنجا و حسن شیر با میان راهم فرستاد،
ایشان شهر غورو ند (غور بند کنونی) و دره غور بند و سا رخود
(سر خبد با میان) و شاه بهار افتتاح کردند، که درینجا بتی بود و
آنها میپرستیدند. ابراهیم آنها را بر نداشت و سوزانید. (۱)

اما عبدالحی بن ضحاک گردیزی در شرح ولات خراسان گوید:

«پس هارون الرشید خراسان مرجعفر بن محمد بن الاشعث راداد،
و او را بخراسان فرستاد، و او اندر ذی الحجه ست و سبعین و مائه (۱۷۶هـ)
پسر خویش عباس را به کابل فرستاد، و شاپهار را بگشاد و
هرچه خواسته بود پدرش با بهار همه غنیمت کرد.»

این دو سند تاریخی مربوط به یکسال و یک عصر است و فقط در نام
فاتح آن اختلاف است، که آنها باصل مطلب مایعنی و جود بتکه شاپهار
در کابلستان صد مه یی نمیرساند، و از آن ثابت میشود، که معا بدشاه
پرستی و یا پرستش گاه های منسوب به شاهان و جود داشت.
مخفی نماند که هیون تسنگ زائر چینی در سنه ۹ هجری در سر
زمین کاپیسا شمال کابل از چندین معبد شاهی که بانیا آن شاهان
گذشته بوده اند، و در عصر سفر هیون تسنگ هر یکی پرستش گاه
بودائیان بود ذکرها دارد و گوید که درین معابد اجزای بدن و جمجمه

(۱) - البلدان یعقوبی ۲۹. ببعده طبع لیدن ۱۸۹۲م.

وهوی بودا محفوظ و همواره مورد احترام پادشاهان و مردم بود، و
حتی در جنوب غرب کاپیسا معبدی رادیده که آنرا ملکه فرمانروای
قدیم ساخته و یک ستوپه مملوع بارتفاع صد فست داشت که در آن
مقداری از بقایای آثار بود امواجود بود، و روز پانزدهم هر ماه بوقت
شام از ستوپه مذکور هاله مدور شکوه و جلال (فره ایزدی مساوی
سمبول باستانی شاهان باختر و پیشدانیان) تا صبح مساوی
در خشید. (۱)

ازین تصریح هیون تسنگ پدید می آید که در کابلستان شاه
بهارهای متعددی بود که کابلشاهان در بنا ی آن دست داشته اند.
و چون درین اوقات آیین مردم بودایی بود بنابراین مقدسات
بودایی را در آن حفظ میکردند. ولی نشان هاله مدور جلال (فره
ایزدی) که سمبول شاهان آریایی قدیم باختر بود، بر یکی ازین
معابد میرساند، که درین شاه بهار هابقایای رسوم باستانی شاهان
پیشدادی بحدی زیبا هم حفظ میشد.

از تمام این اسناد روشن می آید که در غزنه و کابل و دیگر نقاط
مربوطه آن معابدی بنام شاه بهار وجود داشته، که یکی از آن در
نزد یکی شهر غزنه هم بود، و دشت شاپهار بیمقی بهمین معبد

(۱) - سی - یو - کی (خاطرات عالم غربی) کتاب اول از هیون

تسنگ، ترجمه انگلیسی بیل طبع کلکته ۱۲۷.

شاه بهار منسوب شده باشد .

چون در عصر هیون تسنگ یعنی زمان ظهور اسلام در کابلستان
سلسله کابلشاهها نافرمانتروا یی داشتند ، پس شابهارها هم منسوب
به همین شاهان دیانت دوست گردیده باشد ، که بقایای این نام اکنون
هم در شه بار غزنه و شیبرهندو کشو دره معروف خیبر دیده می
شود .

دراستنامه

از خوانندگان گرانقدر با کمال احترام نوقه میرود تا شماری از
اشتباهات و لغزشهای چاپی را پیش از مطالعه ، بدین نمط
تصحیح فرمایند :

صفحه	سطر	نا درست	درست
۲	۱۷ و ۱۶	متر بخشی	نمر بخش
۸	۱۶	دیر	دیر
۸	۱۹	ادب	ادب
۹	۱	نه بی	ته بی
۹	۷	غز	غز
۱۸	۴	بنا بر	بنا
۱۸	۱۱	باستفاضیه	به استفاضه
۲۶	۸	1331	1319
۲۷	۱	Research	Researches
۲۷	۶	Research	Researches
۲۱	۲۸	(Persian)	the Persian,

الف-

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱۰۰	۳	با	باد
۱۰۱	۱۱	نخبای	نجبای
۱۰۲	۲۰	که	که این
۱۲۹	۲	یقین	تعمین
۱۲۸	۲۳	نقلی	عقلی
۱۴۰	۱۱	معايير	معايير
۱۴۴	۹	مطبعه	منطبع
۱۴۴	۲۴	۸ $\frac{1}{4}$	۵ $\frac{1}{4}$ × ۸ $\frac{1}{4}$
۱۵۰	۱۳	پست	بست
		بگرفت ولی یعقوب	
۱۵۲	۲۰ و ۱۹	او راشکست داد بگرفت بگرفت	
۱۵۲	۲۲	دود ما	دودمان
۱۵۳	۸	از زنتبیل	زنتبیل
۱۵۵	۱۱	زنتبیل	زنتبیل
۱۵۶	۶	Rati	Ratu
۱۵۷	۵	Ratu	Rati
۱۵۷	۲۲	Rita	Rta
۱۵۹	۵	نشریه	نشریه
۱۶۲	۱۱	تعلیق	تعلیق
۱۶۵	۱	بدست	بدست آورد
۱۷۱	۲۴	به شمار می	به شمار می آید

-ج-

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳۴	۱۰-۶	ترجمه کتاب شماره ۶۸ بدین نهج خوانده شود :	
		68—Babur in Afghanistan (in English) Published by UNESCO in the French Translation of Baburnama, France, 1980.	
۳۵	۱۶	1322 HS 1322 H.S., Second Edition in Tehran, 1340 H.S., Third Edition in Kabul, 1354 H.S.	
۳۷	۱	Mahmud Mahmuds	
۳۷	۳۵	Preface Preface	
۴۴	۱۱	نظر صاحب نقدالثقات	نظر صائب نقدالثقات
۴۵	۱۴		
۴۶	۱۳	که نزد استاد فاضل و صاحب رای که در سال ۱۲۶۷ ه.ق ، در شهر	
۴۹	۱۱	عبدالزوف کاکر	عبدالروف کاکر
۴۹	۲۵	شهادت	شهادت
۵۰	۵	واقی	واقعی
۶۵	۱۴	شگرد	شگردها
۶۷	۲	خویش	خویش باید
۷۶	۱۱	دیره	دیره
۷۹	۹	پرویز تل	پرویز نائل
۸۳	۱	ریاض المحبت	ریاض المحبت
۸۷	۴	اجتماعات	اجتماعات

-ب-

ذره	سطر نادرست	صفحه
سنایی ()	سنایی	۱۹۴
دادند	داند	۱۹۹
سر زمینی	سر زمیتی	۲۰۰
الیهیات	الیهیات	۲۰۵
غذوبت	غذوبت	۲۰۷
غذوبت	غذوبت	۲۰۹
تشبیب	تشیب	۲۱۱
منوچهری	منوچهره	۲۱۲
بحیب	بحیب	۲۱۴
هر مزه	هر مزه	۲۱۵
رسول	دسول	۲۱۷
مخطوطه	مخوط	۲۲۲
(۳) - محمد شفیع	(۳) محمد شفیع	۲۲۳
صوفیان	صوفین	۲۲۶
فرنام	فر نام فرنام	۲۳۳
۲۳۲	۲۳۲	۲۳۳
باك	باك	۲۳۴
بفیت	بفیت	۲۳۵
۱۳۳۰	۳۳۰ ش	۲۴۱
هوا های	هواهان	۲۴۴
حدیث	جدیث	۲۴۵
عزو جل	عزل وجل	۲۴۵
ایشان	ایسان	۲۴۸
بخارا	بخار	۲۵۱
فقهی	لقبی	۲۵۵

سطر	نادرست	صفحه
۸-۶	و مبالغ تخصیص نسخ خطی و کشف آن صورت ، از کار همه این مراکز ، حفظ و نشر داده شود تا به همکاری و اطلاع گیـــــرد درست	۱۷۳
	و مبالغی تخصیص داده شود تا به همکاری و اطلاع از کار همه این مراکز ، حفظ و نشر نسخ خطی و کشف آن صورت گیرد . نادرست	
۲۲ و ۲۱	چون برخی نسخ خطی تاکنون و کنار مواجه به خطر و اتلاف اند غیر مکشوف بوده و در هر گوشه درست	۱۷۳
	چون برخی نسخ تاکنون غیر مکشوف بوده و در هر گوشه و کنار مواجه به خطر و اتلاف اند	
۱۱	Rleu	۱۷۵
۱۵	عند سلطنت	۱۷۸
۱۲	نشا پور	۱۸۲
۳	بنگرند	۱۸۴
۱۰	این ئیر	۱۸۸
۱	این الیر	۱۸۹
۴	خلیفه	۱۹۱

صفحه	سطر نادرست	درست
۲۶۸	منحمان ۱۹	منجمان
۲۷۰	سبعمائنه ۱۵	سبعمائنه
۲۷۲	فی لمجله ۷	فی الجملة
۲۷۳	مستاهل ۱۹	مستاصل
۲۷۷	۱ بوجی	بوجی
	که تمیمی ا زرجال حدیث بود	
۲۸۰	۱۶ (۲) که	که

اظهار امتنان

مؤلف ((آفریده های مهجور علامه حبیبی)) در روند چاپ این کتاب از همکاری های صمیمانه دوستان گرامی محترم نصیر سنهام، محترم نصیر هنر پنبنتون، محترم محمد عارف (سر معلم) محترم عبدالبصیر، محترم عبدالرحیم بختانی، مسوولان شعبه لیتوتایپ هر يك محترم محمد همایون، محترم عبدالبصیر، ورزیده ترین آپریتر کشور - محترم محمد محسن و صفحه بستان ماهر هر يك، عزیز احمد عزیز، شیر محمد و نقیب الله اظهار سپاس و امتنان نموده، پیروزی های هر چه بیشتر آنان را در امر خدمت به غنا مندی و شکوفایی فرهنگ گرانمایه کشور خواهان است.